۱

اول انوار خدا و نعتا لنعت التنویریت

افصل الاول در بیان نور و ابتدا از ظهور ... نور آن نور ...

در کتاب مجمع المصائب ... شیخ محمد ... از ابن مسعود روایت شده که روزی بخدمت

با بوالنور شافع یوم النشور مشرف شدم بعد از ادراک فیض حضور آنحضرت ... عرض کردم و اظهار

نمودم که یا رسول الله بنمای مرا حق را تا آنکه نظر کنم بسوی او آنحضرت ... بعد فرمود ای پسر مسعود

داخل شو این حجره را پس داخل شدم دیدم علی ابن ابیطالب علیه السلام را که در رکوع و سجود و خضوع

مینمود و بعد از هر نماز بخداوند ... میفرمود اللهم بحق محمد

عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی پس خداوند اکرم ... که

بنده و رسول است ... ابن مسعود ... پس ... ای

از کفر ولی خداوند متعال ... آدم ... رسول الله صلی الله علیه وآله ... حضرت

... دیدم ... رکوع و سجود ...

خضوع و خشوع میفرمود اللهم بحق محمد علی ابن ابیطالب عبدک اغفر للخاطئین من امتی

... علی ابن ابیطالب ... بنده ... پیغمبر ...

... خواجه عالم ...

ای پسر مسعود ... عرض کردم ... علی ابن ابیطالب ...

از خداوند ... محمد ... که سوال ...

نمیدانم کدام ... خواجه عالم ... رسول اکرم فرمود ای پسر مسعود ...

خدای عز و جل خلق کرد مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور عظمت خود

پیش از خلق عالم ... هزار سال ... تسبیح ... تقدیس ... شود

نور مرا و خلق کرد از نور آسمانها را ... و نور علی را ... عرش و کرسی

و علی ... از عرش و کرسی ... و نور حسن ... لوح و قلم را و حسن

حاشیه

۲ نور پاک و مخاطب بخطاب

مصباح الهدایة شیخ محمد جعفر بن سلطان احمد التبریزی کتب بعد ۱۲۷۰ ه نسخه اصل بخط خود مؤلف

و زمین گسترده و مهتاب و آفتاب ... بشر را او بودیم ما در عظمت الانوار که تسبیح میکردیم او را
واجب الاطاعت پروردگار خود را و اطاعت مینمودیم و در همان کتاب نیز از ابن مسعود مرویست
که جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمود یا ابن مسعود بدرستیکه خداوند خلاق خلق کرد مرا و علی و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلام از نور قدس خود ... اراده نمود خلایق را ... نور مرا شکافت و خلق کرد
از آن آسمانها و زمینها را ... قسم بخدا که من اجل از آسمانها و زمینم و شکافت نور علی را و خلق نمود از آن
عرش و کرسی را ... قسم بخدا که علی اجل است از عرش و کرسی و شکافت نور فاطمه را و خلق نمود از آن حور العین
و فاطمه قسم بخدا اجل است از حور العین و ملائکه و شکافت نور حسن را و خلق کرد از آن شمس و قمر را و حسن
بخدا اجل است از شمس و قمر و شکافت نور حسین را و خلق کرد از آن لوح و قلم را و حسین قسم بخدا اجل است
از لوح و قلم ۲ و در [redacted] کتاب ... از جابر ... علیه السلام مرویست ...
چهارده نور از نور عظمت خود پیش از خلقت آدم ... چهارده ... که در میان انوار بود
... که از فرزند ... جناب رسول صلی الله علیه و آله ... چهارده نور را
نام گرفته ... آنحضرت فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از ذریه حسین که نهم ایشان
خاتم ایشان است ... و در کتاب ...
بسند از عبدالله بن سعید از حسین بن علی علیهم السلام از خاتم الانبیا ... که آنحضرت فرمود ...
مرا جبرئیل ... و کشف ... ثابت کرده خداوند ... اسم محمد را در ... عرش ...
می‌بینم این اسم مکتوب ... سرادق عزت تو عزیزترین خلق تو ... آنحضرت فرمود پس ...
عالم ... که ایشان اشباح و ابدان ... ارواح ... در میان آسمانها و زمین
... پروردگارا ... ایشان ... خداوند ...
و هذا نور الحسن و الحسین و هذا نور علی بن الحسین و هذا نور محمد بن علی و هذا نور جعفر بن محمد و هذا
نور موسی بن جعفر و هذا نور علی بن موسی و هذا نور محمد بن علی و هذا نور علی بن محمد و هذا نور حسن بن علی

[illegible]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ... ان الله تعالی خلقنی و علیاً نوراً ... قبل ان اخلق سمواتی و ارضی ... ثم جعلت ... فجعلتها اثنتین ... و قسمت ... و علی ... فاطمة ... ثم خلق الله ... بحکمت خلقت ... نور فاطمه ... [illegible]

دهد او نور الحجة القائم المنتظر آنحضرت فرمود پس هیچ جناب رسول الله گفت ... میفرمود و هر کس ... بحجت کبرا و نه عالم ... اینکه خداوند کریم ... او را از آتش جهنم و عذاب الیم آزاد گرداند ٢ و اما کیفیة حمل آن ... خدا ... انتقال ... نور ... آن ...

و ... بر ... طیبه ... علی ... فاطمه زهرا علیها السلام ... نور ... در کتاب بحار ... مصطفی ... در کتاب ... البحرین ... کر ... مرویست که روز حسنین علیهما السلام ... خانه ... و ... پس ... اولاد ... خداوند عالم ... در خدمت ... آنحضرت ... ما ... افق ... در ... هم ... بلند ... آتش ... اشرف مخلوقات ... ما ... آنحضرت فرمود یا ... ای ... در ... آنحضرت فرمودند ... دنیا تا ... گردانیدم ... نور ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... آن ... در ... و ... عالم ... عرش الله الاعظم ... نور ... العین ... جناب ... آنحضرت ... الانبیاء ... جناب امام حسن ... جناب ... حسین ... آنحضرت ... خواب ... حسین ... بزرگ ... حسین ... در ... یا رسول الله گویا که

(١ وای)

٣

برو ای مقتدا ... سوال کن ... آه آه ... محبان ... شیعی ... افتاد بر سپهر برین آه آه که آفتاب ... آه آه ... بر ... آه آه ... از بیم ... افتاد ... آه آه ... دیده ... آه آه ... آه آه ... آه آه ... ظلم و ستم ... آه آه ... که ... آه آه ... شیعه ... چنین ... آرام ... آتش ... خون ... آنحضرت ... و ... آسمان ... گویا ... خاک ... خون ... آتش ... وقت ... تیر جفا ... بالا ... آنحضرت ...

یکی بر بازو در آن حضرت [illegible] بر کتف مبارکش آمد [illegible] ضربت مبارکش زده آن مظلوم مجروح را
مسموم و مغموم برده در آن حضرت [illegible] شمر ولد الزنا [illegible] علیه لعنة الله [illegible]
و علیٰ تابعیهم لعنة الله [illegible] و ملائکته اجمعین [illegible] بر دوازده ضربت
آن حضرت را با هزار [illegible] شهید کرده [illegible] و سر [illegible] بریده [illegible]
و به [illegible] رسید [illegible] و جگر خسته [illegible] مجروح [illegible]
[illegible] که [illegible] زمین [illegible]
[illegible] سر [illegible] که [illegible] تیر [illegible]
که [illegible] شمشیر [illegible] آه [illegible] محبان آل [illegible]
[illegible] پرورده [illegible] خانه [illegible] مصطفیٰ [illegible]
جناب سیده آمد [illegible]
[illegible] زنان
و جامه [illegible] خاک [illegible] چشم [illegible] آمده فریاد بر آورده
که ای برادر [illegible] زنان [illegible]
رفته [illegible] و یکبار [illegible] تربیت [illegible] شفیق [illegible] خلق [illegible] ٥
[illegible] عزت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٢ [illegible] بالین [illegible] و جگر خسته [illegible]

٤ [illegible] عبد الله [illegible] حسن مجتبیٰ [illegible] پرورده

٥ [illegible] دلخواه ندارد
[illegible] ندارد
[illegible] مخالف
خواهر [illegible] پناه ندارد
[illegible]
[illegible] ندارد
[illegible]
[illegible] ندارد
[illegible]
[illegible] ندارد

٤

چشم پر آب و دل کباب [illegible] خطاب کرده فرمود ای حسین فرزند دلبند
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] العالمین [illegible] آن [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible]
خانه [illegible] سیده [illegible] آمد [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] منزلت [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] حسین [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] حسن
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بودم، مانند جنبش مور در میان دو پهلو و این حالت مستمر بود تا آنکه ماه دوم تمام شد و بعد از آن

اضطراب و حرکت در من پدید آمد پس قسم بخدا که حرکت می‌نمود مرا از خوردن و آشامیدن باز می‌داشت و خدا

مرا محافظت می‌نمود و خوشحال می‌شدیم که گویا شیر بمن می‌دادند تا آنکه ماه سیم نیز تمام شد و من در منزل

خود خیر و برکت و زیادتی ملاحظه می‌نمودم و چون داخل ماه چهارم شدم خدا انس داد مرا با او و شنیدم که در

دل شبها انیس من بود و پیوسته ملازم سجده و عبادت بودم مگر که حقیقت کرم در خود مشاهده می‌کردم و هر روزه

در نظام و باطن سبکتر می‌بودم تا آنکه ماه پنجم تمام شد و چون ماه ششم داخل شد در شبها زیاد احتیاج بچراغ

نبودم و در وقتی که در مصلای خود خلوت می‌کردم صدای تسبیح و تقدیس او را از باطن خود می‌شنیدم چنین تا روز

حیان وقت ولادت او در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد در بر خرقه و بر پشت او عصا بود پیش آمد و روی مرا بوسید و بعد از آن برخاست و در خواب شدم

نماز گزاردم بازخواب بر من غلبه نمود خوابیدم شخصی آمد که لباس سفید پوشیده بود و بر بالای سر من نشست

و نفخه بر رو و پشت من دمید و من ترسان بودم تا از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و چهار رکعت نماز بجای آوردم

باز خواب بر من غلبه کرده خوابیدم در خواب دیدم شخصی آمد مرا نشانید و افسون و تعویذ خواند و گفت

و آن روز روز جمعه بود که پدر بزرگوارم در حجره ام سلمه تشریف داشتند پس من شتابان برخاستم

و بعد از آن در خلوت منزل ام سلمه بخدمت پدر بزرگوارم و ام سلمه رسیدم و از آنچه دیدم عرض کردم و آنچه

خبر داده بود در خواب دیدم حکایت نمودم در خدمت پدر بزرگوارم عرض کردم فرمودند بشارت باد ترا ای فاطمه

اول آن کسی که آمد خلیل خدا بود که موکل است بر رحم زنان و آنکه ترا نشانید میکائیل است

و موکل است بر رحم اهل بیت من بعد از آن فرمود آیا دمید در تو عرض کردم آری پس آنجناب گریست و مرا

کشید و فرمود آنکه دمید در تو جبرئیل است که حافظ فرزند تو است و بعد از

آن انحضرت به پدر بزرگوار در حجره شریف فرزند دلبند خود حسین را آفرینش کرده‌اند [illegible] ۲

۲ و روی فی الصحیح ان الامام یتکلم فی بطن امه ویقرء القرآن ویعبد الله ویحمد ویحکون ویامرون الملائکة فتمتثل الملائکة امرهم وینزل الملائکة علیهم بکرة وعشیا فی الامالی الصدوق والقمی ره

[illegible]

بلغ القرائة

۵

فصل ۲

۲ الفصل الثانی در بیان کیفیت تولد با سعادت آن قرة العین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کتاب بحار الانوار منقول است از ام الفضل

زوجه عباس عموی رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که پیش از ولادت جناب امام حسین علیه السلام در خواب دیدم

قطعه از گوشت رسول خدا را قطع کرده در کنار من وضع نمودند از رسول خدا صلی الله علیه وآله تعبیر آن رؤیا را عرض

جناب رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند رسانیدم و از تعبیر آن رؤیا از آنحضرت خدا را شکر نمودم آن

شفیع یوم موعود فرمودند که آنچه دیده صدق و راست است عنقریب از فاطمه علیها السلام پسری متولد خواهد

شد که تربیت آن مولود به تو رجوع خواهیم فرمود و ایضا در بحار از امالی صدوق منقول

روایت شده که آنحضرت فرمودند که روزی صبح ام ایمن بخدمت جناب رسول الله صلی الله علیه وآله گریان

آمده و عرض کرد یا رسول الله دیشب ام ایمن از گریه و زاری و ناله دل کوه را

شکافته است آنحضرت فرمودند که جناب رسول خدا آن هم فرستاد ام ایمن را حاضر ساخت

و فرمودند خدا چشم ترا نگریاند ام ایمن بدرستیکه همسایه‌ها آمدند و بمن گفتند که دیشب

از گریه و ناله با ما کسی نخفت آنحضرت فلا ابکی الله عینیک چه چیز ترا بگریه و اداشت

عرض کرد یا رسول الله گریه من بجهة خواب عظیمی است دیدم آنحضرت فرمودند بگو خدا و رسول

اعلم است عرض کرد یا رسول الله خیلی عظیم است بر من که بگویم آنجناب فرمودند جواب

همانست که دیده بگو عرض کرد یا رسول الله دیشب در عالم رؤیا دیدم که گویا بعضی

از اعضای شریف شما در خانه من افتاده خواب چگونه باشد موجود آنحضرت فرمودند ام ایمن زود باشد

که نور دیده من حسین از فاطمه نور عین من متولد میشود تو تربیت کنی [illegible] و دراو

حیرت [illegible] از اجزای [illegible] و عفو [illegible] که در [illegible] پیش جناب احدیتی

از آنکه سیده کونین متولد شد روز هشتم بعد که آنحضرت امر فرمود که سر او را تراشیده و در آن [illegible]

او نقره تصدق کنند و عقیقه نیز [illegible] آنگز [illegible] قلب [illegible]

ببرند آنحضرت پیچیده ببرد [illegible] چند روز [illegible] نور [illegible]

و بر روز آورده آنحضرت [illegible] الطاف و رحمت فرمود مرحبا بالحامل والمحمول یا

ام ایمن هذا تأویل رؤیاک [illegible] در کافی محمد بن یعقوب [illegible] از صادق علیه السلام

روایت کرده که آنحضرت فرمود که جناب جبرئیل از طرف [illegible] ابراهیم خلیل و اسمعیل

کلمات حضرت اسمعیل [illegible] رسول [illegible] محمد عرض کرد [illegible]

ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من بعدک [illegible] خداوند

جل و اعظم [illegible] فاطمه [illegible] متولد شود امت تو بعد از تو

او را شهید خواهند کرد [illegible] آنحضرت [illegible] السلام [illegible]

فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی من بعدی [illegible] جبرئیل [illegible] علیه السلام [illegible]

که در حاجت [illegible] مولود [illegible] که از فاطمه متولد شود بعد از من امت [illegible] و در آخر

[illegible] جبرئیل [illegible] سید کاینات [illegible] طرف خدای الارض

و السموات [illegible] عرض [illegible]

او را [illegible] عرض [illegible] جواب [illegible] در راه صواب

آنست که [illegible] مولود تقتله امتی [illegible] جبرئیل [illegible] از حضرت

آنحضرت خیر البشر و رسول [illegible] بطرف آسمان [illegible] خداوند [illegible] شد و گفت

با محمد [illegible] خداوند [illegible] امت [illegible]

و دهید

۶

و در حدیث [illegible] و مقرر [illegible] آنحضرت سید کاینات [illegible] فرمود

و رضیت بتقدیر الاعلی [illegible] آنحضرت [illegible]

بمولود [illegible] متولد شود [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] مولود [illegible]

که رسول خیر البشر [illegible] فاطمه زهرا [illegible] فرستاد که خداوند [illegible] القدرة [illegible]

و در [illegible] قرار داده [illegible] فاطمه [illegible]

رسول جلیل [illegible] و سیده [illegible] جبرئیل [illegible]

و در [illegible] آنحضرت متولد شد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت یحیی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] اربعین سنة [illegible]

حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی

و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی [illegible]

[illegible] و عقل رسید [illegible]

[illegible] که شکر کنم نعمت ترا که انعام [illegible]

و [illegible] اصلاح کن [illegible] ذریه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] مخصوص کرده [illegible]

[illegible] جنین [illegible]

[illegible]

مصطفی و قرة العین مرتضی و بیرون زهرا و ابو الائمة النقباء النجباء و باعث نجات گنه کاران الارض
و استماع بشر فاطمه زهرا از طلوع [illegible] نور الانور [illegible] و مژده [illegible] الله آن حبیب الله
از چه راه بود آنکه فاطمه زهرا الوقت [illegible] شهید [illegible] الجواب [illegible] با خوش گشید و در وی
مبارک رضا و چون [illegible] فرق [illegible] از رخسار مبارک آن سرور [illegible] شد و الحق
بدیده حسرت [illegible] گریست و ماننده ابر بهار گریست و بر [illegible] ابن گونه [illegible] نظم
آن شه که کف او [illegible] بین [illegible] آتش [illegible] آخر گل شکفته گلزار
نبی تو [illegible] در [illegible] یوسف [illegible] تو [illegible] کاه [illegible] به مضمون [illegible] او [illegible] [redacted]
نظم آورده در روضه [illegible] چند در درد و غم [illegible] ره [illegible] لشکر [illegible]
از در [illegible] ابن [illegible] کر [illegible] کنند [illegible] ره [illegible] نظم [illegible] شهید [illegible]
دگر [illegible] تا به سر [illegible] برادرم دلاور [illegible] خار [illegible] نهال [illegible]
بکار [illegible] در [illegible] دست [illegible] نظام [illegible] چه [illegible] کار [illegible] از [illegible]
فرزند [illegible] از [illegible] شکوه و صفا و [illegible] و [illegible] آن وقت [illegible]
[illegible] اند و [illegible] که آن سرور دست [illegible] هزار [illegible] بالای [illegible]
[illegible] که [illegible] او شهر [illegible] رشید جلیل القدر [illegible] که [illegible]
بر فرق مبارک [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] از [illegible] کش
در [illegible] کتاب [illegible] در [illegible] آن گروه [illegible] عالی [illegible] القدر
تیر [illegible] شمشیر [illegible] کشت [illegible] مبارک [illegible] چو [illegible] که [illegible] برادر
چنانکه [illegible] در [illegible] آن گروه [illegible] هزار [illegible] ۲
~~[illegible] نظم [illegible] گزنده [illegible] [illegible]~~
~~شتر [illegible] او [illegible] چه [illegible] که [illegible]~~
یقین [illegible]

۲ دست [illegible] گذاشته [illegible] الآل [illegible] والقطع
رجائی [redacted] [illegible]
[illegible]
ای [illegible] سرور این دست [illegible]
از خون کشید [illegible] آل [illegible]
زنان [illegible] شور [illegible] فغان
آباء و امهات [illegible]
از [illegible] سر [illegible]
از شمع [illegible] بر [illegible] سر
از [illegible] عرش [illegible] بلند [illegible]
اسد از تقدیر [illegible] و از قضا [illegible]

[illegible] خود از دست [illegible] بر [illegible] حرام [illegible] از [illegible]
[illegible] بر [illegible] بجز [illegible] مکن [illegible] بکردم [illegible] اکراه [illegible] آن [illegible]
مقتول قوم [illegible] بود [illegible] آمد [illegible] از [illegible] اسم کرافتاد
او [illegible] شمر [illegible] خنجر [illegible] آه [illegible] بر کشید [illegible] شمر [illegible]
آه و زاری [illegible] و قت [illegible] انتظار [illegible] دار [illegible]
هر جانب نظر [illegible] دگر [illegible] در [illegible] وقت [illegible]
~~[illegible] بیم [illegible] ازین [illegible]~~ [illegible] از [illegible]
زهرا از [illegible] این حال [illegible] سیاه [illegible] پاره پاره [illegible] وشکم [illegible]
در زیر خنجر شمر ملعون [illegible] بکار [illegible] کیسه که یا [illegible] و یا
حبیباه و [illegible] از سینه [illegible] چه [illegible] ازو [illegible] فرزند
وا غریباه وا کربتاه وا حزناه وا قلة ناصری [illegible]
الاعدا [illegible] بر [illegible] خورشید
[illegible] نظم
[illegible] مصطفی [illegible] زاد [illegible] ازین [illegible]
او [illegible] که [illegible] بر [illegible] او [illegible] از در [illegible]
[illegible] و لا [illegible] رسید [illegible] که خواهر [illegible] شهید [illegible]
جسم [illegible] بشمشیر و تیر [illegible] تمام [illegible] الجام
[illegible] ایضا در بجای [illegible] علی بن ابراهیم [illegible]
در تفسیر این آیه کریمه و وصینا الانسان بوالدیه حسنا [redacted]
وصیت کردیم ما انسان [illegible] الدین او [illegible] و از [illegible] وضع نمود

۲ قد [illegible] الاحسان رسول الله قوله بوالدیه احسانا
علی الحسن والحسین ثم عطف علی الحسین
فقال حملته امه کرها و وضعته کرها
و ذلک ان الله اخبر رسول الله و بشره
بالحسین قبل حمله و ان الامامة یکون
فی ولده الی یوم القیمة [illegible] وصیت کردیم

اورا از دور امامت حضرت فرموده که مراد از والدین حسن و حسین اند از آنکه هر دو فرزند او و از نور او اند
حضرت امام حسین علیهما السلام است نیز اگر حق تعالی بشارت مصطفی رسول صلی الله علیه و آله را بولادت حسین و با آنکه
امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد که خضر ترا بآنچه خواهد رسید بحضرت حسین
و فرزندان او در عوض این مقرر فرموده که امامت در فرزندان او باشد و خبر داد که آنحضرت [illegible]
کشته خواهد شد و حق تعالی او را در رجعت بدنیا بر خواهد گردانید و پادشاه خواهد کرد او را و [illegible]
بکشد و او را پادشاه جمیع روی زمین گرداند چنانکه حق تعالی فرموده است که و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین یعنی میخواهیم که
منت گذاریم بر آنان که ضعیف کرده شده اند [illegible] در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین باز فرموده است و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی بتحقیق که ما نوشتیم در زبور و توریه آنکه
زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته من پس آنحضرت فرمود بشارت [illegible]
اهلبیت [illegible] روز [illegible] خواهند شد و بدنیا رجعت خواهند کرد [illegible]
پس آنحضرت [illegible] فاطمه را خبر داد [illegible]
پس آنحضرت [illegible]
نیز او معلوم شد [illegible] در وقت [illegible]
داشت [illegible] ولادت امام حسین [illegible]
امام حسین علیه السلام [illegible]
فرمود [illegible] ۳
اما النبیا انما عبر عن الانبیاء بالوالدین لان الامام کالوالد للرعیة [illegible] اشفق علیهم
و وجوب طاعتهم لهم و کون حیوتهم بالعلم و الادیان [illegible]

۱۱

۸

[illegible] بالکل [illegible] الامین للرسل [illegible] ان یکون مصطفا
و یکون فی الاصل [illegible] رسول الله و یکون فی قراتهم [illegible] الالف
و ابن بابویه در [illegible] از ابن عباس روایت کرده که چون [illegible] حسین
فاطمه زهرا علیها السلام متولد شد آنحضرت در [illegible] ماه رجب [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] و [illegible] حوریه [illegible] جنت [illegible]
جنت [illegible] نظر [illegible] حوران [illegible]
هفتاد هزار [illegible] هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار [illegible] و هفتاد هزار غرفه
[illegible] بانواع جواهر و مرجان و قصر [illegible]
[illegible] پس [illegible] جنت [illegible] جنت [illegible]
نور [illegible] و روشن [illegible] حوریان [illegible] دنیا
[illegible] محمد مصطفی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] جنت [illegible]
مولود [illegible] دنیا [illegible] تسبیح و تقدیس [illegible]
[illegible] قبیله [illegible]
[illegible] هزار هزار [illegible] خداوند [illegible]
از آسمان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] هزار [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]

ان رسول الله [illegible] الانبیاء [illegible]
[illegible] و الذین [illegible] الوالدین [illegible]

[illegible]

[illegible] الکاتب الیوم القیام

[illegible] فاطمه [illegible] مجلس [illegible] حضرت حق تعالی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]

تهنیت [illegible] کفت یا محمد [illegible] اجر عظیم [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

کفت خاتم انبیا [illegible] رحمة الله و خاتمت [illegible]

از رحمت خدا [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]

رسانید [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] السلام والیه یعود السلام [illegible]

حالت تهنیت [illegible] حضرت [illegible] فاطمه [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] تهنیت [illegible] فرمود [illegible] این فرزند [illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

[illegible]

و [illegible] آنحضرت [illegible] من تبع [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible] فرمود [illegible]

این جنت [illegible] خاتم [illegible] رحمة الله و خاتمت

[illegible] فاطمه [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

فبارک الله فیک من مولود و بارک الله فی والدیک [illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

فیک من مولود و بارک الله فی والدیک [illegible]

[illegible]

کربلا او شنیده در منامی که آنحضرت فرمود [illegible] که آنحضرت را عاشق [illegible]

لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلایق بر [illegible] در [illegible]

رو [illegible] آفرینش [illegible] آفرین [illegible] باب [illegible]

[illegible] رحمن [illegible] جنان و [illegible]

[illegible] ملائکه و [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible]

فرزند [illegible] فرزند [illegible] حسین [illegible]

از [illegible] بر [illegible] آنحضرت [illegible]

از [illegible] در [illegible] این حقیر [illegible]

تو [illegible] حسین [illegible] علیه [illegible]

حسین علیه السلام [illegible] الله [illegible]

علیک [illegible] الملک [illegible]

که از [illegible] جانب عرش [illegible]

در [illegible] که [illegible] مرتبه [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] که [illegible]

حسین علیه السلام است و [illegible] حسین علیه السلام [illegible]

[illegible] که [illegible] حقیقت [illegible]

حق و [illegible] احادیث که در [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] از شرق [illegible] عرش اعلی [illegible] در [illegible] روز [illegible] عقاب [illegible] و [illegible]

[illegible]

در جهار [illegible] در [illegible] و [illegible] و تجدید [illegible]

که [illegible] در [illegible] مقام [illegible] لهذا

در [illegible] مقام که ذکر [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] الا [illegible]

و [illegible] ابا [illegible] و [illegible] بابویه

[illegible] عبد المطلب [illegible] حضرت امام حسین بود [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمود که [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] حضرت فرمود که [illegible] پاکیزه [illegible] پاکیزه و مطهر [illegible] حضرت

آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] و [illegible]

[illegible] از زبان آنحضرت [illegible] ابو سعید

[illegible] مرتبه [illegible]

فرمود [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] مبارک [illegible]

از [illegible]

در [illegible] صادق [illegible]

در [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] مبارک

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] دل [illegible]

[illegible] نظم مژده ملائک [illegible] خواهند شد [illegible]

[illegible] احتراز از [illegible] عصمت [illegible] خواهند شد [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible] خواهند شد [illegible]

[illegible]

[illegible] نوبت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] جناب فاطمه زهرا [illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جناب فاطمه زهرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاتم الانبیاء [illegible] فاطمه زهرا نظم [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] مخزن [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظم [illegible] حورالعین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چشم روشن [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقیق العواطف وقلیل الاحوال وکثیر الدموع و منقطع الوجد [illegible]

[illegible]

علیه وجده وابیه وامه و نبیه و [illegible] الفواطم [illegible]

الی الله [illegible] اللهم اجعلنا معهم ولا تفرق بیننا و بینهم فی الدنیا والآخرة یا رب العالمین

[illegible]

۳ و در کتاب [illegible] الانوار علامه مجلسی [illegible] از ابن بابویه و ابن قولویه و ابن شهر آشوب [illegible]

معتبر بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام

متولد شد حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که نازل شود با هزار هزار ملک برای تهنیت [illegible]

از فوائد ... که ... چنانچه ... نوشته ... که جمیع زنان ... سر ... شد ...

... که ... پاره پاره ... بر ... زین ... از خیمه

... او ... و ... مظلوماه واقتیلاه ... از ...

... چون برادر ... چنان ... زینب ...

... برادر ... زینب ...

دختر ... در حالیکه ... یا محمداه صلی

علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء وبناتک سبایا

الی الله المشتکی والی محمد المصطفی والی علی المرتضی والی حمزة سید الشهداء یا محمداه

هذا حسین مبوع بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا واحسیناه

محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء هذا الذی قد کنت تلثم

نحره امسی نحیرا من حد صفاحها من بعد حجر کان رسول الله قد

القی طریحا فی ثری رمضائها ... دختر ... سلیمان

نکته گفت نظم ... درییغ

... درییغ ... المظلوم

... یوم الاثنین ... فسطاطه مقطع

العری بابی من لا هو غائب ... ولا جریح ... بابی من

نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من

... یا ... قلبی ... نظم برادر خواهر زینب

... بالتصیر ... حالت ... تقصیر ... حالت ... عیان

... از ... تو غارت ... حالت

وقالت ... تسبیحات ... فوق اکحال

... الناس ... بقیت ... نفسی ...

... الاطفال ... یا ... قلبی ...

الیوم ... والکتاب ... والله ...

چه ... خواهر ... سعادت ... بود ... دختران ... لطف ... سالت

... نظم ... خواهر ... اقبالت ... و ...

... کربلا ... آن ... دل ... عروس ...

... که ... نظر ... علی ... قرود ... ابن

... پاره پاره ... در ... علی ... که ... نزدیک ...

... المظلوم از ... که ...

... و از ...

... فاطمه ... زمین ...

... علیه ... عرض ...

... و ... واحسینا ... اکبر ...

... نور الله ... (۲)

... حال ...

... داند ...

... شیاطین ...

... لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ...

... و ... سالت

... شهیدان ... جفا ...

... نظم ... حال

... جسم

... خاک ... نظم ... سالت

وقالت وکیف ... ولا ... و ... ومن

... بالعراء ...

لا یکفنون ولا ... ولا ... علیهم ... ولا ...

بشر ... من ... الدیلم و ...

چنانچه بهشتم و رفتیم و اخبار نکنم که برادر حضرت عباس و قاسم و اطفال روانه جنت شدند و جز زینب بعد ما نکنم
به بیرون بکنند چنانچه عمو بابا در آنزار رفتند اسباب سکینه او فرمود چرا انگشتم بر جسد المظلوم ابن علی
ازان حضرت سکینه از عهد بهشت و نیز در عهد و نصیحت لشکر شاه و زینب برانکار عرض کرد یا عمه عجز بخشید
[redacted] ما تری فی الله ان ذلک العهد من رسول الله الی جدک و ابیک
و بعد از تحقیق که خداوند عالم عهد و میثاق گرفته از گروه امت که بخرج شکر او گفته اند
عزت ما سنه که البته این اعضا را پاره پاره جمع خواهند نمود و دفن
کنند که اثر او هرگز محو نگردد و هر چند که طالبان اهل امت سعی خواهند کرد در برطرف
این اثر ظهور بیشتر خواهد یافت بیشتر گفت ... حلیت کسی که جبرئیل از جانب حق گفت
امت تو او را خواهند کشت و او را در بیابانی دفن خواهند کرد که هر که او را زیارت کند مرا زیارت
او را باو برسانم و هر که بر او سلام کند من سلام او را باو برسانم و هر که صلوات بر او بفرستد
من صلوات او را باو برسانم ایشان گفت و بالا رفت اللهم ارزقنا زیارة الحسین و شفاعته
فی الدنیا واله فی قبره واجعلنا من الزائرین والمتباکین علی عزائه بحقه علیک و بحقک علیه صلی الله علیه
وایضا علمه جمیع ازان بن بوسنه ... از عبدالله بن عباس روایت که حضرت
رسالت فرمود که حقتعالی ملکی هست که او را در دریا خلق فرموده و شانزده هزار بال از جمیل
هر بال تا بال دیگر ما بین مسافت زمین و آسمان [redacted] پس او روزی در حضور پروردگار چیزی گفت که مناسب جلال و
عظمت پروردگار نبود غیر از دلتنگی که آیا از خداوند عالم چیزی بزرگتر و اعلی
هست و عظیم تر از من است پس حقتعالی بال او را ضعیف گردانید و حکم کرد که او را
که پرواز کند او بال کشاد و پرواز کرد سی هزار سال پرواز کرد از قوائم عرش نرسید حقتعالی
گفت او را ... است فرمود که ... که من خداوند عظیم و از همه عظیم تر ...
بلند تر چیزی نیست و ... ملک ... پس حقتعالی ... او را الذو گفت

ولقد اخذ الله میثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم فراعنة هذه الارض وهم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون هذه الاعضاء المتفرقة فیوارونها وهذه الجسوم المضرجة وینصبون لهذا الطف علما لقبر ابیک سید الشهداء لا یدرس اثره ولا یعفو رسمه علی کرور اللیالی والایام ولیجتهدن ائمة الکفر واشیاع الضلالة فی محوه وتطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا وامره الا علوا قال الله تعالی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون

[illegible] اورا از صف ملائکه بیرون کرد چون در شب جمعه حضرت امام حسین متولد شد
خواستند که جبرئیل با ملک خازن جهنم گفت که آتش جهنم را فرو نشان از آمدن برای کرامت مولودی
که متولد شد برای محمد ص و جبرئیل بسوی خازن بهشت گفت که بیارای بهشت را و خوشبو کن از برای
کرامت مولودی که برای محمد ص متولد شد امشب و جبرئیل بسوی حورالعین که زینت کنید و بزیارت
یکدیگر بروید برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد ص متولد شد است و جبرئیل بسوی ملائکه
که صفها بکشید بتسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد صلی الله علیه
متولد شد است و جبرئیل گفت که بسوی پیغمبر فرو رو و با هزار قبیل از ملائکه
که هر قبیل هزار هزار ملک باشند و هم بر اسبهای ابلق زین و لجام که سوار شوید و بر اسپان قبهها
از در و یاقوت ... کشیده و با خود ببرید ملائکه روحانیان را که از نور
در دست داشته باشند با این آیتها و زینت ببرید نزد محمد ص او را تهنیت و مبارکباد
بگوئید برای مولود او و در حین خبر ده او را که من او را حسین نام کردم و تهنیت
او بکو و بگو یا محمد او را خواهند کشت بهترین امت تو بر بهترین چهارپای سوار باشند
پس وای بر کشنده او و ... و لعنت بر کشنده ... نیز ...
بگو بسوی قاتل او ... کشنده حسین بیزارم و او از من بیزار است نیز اکنون
بجوی ... محشر ... حسین ... در روز
قیامت ... آتش جهنم مشتاق
... از مطیعان ... پس فرود آمد جبرئیل ... بر زمین
... گفت ...
است جبرئیل گفت ... در دنیا فرزند برای محمد ص متولد شد حقتعالی ...
تهنیت ... مرا ...

که چون یکسال گذشت آنحضرت [illegible] سلام مرا با او برسان [illegible] باد که حق تعالی این مولود بزرگوار از
تو سوال میکنم که از پروردگار خود سوال کنی که از من خوشنود شود [illegible] بر که از
مرا در مقام خود در صفوف ملائکه جا دهد [redacted] پس جبرئیل نازل شد با وحی حضرت را
تهنیت و تعزیت گفت حضرت رسول گفت یا امت من او را خواهند کشت گفت بلی
حضرت فرمود که آن امت من نیستند من بیزارم از ایشان و خدا بیزار است از ایشان [illegible]
گفت که من نیز از ایشان بیزارم پس حضرت رسول ص به نزد فاطمه رفت و او را تهنیت
و تعزیت گفت حضرت فاطمه گریست و فرمود کاش من او را نزائیدم جبرئیل [illegible]
در جهنم است حضرت رسول ص فرمود که من نیز گواهی میدهم که او در [illegible] از ظلم و [illegible]
کشته نخواهد شد تا از او امامان بهم رسند [illegible] هدایت کننده [redacted] حضرت
رسالتم فرمود که امامان بعد از من علی است که وصی من است و بعد از او حسن است که امام است
و بعد از او حسین است و بعد از او علی بن الحسین است که [illegible] و بعد از او محمد بن علی است
و بعد از او جعفر بن محمد صادق است و بعد از او موسی بن جعفر است و بعد از او علی بن موسی
الرضا است و بعد از او محمد بن علی تقی است و بعد از او علی بن محمد نقی است و بعد از او
حسن بن علی عسکری است و بعد از او الحجة است که در غیبت [illegible]
پس حضرت فاطمه [illegible] عرش [illegible] آنحضرت [illegible]
دنیا [illegible] حضرت رسول ص [illegible]
دست گرفت و آنحضرت را در جامه پشمینه پیچید [illegible]
خداوند عالم این مولود بر تو [illegible] که حق تعالی ترا این مولود [illegible]
[illegible]
از [illegible]

او را در مقام

او را در مقام خود در صفوف ملائکه جا داد و آن ملک در آسمانها [illegible] شناخته شد
[illegible] که آزاد کرده حسین است و صاحب کتاب [illegible] از [illegible]
شعیب بن ابی عون روایت کرده است که چون امام حسین متولد شد [illegible] ملائکه [illegible]
اعلی [illegible] اعظم نزول نمودند [illegible] سموات و الارض [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
و فرزند دلبند او [illegible] ملک [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا حبیب الله در این سرزمین قوم [illegible] امت تو او را
خواهند کشت [illegible] امت تو فرقه باغیه [illegible]
[illegible] فرزند تو حسین ع [illegible]
پس قبضه از تربت کربلا بحضرت داد و گفت محافظت کن این تربت را [illegible]
[illegible] و محمد [illegible] فرزند دلبند حسین را [illegible] تربت
[illegible] آن ملک [illegible] تربت حسین ع [illegible]
عروج نمود [illegible]
رسول ص آن تربت را [illegible]
قاتلک یا حسین واصله فی نار جهنم و بئس المصیر [illegible]
[illegible]
و گفت [illegible]
و هرگاه که [illegible] فرزند تو حسین علیه السلام
~~در طف کربلا [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

۱۵

و دیگر در کتاب ابی مخنف و منتخب و روضة الاحزان مسطور است از ام سلمه که گفت روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در منزل من بود و بر فراش خود بر قفا خوابیده بود و بر روی سینه مبارک آن حضرت چیزی گذاشته
[illegible] بود و در آن اثنا حسین علیه السلام متوجه شد و دست مبارک آن حضرت گرفته [illegible]
پس چون آن حضرت رسول الله او را متوجه دید فرمود حبا و قرة عینی و ثمرة فؤادی پس آن
سرور فرزند را رفتار فرموده بر سینه مبارک آن سید ابرار قرار گرفت و جلوس نمود
[illegible] که باعث غضب حضرت [illegible] و او را از سینه سید عالم بردارم فرمود که ای ام سلمه
هر که بسبب منع او از مبارک آزرده شود پس تحقیق که مرا اذیت کرده
ام سلمه گفت او را واگذاشتم و از پی کار خود رفتم چون باز آمدم آن حضرت را دیدم پس از
گریستن و ضحک او از برای بیرون تعجب نمودم گفتم یا رسول الله حامی تو [illegible]
این گریه چیست [illegible] که در دست مبارک چیزی زرد دارد و بر آن نظر کرده میگرید
و گفت [illegible] تربت [illegible] که این چه تربت است
فرمود که [illegible] تربت [illegible] رسول الله [illegible] از ارض
کربلا و این طینت تربت فرزند تو حسین که در روز [illegible] خواهد گشت پس ای ام سلمه این تربت
در شیشه که [illegible] کردم [illegible] فرزندم حسین
شهید [illegible] خواهد بود پس آن
[illegible] از دست حضرت گرفتم [illegible] تربت [illegible]
[illegible] در [illegible] شد [illegible]
[illegible] ناگاه
دیدم که آن قاروره [illegible] شهید شد [illegible]
از روز [illegible] و از [illegible]

۲

۲ و گفتم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی المصطفی و آله
وجد [illegible] ان هذا العجب
[illegible] بر سینه مبارک [illegible]
بر روی [illegible]

تا پاره ای از شب گذشت پس بسیار بیدار بوده در آن [illegible] و بر روی شریف
او خاک [illegible]
[illegible] نفسک الفداء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله قتل الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زهرا را [illegible] بوده در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خداوند داده که از هلاکت اندیشان آنچه بدیشان مامور گشته تا جایی [illegible] که بشرف ملاقات
حضرت سید کاینات مشرف شدم افسرده و ماتم زده و بال و پر از ماتم شکسته در سرای
آنحضرت منتظر شدم که رسول الله چرا امروز از شوق دیدار ملاقات و زیارت تو از سرور و
خورسند نمی نمایی آنچه دیدم عرض کردم بال و پرم بشکستند این حکایت بر ملالت و این ماتم
ماتم سرای من بود که شفقتت بر حسین است ولکن از الف داری اگر امر آن است بر امام مجید که فرمود
از جنت تو که اسم او بر زیارت زاده الله لعنا علی الدنیا و عذابا فی الآخرة فرح
طاهر این طائره شر خواهد گشت بعد از وفات او که او از دنیا منتقل گوید که
الا قلیلا و از روز قصاص حضرت قهار او را نمونه خواهد فرمود با عمل بعد از آتش جهنم
مخلد خواهد بود پس حضرت رسول آیت کریمه سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اتی که بود که بر آنچه فاطمه زهرا را گشته گفت که ای پدر بزرگوار حقیقی آن
در دار دنیا با خلاف قلوب و السنه خواهند کرد و در آخرت بعذاب الیم گرفتار
خواهند شد حضرت الیف در کتاب نفحة الغفران در بیان فی المصائب منقولست که چون از ولادت
سرور کاینات جناب سیدالشهدا و سید الشهدا امام گذشت نهال شمر برسید
۲ و در روایت صحیح الله عزّ و جل در دار... [illegible] هزار ملائکه کرام
چهار نوع از ملائکه که در لباس صور مختلفه یکی از آنها بر صورت شیر و دیگری بصورت
گورخر و یکی بر صورت اژدها و یکی بصورت بشر و هر یک از صور مختلفه همراه
آنها با فرزند شهید پیر ایشان در هم شکسته و ما زنم و ملال صبر را دادند که
یا محمد بأبی پسر تو فرزند فاطمه از هر نازل خواهد آنچه بر او پیل یا پیل نازل شده
تا پیدا و عطا کنید به او همه پیل و بار و کشتی که بر بال و بال و گناه قاتل او در کربلا
هیچ یک نمانده الا آنکه بحضرت رسالت پناه نازل شده و الذین لا ... [illegible]
غزا دادند و عرض نمودند با حضرت رسالت که از طرف سلاطین آن دو سرور شهدا و شما سید الفقرا آن

بران مکان شما آن او زیارت کنید که طالب الله حقیقی و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اخذل الله من خذله و اقتل من قتله ولا تمتعه بما طلبه خداوند از گناه او را گشته مخذول
کند فرزند مرا و قتل او را مقتول فرماید و نتیجه ندهد او را در مطلبش [illegible]
آمد آنحضرت بسوی حسین و قرار داد [illegible] طی نمود در قضا توقف فرمود و گفت انا لله
و انا الیه راجعون و اشک حسرت از دیده مبارک آن فخر سلطان الملکان روان شد آن وقت
استغفار گفتند آن سید مختار فرمود که این جبرئیل خبر داد که بعد از من در زمین فرات کربلا
کشته شود او را که بلا کشته شود و گفت فرزندم حسین با جور و جفا پس عرض کرد که باشد
قاتل او آیا از روی قرابت فرمود مردی ملعون بزید لعنه الله گویا نظر میکنم بطرح و مقتل او
او پس برگشت از سفر محزون و با دیده تر و شکسته خاطر بر منبر آمد و خطبه و وعظ
فرمود و حسین در پای منبر در پیش بودند پس بعد از فراغ از خطبه بر دست راست
داشت دست بر سر امام حسن و دست چپ بر سر امام حسین گذاشته و سر مبارک بجانب آسمان
بلند نمود فرمود که ای خداوند محمد بنده و رسول تو و اینها فرزندان پاک عترت منند
و بهترین ذریه و اهل خود و اینها بر آن انان که بعد از خود خلیفه خواهم گذاشت و تحقیق
خبر داد جبرئیل مرا که این فرزند من حسین مقتول و مخذول خواهد شد خداوندا مبارک کن قتل او
در رضای خود و بگردان او را از سادات شهدا خداوندا مبارک گردان قاتل او را و او را
و خاسر گردان او را پس مردم جوانب مسجد صدا بلند کردند و در آن مسجد بجوش و فغان در
آمدند پس آنحضرت فرمود که امروز گریه اند و کی بر او گریه نکنید اما فردا القرآن کو ... عباس
گفت که پس آنحضرت پیش از وفات خود [illegible] متوجه سفر گردید چهار رکعت کشتی گیر برآ
خالق اکبر رنج زار افسرده و متغیر اللون بر سر منبر آمد بر وی بجای رو جفا
خطبه انشا فرمود در حالتیکه چشم ها مکمل افسرده و دیده ها از کربلا کشتی

۲ وکانّی انظر الیه و الی حرمه و مدفنه بها و کانّی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا ... الحسین الیزید لعنه الله ... الله عذابا الیما ...

۳ اللهم کن لمن ... ولیا و ناصرا ...

قلت نعم ... [illegible]

وقد تفتنى... الثقلين كتاب الله وعترتي ... فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى

كتاب الله وعترتى اهل بيتى ... انا والحسن والحسين والائمة ... كلام رسول الله

لا يفترقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على الحوض ...

بعد از ادمى تحقيق كه بوده در دنيا ...

از آن جا كه بسيار روشن ...

...

كتاب آمد

اشكى ايران ليطلبس برحمتى انى الثقلين تاركم فيكم الثقلين تعرض كوراثم وريشانه وجيز كران بها

وعترة طاهره حق واطهر وريشه ونور دوست اينجه ولايت در كه اين مروارانم ستوق حيدر

تحوليشرتا درحوض اند كرد وعده منا ... رشنا را در انجا ... وارشنا را انوار كنقه دز

حق ان لعم يلا كه ماموريم باوا از طرف ... درد كار خود كه آنهم موجودست قرب ... محبت اهل بيت

احتياط كنيد كه در روز قيامت بر كنار حوض ... كه درحال كه حضرت ... نبى

وجز ورد ... عليه السلام ... وعلم ... حوالله ...

ازان اعلا ... شيئاه ... خواهر ... ازدين ... كنند بس ...

... پرسيد كه ... حيثيت ... السلام ... كند كه كويند ما اهل

... احمد ... عليه ... كويند ... احمد بن

كويم ... حق حضرت ... كه بس ... كويند ... كتاب

بس تحريف و تغيير داديم ... حق ... حرمت ... اداوارد كيم

... در روز ... از ... كه ... و تشنه ورو سياه

و وارد شود ... دیگر كه سياه ... از آن ... حق ... ثقلين

اكر ... كتاب الله وعترت ... الثقلين ... اداوارد ... مرحوم

... شيعه ... كند ... ازحوض بار ... كه ...

از حوض مرتشنه و سوخته و رو سياه ... علم ديكر كه ... نور از آن

ظهور ... كويم ... كويند ... اهل ... توحيد و تقديم

ازامته محمد ... اهل حق ... رحمة ... و دوام ... دوم

... محبت واجبه ... رسول ... محمد ... الله ... اثر ...

... مقام ... مر ... رسول ... را

و از قرشی

روایت است از سید [illegible] که گفت [illegible] بر امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بعضی روزها پیش از آنکه
کسی بر آنحضرت داخل شود [illegible] آنحضرت را [illegible] پیش آنحضرت [illegible]
فرمود مرحبا [illegible] بنشین [illegible] آمد [illegible] عرض کرد
[illegible] که [illegible] مراد [illegible]
[illegible] پس آنحضرت فرمود که در خواب [illegible]
که [illegible] رفتم [illegible] عرض کردم [illegible] تهنیت میدهم
ترا [illegible] آنحضرت فرمودند که [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] دیدم که [illegible] در قبه سبزی که [illegible] از آن [illegible]
آن [illegible] در آن قبه نشسته بود [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] آنحضرت نشسته [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قصیده را که
اول او اینست لام عمرو باللوی مربع میخواند پس [illegible] مرحبا [illegible]
علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible]
[illegible] قصیده [illegible] از آن
شروع در خواندن کرد لام عمرو باللوی مربع [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] که قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغایة والمفزع [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا [illegible] قصیده [illegible]

منقبت

منقبت شنید و فرمود که این قصیده را حفظ کن و شیعیان ما را امر کن که حفظ کنند و [illegible]
و او را به بهشت بشارت داد آنحضرت [illegible] رسول [illegible] قصیده را [illegible] حفظ کنم [illegible]
بیدار شدم [illegible] حفظ داشتم و این روایت را شیخ فخر الدین صاحب مجمع البحرین [illegible]
در ماده [illegible] نقل کرده و در کتاب مجمع البحرین نیز [illegible] مسطور شده در ماده [illegible] لفظ حمیر که
[illegible] وحمیر بکسر الحاء وسکون المیم وفتح الیاء المثناة
ابو قبیلة من الیمن کان منهم الملوک فی الزمن القدیم والسید اسمعیل ابن محمد الحمیری بالمهملة
المکسورة والمیم الساکنة والیاء المنقطة تحتها بنقطتین بعدها راء مهملة ثقة
جلیل القدر عظیم المنزلة والشأن من شعراء اهل البیت وقد اطنب ابن شهرآشوب فی
ذکره وهو القائل لام عمرو باللوی مربع وفی حدیث فضیل الرسان وقد انشد قصیدة
لام عمرو عند الصادق ع فلما فرغ من الانشاد قال من قال هذا الشعر قلت السید
ابو هاشم الحمیری فقال رحمه الله فقلت انی رایته یشرب النبیذ فقال رحمه الله فقلت انی رایته
یشرب نبیذ الرستاق قال تعنی الخمر قلت نعم قال رحمه الله وما ذلک علی الله ان یغفر
لمحب علی ع انتهی وما ذکرناه یعلم ضعف ما جاء فیه من القدح مع امکان تاویله وفی شرح
المفید ره [illegible] حمیر [illegible] قبیلة السید الحمیری عن امیر المؤمنین
فاشیا [illegible] فی الاخبار ان داخلا دخل علی السید فی غرفة له فقال السید
لقد لعن امیر المؤمنین ع فی هذه الغرفة کذا وکذا سنة وکان والدای یلعنانه
فی کل یوم ولیلة کذا وکذا مرة الی الان [illegible] الرحمة [illegible]
فاستنقذنی [illegible] ملء النجوم [illegible]

لأمّ عمرو باللوى مربعُ ‌‌ طامسةٌ أعلامه بلقعُ
تروع عنه الطير وحشيّة ‌‌ والأسد من خيفته تفزعُ
برسم دار ما بها مؤنسٌ ‌‌ إلا صلالٌ في الثرى وُقّعُ

نفس يخاف الموت من نفثتها ، ما الشر في أنيابها منتقع ، لما قضت العين من سهمها
والعين من نحو فانية تدمع ، ذكرت من قد كنت ألهو به ، فبت والقلب شجي موجع
كأن بالنار لما شفني ، من حب أروى كبدي تلذع ، عجبت من قوم أتوا أحمد
بخطبة ليس لها موضع ، قالوا له لو شئت أعلمتنا ، إلى من الغاية والمفزع
إذا توفيت وفارقتنا ، وفيهم بالملك من يطمع ، فقال لو أعلمتكم مفزعا
كنتم عسيتم فيه أن تصنعوا ، صنيع أهل العجل إذ فارقوا ، هارون فالترك له أودع
وفي الذي قال بيان لمن ، كان إذا يعقل أو يسمع ، ثم أتته بعد ذا عزمة
من ربه ليس لها مدفع ، أبلغ وإلا لم تكن مبلغا ، والله منهم عاصم يمنع
فعندها قام النبي الذي ، كان بما يأمر به يصدع ، يخطب مأمورا وفي كفه
كف علي ظاهر تلمع ، رافعها أكرم بكف الذي ، يرفع والكف الذي يرفع
يقول والأملاك من حوله ، والله فيهم شاهد يسمع ، من كنت مولاه فهذا له
مولى ببيان النبي تستمع ، كونوا له عونا كما كنتم ، معي فتم نص ولم يقنعوا
فاتهموه وحنت منهم ، على خلاف الصادق الأضلع ، وأظهروا عن أعلامهم
وضيعوا ما قال فيه غدا ، تبا لهم أمر خالفت ، أضلها شيطانها الأكوع
وضل قوم غاظهم فعله ، كأنما آنافهم تجدع ، حتى إذا واروه في لحده
وانصرفوا عن دفنه ضيعوا ، ما قال بالأمس وأوصى به ، واشتروا الضر بما ينفع
وقطعوا أرحامه بعده ، فسوف يجزون بما قطعوا ، وأزمعوا غدرا بمولاهم
تبا لما كانوا به أزمعوا ، لا هم عليه يردوا حوضه ، غدا ولا هو فيهم يشفع
حوض له ما بين صنعا إلى ، أيلة والعرض به أوسع ، بطحاؤه مسك وحافاته
يهتز منها مونق مربع ، أخضرها دون ... ناضر ، وفاقع أصفر أو أنصع

فيه أباريق وقدحانه ، يذب عنها البطل الأصلع ، يذب عنها ابن أبي طالب
ذبك جرب الإبل إذ تشرع ، ينصب فيه علم الهدى ، والحوض من ماء له مترع
يفيض من رحمته كوثر ، أبيض كالفضة بل أنصع ، حصاه ياقوت ومرجانه
ولؤلؤ لم يجنه إصبع ، والزرع والريحان أنواعه ، ذاك وقد هبت به زعزع
ريح من الجنة مأمورة ، ذاهبة ليس لها مرجع ، إذا جرت يوما لها نفحة
أزكى من العنبر أو أضوع ، يفيض منه شعب جمة ، والخلق من حافاته تشرع
عليه مولى أهل عانه ، ذاك علي البطل الأنزع ، إذا دنوا منه لكي يشربوا
قيل لهم تبا لكم فارجعوا ، دونكم فالتمسوا منهلا ، يرويكم أو مطعما يشبع
هذا لمن والى بني أحمد ، ولم يكن غيرهم يتبع ، فالفوز للشارب من حوضه
والويل والذل لمن يمنع ، والناس يوم الحشر راياتهم ، خمس فمنها هالك أربع
فراية العجل وفرعونها ، وسامري الأمة المشنع ، وراية يقدمها نعثل
لا برد الله له مضجعا ، وراية يقدمها حبتر ، للزور والبهتان قد أبدعوا
وراية يقدمها أدلم ، عبد لئيم لكع أكوع ، أربعة في سقر خلدوا
ليس لهم من قعرها مطلع ، وراية يقدمها حيدر ، ووجهه كالشمس إذ تطلع
غدا يلاقي المصطفى حيدر ، وراية الحمد له ترفع ، مولى له الجنة مأمورة
والنار من إجلاله تفزع ، إمام صدق وله شيعة ، يرووا من الحوض ولم يمنعوا
بذاك جاء الوحي من ربنا ، يا شيعة الحق فلا تجزعوا ، الحميري مادحكم لم يزل
ولو يقطع إصبعا إصبع ، الحميري في قوله صادق ، وحبكم في قلبه مودع
لم ينثني عن حبكم ساعة ، لو قطعوا إربا فإربا ، وبعدها صلوا على المصطفى
وصنوه حيدرة الأصلع ، ثم صلاة الله تترى على ، أحمد المختار والشافع
وبعده تترى على سادة ، لولاهم الأعمال لم ترفع ، أعني عليا ثم أولاده

فصل چهارم در بیان تسمیه آنحضرت و حقیقت عقیقه حسین علیه السلام و کیفیت شیر خوردن آن امام العالمین

~~و بیان تاریخ تولد و مدت خلافت و تاریخ شهادت آنحضرت سید الشهدا [illegible]~~

~~[illegible]~~

و بیان مقدار رقعه روضه شریف آنحضرت [illegible]

نور دیده رسول الثقلین صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام

در کتاب عیون اخبار الرضا و بحار الانوار مسطور است از اسماء بنت عمیس روایت است که چون حسین علیه السلام

از فاطمه متولد شد پیغمبر تشریف آورد و فرمود ای اسماء بیاور فرزند مرا پس آن نور دیده را در

پارچه زرد پیچیده بخدمت آن بزرگوار بردم خواجه عالم آنرا پارچه را انداخت و در گوش

راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت بعد از آن فرمود یا علی چه اسم نهادی این فرزند مرا امیر المؤمنین

عرض کرد یا رسول الله من چه اسم او در سبقت نمی‌گیرم بر تو آنحضرت فرمود من نیز

خواجه کاینات فرمود من نیز سبقت نمی‌گیرم بر پروردگار خود بعد از آن جبرئیل از جانب رب

جلیل نازل شد و گفت یا محمد علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید بعلی علیه السلام بگو تو بمنزله هارونی

از موسی و بعد از تو پیغمبری نیست پس نام کن این فرزند را بنام پسر هارون پیغمبر فرمود

پسر هارون چه نام داشت جبرئیل گفت شبیر پیغمبر فرمود زبان من عربی است بعد از آن جبرئیل گفت

بنام او را حسین بگذار پس آنحضرت حسین نام کرد و چون روز هفتم شد او را بخدمت آنحضرت

آوردند آنجناب عقیقه کرد و یکران عقیقه را بقابله داد و سر آنجناب را تراشید و بوزن

او طلا یا نقره تصدق فرمود بعد از آن فرمود از آن گاه خون جاهلیت زنان

جاهلیت است و منع فرمود از خلوق که آن عطری است مرکب از زعفران و غیره

من انواع الطیب و الغالب علیه الصفرة و الحمرة یعنی خلوق طیبی است که از

زعفران و سایر اقسام طیب ساخته شده و حمرت و صفرت آن غالب است خلاصه کلام آنکه بعد از

یک سال دیگر امام حسین متولد شد پیغمبر تشریف آورد و فرمود ای اسماء فرزند مرا بیاور و اورا

در خرقه سفیدی پیچیده بخدمت آن بزرگوار آوردم آنحضرت در گوش راستش اذان

در گوش چپ

و در گوش چپش اقامه گفت و در دامن خود گذاشت و آب دهان مبارک خود را در دهان او گذاشت و گریست عرض کردم ای پدر و مادرم فدای

تو باد گریه تو از چیست آنجناب فرمود بگریم بر این فرزند خود عرض کردم این فرزند حالا از مادر متولد

شده است و چگونه گریه نکنم فرمود گروهی از ظالمان بعد از من او را در راه خدا شهید کنند

شفاعت من بایشان نرسد بعد از آن فرمود ای اسماء این خبر را بفاطمه مرسان که او قریب العهد است بولادت

این فرزند او را بعد از آن فرمود یا امیر المؤمنین چه اسم نهادی این فرزند مرا آنجناب عرض کرد

یا رسول الله من در این نام این فرزند را بر تو سبقت نمی‌گیرم آنحضرت فرمود من هم بر آن خدایم

و نور دیده خود را نام نمی‌نهم تا ملک علام سبقت نگیرم مگر بر ذوالجلال رحمة للعالمین با تمام نرسیده بود که جبرئیل

جبرئیل [illegible] که جبرئیل امین از نزد خدا [illegible] نازل گشت و عرض کرد یا محمد

رب جلیل ترا سلام میرساند و میگوید این فرزند را نام کن بنام پسر هارون که شبیر است

و چون پیغمبر فرمود چه نام داشت جبرئیل گفت شبیر آنحضرت گفت زبان من عربی است

گفت بنام او را حسین بگذار پس آنحضرت او را حسین نام کرد و چون روز هفتم شد

اسم پسر هارون حسین نیز [illegible] گفت نام او را در لغت عرب

آنجناب حسین نام نهاد و چون روز هفتم شد خواجه عالم [illegible] این فرزند را عقیقه کرد و سر

او را عقیقه فرمود و یکران آن را بقابله داد بعد از آن سر مبارک آنجناب را

تراشید و بوزن موی او طلا یا نقره تصدق نمود و بر سر مبارک او خلوق طلا نمود و فرمود

از آن آثار اهل جاهلیت است و ایضا شیخ صدوق در امالی و مجلسی در بحار از

زینب بنت علی علیه السلام روایت کرده که زنان نیکو که جناب امام حسین

از فاطمه متولد شد فاطمه عرض کرد یا علی نام گذار جناب علی فرمود

یا فاطمه در این امر بر رسول خدا سبقت نمیگیرم پس پیغمبر تشریف آورد و فرمود

جناب امام حسین را بیاورید آنحضرت فرمود آیا او را گرم کردید گفتند بلی آن را پیچیده بود

نه بچه پس از رحلت او ور ... صفیه خواهرت ... بچه بود از آنکه فرمود یا صفیه ... کو[illegible]

پسر خود ... عرض کرد یا رسول الله ... بسبقت ... فرمود ... من هم دو ... و کعبه او ... عالم

سبقت ... پس ... جلیل ... [illegible] ... سلام

باو بر ساد و تهنیت ... بگو ... ایشان ... به موسی ... بگو

بار او ... سلام و تهنیت ... از ... و بگو ... خدا ... که

این پسر را بنام پسر هارون ... نام پسر هارون چه چیز است جبرئیل گفت شبر حضرت فرمود

زبان من عربی است جبرئیل گفت ... بس ... جناب ... شبیر ... متولد شد حضرت ... و

باز روز ... تحقیق مولود ... متولد شد ... جانب ... بگو ... بگو

... با نسبت ... به موسی ... اسم پسر ... جبرئیل

... عرض ... حضرت فرمود ... عربی ... جبرئیل گفت شبیر ... حسین ... پس

حضرت اسم او را حسین ... مؤلف ... روایات بسیار از

آل اطهار علیهم صلوات الملک الغفار وارد شده ... چون همه در یک ... بود

... و عبارت ... از الاطاله ... اقتصار

بر این روایت شد ... و اما کیفیت شیر خوردن ... فرزند

قطب ... روایت ... که حضرت ... شیر ... فرزند

شیر خوار ... جناب فاطمه زهرا ... پس ... مبارک ... در دهان ... ایشان ...

و فاطمه زهرا ... شیر ... روایت ... حضرت

امام حسین ... متولد شد حضرت فاطمه ... شیر خشک ... طلب

... پس حضرت رسول ... ابهام ... در دهان او گذاشت و او

... او را ... حضرت ... مبارک ... در دهان

[illegible]

۳ ... بحر ... روایت ... حضرت ... امام حسین ... و از ... ازدان ... و نیز ... که حضرت امام حسین متولد شد ... و در ... و ... و او را ... در ... قبل ... زوجه ... دو ... امام ... کتاب ... [illegible]

آخر ... روایت ... کتاب ... در کتاب

... مکنت حضرت ابو عبدالله ... والقاب حضرت ... طیب ... مبارک ... سبط

ولی ... شهید ... حضرت ... اوشاند

... سید ... شهیر ... جنت ... او

... اشرف ... اعداء ... الی یوم الدین [illegible]

کر از ... او ... که ... کتاب ... اسم ... حضرت ...

... روز ... الیه ... و خضر ... [illegible]

... صلوات الله علیهم

۴۲

او میکذاشت و او میمکید پس ... روز چنین ... گوشت ... و از گوشت حضرت ... روئیده

... بسند معتبر روایت کرده است ... صفیه دختر عبد المطلب ... حضرت ... حسین ... حضرت ... الله

حضرت فرمود ... پاره ... فرزند ... پاک ... طاهر ... العبا

در کافی ... روایت ... که حضرت فرمود که جناب امام حسین ... شیر

هیچ زنی ... جناب فاطمه ... پس ... آورده ... جناب ... حضرت

حضرت ... مبارک ... میگذاشت ... پس ... روز

کفایت ... گوشت ... خون ... شیر

... حضرت عیسی ... در کافی از جناب امام رضا ...

... حضرت فرمود ... امام حسین ... در زبان

بر دهان مبارک او میگذاشت ... شیر هیچ زنی ... نبی

هیچ ... از ... شیر ... شیر ...

شیر ... از شیر ... بجانب ... شیر ... جانب

... آدم ... در ... فرزند ... [illegible]

از شیر ... روایت ... نامک

... روایت ... آن زخم ... بر روی کم

... صحیح ... شیر ... آن ...

... بر ... شیر حلیمه

... و مرده ... ملعون ... ازافت

... ملعون ... شمشیر ... کلان

ایشان در برابر بوده‌اند حضرت ... [illegible] ... ایشان چه ... [illegible]

از ضربت ... [illegible] ... برادر

... [illegible] ... نیزه ... کشیده بر سینه‌ی

کینه الملعون ... [illegible] ... بر خلق مبارک

آن فرزند ... [illegible] ... امام مظلوم برادر ... افتاد

[illegible] ... از خلق

[illegible]

بان حضرت جناب ... [illegible] ... الحق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالما ... [illegible] ... فی لیالی

والیضا در بعض کتب معتبره ... [illegible]

محدثین نیز در کار روایت کرده‌اند که چون فاطمه زهرا ... [illegible]

جناب ... [illegible]

عنقریب این ... فرزند ... [illegible] ... مبارک او

... [illegible] ... در روز سیم ولادت

آن سرور که دست فاطمه زهرا ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان در دامن مبارک آن فرزند ... [illegible]

ای فاطمه چه کار کنی ... [illegible] ... فاطمه زهرا ... [illegible]

خواهی ... [illegible] ... فاطمه زهرا ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه زهرا ... [illegible]

فرزند ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه زهرا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]

... [illegible]

ای فاطمه ... حسین ... [illegible]

... [illegible]

قول ... [illegible]

آنست که ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه مشرفه در سیم ماه شعبان ... [illegible] ... سال چهارم هجرت

در عام الخندق واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور ... [illegible] ... گفته‌اند و اکثر گفته‌اند که روز

پنجشنبه بوده و روز سه‌شنبه نیز گفته‌اند و ... [illegible]

... [illegible] ... نوشته

... [illegible] ... در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شد پس روزه بدار

آن روز را ... [illegible] ... روایت ... شیخ در مصباح نوشته ... [illegible]

در ... [illegible] ... ولادت آن حضرت ... [illegible]

و ... [illegible] ... ولادت با سعادت آن حضرت ... [illegible]

و فی العوالم عن مناقب ابن شهرآشوب ولد الحسین علیه السلام عام الخندق بالمدینة یوم الخمیس او یوم الثلثاء لخمس خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة بعد اخیه بعشرة اشهر وعشرین یوما وروی ... [illegible] ... لم یکن بینه وبین اخیه الا الحمل والحمل ستة اشهر وفی الکافی باسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان بین الحسن والحسین علیهما السلام طهر وکان بینهما فی المیلاد ستة اشهر وعشرا

مؤلف گوید که اگرچه خلاف جناب ... ... آن امام اخبار ... احمد ... لکن الاشهر والاکثر والاقوی ... شیخ در مصباح ومجالس ... وزاد المعاد ... نوشته اند ... سیم ماه شعبان در روز پنجشنبه است

در سال چهارم هجرت پنجم ماه مبارک شعبان اتفاق افتاد و نیز بقول صحیح ... از حضرت صادق
با حضرت فاطمه زهرا ولادت امام حسین ... پنجاه روز بود و ... عمر شریفش پنجاه و شش سال بود
وچند ماه شش سال ... زمان حضرت ... شش سال ... چند ماه کمتر از یکسال بود با جدش رسول الله
وبعد از رحلت آن حضرت سی سال با پدر ... وبعد از پدر بزرگوار ده سال با برادر بود وبعد از
برادر ده سال ... بنابر مشهور ... روایات ... عمر شریف آن حضرت
پنجاه و هفت سال ... پنجاه و پنج سال و شش ماه ... وشیخ مفید ... در ارشاد پنجاه و
هشت سال نوشته ... بود ... خلافتش یازده
سال ... والعلم عند الله ... ودر مجمع المصابیح نوشته ... که
مدت ... وچند ماه بود ... در ... آن حضرت ...
روز شنبه دهم محرم الحرام ... از زوال نوشته اند و بعضی گفته اند که در روز
جمعه بعد از نماز ظهر و بعضی روز دوشنبه گفته اند ... سال شصت هجری بود و بعضی
شصت و یکم گفته اند ... ذکر ...
وجدار ... نشد ... ولا انقطع ... عن ذیل الطاف ...
واغفر لنا ولوالدینا ... وجد ... واجعل ... و...
وجود ... احسن ... مؤلف ... که ... از ... احادیث ...
که ... ختم ... بجهت کم فصل در ... اثبات امامت محمدیه آن حضرت
مرقوم قلم شکسته ... شد ... چون ... بالاختلال احوال و تغییر حال
وضیق المجال ... من ... الایام ... نعتذر ... قول القائل
حیث قال شعر ... فی الدهر ... فوادی ... خطب ... اذا
اصابتنی ... سهام تکسرت النصال علی النصال ... لعدم القدرة

۲۴

فصل پنجم در ... احوال امام ... علیه السلام ... شاره ... ایمان ... والرغبة فی الثواب
... السؤال ... کرم ... ازل ...
ومفصل از ... اثبات امامت ... التقدیر ...
...
... از ... حضرت ... خواص ...
زمانی ... از ... بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که
چون ... شهید شد ... شیعه ... که ... آن حضرت ... امام
وحضرت ... رسید ... بزرگوار ... از علم ... میراث ... علم
ولایت ... بجهت ... الله ... بر ... هرگز ...
که ... دانسته ... از ... بر ... هر کس که ...
کند ... جناب علی بن ابیطالب ... از ... حق
بر خلق ... و... تا آنکه ... و ... بینات ...
وایضا بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب سراج که گفت از حضرت صادق پرسیدم
که آیا ... زمانی ... عالم ... امام ... مردم ... بر ...
... سوال کنند از حلال و حرام ... فرمود ... چنین ... پس خدا ... عبادت
... وایضا ابن بابویه و صفار و شیخ مفید ... بسند ... صحیح و معتبر
از حضرت صادق روایت کرده اند که ... عالم
... روایت ... عالم
... از ...
... جز ... فرمود ...

ابن بابویه و فرق دیگر نقل کرده‌اند ... حق و باطل و بسندهای صحیح بسیار از آنحضرت منقول است که اگر
زمین یک ساعت بی امام باشد هر آینه فرو برود و اهلش را ... و ابن بابویه بسندهای معتبر از
آنحضرت روایت کرده است که اگر زمین ... باشد ... خواهد بود ...
... امت ... حجت ... [illegible]
ابن بابویه بسند معتبر از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جبرئیل بر حضرت رسول ... نازل شد و
آورد از جانب خدا که ای محمد ... زمین ... [illegible]
و راه هدایت ... خلق ... وفات ... [illegible]
که مردم را گمراه کنند ... در زمین حجتی و دعوت کننده بسوی حق و هدایت کننده
بسوی راه ... و دانا ... [illegible]
از ... هر قوم ... هدایت کننده ... [illegible]
بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که ... خدا
زمین ... از دنیا ... [illegible]
بسوی خدا و او حجت خدا باشد ... متابعت ... [illegible]
و هر که متابعت او کند ... [illegible]
ابن بابویه و صفار و برقی روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که همیشه خدا را
حجتی هست در زمین که حلال و حرام ... مردم را بسوی راه خدا ...
... حجت از زمین منقطع نخواهد شد ... تا روز قیامت
پس چون حجت از زمین برطرف شود در توبه بسته میشود و نفع نمی‌بخشد ایمان آوردن
کسی پیش از برطرف شدن حجت ... بدترین خلق خدا
خواهند بود و قیامت بر ایشان قایم میشود ... [illegible]

بدلالت ... علوم ... [illegible]
الاشیاء ... [illegible]
... [illegible]
و ... خلاف ... [illegible]
... وجوب ... [illegible]
... [illegible]
شریعت ... [illegible]
... خلق ... [illegible]
... عقل ... [illegible]
پس ... امامیه را اعتقاد آنست که نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلا و سمعا
و بعضی از معتزله و اهل سنت و جمیع خوارج را اعتقاد آنست که نصب امام مطلقا بر خدا و بر خلق
واجب نیست ... و بعضی از معتزله قایلند که نصب امام بر مردم
واجب است بدلیل سمعی ... و جمعی از معتزله را اعتقاد آنست که واجب است بر مردم نصب
... [illegible]
... [illegible]
... شریعت ... [illegible]
خدا ... امامیه ... دلایل عقلیه در کتب مبسوطه ایراد
... [illegible]
... [illegible]
... دلیل اول آنست که لطف بر خدا واجب است زیرا ... [illegible]

چنانکه [illegible]

همچه در مقام [illegible] گفته لولا علی لهلک عمر گفته ان الواقع گفته [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] خلافت [illegible] اهل [illegible] در مقام

لولا علی [illegible] فضل [illegible] حضرت [illegible] روایت [illegible]

که در تفسیر [illegible] آیه شریفه که انما انت منذر و لکل قوم هاد حضرت [illegible]

منذر و علی هادیست پس حضرت [illegible] آیه [illegible] در میان امادر [illegible]

پیوسته در میان [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]

اگر چنان [illegible] که آیه [illegible] شخص [illegible] آیه [illegible]

که معنی آن آیه را [illegible] و حکم [illegible] در میان مردم [illegible] هر آینه [illegible]

مرشد [illegible] بر طرف [illegible] خدا [illegible] و حکم قرآن [illegible]

[illegible] و تکلیف [illegible] مردم [illegible]

که معصوم از خطا باشد و حکم [illegible] امت [illegible] تکلیف

[illegible] تکلیف [illegible] و ظلم [illegible] بر خدا [illegible] ادله [illegible]

وجوب نصب [illegible] بر خدا [illegible] که [illegible] لازم [illegible]

[illegible] دلایل [illegible] از جمله [illegible] ضروریات [illegible] خلق

[illegible] تکلیف [illegible] خلق [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] خلق [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] نظر [illegible] و نقص [illegible] در میان [illegible]

[illegible]

نسبت به بندگان اصلح است بر خدا لازم است زیرا که [illegible] افعال کریم

[illegible] حکمت [illegible] و هر کار [illegible] اصلح [illegible] راجح [illegible]

[illegible] ترجیح مرجوح است [illegible] وجوب اصلح

[illegible] لطف [illegible] بر خدا واجب [illegible] زیرا که لطف [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

[illegible] وجوب [illegible] لطف [illegible] تکلیف

مشتمل [illegible] لطف

[illegible] لطف [illegible] بر خدا واجب [illegible] وجوب [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

منع کنند [illegible] و ظلم [illegible]

[illegible] البته [illegible]

بعد دلیل دو قسم است [illegible] شریعت حضرت [illegible] تحریف

و تغییر و زیادة و نقصان [illegible] قرآنی [illegible] احکام [illegible]

قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

کفی بالله [illegible] حسبنا کتاب الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

باتفاق امامیه [illegible] شیعه

که خلاصه معروض آنست که منحصر چهار چیز را منضبط در چهار چیز فقط نمایم و اکثر مردم را غرض [illegible]

طلب [illegible] به ایشان نخواهند بود [illegible] به درستی که [illegible] علم [illegible] و غرض [illegible] داشته ام را

خلق در [illegible] چیز در وطن طلب می کنند [illegible] خواهند شد و به [illegible] در خدمت [illegible]

[illegible] گذشته ام و در [illegible] رسیده و به [illegible] غذا و [illegible]

در قناعت [illegible] و [illegible] خلق در کثرة مال دنیا [illegible] خواهند [illegible]

راحت [illegible] لذت [illegible] و آزار [illegible] از هم و غم [illegible] در [illegible]

[illegible] خلق [illegible] در [illegible] طلب [illegible]

و [illegible] خواهند [illegible] در دنیا [illegible] خلق [illegible] از آنکه خلق [illegible] طلبش از عقل

فضلا [illegible] مرض و [illegible] خواهد بود و هیچ لذتی [illegible] در دنیا [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] که یکی از لذت خوردن [illegible]

[illegible] خلق [illegible] مشقت [illegible] در تحصیل [illegible] و بعد از خوردن [illegible]

اوقات [illegible] و آزارها [illegible] تحصیل [illegible] منقضی [illegible] الواع

مشقت [illegible] قلیل از [illegible] بلذت قلیل [illegible]

انواع [illegible] در تحصیل [illegible] معاشرت [illegible] شدن [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] لذتی که [illegible] انواع آزارها [illegible]

از حفظ آن و تربیت آن و تحصیل [illegible] اگر [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] لذتی که [illegible] شود انواع [illegible] در تحصیل و حفظ آن از [illegible]

دزدان و ظالمان [illegible] لذت [illegible] دفع الم [illegible] خوردن

دفع الم [illegible] دفع [illegible] و جماع دفع آزار [illegible]

جمع [illegible] دفع الم [illegible] لذت [illegible]

۲۷

[illegible] این [illegible] هر که [illegible] منقص

و [illegible] بعینه مثل [illegible] خواهد [illegible] شرف

[illegible] شود [illegible] فرزند [illegible] و طفل [illegible]

آزرده [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] خانه [illegible] و انواع [illegible]

کنند و خواهند که [illegible] مقصود [illegible] این

[illegible] خواهند که چنانکه [illegible] افحسبتم انما خلقناکم

عبثا و انکم الینا لا ترجعون [illegible] هر کسی [illegible]

در [illegible] نخواهد [illegible] دلالت می کند [illegible]

و ثواب و عقاب [illegible] خلق [illegible] که خلق [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible]

راه [illegible] طریق تحصیل [illegible]

[illegible] انبیا [illegible]

[illegible] احکام [illegible] از قرآن [illegible]

احکام شریعت [illegible] صفات [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] و کمال [illegible]

هذا [illegible] و عارف

عافیت [illegible]

[illegible] محقق [illegible]

[illegible] لازم [illegible] جمیع مخلوقات

نموده غضب شدم و قمیص خزی که پوشیده بود و ردائی که در بر داشت که دفتر ... معصوم ... از آنجا
خیال کرد و بس بیشتر بسخن که بار دیگر ... مجتبی اعتقاد صحیح و برکت تقریر و تثبیت
حکایت هشام و مرد شامی غریب ... از روایات شیخ کلینی و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند
که حضرت صادق علیه السلام از هشام ابن سالم که از فضلای اصحاب آن حضرت بود پرسید که چگونه در باب عمرو
بن عبید بصری که از علمای صوفیه اهل سنت بود و چگونه از او سوال کردی هشام گفت فدای
تو شوم ای فرزند رسول خدا من از شما شرم میکنم و زبانم در حضرت تو کار نمیکند که
سخن بگویم حضرت فرمود هرگاه که ما شما را امری کنیم باید اطاعت نمایید هشام گفت که بمن
خبر رسید دعوی فضیلت عمرو و نشستن او در مسجد بصره و افاده کردن او و بر من
بسیار گران آمد پس روانه شدم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد بصره در آمدم
و حلقه بزرگی دیدم که عمرو در میان آنها بود و شمله سیاهی از پشم بکمر بسته
و شمله دیگر چنینی ردا کرده بود و مردم از او سوال میکردند پس راه گشودم و در میان
حلقه داخل شدم و در آخر همه بر زانو نشستم پس گفتم ای عالم من مرد غریبم و رخصت داری
رخصت میدهی که سوال کنم گفت بلی گفتم آیا چشم داری گفت ای فرزند آیا این چه سوالست که
سوال از چنین چیزی میکنی گفت ای فرزند سوال کن هر چند مسئله تو احمقانه است گفتم چشم داری
گفت بلی گفتم با آن چه میبینی گفت رنگها و شخصها را گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم با آن
چه کار میکنی گفت استشمام میکنم بوها را گفتم آیا دهان داری گفت بلی گفتم با آن چه کار
میکنی گفت با آن مزه چیزها را می‌چشم گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم با آن چه کار میکنی گفت
با آن سخن میگویم گفتم آیا گوشی داری گفت بلی گفتم با آن چه کار میکنی گفت با آن صداها را میشنوم
گفتم آیا دست داری گفت بلی گفتم با آن چه کار میکنی گفت چیزها را فرا میگیرم گفتم آیا دل داری
گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت با آن تمیز میکنم آنچه را که بر اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا

ان جوارح

۲۸

ان جوارح بس نمیشوند و از دل مستغنی نیستند گفت نه مستغنی از دل نیستند و حال آنکه همه
صحیح و سالمند گفت ای فرزند هرگاه این اعضا شک میکنند در چیزی که بوییده اند یا شنیده اند
یا دیده اند یا لمس کرده اند بر میگردانند بسوی دل پس یقین صحیح میکند و شک را باطل میکند گفتم پس خدا
دل را در بدن جهت شک جوارح گذاشته است گفت بلی گفتم ناچار است از دل که جوارح را بر طرف کند گفت آری گفتم
پس ای ابا مروان دل باید در بدن باشد و الا جوارح سرگردان خواهند ماند که از آن حیرت ایشان را راه مستقیم میکند
گفتم پس ای ابا مروان خداوند عالمیان اعضا و جوارح ترا نگذاشته است تا امامی
برای ایشان قرار داده است که صحیح را تصحیح کند و شک را یقین گرداند و این خلق را بگذارد در جمیع خلایق
را در حیرت و شک و اختلاف گذاشته و امامی مقرر نکرده که از حیرت ایشان را بیرون برد و نکرده است
در حیرت و شک و رجوع کنند که ایشان را از حق مستقیم ... در حیرت و شک ... از
ایشان زایل کند و چیزی ابو مروان ساکت شد و هیچ جواب نگفت پس بجانب من التفات
نمود گفت تو هشامی گفتم نه گفت از هم نشینان اوئی گفتم نه گفت پس از کجا
که گفتم از اهل کوفه گفت البته تو هشامی پس برخاست و مرا در کنار گرفت و در جای خود
نشانید و حرف نزد تا من برخاستم چون این قصه را نقل کرد حضرت صادق علیه السلام خندید و
فرمود که ای هشام این را از که آموختی عرض کرد ای فرزند رسول خدا جاری بر زبانم
جاری شد و برد است که حضرت فرمود والله این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است
حضرت فرمود که بخدا سوگند که این معقول در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام نوشته است
و نیز کلینی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از یونس بن یعقوب که گفت در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام آمد و گفت من مرد صاحب کلام و فقهم و علم فرایض
میدانم آمده ام که با اصحاب تو مناظره و مباحثه کنم حضرت فرمود که کلام تو از کلام
رسول خدا است یا از پیش خود میگویی گفت بعضی از کلام آنحضرت و بعضی را از پیش خود میگویم

حضرت فرمود پس تو شریک رسول خدا هستی کشف نه گفت پس وحی را از حضرت شنیده
که ترا خبر داده است با علام حقه کشف نه فرمود پس اطاعت تو را واجب چنانچه اطاعت
رسول خدا و امام را واجب گفت کشف نه یونس گفت پس آنحضرت بکجا نسبت بطلق [illegible] فرمود که
ای یونس این مرد پیش از تو تکلم نکند مگر بعلم حق و باطل [illegible] کسیکه [illegible]
ز رسول خدا او را واجب الاطاعه نکرده باشد مگر کشفی او در امور دین باطل خواهد بود
بلکه خود بشریک خدا کرده [illegible] از مشکلات اصحاب آنحضرت بود
در نهایت فضل و علم و فطانت در آن وقت خلقی تازه دیده [illegible] آنحضرت
او را تعلیم فرموده [illegible] از برای او گشوده فرمود تو با [illegible] و زبان [illegible]
پس بعد از آنکه جمیل [illegible] آنحضرت [illegible] کشف [illegible] حضرت [illegible]
فرمود با این [illegible] مناظره کن [illegible] کشف [illegible] در باب امامت [illegible]
[illegible] کشف [illegible] آیا [illegible]
[illegible] کشف [illegible] کشف [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] کشف [illegible]
که [illegible] اختلاف [illegible]
و [illegible] کشف [illegible] کشف [illegible]
شما کشف پس بعد از رسول خدا [illegible] کشف کتاب خدا و سنت رسول خدا [illegible]
شما کشف آیا کتاب و سنت را نفی [illegible] امروز [illegible] اختلاف
از [illegible] کشف [illegible] شما کشف پس [illegible] اختلاف [illegible]
این اختلاف [illegible] مناظره کن [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اختلاف

نداریم در [illegible] کشف [illegible] کتاب و سنت [illegible] خلاف [illegible]
زیرا که احتمال [illegible] موافق [illegible] گویم
خلاف داریم [illegible] کتاب و سنت [illegible] نفی [illegible]
میتوانم که [illegible] حضرت [illegible]
کشف خدا [illegible] کشف خدا [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] کنند [illegible]
باصلاح [illegible] شما کشف [illegible] حضرت [illegible]
میگوید [illegible] آنحضرت [illegible] امروز [illegible]
شما کشف [illegible] اطراف عالم [illegible]
[illegible]
کشف [illegible] شما کشف [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
کشف [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] مستحق [illegible]
[illegible] کشف [illegible] رسول خدا
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] علیهم السلام

از برای خدا و نه عالم الطاف حضرت رب العباد و لطف است از برای او واجب و هر شخص که [illegible]

مطلق ترک واجب نمی‌کند و اخلال به هیچ یک از ارکان و هیچ عذاب شدید و وعد و وعید [illegible]

پس قطعی است که خدا و رحمت نصب تعیین امام بر رسول غیر از آن [illegible] خود حجر دلالت کرده [illegible]

هر نفس لطیف [illegible] حضرت که [illegible] حافظ شریعت [illegible] از زلات

و دیگر [illegible] انبیاء [illegible] اما حضرت خاتم الانبیاء و رسل اولیاء

صلی الله علیه و آله [illegible] شخص [illegible] و منصوص [illegible]

با آنکه [illegible] و تصریح فرموده [illegible]

[illegible] علم [illegible] و ظاهر گشته که [illegible] فتحت المطلب

و الا [illegible] تعیین و شخص نکرده [illegible] که جناب رسول

[illegible] در تعیین و در [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] وصیت

[illegible] در تعیین شخص و تبیین خلیفه جناب رسول [illegible] مرتبه

از [illegible] در [illegible] جناب ختم رسل [illegible] تعیین و تبیین خلیفه

[illegible] و الامر [illegible] مردمان [illegible]

که در کیفیت [illegible] امر [illegible]

و الا کور [illegible] بالله جناب [illegible] در امر [illegible] خود [illegible]

[illegible] و نسیان و خطا و هذیان [illegible] صحت [illegible]

از جهت ضرورت [illegible] و الامر [illegible]

مشغول و ثوق [illegible] و اعتقاد [illegible]

نصب خلیفه و تعیین [illegible] جناب رسول [illegible] از برای [illegible]

[illegible] خلق و الشرع باطل عقلا و نقلا عند من [illegible] القضاء [illegible] الخلیفة

[illegible] احکام الکبری [illegible] مردمان [illegible]

مظلوم [illegible] و طریق حق باطل [illegible] و خلق [illegible] تحریف و تغییر

و مکرهی [illegible] بطریق مستور و صراط مستقیم [illegible] و دین خدا و شریعت

خاتم الانبیاء [illegible] سید الانام [illegible]

مردمان [illegible] و رسوم [illegible] واجب [illegible]

که [illegible] و شخص [illegible]

مردمان نفع و ضرر دنیا و عقبی [illegible] خلق [illegible]

خیر و شر و نفع و ضرر [illegible] عالم [illegible]

ارسال رسل و انزال کتب خداوند عالم [illegible]

و از [illegible]

دلالت [illegible] اجماع [illegible]

مر آنکه [illegible] اجماع [illegible] مهاجر و انصار [illegible]

[illegible]

حجت خداوند رب العالمین [illegible]

صحیح [illegible]

[illegible]

خداوند [illegible] جناب رسول [illegible] روز [illegible]

[illegible] موجود [illegible] و لا تقصد [illegible]

[illegible] الانعام [illegible] و دیگر آنکه جناب [illegible]

۳ لام [illegible] خلیفه [illegible]

ع و از [illegible] خارج [illegible]

[illegible] بخبر آن

در تعیین رسالت خود در [illegible] نصب خلیفه و تعیین وصی تنبیهی صریح کند و با تبرک [illegible]
نفرموده پس قول اول اثبت المطلوب الاخفی الذی هو محض نصب [illegible] جناب رسول [illegible]
بنفسه نصب خلیفه نموده باشد و با قدرت بر تکلم [illegible] مرض [illegible] تعیین خلیفه [illegible]
و تبلیغ [illegible] واجب برآنست و طالب حق راست [illegible] که از [illegible] و ترک [illegible]
و [illegible] ضلالت [illegible] فالاول باطل بالاجماع
الفریقین و مستلزم [illegible] والبداء و الثانی لا یلیق بکلام [illegible] عقلا و لا یصح النقل [illegible]
[illegible] رحمة للعالمین [illegible]
[illegible]
ثابت شد [illegible] جناب رسول [illegible] نصب خلیفه کرده و تعیین وصی [illegible]
انکه جناب خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مامور بود از جانب
[illegible] اطاعت خدا [illegible]
[illegible] بعد [illegible] نصب خلیفه
کرده [illegible] الاول [illegible] الثانی [illegible] جناب رسول [illegible] تارک
امر الکریم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] جناب رسول [illegible] تارک [illegible]
علی انه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بالقطع و الیقین [illegible]

[illegible]

۲۱

صحة و مرض نصب خلیفه و تعیین [illegible] الناس [illegible]
و براهینه علی الخلق اجمعین [illegible] و من تخلف عنهم غرق [illegible]
[illegible] النبیین [illegible] الرسل [illegible]
[illegible] خاتم النبیین [illegible] اشرف المرسلین [illegible]
[illegible] الثقلین [illegible]
[illegible] توفیقه [illegible] اما الآیات

[illegible]
[illegible]

منها قوله تعالی سلام علی آل یس [illegible]
[illegible] آل یس [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible]
سلام [illegible] علی آل یس [illegible] جناب [illegible] علیه السلام
[illegible] و در [illegible]
[illegible] و یطهرکم تطهیرا [illegible]
محبت [illegible] جناب [illegible] فاتبعونی یحببکم الله [illegible]
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
[illegible] روایت [illegible] از حضرت صادق [illegible] که یس اسم مبارک [illegible]
[illegible] المرسلین [illegible] در تفسیر
[illegible] آل یس [illegible] و تفسیر [illegible]
[illegible] روایت [illegible] از حضرت صادق [illegible] در تفسیر

تفصیل آیات [illegible]

[illegible]

قول خدای تعالی سلام علی آل یس که یس محمد است و مراد از آل یس اهل بیت اند و در تفسیر [illegible] روایت کرده

از سلیم بن قیس [illegible] که حضرت امیر المؤمنین فرمود که رسول خدا [illegible] یس [illegible] و ما [illegible]

سلام علی آل یس [illegible] روایات [illegible] تفسیر [illegible] متعدد [illegible]

از ابن عباس روایت کرده [illegible] رضی الله عنه [illegible] علمای عامه [illegible]

عترت طاهره [illegible] یس والقرآن الحکیم

انک لمن المرسلین [illegible]

[illegible]

درست [illegible] سلام علی نوح فی

العالمین [illegible] سلام علی ابراهیم [illegible] سلام علی موسی و هارون [illegible] سلام

علی آل نوح [illegible] علی آل یس [illegible]

ومنها قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین

[illegible] حافظ ابو نعیم [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] ومنها قوله تعالی قل کفی بالله

شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] حافظ ابو نعیم [illegible] مسند [illegible] ابن الحنفیه [illegible] ومن عنده

علم الکتاب [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

مردم [illegible] حلال و حرام قرآن [illegible] ناسخ و منسوخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما [illegible] ومنها قوله تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون

کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا امیر المؤمنین [illegible] قول الله [illegible] وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم فرموده

[illegible]

۲ و فی تفسیر القمی عن سلمان قال سمعت رسول الله ص یقول لعلی اکثر من عشر مرات یا علی انک و الاوصیاء من بعدک اعراف بین الجنة و النار و لا یدخل الجنة الا من عرفکم و عرفتموه و لا یدخل النار الا من انکرکم و انکرتموه و فی البصائر عن الباقر ع الرجال هم الائمة من آل محمد ص و الاعراف صراط بین الجنة و النار فمن شفع له الائمة منا من المؤمنین المذنبین نجی و من لم یشفعوا له هوی و فی القمی عن الصادق ع کل امة یحاسبها امام زمانها و یعرف الائمة اولیاءهم و اعداءهم بسیماهم و هو قوله و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم فیعطوا اولیاءهم کتابهم بیمینهم فیمروا الی الجنة بلا حساب و یعطوا اعداءهم کتابهم بشمالهم فیمروا الی النار بلا حساب و فی مجمع البیان عن النبی ص اذا کان یوم القیمة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار

در میان بهشت و دوزخ است و اعراف بهشت ... که شناسا باشند ... و ماوای ... شیعیان ... مگر کسیکه انکار ... کنند ... بخواهد خدا ... بخلق انفس ... تا ببخشد ... خلق ... گرداند ... بصراط و سبیل ... در کتاب سبیل النجاة نوشته است که حضرت صادق ع فرموده امروز روز ... که شفاعت ... و آثار روز قیامت ... ما ... میبینیم شیعیان ... بعضی ... که اعراف ... بعضی ... که بگویند بعضی مفسرین ... میان بهشت و دوزخ گفته‌اند در مجمع ... و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ... علی اعراف الحجاب ... السور المضروب بین الجنة و النار ... و الرجال یعرفون کلا بسیماهم ... قوم علت درجتهم کالانبیاء و الشهداء و خیار المؤمنین ... علی الاعراف یعرف اهل الجنة بسیماهم ... قوله ... الجنة ... فی الدنیا ... کل واحد منزله ... ما ارتفع من الارض ... و صحیح ... شیعیان ... که ... روز قیامت ... شیعیان ... در وقت ... آنها ... بشکنند ... شیعیان ...

۲ و منهم ...

... ورود ... بهشت ... حقوق برادران ایمانی خود را ... چنانچه ... فرمود ... الحمد لله رب العالمین ... آنست که خداوند عالم ... بودند ... و دالذین کفروا لو کانوا مسلمین فی الدنیا ... تا اینکه ... دشمنان ... القیامة ... اهل جهنم من الکفار ... کفار ... سورة ... در تفسیر ... کفار ... روایت ... دشمنان خدا ... در جهنم ... آن روز ... القیمة ... آنکه ... که ... شیعیان ... در ... نور ... بهشت ... حضرت ... خلیفه رسول ... یا رب ... بهشت ... دوستان خود ... روز قیامت ... حماد بن عثمان ... از صفوان جمال روایت کرده که صفوان گفت ... بخدمت حضرت صادق ع ... شیعیان ... گناه ... در ... شیعیان ... حضرت ... شیعیان ما ...

۳ و فی البصائر عن القمی فی طریق البشر ... و ذلک فی الصحاح ... فی قسیم الجنة و النار ... الاعراف ... قال رسول الله ... اذا جمع الناس یوم القیمة فی صعید واحد ... یمین العرش ... الاقیام ... ذکر فی الجنة و النار ...

از دنیا کم گردد تا اینکه شیعیان [illegible] بجز خلق

بایشان از گناه [illegible] بکشد [illegible] تا اینکه برود

از دنیا و در حالتیکه [illegible] گناه [illegible]

حق [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] شیعیان ما از

[illegible] خدا [illegible]

از خداوند کریم طلب [illegible] تا اینکه [illegible] از شیعیان ما [illegible]

وسیلة النجاة [illegible] روایت [illegible] از قدوة العارفین [illegible] ابن طاوس [illegible]

[illegible] شنیدم [illegible]

[illegible] بن شریف [illegible] اللهم ان شیعتنا

خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب [illegible]

علی حبنا وولایتنا یوم القیمة [illegible] ولا تواخذهم بما اجترحوا من السیئات [illegible]

لنا ولا تقاصصهم یوم القیمة مقابل اعدائنا فان خففت موازینهم فثقلها

بفواضل حسناتنا [illegible]

[illegible] درباره شیعیان [illegible] ودر حق ایشان دعا کنند [illegible]

[illegible] وقیامت [illegible]

قیامت [illegible] شیعیان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیعیان [illegible]

بالعروة الوثقی وحبل المتین [illegible]

هرکه با نوح نشسته [illegible] از طوفان [illegible] الوصی الوهب

[illegible] نفس عزیز را صرف راه خلاف رضای ایشان نماید [illegible] شرور انفسنا ومن

الشیطان الرجیم اللهم اجعلنا ولوالدینا من شیعتهم ومن موالیهم وناصریهم بافعالنا واقوالنا

بحقهم علیک وحقک علیهم وحق علی محمد وآله الطاهرین والعن معاندیهم ومبغضیهم ومنکر

فضائلهم اجمعین یا الله الرحیم الودود ومنها وانه فی ام الکتاب لدینا

لعلی حکیم علامه مجلسی ره در جلد [illegible] حیوة القلوب نوشته است که [illegible] بسیار بروایت

ابن ماهیار و دیگران از حضرت صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام وارد شده است

در تفسیر این آیه شریفه واکثر مفسران گفته اند که مراد [illegible] قرآن

در لوح محفوظ نزد ما محفوظ است از تغییر وبلند مرتبه است [illegible] کتب آسمانی

حکیم است یعنی مشتمل است بر حکمتها یا محکم [illegible] فرموده که مراد [illegible]

که حضرت امیر المؤمنین ع در سوره حمد که ام الکتاب است مذکور است حکیم [illegible]

و این مبتنی بر آنست که الصراط المستقیم علی علیه السلام است [illegible]

چنانچه منقول است که از حضرت امام رضا ع پرسیدند که در [illegible] ام الکتاب [illegible]

فرمودند که در اهدنا الصراط المستقیم که علی صراط المستقیم است [illegible] روز غدیر

[illegible] سید [illegible]

در [illegible] گفته وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم [illegible]

الاحتجاج قال رسول الله ص معاشر الناس ان علی ابن ابی طالب ع جنب الله [illegible]

تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ومنها [illegible]

مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها

کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال [illegible]

۳ فی اصول الکافی عن ابی عمار الخشنی قال سمعت امیر المؤمنین یقول انا عین الله وانا ید الله وانا جنب الله وانا باب الله

وفیه عن ابی الحسن موسی بن جعفر ع فی قول الله تعالی یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله قال جنب الله امیر المؤمنین ع وکذلک ما کان بعده من الاوصیاء بالمکان الرفیع الی ان ینتهی الامر الی آخرهم

و در بعضی گفته است علی بن ابراهیم در تفسیر خودش مسنداً الا اسناد مستثنیٰ از امام جعفر علیه السلام که سوال کردم از حضرت
از قول تعالیٰ مثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة حضرت فرمودند شجرة رسول الله است که نسب
علی امرتضی ثابت است در بنی هاشم و فرع الشجرة علی بن ابی طالب و غصنش فاطمه
زهرا علیها السلام است و ثمره اش ائمه اطهار علیهم السلام از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام و شیعیان ایشان ورق
آن شجره است و بدرستیکه هر مؤمنی از دنیا میرود یک ورق از آن شجره می افتد و هر
مؤمنی که متولد میشود باز یک ورق میروید پس عرض کردم آیا و بیان این قول تعالیٰ را که فرموده
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها فرمودند که مقصود آن است که ائمه علیهم السلام باین از آن
چیزها را که فتوی امید شهر بان ائمه اطهار علیهم السلام در خصوص حج و عمره و بیان حلال
و حرام و غیره ۲۳ و منها قوله تعالیٰ ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم [illegible]
[illegible] ملا فتح الله رحمة الله علیه در تفسیر خودش
ذکر کرده است که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که مراد باین نعمت ولایت
امیر المؤمنین علیه السلام است که تمامیت نعمت نعمت است و نیز از تفسیر عیاشی بیضاوی روایت کرده که ابو حنیفه
کوفی معنی این آیه را از امام علیه السلام پرسید فرمود چه نعمت نزد تست ابو حنیفه گفت
طعام است و آب سرد فرمود اگر خدا ترا در روز قیامت در حساب بازدارد
تا آنکه ترا از لقمه طعام و شربت آبی که خورده ای هر آینه سوال کند پس بیان تو
در الموقف الطول الجامع کشد حق تعالیٰ رسول الله را پس نعیم کدام است فرمود که ما اهل
البیت علیهم السلام نعیم و حقیقت با انعام فرموده است بر بنده کان و با العشق الغایه
بعد از آنکه مختلف بودند و متفرق و حقیقت با العشق الفکری و در اول اللسان
و ایشان را برادران هم دیگر گردانید بعد از آنکه دشمنان بعضی یا بعض بودند از ایشان
اسلام را مد بخود و این نعمتی است که منقطع نگردد و حق تعالیٰ از اهل این نعمت است که آنها

۲۳ و لقد ورد من نظم معقول هذه الابیات الشریفة حیث قال
۱ یا صاحب دعوت فی ظلال بابیته ۲ فاغضب المنتبه لطلاق
۱ المصطفیٰ اصلها و الفرع فاطمة ۲ ثم اللقاح علی سید البشر
۱ و الهاشمیان سبطاه لها ثمر ۲ و الشیعة الورق الملتف بالثمر
۱ انی بحبهم ارجو النجاة غداً ۲ طالعین فی زمرة من افضل الزمر
۱ هذا مقال رسول الله جاء به ۲ اهل الروایة فی العالی من الخبر

۲۳ فی المجمع عن الصادق علیه السلام قال نحن النعیم الذی ... هذه الامة علیهم السلام
علیهم برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیتهم و ولایة علی امیر المؤمنین
و حدیث ان النعیم الذی یسئل عنه رسول الله ... من حال
حاله اصفیاء الله ان الله انعم بهم علیٰ من اتبعهم
اولیاءهم و فی الحدیث عن الصادق علیه السلام فی هذه الآیة قال
ان الله اکرم من ان یطعمکم طعاماً فیسوغکموه ثم
یسألکم عنه و لکن یسئلکم عما انعم علیکم بمحمد و آل محمد
و اخو محمد آل الله ...

۳۵

ائمه علیهم السلام سوال خواهد کرد و این نعمت حضرت رسالت علیه السلام است و عترت اهل البیت او و در صحیفة الرضا
باسناد صحیح از ابراهیم بن عباس صولی که کاتب بود از بعض قصه کرد که روزی نزد علی بن موسی الرضا
علیه السلام حضرت فرمود که لیس فی الدنیا نعیم حقیقی بعض فقها در آن مجلس بودند گفتند که حضرت
فرموده که لتسئلن یومئذ عن النعیم این نعیم در دنیا است که آب سرد است آن حضرت فرمود و آواز
بلند کرد و فرمود و همچنین علما تفسیر کرده اند بطریق تفسیر که این را بر چند وجه توجیه کرده اند
از شما آب سرد تعبیر کرده اند و بعضی دیگر بطعام و او هر یک از خواص و این چنین نیست که میگویند
بعد از آن فرمود که پدرم حدیث کرد که امیر اقوال مذکوره نزد ابی عبدالله علیه السلام در آیه کریمه
مذکوره آن حضرت در غضب شد فرمود حق سبحانه و تعالی سوال میکند بنده کان خود را از آنچه تفضل
خود برایشان انعام کرده و بر ایشان منت ننهاده آن چه احسان ننهم از مخلوقات قبیح است
پس چگونه او را نسبت بخالق توان داد و لیکن مراد بنعیم در این آیه محبت ما اهل البیت
علیهم السلام و موالاة ما که حق سبحانه از آن سوال کند بعد از توحید و نبوت و زیرا که هر گاه بنده باین
نعیم و فا کند او را ببرند بروضه رضوان بهشت که هرگز سمت زوالی در آن نیست و پدرم از
آبای کرام خود علیهم السلام حدیث کرد که پیغمبر صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را گفت یا علی اول چیزی که
بعد از مرگ سوال کنند کلمتین شهادتین است و ولایة و محبة تو پس هر که اقرار کند
و اعتقاد داشته باشد بنعیم ابدی و سعادة سرمدی رسیده و منها قوله تعالیٰ و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابیٰ و استکبر و کان من الکافرین
در تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلام فرموده نزد اینکه خلق کرد خداوند عالم آدم علیه السلام
را و درست کرد او را و تعلیم کرد او را اسماء اشیاء را و الهام کرد او را ابو الاولاد درین
جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بیخ اشباح در درخت آدم علیه السلام و نور
الانوار ایشان لطیف السلام نوری کرد آنکه تجلی بود است و حجاب و از آنست عرش را

[illegible]

پس اگر که ضد او در عالم ملاحظه را هم سجاده کینه ... بجهة تعظیم او در برابر او کرد ابلیس ابا نمود که در حضرت

بعزت او دعا ... از برای ... جمیع علما از ... او ...

ملائکه سجاده کینه حضرت آدم ... ابلیس ... و استکبار کرد ... آمد از ...

تواضع کنند که ... ضد او در عالم و تواضع و ... نور ما ... جمیع ملائکه

و خشوع و تواضع ... از برای نور ما ... و استکبار ... در ...

و ... در شان ... رحمة الله ... ۳ ... مؤلف ... خلقت

... حضرات ائمه ... مثل ... الانوار ...

... در محبت ... جناب ...

از قصیده تائیه جناب قدوة الراسخین وعمدة السالکین افضل الفضلاء المتقدمین

والعلماء المتبحرین شیخ المشایخ شیخ حسین ... رحمة الله علیه مذکور ...

... در وقت ... از ... الائمة ...

بالكم خلق الله نعت الشريعة ‹‹ بدعوت عبد حق اذ بربها فطرتي ‹‹ محمد

المبعوث للناس رحمة ‹‹ وعترته الاحيا خير البرية ‹‹ فهم

علة الايجاد والله موجد ‹‹ بهم قال للاشياء كوني فكانت ‹‹ سماها

وارضوها وما بث فيها ‹‹ وهم صفوة المخلوق في كل نشأة ‹‹ مودتهم

فرض من الله منزل ‹‹ ونص كتاب الله اوضح حجة ‹‹ وليس

كفرض الحج في العمر مرة ‹‹ بل الفرض دوما استطعت لكي استطاعة ‹‹ وليس

لغير الله في نشر فضلهم ‹‹ سبيل الى الاسرار كنه الحقيقة ‹‹ محمد

ساد الرسل والخلق كلهم ‹‹ ومن بعد من خصه بالاخوة ‹‹ وعترته

سادت كما ساد الورى ‹‹ لهم كل خلق الله دانت ومذلة ‹‹

[illegible]

وامته فاقت على كل امة ‹‹ وقال لهم كنتم خير امة ‹‹ عترته ... الرسل الكرام ‹‹

ومن قبل كانوا اسرار النبوة ‹‹ ولولاهم لم تنج الرسل الكرام ‹‹ بل الرسل كالانوار في حال غيبة ‹‹

ولو كان كل الرسل في عصر اله ‹‹ لما قام فيهم ... النبوة ‹‹ ولولا ... الاولية ... ‹‹

لكان جميع الرسل بعض الرعية ‹‹ بهم قام دين الله والفتح والهدى ‹‹ كما انفتحت شمس الضحى في الظهيرة ‹‹

وهم كان القوام بكل من ‹‹ جميع الرسل ... كل امة ‹‹ اذ الرسل كالاشباح والآل فيهم ‹‹

كالروح في الاشباح كل ... ‹‹ فلولاهم لم يرسل الله رسله ‹‹ ولا ... في الدين ... ‹‹

وان جميع ... توسلت ‹‹ الى الله فيما نالها من بلية ‹‹ فآدم لما ان توسل فيهم ‹‹

عفى الله عما قد جرى من خطيئة ‹‹ ونوح بهم ... فانه نجت ‹‹ سفينته ... ‹‹

وخليل ... لما ... بهم ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

... ‹‹ ... ‹‹ ... ‹‹

فسل آدم هل اوتی الرسل من بعد آدم ۞ عن البشر فی ارسالهم للخلیفة ۞ وما اختار الا وکان رسولها
ببشر فیهم الله بعد بشر ۞ ولکن رسول قال عنهم رسالة ۞ وکل نبی قال عنهم بشوق
وما منهم استغنی رسول بانبی ۞ بل الرسل فیهم ابدت طین آدم ۞ وهم حجج الجبار علی کل من بری
الیه حق حجة بعد حجة ۞ وما آیة الله اکبر منهم ۞ لهم آیة منها من لها کل آیة
وما نعمة الله الا وهم اولیاؤها ۞ لهم نعمة منها انت کل نعمة ۞ وما من سر لم یکن فیه منهم
خلیفة حق حافظ الشریعة ۞ سر سرهم فی الکائنات جمیعها ۞ فهم سرهم لم یکن مثقال ذرة
بهم سر شان الله الذی بروجها ۞ ومنهم جبال الارض فیها مستقرة ۞ فطوف سقف الارض الجماد وما بها
علیها بها تیک الفتاب لبث نعمة ۞ مشاهدهم العارفین مشاهد ۞ مطاف وسعا مشعر حج وعمرة
ملائکة السبع السموات لم تزل ۞ وفودا علیهم کالحجیج بمکة ۞ عن القرب تاتیهم لتبلیغ تحیة
وتبلیغهم للوحی بعد التحیة ۞ منها الله املاک السماء وقد لقت ۞ بابوابهم فیضا من کل نعمة
ولست دون الاملاک عنهم دخلها ۞ ولم یدخلوا الا باذن من الله ۞ بهم قد تجلی الله جل جلاله
وفیهم رایناه بعین البصیرة ۞ وفیهم اریناه ذاته من صفاتهم ۞ وشمس الهدی فیهم لنا قد تجلت
ترى العین فیهم قدرة الرب بارزة ۞ واعجز کل الخلق من شرحه ۞ فذات لمخلوق وفی وصف خالق
فقد جاء الالباب فیهم حیرة ۞ فمن صفة المخلوق قد تخلقت ۞ ومن صفة الرب الجلیل تجلت
فکم قد راینا بهم قد تعرفت ۞ وکم قد راینا بها قد تنورت ۞ قفی عز نهم لها وقف فذالهم
باسمائه الحسنی التی قد تبینت ۞ وباسمائه الاولی شهر صفة ۞ فکم ناه فیهم ذوی حجی والبصیرة
حقیقتهم لم یدرک العقل کنهها ۞ کما الله لم یدرک کنه الحقیقة ۞ لهم دونه الاشیاء الا باسرها
طلعاتهم الله وقد دانت ۞ ربوبیة کادت تکون ولم تکن ۞ لهم جل بارئهم وفوق البریة
ولا ادعی فیهم ربوبیة ولا ۞ بقیلا ولیقول القول فیها بحجة ۞ ولولم اخف کفرا لقلت وجدت
رضی غلاة معلن الحجة ۞ ولولم اخف کفرا لسجدت لهم ۞ ولقد سجدت لعل العرش سجدة

فادم

۲۷

فالقوم اولی بقعة سجدت له ۞ ملائکة السبع الطباق قبلته ۞ وانوارهم کانت تحوف العلیة
له سجدت فی القصد هم فی الحقیقة ۞ فآدم مشکاة لمصباح نورهم ۞ فلما ترای للملائکة خرت
لهم السر فی ایجاد من فی سمائها ۞ ومن فیه صورة اللاارض الرحمة ۞ بهم لهم کان ابتداء وجود کلها
ومنهم وفیهم بالبقاء استمرت ۞ وقد کان کل الحق سبب منظر ۞ علی الباب الوجود لها بهم شد
فمن ذا کان الکل صنفین متسند ۞ واخر عال لم یلحق ورفع مشبهة فانها
قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول
علیکم شهیدا روایت کرده است برید ابن معویه العجلی از حضرت باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که
مائیم امة وسطا و مائیم شهداء خداوند عالم بر مخلوقات او و حجة خدا در زمین او
و در روایت دیگر وارد شده که آنحضرت فرمود در سوره که رجوع میکند بر ما و بالای حجة
در تفسیر و ایضا روایت کرده است حاکم ابو القاسم در شواهد التنزیل باسناد خود
از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت فرمود بدرستیکه ما را قصد
کرده است خداوند عالم در این آیه و فی روایة لتکونوا شهداء علی الناس پس
رسول خدا علیه السلام با ما شاهد است و ما بر خلق خدا و مائیم حجة خدا در زمین او
و مائیم آنکه خداوند عز اسمه در حقیقت قدرته در حق ما فرموده وکذلک جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و از شهادت ما اعمال
ملائکه و انبیا و امت جناب رسالت و جوارح اعضا چنانچه خداوند عالم فرموده
یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون و شیخ طبرسی گفته که در شهادت
سه قولست اول آنکه گواه باشید بر مردم باعمالی که در آنها مخالف حق کرده اند
در دنیا و آخرت چنانچه فرموده وجیء بالنبیین والشهداء دوم آنکه مراد آن باشد که شما
حجة باشید بر مردم و بیان کنید از برای ایشان حق و دین را و رسول هم گواه باشد و بیان کننده باشد

۲ و فی الصافی فی حدیث لیلة القدر عن الباقر علیه السلام وایم الله لقد قضی
الامر ان لا یکون بین المؤمنین اختلاف ولذلک جعلهم شهداء علی الناس
لیشهد محمد صلی الله علیه وآله علینا ولنشهد علی شیعتنا ولیشهد شیعتنا
علی الناس

دین را از برای ایشان بیان کنند انکه ایشان گواهی میدهند از برای پیغمبران بتنهای ایشان که تکذیب ایشان
کرده اند که تبلیغ رسالت الهی نموده اند و گواه بعضی رسول بر ایشان یا بر امت که گواه بر اعمال
ایشان باشند یا حجت بر ایشان شود و با ائمه در قیامت از برای ایشان گواهی دهیم که ایشان
گفته اند در گواهی که داده اند پس علی بن ابی طالب خواهد آمد علانیه مجمع فرموده است که احادیث
بسیار وارد شده که این خطاب در این آیه متوجه ائمه است و ایشانند گواهان بر خلق و این
احادیث بچند وجه محمول میتواند بود اول آنکه خطاب مخصوص ایشان باشد و مراد از امت ایشان
باشند چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده که آیه چنین نازل شده وکذلک جعلناکم
ائمة وسطا دوم آنکه خطاب متوجه جمیع امت باشد باعتبار انکه ائمه در میان
ایشان هستند چنانچه فرموده اند که مائیم امت وسط مراد آنکه خواهد بود که بسبب بعضی
امت متصف بان صفت شده اند و کلینی و صفار روایت کرده اند و ابن شهرآشوب
و عیاشی بسندهای بسیار معتبر از حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت نموده اند که در تفسیر
این آیه فرموده اند مائیم امت وسطی و مائیم گواهان خدا بر خلق و حجتهای خدا در زمین
و فرات بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود که از ما
اهلبیت با امر مردان شهید و گواهی است علی ع در زمان خود و حسن ع در زمان
خود و حسین ع در زمان خود و هر امامی که دعوت میکند مردم را بسوی خدا در زمان
خود و ایضا در بصائر از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود امة وسطا یعنی عدلا
لتکونوا شهداء علی الناس غیر الائمه که گواه بر مردم و یکون الرسول علیکم شهیدا یعنی
گواه باشد رسول خدا بر ائمه و از حضرت صادق ع روایت کرده که مائیم گواهان بر مردم
بانچه نزد ایشان است از حلال و حرام و انچه ضایع کرده اند از احکام الهی و عیاشی از
حضرت صادق ع روایت کرده که این آیه را انکار میتوانند کرد [illegible] که خلاف اینها که مراد

گواهان

گواهان در روز قیامت بر جمیع امم قبل از ایشان که بر ایشان خداوند باشند چنین خبر آمده است گواهی
که کسی که در دنیا گواهی او را بر یک بسته سبزی قبول نمیکرده است حقیقت در قیامت طلب
گواهی از او خواهند کرد و گواهی او را قبول نخواهند کرد در حضور جمیع اشهاد پس شیعیان
و خدا ایشان را اراده نکرده است بلکه مرادش ایشانند که دعای حضرت ابراهیم در حق
ایشان مستجاب گردیده و ایشان مراد بودند که خدا با ایشان خطاب فرموده که کنتم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر پس بهترین امتی که بیرون آورده شده است از برای مردم ایشان اند
او صاف ایشانند که امر بمعروف کنند و نهی کنند از منکر و مراد ائمه اند
و ایشانند امت وسط و بهترین امتها و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که شهدا
و گواهان بر مردم نیستند مگر پیغمبران و امامان زیرا که جایز نیست که حق تعالی گواهی طلبد
بر مردم از جمعی که در میان ایشان کسی باشد که در دنیا گواهی او را
بر یک بسته سبزی قبول نکنند و منها قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم از امام ابی جعفر ع روایت شده است که حضرت فرمودند که
چهار کس سبقت گرفتند که معقول شده و سابق امت موسی که مؤمن آل فرعون باشد
که حزقیل است و سابق امت عیسی که حبیب نجار است و سابق امت حضرت پیغمبر
که علی بن ابیطالب باشد در مناقب فقیه ابی الحسن علی بن المغازلی است فی اول
در قول تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون از ابن عباس روایت کرده است که
عباس گفت سبقت گرفت یوشع بن نون بسوی موسی و سبقت گرفت صاحب یس بسوی عیسی و سبقت
گرفت علی بن ابیطالب بسوی حضرت رسول و منها قوله تعالی فامنوا بالله و رسوله
والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر سوره تغابن و در بصائر ابراهیم و بقره
بسند معتبر الی ابی خالد الکابلی قال سألت ابا جعفر ع عن قوله تعالی فامنوا بالله و رسوله

امام علیه السلام علامتهاست بر اینکه اعلم الناس و اتقی الناس و احلم الناس و اشجع و اسخی الناس و اعبد الناس
باشد و از مادر ختنه کرده شده متولد شود و پاک و پاکیزه و طیب و طاهر و ببیند از پشت سر چنانچه از
پیش رو می‌بیند و از برای او سایه نباشد و در وقتی که از مادر متولد شود بر کف دستها بیفتد و آواز بلند
شهادتین بگوید و احتلام نشود و بخوابد چشم او و دل او بیدار باشد و محدث باشد و درع
حضرت رسالت بر قامتش راست باشد و بول و غائطش دیده نشود زیرا که خداوند عالم بر زمین
حکم کرده است که فرو برد آنچه از او خارج شود و از بدن او بوی خوشتر از مشک و عطر باشد
از رایحه عطر مشک و اولی الناس باشد به ایشان از نفس ایشان و مهربانتر باشد بر مردم
از پدر و مادر ایشان و از همه الناس باید که از جهت تواضع و خضوع و خشوع و باید
اخشی‌ترین مردم باشد به مأمور به و اکف‌ترین خلق باشد از منهیات و مستجاب
الدعوه باید باشد حتی اگر دعا کند که سنگ دو نیم شود نصف شود و سلاح
و اسباب حضرت رسالت باید در پیش او باشد حتی شمشیر آنحضرت که ذوالفقار است
و باید در نزد او یک صحیفه باشد که در او اسمهای جمیع شیعیان نوشته باشد
تا بروز قیامت و یکی دیگر که در او اسمهای دشمنانش نوشته باشد تا بروز
قیامت و جامعه در پیش او باشد که آن یک صحیفه است که طولش هفتاد ذراع
است که جمیع ما یحتاج بنی آدم در آن است و جفر اکبر و جفر اصغر که به پوست بز
و گوسفند نوشته شده و در او هست جمیع علوم حتی ارش خدشه و جلده و نصف
جلده و ثلث جلده باید در پیش او باشد و مصحف فاطمه زهرا علیها السلام باید
در نزد او باشد و در حدیث دیگر است که بدرستیکه امام مؤید است بروح
القدس و در میان او و خداوند عالم عمودیست از نور پس می‌بیند در آن
عمود اعمال عباد را و جمیع آنچه را که ایشان به او محتاجند بجهة دلالت که امام علیه السلام

پس حضرت فرمودند یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد الی یوم القیامة و هم والله
نور خداوند عالمند الذی انزل نور کلمه نازل کرده است و والله ایشانند نور خدا در آسمانها
و در زمین یا ابا خالد هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین انور است از نور آفتاب در
وقت ظهر و ایشان والله نورانی می‌گردانند دلهای مؤمنین را و خداوند عالم پنهان می‌کند
نور ایشان را از آنها که خواسته پس ظلمانی می‌شود دلهای ایشان یا ابا خالد دوست نمی‌دارد
ما را بنده و پیروی ما نمی‌کند مگر آنکه طیب و طاهر و پاک می‌گرداند خداوند عالم
قلب او را و پاک نمی‌کند خداوند عالم قلب بنده را تا آنکه تسلیم می‌شود ما را و ما در سلم او باشیم از برای
ما و وقتیکه تسلیم شد با ما سالم است … خداوند عالم او را از شدائد حساب و خطر جمع
و او را از هول و فزع روز قیامت علامه مجلسی ره فرموده‌اند که بنابر این حدیث
انزال و فرو فرستادن بایشان باعتبار فرستادن ارواح مقدسه ایشانست بسوی ابدان
مطهره ایشان یا باعتبار آنکه بعد از روحانیت نور حقیقت ایشان در غایت مرتبه
قرب ایشان را امر کردن به تبلیغ رسالت و دعوت خلق و معاشرت ایشان تعبیر کرده بنزول
از درجه رفیعه بمرتبه پست است چنانچه خداوند فرموده انزل الیکم ذکرا رسولا
یا باعتبار آنکه در جبال اخبار وارد شده است که خلق نور مقدس ایشان از عرش بوده و در
عالم … سکنی کرده‌اند یا باعتبار آنکه محبت و ولایت ایشان را بر حضرت
رسول فرستاده و ممکن است که مراد از نور قرآن باشد و اطلاقش بر ایشان باعتبار
آن باشد که محقق است که کتاب الله ناطق و قرآن حقیقی ایشانند و حافظ و حامل
و مفسر قرآن ایشانند و اکثر قرآن که بطون در شأن ایشانست و بسی از آیات نور بایشان
تاویل کرده‌اند و اوائل اخبار و احادیث در تاویل آیه بر این و جمیع بسیار است
و در روز الصدوق مسندا الی ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که حضرت فرمودند از برای

دلالة مطلع شدن اما البسط شیعه پس میدانند و گاه قبض میشود پس غمزده میشوند [illegible] قوله
میشود دانند اولاد ایشان به سرور و صحیح میشوند و مریض میگردند و مجروح میشوند و مرض [illegible]
میکنند و اکل و شرب و خواب و [illegible] و سهو و نسیان میکنند و گاه شادی و گاه غمگینی
میشوند و گریه میکنند و بشاشت میکنند و گریه و زاری مینمایند و میمیرند و زنده میشوند و جمیع [illegible]
[illegible] و جه جز [illegible] حدیث [illegible] برادر از جناب [illegible]
و وارث آباء و اجداد او [illegible] بعد [illegible]
آورده است و منها قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة از ابن عباس روایت شده است که این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب
و اهل بیت او نازل شده و در کتاب مناقب از امام محمد باقر روایت شده
که آنحضرت فرمودند که [illegible] آل محمد [illegible] فاسق [illegible]
بشر [illegible] دشمنان آل محمد [illegible]
[illegible] جناب رسول [illegible] این آیه را [illegible]
ان الذین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] فرمودند [illegible]
تو و شیعیان تست [illegible]
[illegible] محشر [illegible]
[illegible] و من طریق [illegible]
النعیم [illegible] ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس که ابن عباس گفت [illegible]
این آیه شریفه ان الذین امنوا [illegible] نازل شد جناب رسول [illegible] علی [illegible]
تو و شیعیان تست [illegible] و شیعیان تو [illegible] روز قیامت
[illegible] دشمنان تو [illegible]

۲ و فی الصواعق [illegible] نزلت هذه الآية فی آل محمد [illegible] هم شیعتنا اهل البیت ص

و در مناقب خطیب خوارزمی روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاری که گفت نزد یک [illegible]
جماعتی از صحابه بودیم که جناب امیر علیه السلام آمد فرمود [illegible] برادر [illegible]
شما آمد بعد از آن دست بر کعبه زد و گفت بحق [illegible]
که این [illegible] در روز قیامت [illegible] در ایمان آوردن بخدا
و پیشترین شما [illegible]
[illegible] شما در حق رعیت [illegible] از روی [illegible] جابر [illegible]
نزول این آیه [illegible] اصحاب رسول [illegible] خیر البریة
[illegible]
[illegible] و منها قوله تعالی فی سورة النحل
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر و دیگر و انه لذکر
لک و لقومک و سوف تسئلون و در سوره نحل و انزلنا الیک الذکر لتبین
للناس ما نزل الیهم [illegible]
[illegible] اخبار و احادیث بسیار [illegible]
ائمه اطهارند [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا [illegible]
[illegible] زراره [illegible]
زراره گفت [illegible] سوال [illegible]
فرمود [illegible] سوال [illegible]
جواب [illegible]

۳ و فی [illegible] المسئولون [illegible] اهل الذکر و هم المسئولون ص

[illegible]

که از ایشان بپرسیم اگر از ایشان سؤال کنیم مارا بدین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت
که دین ما بهترین دینها و بهتر از دین اسلام است مأمون گفت که آیا شرحی و بیانی بخلاف
گفته ایشان نزد شما هست حضرت فرمود بلی ذکر رسول خدا است و ما اهل اویم و از بیّنه
مطالب و بیان کتاب خدا یعنی و دلیل واضح هست در اینجا که در سوره طلاق میفرماید الذین آمنوا
قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات پس ذکر رسول خدا است و ما اهل
اویم و در بصائر الدرجات و کافی بسند صحیح روایت کرده اند که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند ابن
ابی نصیر که حضرت عزت میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و صفار
در بصائر الدرجات زیاده از سی سند معتبر این مضمون را روایت کرده است و عیاشی
نیز در تفسیر بسندهای بسیار روایت کرده است و ابن البطریق از تفسیر ثعلبی روایت
نموده است از حضرت صادق ع که مائیم اهل ذکر و علامه حلی در کتاب کشف الحق
از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علمای عامه است و از دوازده تفسیر استخراج کرده است
و روایت نموده از ابن عباس روایت کرده است که اهل ذکر محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین اند ایشانند اهل ذکر و علم و عقل و بیان و اهل بیت نبوت و معدن
رسالت و محل آمدن و رفتن ملائکه اند و والله که خدا مؤمن را مؤمن نامیده
مگر از برای امیر المؤمنین و در کافی بسند معتبر روایت کرده است از موسی بن اشیم که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی از تفسیر آیه‌ای سؤال کرد حضرت جواب
فرمود پس مرد دیگر داخل مجلس شد و از همان آیه سؤال کرد حضرت تفسیر دیگر و جواب دیگر
فرمود غیر آنچه اول فرموده بودند پس مرا حالتی عارض شد که خدا میداند چنانکه گویا دلم را
پاره پاره کردند و در دل خود گفتم که من ابو قتاده را در شام گذاشتم که یک حرف خطا نمیکند
او خطا نکند و آمدم نزد این مرد که چنین خطای بزرگی میکند در این حال بودم که مرد دیگری

۲ وعلوم اولین و آخرین پیش ایشان است چنانکه منقول است در وقتیکه حضرت موسی و جناب خضر نشسته بودند یکی از مرغان آمد بمنقار قطره آب برداشته بجانب
مشرق و قطره بطرف مغرب و قطره بجانب شمال و قطره بسوی جنوب و قطره بفوق و قطره بتحت انداخت پس هر دو متعجب شدند از آن و متحیر ماندند که این مرغ چه
منظور از این اعمال کرد چون استفسار نمودند کیفیت ... خضر گفت اسم الله ... و در این قطرات اشاره بآنست که علوم اولین و آخرین در جنب علم ائمه عشر
این قطره ایست نسبت بدریا ... و حضرت موسی و دیگران ... بامر ... منقولست که حضرت موسی ...
خطاب ... که ... حضرت ... علی ...

قدرت منزلت ایشان ... خلق نموده ... عمران
خلق نمودم ... ایشانند خلق نامم ... را خلق
نمودم ... قرآن ... متمتع بودند ...
... از روح جبروت ...
... ملکوت ... خواص ...
... ایشان ... عمران
... بالعلم ... زینت ...
... عمران ...
... علم ... حکمت ... معدن نور
... علوم ... حضرت ...
... حق است ... قوّت
زیارت ... جامعه ... قرینه
علم الکتاب و حفظه سر ... ایشان ... در هر مقام ع

نزد کوییم پس این آیه را خواند هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب مؤلف گوید که
بعضی از عالم رموز حقایق و خازن اسرار فیض کنوز بیان و برهان حقایق و دقایق روحانی
سر امیر علم فصاحت و بلاغت امام القلیل ... و مقتدای خاص و عام که فرمود اذا کان
بعضهم جواب بعضکم و ان خفوا علیکم ... قال امر بمعروف و نهی از
منکر شرایط دارد و کما قال الشهید علیه الرحمه و انما یجبان مع علم الآمر والناهی المعروف والمنکر
شرطها و اصرار الفاعل والتارک والامن من الضرر علی المباشر او علی بعض المؤمنین نفسا او مالا
وعرضا و تجویز التأثیر و یجب انکارها بالقلب علی کل حال سواء اجتمعت الشرایط ام لا
لان انکار القلب من مقتضی الایمان پس از اینجا است که جواب بعضی سائلین را القریبه و شبیه
آنکه ایشان صلوات الله علیهم طبیب جسمانی و روحانی عالم اند هر مقام بنحوی
میفرمایند و بهر کس بطور رفتار و گفتار مینمایند و از احوال هر شخص بنوعی تقویت و نظر
مرکنند چنانکه در اصول کافی مرویست که راوی هم گوید در منزل شریف حضرت امام
محمد باقر ع ... مسئله سوال کردند حضرت ... جواب فرمود
که بعضی ... از ... ایات ...
و با بعض نکات و حقایق از دقایق معرفت الله و با موشکافی احوال غریبه و افعال عجیبه
حضرات ائمه علیهم السلام است که فهم اکثر خلق بدرک آن نرسد و ادراک آن قاصر و فاتر است
و با قوت ضبط و قدرت تحمل ندارند پس هرگاه بهره از ذرات آن واقف
و بحر از جزئیات این عالم شوند فاستعذ بالله من الشیطان خواهند شد تا تم فتامل
و در عیون اخبار الرضا ع در حدیث احتجاج در فضیلت عترت طاهره آنحضرت فرمود
پس مائیم اهل الذکر که خدا در قرآن مجید فرموده است پس از ما سوال کنید اگر نمیدانید
پس علمای عامه گفتند مراد بهل ذکر یهود و نصاری اند حضرت فرمود سبحان الله آیا جایز است

آمده و از جمله آنها این است سوالی که در تفسیر دیگر فرموده و غیر آنچه بدیگری گفته و به بعضی جواب دیگر شنیده و در
که این خلافیست که البته اینها را فرموده از برای تقیه و مصلحتی که جز حضرت بجا نداشت
که از خاطر مشرف چه گذشت کما بسط مما الشفاعات فرموده و گفته که [illegible] هذا التفویض
که بحضرت سلیمان فرموده هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و به پیغمبر تفویض کرده
و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و آنچه بحضرت رسول تفویض کرده
بائمه تفویض نموده و در کتاب اختصاص [illegible] حدیثی روایت کرده که [illegible] نوشته است
که چون جابران مجلس بیرون رفتند نظر که آنحضرت فرمود که گویا دلتنگ شدی گفتم فدای
تو شوم از سه قول مختلف دلتنگ شدم از یکسوال آنحضرت فرمود [illegible]
هذا التفویض که امر بانت [illegible] بسلیمان داده و او را فرموده هذا عطاؤنا فامنن او امسک
بغیر حساب و تفویض که بمحمد امر دین خود را و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و به رسول که هذا التفویض بمحمد است با ثمه از ما و [illegible] تفویض بحضرات [illegible] ذلک
۳ و منها قوله تعالی الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به
معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه شریفه که مراد ایشانند که کتاب
[illegible] دلالت است آل محمد اند که علم قرآن [illegible] دلالت [illegible] و منها قوله تعالی بل
هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم ابن بابویه و کلینی و دیگران به
سند بسیار روایت کرده اند از حضرت صادق ع که آنحضرت فرمود مراد به این آیه ائمه اند
از آل محمد که لفظ و معنی قرآن در سینه های ایشان است و در بصائر
الدرجات بسند معتبر از ابو بصیر از امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت این آیه را
خواند و [illegible] فرمود که [illegible] در میان دو جلد مصحف نیست بلکه [illegible]
سینه های ائمه است که [illegible] ابو بصیر گفت که [illegible] فرمود که [illegible]

داز

۳ فی اصول الکافی عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر ع
قال سألته عن مسألة فاجابنی ثم جاءه رجل فسأله عنها
فاجابه بخلاف ما اجابنی ثم جاء رجل آخر فسأله عنها فاجابه
بخلاف ما اجابنی و اجاب صاحبی فلما خرج الرجلان قلت یا ابن
رسول الله رجلان من اهل العراق من شیعتکم قدما
یسألان فاجبت کل واحد منهما بغیر ما اجبت به
صاحبه فقال یا زرارة ان هذا خیر لنا و ابقی لنا
و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس علینا
و لکان اقل لبقائنا و بقائکم قال ثم قلت لابی
عبد الله ع شیعتکم لو حملتموهم علی الاسنة او علی
النار لمضوا و هم یخرجون من عندکم مختلفین
قال فاجابنی بمثل جواب ابیه

[illegible]

و قریب به این سند روایت کرده است که این آیه در شان ائمه است و مجمع البیان [illegible]
الذین اوتوا العلم را متعلق به بینات گردانیده و بسند [illegible] در سینه اهل [illegible]
[illegible] و اسرار [illegible] که در فهم قران رجوع به ایشان باید کرد [illegible] از
حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه الذین آتیناهم الکتاب یتلونه
حق تلاوته اولئک یؤمنون به [illegible] و [illegible] تلاوت [illegible]
چنانچه سزاوار تلاوت کتاب است [illegible] آنکه [illegible]
که کتاب [illegible] ائمه اند [illegible] و منها قوله تعالی و اوحی الیّ هذا
القرآن لانذرکم به و من بلغ [illegible] بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است در تفسیر این آیه [illegible] امامت [illegible] از آل محمد [illegible] و انذار
مردم [illegible] چنانچه انذار میکرد رسول [illegible]
که و من بلغ امام است [illegible] انذار میکند [illegible]
میکرد و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق [illegible] قرآن
زجر کننده و امر کننده است امر میکند [illegible] و زجر میکند از [illegible] و در آن
محکم هست که واضح الدلالة است بر معنی مقصود [illegible] که معانی
بسیار در آن محتملست و فهم معنی مقصود [illegible] بسیار مشکلست اما محکم
[illegible] مراد [illegible] متشابه [illegible]
مراد [illegible] فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله
و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من [illegible]
[illegible] در علم آل محمد [illegible] علی بن ابراهیم [illegible]

۳ فی الکافی و المجمع و العیاشی عن الصادق ع
[illegible] آل محمد
فهو ینذر بالقرآن کما انذر به رسول الله و النبی
[illegible]

بسندهای صحیح معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که رسول خدا افضل راسخین در علم بود
و دانست آنچه خدا بر او فرستاده بود از شرح قرآن تمام و بعد از آن غیر ظاهر و باطن قرآن
و نخواسته بود که بر او فرو فرستد آیه سوره را الا تأویل آن را تعلیم او کرده بود و اوصیای او که بعد
از او آمدند هم تفسیر و تأویل قرآن را میدانستند و در کافی و بصائر منقول است که اینها
که ماییم شیعیان امیر ... از شیعیان جعفر ع پیش امام ع از ... علم ... در بیان ...
بیان کنند میگوییم آیا آورده ایم با آن هم از جانب پروردگار ما است و قرآن در آن خاص
... و علم ... بعد ... ناسخ و منسوخ محکم و متشابه در علم هم را میدانیم
و جابر ... الاعلام الثابته و ... آنکه مراد از راسخان رسول خدا و ائمه هدی اند
و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که ماییم راسخان در علم و ما
میدانیم تأویل آن را و بسند معتبر دیگر از آن حضرت است که راسخان در علم
امیر المؤمنین و امامان بعد از او است و در تفسیر ... روایت کرده است بسند صحیح از
حضرت امام محمد باقر ع که هیچ آیه در قرآن نیست مگر آنکه از برای آن ظهر و بطن است و هیچ حرف
در کتاب نیست مگر آنکه از برای آن ... هر ... و ظهر و بطن آن برای ما
و ... دارد و ... که از ... علم ... پیش ما ... است چنانچه خدا میفرماید
که نمیداند تأویل آن را مگر خدا و راسخان در علم و ما میدانیم آن را و ... بجز ... ائمه
روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه قال الذین اوتوا العلم ان
الخزی الیوم والسوء علی الکافرین حضرت فرمود که اهل علم ... ائمه اند و در کافی
ایضا و ایضا روایت کرده است در تفسیر این آیه و یری الذین اوتوا العلم
الذی انزل الیک من ربک هو الحق بغیر ... که علم ... ائمه ... است
... است در ... آن حضرت فرمود که مراد امیر المؤمنین ...

۲ عن امیر المؤمنین ع فی نهج البلاغة ... اعلم ان الراسخین
فی العلم هم الذین اغناهم الله عن الاقتحام فی السدد المضروبة
دون الغیوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من
الغیب المحجوب فقالوا آمنا به کل من عند ربنا
فمدح الله عز و جل اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم
یحیطوا به علما و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم
البحث عنه منهم رسوخا فاقتصر علی ذلک و لا
تقدر عظمة الله علی قدر عقلک فتکون من الهالکین (منه)

التعمق

تصدیق کرد حضرت رسول را در آنچه خدا بر او فرستاده بود و کلینی روایت کرده است بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع که دعوی نکرده است احدی از مردم که همه قرآن را چنانچه
نازل شده است میداند مگر دروغ گوی و جمع نکرده و حفظ ننموده است قرآن را چنانچه
خدا فرستاده است مگر علی بن ابی طالب ع و ائمه بعد از او و در روایت دیگر فرموده که نمیتوانند
دعوی کنند کسی که نزد او جمیع قرآن است ظاهرش و باطنش غیر از اوصیا و غیر آن در حدیث دیگر
فرموده که از جمله علمها که خدا به ما داده است تفسیر قرآن است و احکام قرآن و علم تغییر زمان و حوادث
که در زمانها واقع میشود پس فرموده که اگر ضبط کننده مییافتیم که اسرار ما را فاش نکند
که در زمانهای کفر میگفتیم و ایضا بسند معتبر از امام صادق ع روایت کرده است که فرموده
... من میدانم که ... خدا را ... از اول ... تا آخر چنانچه گویا در کف منست ... در قرآن که ...
و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده خدا میفرماید که فیه تبیان کل شیء و در قرآن بیان
همه چیز ... در حدیث دیگر فرموده که خدا در شأن آصف وزیر سلیمان گفته است که گفت آن
کسی که نزد او علمی از کتاب بود ... من آوردم برای تو تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم
... بر زنی ... حضرت انگشتها را ... و ... حقیقت ... نزد ماست و فرمود
و الله علم جمیع کتاب نزد ماست و منها قوله تعالی الذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم
فی الظلمات من یشأ الله یضلله و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم ظاهر
لفظش آنست که تکذیب کنندگان آیات ما کرانند که حق را نمیشنوند و آیات ترا نمیشنوند و گنگانند
که از آن ... کرده و لال ... که گویا بحق ... در ... ها ... از کفر و
جهالت و ضلالت حیران مانده اند هر که را خدا خواهد گمراه میکند او را و گمراه کرده اند
او را یعنی هر که مستحق الطاف الهی نیست او را بخود میگذارد و هر که را میخواهد میگرداند
او را به راه راست حضرت ... فرموده که این آیه نازل شده است در شأن جماعتی که تکذیب کردند

فی الصافی عن القمی عن الباقر ع قال نزلت فی الذین
کذبوا الاوصیاء هم صم و بکم کما قال الله فی الظلمات
من کان من ولد ابلیس فانه لا یصدق بالاوصیاء
و لا یؤمن بهم ابدا و هم الذین اضلهم الله و من کان
من ولد آدم آمن بالاوصیاء و هم علی صراط مستقیم (منه)

او وصی را انبیا را و قران و لا ائمه چنانچه خدا فرموده است و در ظاهر شعر هر که از اولاد فرزندان
شیطانست تصدیق نمی‌کند باولیا و ایمان نمی‌آورد و دوستان ایشان نمی‌گردد و اینها میبینند که خدا اکراه
کرده است ایشان را و هر که از فرزندان [illegible] که شیطان در نطفه او شریک شده است [illegible]
مراد کرده باوصیاء ایشان که براه راست اند و در کتاب از حضرت [illegible] شنیده که هر جا
که کذبوا بایاتنا در قران وارد شده است مراد تکذیب ائمه و اوصیا است [illegible]
فرموده است که تکذیب بایه تر است و بدانکه تکذیب با اوصیا چند وجه دارد اول آنکه مراد
بایات علامات عظمت و جلال الهی است و شرایع اعظم علامت بزرگ الهی است دوم آنکه مراد
آیات بینه کرده شرایع انبیا در قران وارد شده است که تکذیب ایشان متضمن تکذیب ائمه است سوم
آنکه مراد از آیات آیه قرآن است بغیر هر که تکذیب یک آیه از آیات قرآن نماید بر آنکه
تکذیب همه قرآن کرده است و نیز از ضروریات است که در قران مجید و فرقان حمید بسیار آیات کی
در او ذکر تعریف و توصیف ایشان و اوصیا و بامر ایشان از احکام خدا [illegible] باطن [illegible]
بوده پس هر آیه را از آیات قرآن که تکذیب کنند هم آیات را تکذیب کرده اند
و دیگر آنکه ائمه هدی صلوات الله علیهم قرآن ناطق اند و مراد از آیات ایشانست
پس تکذیب یکی از ائمه هدی [illegible] تکذیب همه ائمه علیهم السلام [illegible] آیات [illegible]
فمن فتنهم و ایضا از علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه شریفه روایت است والذین هم
عن آیاتنا غافلون که مراد از آیات امیر المؤمنین و ائمه اند و دلیل بر این
قول امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود خدا را آیتی از من بزرگتر نیست و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند از تفسیر قول الله تعالی وما تغنی
الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون فرمود [illegible] آیات و نذر [illegible]
[illegible] که آیات ائمه اند و نذر پیغمبران [illegible] فرموده است

۴۴

آیه والذین کفروا و کذبوا بایاتنا فاولئک لهم عذاب مهین که مراد از ائمه و [illegible]
که ایمان نیاورده اند بولایت امیر المؤمنین و ائمه و باز گفته است در تفسیر این آیه [illegible]
آیاته فتعرفونها [illegible] خدا ایشان را آیات خود [illegible] در [illegible]
که مراد امیر المؤمنین و ائمه اند چون برگردند در رجعت دشمنان ایشان را بشناسند
چون [illegible] و باز روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق در تفسیر این
آیه ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین که مراد
[illegible] کرده [illegible] آیتی است [illegible] که ندا از آسمان باسم صاحب الامر ظاهر
[illegible] و نیز [illegible] در تفسیر این آیه وما یجحد بایاتنا
الا الکافرون و ایضا بسند معتبر از حضرت امام موسی روایت کرده است در تفسیر این آیه ۲ التی فی [illegible] ما یجحد [illegible] امیر المؤمنین و الائمة [illegible] الا الکافرون [illegible]
ذلک بانه کانت تاتیهم رسلهم بالبینات مراد از بینات ائمه اند و کلینی از حضرت
صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال
الذین لا یرجون لقائنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله از حضرت فرموده [illegible]
[illegible] بدل کن علی را [illegible] گفته که قرآنی بیاور که در او ولایت علی نباشد
در آن نباشد یا [illegible] و دیگری را قرار ده و منها قوله تعالی فی سورة النور [illegible]
الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس
والله بکل شیء علیم این [illegible] کریمه از آیات متشابه است [illegible] وجوه بسیار گفته اند
اما ظاهر لفظ آیه آنست که حق تعالی نور دهنده آسمانها و زمین است بنور وجود و علم
و هدایت [illegible] ظاهر [illegible] کواکب و غیر آنها مثل [illegible] صفت نور خدا [illegible] مشکوة

و آن ستون خیمه است که چراغ را در میان آن میگذارند و بعضی گفته‌اند لوله است در میان قندیل که
فتیله را در میان آن میگذارند و در میان آن مشکوة چراغی بوده باشد و چراغ در میان
قندیلی از آبگینه بوده باشد و آن قندیل درخشان باشد که گویا ستاره‌ایست بسیار روشن
یا ستاره زهره است و آن چراغ افروخته شده باشد از درخت با برکتی که درخت
زیتون است و چنان درخت زیتونی باشد که نه شرقی و نه غربی باشد بعضی گفته‌اند که در طرف
مشرق یا مغرب نروییده باشد که آفتاب گاهی بر آن تابد و گاهی نتابد بلکه
در صحرای گشاده یا قله کوهی بوده باشد که پیوسته آفتاب بر آن تابد تا آنکه میوه‌اش خوبتر
و روغنش صاف‌تر باشد و بعضی گفته‌اند در مشرق و مغرب معموره نباشد بلکه در وسط
معموره باشد که بلاد شامست و زیتونش بهترین زیتونهاست و بعضی گفته‌اند که
در جائی نروییده باشد که پیوسته آفتاب بر آن تابد که آن را بسوزاند و در جائی نباشد
که آفتاب بر آن نتابد و خام بماند بلکه گاهی تابد و گاهی نتابد نزدیک است که روغن
زیتونش روشنی دهد بی آنکه آتشی بآن رسد و نور آن بر نوری افزاید زیرا که
نور چراغ مضاعف میشود بسبب صفای روغن زیتون و درخشندگی قندیل و ضبط
نمودن چراغدان نور آن را هدایت میکند خدا بسوی نور خود هر که را میخواهد و میزند
خدا مثلها از برای مردم و خدا بهمه چیز داناست و در این آیه وجوه
بسیار گفته‌اند اول آنکه این مثلیست که خدا برای آنحضرت زده است فرموده
و مشکوة سینه حقیقت گنجینه آنحضرت و زجاجه دل حکمت او و مصباح
نبوت که نه شرقیست و نه غربیست یعنی نه نصرانی و نه یهودی زیرا که نصاری بجانب
مشرق نماز میکنند و یهود بجانب مغرب و شجره مبارکه ابراهیم است که ابراهیم علیه السلام
باشد و نور محمد نزدیک است که ظاهر گردد از برای مردم هر چند بسخن نگوید و دعوی نکند

مشکوة

مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسماعیل و مصباح محمد و شجره مبارکه ابراهیم است زیرا که
اکثر پیغمبران از صلب او بهم رسیده‌اند و نه شرقی و نه غربی یعنی نه یهودی بود و نه نصرانی یکاد
زیتها یضیء یعنی نزدیک است که محاسن محمد ظاهر شود پیش از آنکه وحی باو برسد و نور علی
نور یعنی پیغمبری از نسل پیغمبری است دوم آنکه مشکوة عبدالمطلب است و زجاجه عبدالله
و مصباح آنحضرت که نه شرقیست و نه غربیست بلکه مکی است که مکه وسط دنیاست
چهارم آنست که این مثلی است که آنحضرت عزت از برای مؤمن زده است و مشکوة
نفس او است و زجاجه سینه او است و مصباح ایمانست و قرآن که در دل اوست
و افروخته میشود از شجره مبارکه که اخلاص خدا وحده لا شریک له است پس آن درخت
پیوسته سبز و خرم است مانند درختی که درختان دیگر بر گرد آن درخت برآمده
باشند و آفتاب بآن نرسد نه در هنگام طلوع و نه در هنگام غروب و مؤمن
چنین است که اصلا هیچ فتنه باو نمیرسد پس او در میان چهار خصلت
است اگر خدا باو عطا کند شکر میکند و اگر مبتلا میشود به بلائی صبر میکند و اگر حکم کند
بعدالت حکم میکند و اگر سخن گوید راست میگوید پس او در میان سایر مردم
از ثابت مرده زنده است که در میان قبرهای مردگان راه میرود و نور بر نور است
کلامش نور است و عملش نور است و مدخلش نور است و در همه امور نور است
و بیرون رفتنش نور است و بازگشتنش در قیامت بسوی نور است پنجم آنکه
این مثلی است که خدا برای قرآن زده است مصباح قرآن است و زجاجه
دل مؤمن است و مشکوة زبان و دهان اوست و شجره مبارکه وحی الهی است
یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که حجتهای قرآن واضح گردد هر چند خوانده
نشود یا آنکه نزدیک است که حجتهای خدا بر خلقش روشن شود برای کسی

گرفتار و تدبر نماید در آنها هر چند قرآن نازل نشده و نور بودن نیز اثبات است قرآن
نورست بسا پر نورها که پیش از آن بوده یهدی الله لنوره من یشاء یعنی
هدایت می کند از برای دینش و ایمانش یا از برای پیغمبری و امامت هر کرا
خواهد و تاویلات دیگر نیز در این آیه شریفه گفته اند که ذکر ایشان موجب تطویل
کلام است و از آثار و احادیث که در تاویل این آیه وارد شده است چند
نوع است اول آنکه علی بن ابراهیم در تفسیر روایت نموده است از حضرت
صادق که مشکوة حضرت فاطمه است فیها مصباح در بین جا حضرت امام حسن است
المصباح فی زجاجة این مصباح حضرت امام حسین است و چون هر دو از
یک نور بودند تعبیر از هر دو المصباح نموده اند که مراد از زجاجه نیز حضرت فاطمه است
کانها کوکب دری که فاطمه کوکب دری درخشنده است میان زنان دنیا و زنان اهل بهشت
و شجره مبارکه حضرت ابراهیم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه یهودی
و نه نصاری است یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که علم از او و از
ذریه او بجوشد نور علی نور یعنی امامی از او و امامی بعد از
امامی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدا بسوی ائمه هر که
را میخواهد و روایات بنحو ابراهیم نیز این روایت را چنین سنه نقل
نموده اند و علامه رحمه الله در کشف الحق و ابن البطریق در عمده و سید بن
طاوس در طرائف از ابن مغازلی شافعی قریب باین مضمون را
روایت نموده اند و گفته است مشکوة فاطمه است و مصباح حسن و حسین است
و فاطمه کوکب دری درخشنده بوده میان زنان عالمیان تا آخر و از جهت مزید
توضیح و تشبیه و تطبیق بر تشبیه میگوییم که چون حضرت ابراهیم اصل و عمده

انبیا بوده

انبیا بوده و انبیا بمنزله شاخهای او بوده اند و از شاخهای مختلف منشعب شده
از انبیا و اوصیا در فرزندان اسحق که بنی اسرائیل بوده و در فرزندان اسمعیل
که عمده ایشان حضرت رسول است و اوصیای او بوده و از ایشان انوار عظیمه منتشر گردیده
از اهل کتاب یهود و نصاری و مسلمانان باشند ساطع گردید پس ابراهیم
بمنزله شجره زیتونه است از جهة این شعب و انوار و چون تحقق شمار
شجره و سرایت انوار این زیتونه در پیغمبرها و اهلبیت او که ما درین تشبیه بیشتر
و تمام تر بوده نیز اکه ایشان از همه انبیا و اوصیا افضل بوده اند و ایشان
وسط ائمه و وسطی ایشان بوده اند و شریعت و سیرت و طریقت ایشان
اعدل سیرها بوده چنانچه حق تعالی فرموده است و کذلک جعلناکم امة وسطا و متوسط
بودن ایشان و وسط در شرایع چنانچه یهود بسوی مغرب نماز میکردند و نصاری بسمت
مشرق و قبله این امت میان این دو قبله واقع شده و هم چنین در حکم قصاص
و دیت و سایر احکام ایشان را وسط قرار داده اند پس تشبیه نموده اند حضرت
ابراهیم را از برای جهة این انوار عظیمه از او بشجر زیتونه که نه شرقیه و نه غربیه
باشد یعنی منحرف نباشد از اعتدال بسوی افراط یا تفریطی که در ملت یهود
و نصاری تحقق یافته و یا گرد شرقیه بسوی نصاری و غربیه بسوی یهود
باعتبار قبله های ایشان و ممکن است که مراد باینکه هیچ زیتونه باشد که در وسط
شجره باشد نه در مشرق آن که آفتاب عصر بر آن نتابد و در غرب آن که
آفتاب فرداول روز بر آن نتابد پس تشبیه تمامتر و کاملتر میشود و مراد
زیتونه در تشبیه ماده بعیده علم است که امامت و خلافتش باشد که منبعش
ابراهیم است چنانچه حق تعالی بخطاب فرموده که انی جاعلک للناس اماما و در رب

نموده‌اند که مقصود و مراد به زیت مواد غیبیه است از روح القدس و الهام و افاضات غیبیه
که از منبع فیض علم است انبیا را و ائمه را و لو لم تمسسه نار یعنی مراد از نار روحیت
یا تعلیم از بشر یا سؤال زیرا که سؤال نیز آتش علم را بر می‌افروزد و نور علی نور
یعنی امامی بعد از امام در میرسد مثل آنکه هر امامی که بعد از دیگری می‌آید نور علم
و حکمت الهی را در میان خلق می‌افزاید و باین گونه تقریر نموده‌اند این تأویل را
شناخت و حسن این تأویل بر کسانی که عالم ظاهر و باطن هستند دویم ابن بابویه
در توحید و معانی الاخبار روایت کرده است بسند معتبر از فضیل بن یسار که گفت
از حضرت صادق ع پرسیدم از الله نور السموات و الارض فرمود که چنین است خدا
آسمانها و زمین بنور او روشن است گفتم مثل نوره فرمود که نورش محمد است
گفتم کمشکوة فرمود مشکوة سینه حضرت محمد است گفتم فیها مصباح فرمود
که یعنی در آن نور علم است یعنی پیغمبری گفتم المصباح فی زجاجة فرمود که علم محمد ص
منتقل شد بدل علی ع گفتم کانها فرمود چرا کانها میخوانی گفتم پس چگونه بخوانم فرمود
کانه کوکب دری گفتم یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة فرمود
که این اوصاف علی بن ابی طالب است نه یهودیست و نه نصرانی گفتم یکاد
زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور فرمود که امامی بعد از امامی علیهم السلام
مجلسی اعلی الله مقامه فرموده است که قرائت کانه در قرائت شاذه نقل نکرده‌اند
و شاید که ضمیر باعتبار خبر راجع باشد بمصباح نه زجاجه یا آنکه زجاجه دویم در قرائت
اهلبیت نبوده باشد در بصائر و اختصاص از جابر از حضرت باقر روایت کرده است که مثل نوره
نور محمد است فیها مصباح مصباح علم است المصباح فی زجاجة زجاجه امیر المؤمنین
و علم رسول خدا ص نزد اوست و ایضا فرات در تفسیر از حضرت باقر روایت

نموده است که مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی علم در سینه رسول خداست و زجاجه
سینه جناب امیر المؤمنین است یوقد من شجرة مبارکة نور علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی از آل
ابراهیم بنور محمد ص آمد و از او بعلی ع رسید نه شرقی است و نه غربی یعنی نه یهودی و نه نصرانی
است یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که عالم از آل محمد ص سخن بگوید بعلم پیش از آنکه از او
سؤال کنند و در کشف الغمه از دلائل حمیری روایت کرده است که نوشتم بحضرت امام حسن
عسکری ع و سؤال کردم از معنی مشکوة حضرت در جواب نوشت که مشکوة دل محمد ص است
و ایضا در توحید از حضرت باقر ع روایت کرده است کمشکوة فیها مصباح یعنی نور علم در سینه
پیغمبر است المصباح فی زجاجة الزجاجة سینه علی ع است علم پیغمبر بسینه علی ع منتقل شد حضرت
رسول ص همه را تعلیم او کرد یوقد من شجرة مبارکة نور علم است لا شرقیة و لا غربیة
نه یهودی است و نه نصرانی است یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی نزدیک است
که عالم از آل محمد ص سخن بگوید بعلم پیش از آنکه از او سؤال کنند نور علی نور یعنی امامی
مؤید بنور علم و حکمت بعد از امامی از آل محمد ص و این امر همیشه بوده است و خواهد بود
از زمان آدم تا قیام قیامت و ایشانند اوصیا که خدا ایشان را خلیفه‌های خود
گردانیده در زمین و حجتهای خود گردانیده بر خلق خود و در هیچ عصری زمین
خالی از ایشان نمی‌باشد و در کافی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص علمی که در نزد او بود گذاشت نزد وصی خود و معنی قول
حق تعالی الله نور السموات و الارض میگوید منم هدایت کننده اهل آسمانها و زمین
مثل علمی که باو عطا نمودم و آن نور منست که بآن هدایت میابند مثل
مشکوتیست که در آن مصباح باشد پس مشکوة دل محمد ص است و مصباح نور علم است
که در آنست و قول حق تعالی المصباح فی زجاجة یعنی محمد ص را بسوی خود گرفت

و علیکم نیز وارد است نزد وصی او دیگران چنانکه جبرئیل در بیان فضیلت ایشان گفته
کلمات قوی تبیین فضیلت وصی او علی بن ابی طالب بوقت من شجرة مبارکة که اصل
شجرهٔ مبارکه که اصل ابراهیم است چنانکه حقتعالی فرموده است در حق او رحمة الله و برکاته
علیکم اهل البیت انه حمید مجید و فرموده است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم لا شرقیة و لا
غربیة یعنی نه یهودیست که نماز کنند بجانب مغرب و نه نصاری است که نماز کنند بجانب
مشرق و شمار ملت ابراهیم حنیف و حقتعالی فرموده است ما کان ابراهیم یهودیا
و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین یعنی نبود ابراهیم یهودی
و نه نصرانی و لکن بود مایل از دینهای باطل بسوی دین حق و مسلمان و نبود
از جملهٔ مشرکان و اما قول حقتعالی یکاد زیتها یضیء مراد آنست که مثل
اولاد ایشان که از ایشان متولد شوند مثل زیتیست که از روشنی مشرف بر نزدیکست
که تکلم نمایند بعلم پیغمبر هرچند ملک بر ایشان نازل نشود چنانکه علی بن ابراهیم روایت
روایت نموده است که عبدالله بن جندب بخدمت حضرت امام رضا نوشت که فدای
تو شوم من پیر و ضعیف و عاجز شده‌ام از بسیاری از چیزها که پیشتر قوت آنها
داشتم میخواهم حضرت تو مرا تعلیم کنی سخنی که مرا بپروردگار نزدیک
گرداند و فهم و علم مرا زیاده گرداند حضرت در جواب او نوشت که نامه سوی
تو فرستادیم بخوان و درست بفهم که در آن شفا است برای کسی که خدا شفای
او را خواهد و در آن هدایت است برای کسی که خدا هدایت او را خواهد بسیار
بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت علی بن الحسین علیه السلام
گفته است که محمد امین خدا بود در زمین او و چون او را از دنیا بردند ما اهلبیت امینان

ادیم

ادیم در زمین او نزد ماست علم بلاها و مرگهای مردم و نسبهای عرب و ولادت کسی
بر اسلام متولد شده و ما میشناسیم کسی که میبینیم او مؤمن است یا منافق
و شیعیان ما نامهای ایشان و پدران ایشان نزد ما نوشته شده است و خدا از ما و از ایشان
پیمان گرفته است هرجا که ما وارد میشویم ایشان وارد میشوند و هرجا که ما داخل
میشویم ایشان داخل میشوند و نیست بر ملت ابراهیم غیر ما و ایشان و ما در روز
قیامت چنگ میزنیم بنور پیغمبر خود و پیغمبر ما تمسک میجوید بنور خدا و شیعیان
ما تمسک میجویند بنور ما هرکه از ما جدا شود هلاک میشود و هرکه متابعت ما
کند نجات می یابد و کسیکه انکار ولایت ما میکند کافرست
و ما هدایت کنندهٔ ایم برای کسیکه متابعت ما کند و ما هدایت یافته ایم هرکه
ما را دوست ندارد از ما نیست و هرکه از ما نباشد از اسلام هیچ بهره ندارد و بما ختم
کرده است دین را و با ختم نموده است خدا و بما برکت ها خدا روزی شما را از زمین
میرویاند و بما برکت ها خدا باران از آسمان فرو میفرستد و بما برکت ها خدا شما
را ایمن میگرداند از غرق شدن در دریا و از فرو رفتن بزمین در صحرا
و بما نفع میبخشد خدا شما را در زندگانی شما و در قبرهای شما و در صحرای محشر
و نزد صراط و نزد میزان و نزد دخول بهشت مثل ما در کتاب خدا
مثل مشکوة است که مشکوة در قندیل است پس مائیم مشکوة که در آن مصباح
و مصباح محمد است و مصباح در زجاجه است که عترت ما است و آن حضرت
فرات یا اسم زجاجة لا شرقیة و لا غربیة نه منسوب است در نسب شریف ایشان بحکم
نیست که گاه بمشرق نسبت دهند و گاه بمغرب یکاد زیتها یضیء و لو لم
تمسسه نار مراد از نار ... نور علی نور یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله

لنوره من یشاء نور علی بن ابی طالب است خدا هدایت میکند بنور ولایت او هر که را دوست
میدارد و لازمست بر خدا که مبعوث گرداند آل او و شیعه او را در حالتی که رویش منور باشد
و برهانش واضح و حجتش نزد خدا عظیم باشد و بیاید دشمن او در روز قیامت با روی
سیاه و حجتش نزد خدا باطل باشد و لازمست بر خدا که بگرداند دوست او را رفیق
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان و لازمست بر خدا که
بگرداند دشمن او را رفیق شیاطین و کافران و بد رفیقانند ایشان و شهید او را
فضیلتی و زیادتی است بر سایر شهیدان به ده درجه و شهید اهل بیت او را فضیلتی و زیادتی
است بر سایر شهیدان بهفت درجه پس مائیم نجیبان و مائیم فرزندان انبیا و اوصیا
و مائیم مخصوصان در کتاب خدا و مائیم اولی تر ناس به پیغمبر خدا و مائیم که خدا دین خود
برای ما مقرر گردانیده است در آن آیه که فرموده است شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا
والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین
یعنی مقرر کرد از برای شما از دین آنچه وصیت نمود بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بسوی
تو ای محمد و آنچه وصیت نمودیم بآن ابراهیم و موسی و عیسی را که برپا دارید دین را
و لا تتفرقوا فیه و متفرق نشوید در آن آنحضرت فرمود که یعنی بر جماعت محمد
باشید کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه فرمود که یعنی بزرگ و دشوار است بر آنها
که شرک آورده اند بولایت علی آنچه تو ایشان را بسوی آن میخوانی که ولایت
علیست الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب فرمود که یعنی خدا بر
میگزیند بسوی خود هر که را میخواهد و هدایت میکند بسوی خود هر که را اجابت تو
میکند بسوی ولایت علی بن ابی طالب و ابن بابویه محمد بن العباس از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین فرمود که مثل ما در کتاب خدا مثل مشکوة

پس مائیم

و زجاجه
پس مائیم مشکوة و مشکوة سوراخیست که چراغ را در آن میگذارند و در آن زجاجه است
محمد است کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة علی بن ابی طالب است نور علی نور
قرآن است یهدی الله لنوره من یشاء هدایت میکند بسوی ولایت ما هر که را دوست میدارد
چهارم علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت باقر در تفسیر این
آیه الله نور السموات والارض فرمود که ابتدا نمود بنور خود مثل هدایته او
در دل مؤمن کمشکوة فیها مصباح مشکوة اندرون مؤمن است و قندیل دل
اوست و مصباح نوریست که خدا در دل او قرار داده است یوقد من شجرة مبارکة
شجره مؤمن است لا شرقیة ولا غربیة یعنی در میان کوه نه شرقی باشد
که نزد غروب آفتاب تابد و نه غربی باشد که در وقت طلوع آفتاب آن
نتابد بلکه در هنگام طلوع و غروب و سایر اوقات برآن تابد یکاد زیتها یضیء
یعنی نزدیکست آن نوری که خدا در دل او قرار داده روشنی بخشد هر چند
سخن نگوید نور علی نور فریضه بر بالای فریضه و سنت بر سنت یهدی الله
لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدا بنور فریضها و سنتها او هر که را خواهد و یضرب
الله الامثال للناس فرمود که این مثلیست که خدا برای مؤمن زده است پس مؤمن میگردد
در پنج نور داخل شدنش در هر کار نور است و بیرون رفتنش نور است و علمش
نور است و بازگشتش در قیامت بسوی بهشت نور است و کلامش نور است
راوی بحضرت صادق عرض کرد که ایشان میگویند که این مثل نور پروردگار است
حضرت فرمود سبحان الله خدا را مثل نمی باشد فلا تضربوا لله الامثال یعنی مزنید از
برای خدا مثلها والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله

سریع الحساب و بعضی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الآیة
چنانچه در آیه سابق تمثیل اعمال کافران و علم و معرفت در امامت مؤمنان کامل است
دو آیه شریفه تمثیل احوال کافران که ... از ابن مهیار بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد بالذین کفروا بنی امیه است و مراد بظلمات
ظلمات بنی امیه را ابو بکر و عمر ... که این آیت چنین ... بکار رسید
اکثر ... و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
کظلمات ... اول ... ابو بکر و عمر ... و یغشاه موج مراد ... عثمان
من فوقه موج اشاره است ... ظلمات بعضها فوق بعض اشاره است
بفتنهای معاویه ... بنی امیه است ... که مؤمن ... در ...
فتنهای ایشان ... که ... و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور یعنی هر کس را ... از فرزندان فاطمه ... قرار نداده
باشد او را در قیامت امامی ... که ... او در راه رود و چنانچه در آیه دیگر
فرموده است نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم فرموده که ائمه مؤمنین در قیامت
نور ایشان اند که در پیش رو و در دست راست ایشان میروند تا ...
در منازل ایشان در بهشت ... و کلینی بسند صحیح و موثق ...
نقل کرده ... و ابن ماهیار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
کظلمات فی بحر لجی اشاره باو بکر و عمر است یغشاه موج من فوقه موج اشاره باصحاب
جمل و صفین و نهروان است من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض بنی امیه اند اذا
اخرج یده لم یکد یراها یعنی ... امیر المؤمنین را ... در ظلمتهای فتنه های ایشان

۳ في الكافي عن الباقر ... و عن الرضا
... هم الائمة و ... و في ...
... هم الائمة ...
قوله مع الصادقين هم الذين ... في الذين ...
و ... رجال صدقوا
... فمنهم من قضى نحبه ... حمزة و
... عبد المطلب و جعفر بن ابي طالب و منهم من
ينتظر ... علي بن ابي طالب ... و عن ابن عباس
قال كونوا مع الصادقين مع علي و اصحابه ...
جابر عن ابي جعفر في قوله كونوا مع الصادقين قال
مع آل محمد ... النبي ... في الجنة
... في الدنيا ... محمد و آله ...

نزدیک نیست که ببیند ... و ... اعمال ایشان را ... قبول نکنند از وی کسی مگر کسی که
اقرار بولایت و امامت ائمه کرده باشد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
یعنی هر کس که خدا او را در دنیا سزاوار امامی قرار نداده باشد پس او را در آخرت نوری
نیست یعنی امامی نیست که او را ارشاد نماید بسوی بهشت و منها یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین شیخ طبرسی گفته است که در مصحف
ابن مسعود و قرائت ابن عباس و کونوا من الصادقین ... تفسیر ... شیعه ...
کرده اند ... که ... راستی ... در همه اقوال و افعال خود
و ایشان ... رفاقت کنید و از ابن عباس روایت کرده که یعنی با علی و
اصحاب او و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یعنی ... با آل محمد ...
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از صادقین ائمه اند و از حضرت ... رضا
روایت کرده است که صادقون ائمه اند که ... تصدیق کنندگان اند خدا و رسول را
... از طریق مخالفان از ابن عمر روایت کرده که یعنی با محمد و
اهل بیت او ... کتاب ... از جابر ... روایت کرده که چون این آیه نازل شد
سلمان ... گفت یا رسول الله این آیه ... که ما مورون ...
و جمیع مؤمنان ماموراند ... قول ... پس مخصوص برادرم علی
و اوصیای بعد از او ... و در ... شیخ ... روایت کرده از
حضرت ... کونوا مع الصادقین یعنی ... علی بن ابی طالب ...
گفت که صادقون ائمه اند ... که ...
که علما استدلال ... ائمه معصومین ... استدلال ...
عزت ... که ... ظاهر است که مراد ...

(٣) در تفسیر القمی عن الاحتجاج عن امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] انهم اثبتوا فی الکتاب ما لم یقله الله لیلبسوا علی الخلیقة [illegible] قلوبهم [illegible] فیه [illegible] و حرفوا [illegible] الکتاب القیمین به والعالمین بظاهره و باطنه من شجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها [illegible] العلم [illegible] الوقت لعبد الوقت [illegible] اعداءها اهل الشجرة الملعونة الذین حاولوا اطفاء نور الله بافواههم فابی الله الا ان یتم نوره وفی الکافی عن [illegible] بنو امیة [illegible] بنو العباس [illegible] زوال ملک [illegible] علی ید القائم [illegible] قتل اهل بیت رسول الله [illegible] الوصول الی [illegible] القائم فابی الله الا ان یکشف امره [illegible] من الظلمة الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله لیظهر دین الحق علی سایر الادیان ولو کره المشرکون

بجسم و بدن نیست بلکه مراد ملازمت طریقهٔ ائمه علیهم السلام و متابعت ایشان در عقاید و اعمال
و اقوال و حرکات و سکنات است [illegible] باید عمل و اتباع کسی که داند که فسق و معصیت
از او صادر نشود [illegible] از فسوق و معاصی پس باید که البته ائمه معصوم باشند
از فسوق و معاصی و مطلقا عمدا در اقوال و اعمال خطا نکنند تا آنکه متابعت ایشان در
جمیع امور واجب باشد و ایضا اجماع کرده اند امت بر آنکه خطابهای قرآن عام است و شامل
جمیع زمانهاست و مخصوص بزمانی نیست پس ناچار است که در هر زمانی امام معصوم باشد
که مؤمنان آن زمان مامور باشند بمتابعت او و من ها قوله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که از آن حضرت از تفسیر این آیه پرسیدند آن حضرت
فرمود که میخواهند که فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را بدهنهای خود و خدا
[illegible] امامت است چنانچه در آیهٔ دیگر فرموده است الذین آمنوا بالله و رسوله
والنور الذی انزلنا نور در اینجا امامت است پرسیدند از تفسیر این آیه هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله فرمود که [illegible] خدا
امر کرده است رسولش را بولایت [illegible] وصی خود علی بن ابیطالب و ولایت
دین حق است تا غالب گرداند او را بر دینها همه نزد قیام قائم آل محمد چنانچه
فرموده است که خدا تمام میکند نور [illegible] الولایة قائم ولو کره الکافرون بولایة
علی [illegible] هر چند کراهت داشته باشند کافران بولایت علی [illegible] پرسیدند که این چنین نازل شده فرمود
بلی [illegible] ابراهیم روایت کرده است در تفسیر والله متم نوره که خدا تمام میکند نور
[illegible] تا آنکه چیزی [illegible] آید که خدا غالب گرداند او را بر همه دینها
تا آنکه در هیچ جا غیر خدا عبادت کرده نشود چنانچه آن حضرت فرموده که پر کند زمین را از قسط و عدالت

٥٦

دنیا محل فناست [illegible] حیث یقال تحذر من الدنیا فانها فناء
محل فناء لا محل بقاء [illegible] از نظر [illegible] و نقش [illegible]
[illegible] عمر برف [illegible] آفتاب تموز [illegible] خواص [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] از [illegible]
[illegible] نوشته باشم [illegible] از [illegible]
[illegible] که اگر خدا [illegible] حیات [illegible]
[illegible] سرور شهیدان [illegible] امام [illegible]
و در روایات [illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
و از آنجمله در کتب [illegible] الله [illegible] از صحابه مرویست که
خواجهٔ عالم [illegible] بمنزل جناب فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
امروز مهمان تست فاطمه زهرا عرض کرد [illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امام حسن و امام حسین و فاطمه
زهرا [illegible] جناب [illegible] زهرا [illegible]
[illegible] بعد از آن خواجهٔ عالم [illegible] نظر شریف [illegible]
[illegible] در آن وقت جبرئیل [illegible] نازل شد و عرض کرد یا محمد [illegible] السلام [illegible]

وحضور سعادت ترا حجیه الکرام وفرزندکه یکی علی ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
که چه چیز میخواهید از فواکه جنت پس آن بزرگواران همگی از جهت حیا ساکت
شدند و جواب نگفتند بعد از آن امام حسین ع عرض کرد باذن تو ای پدر بزرگوار
یا امیر المومنین و باذن تو ای مادر مهربان ای سیده زنان عالمیان و باذن تو
ای برادر مهربان ای حسن زکی اختیار میکنیم از برای شما چیزی از میوهای
بهشت ع همگی گفتند بگو ای حسین آنچه را که میخواهی هر آینه که ما راضی هستیم به آن
چیزیکه تو اختیار نمایی از برای ما پس امام حسین ع عرض کرد یا رسول الله بگو جبرئیل
که ما رطب تازه میخواهیم حضرت خواجه عالم فرمود بدرستیکه خدای تعالی میداند این مطلب
بعد از آن فرمود ای فاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضر کن برای ما آنچه را که در آنجا
ببینی پس فاطمه داخل خانه شد و طبقی از بلور دید که بمندیل دیبقی از سندس
سبز پوشیده و در لگن طبق رطب تازه [illegible] که اوان آن
نبود پس خواجه عالم ع فرمود که ای فاطمه در کجا بود این از برای تو فاطمه عرض کرد
که این از جانب پروردگار است زیرا که حق تعالی روزی میدهد هر کرا که
خواسته بغیر حساب چنانکه مریم دختر عمران ع [illegible] گفته بود پس خواجه
عالم ع فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و آن طبق را از دست فاطمه گرفت و در پیش
روی آن بزرگواران برزمین نهاد و یکدانه از آن رطب برداشت و در دهن
مبارک امام حسین ع گذاشت و فرمود هنیئا مریئا یا حسین بعد از آن رطب
دیگر برداشت و در دهن مبارک امام حسن گذاشت و فرمود هنیئا مریئا
لک یا حسن بعد از آن رطب دیگر برداشت و در دهن مبارک فاطمه ع
گذاشت فرمود هنیئا مریئا لک یا فاطمه الزهرا و بعد از آن رطب چهارم را برداشت

و در دهن

در دهن مبارک امیر المومنین و امام المتقین و ولی رب العالمین علی بن ابیطالب ع گذاشت
فرمود هنیئا مریئا لک یا علی پس رطب دیگر با یکی بخورید و همچنین رطب دیگر
در هر دفعه میفرمود گوارا باد ترا یا علی ع و بعد از آن حضرت خواجه عالم از جهت خود برداشت
پس [illegible] و بعد از آن همگی ایشان شروع کردند بخوردن رطب [illegible]
و دست کشیدند از آن [illegible] باذن خدای تعالی بسوی آسمان بلند شد پس فاطمه زهرا
عرض کرد که ای پدر عالیقدر امروز از تو امر عجیبی [illegible] حضرت خواجه عالم ع
فرمودند اما رطب اول را که در دهن حسین گذاشتم بدرستیکه شنیدم که میکائیل
و اسرافیل میگفتند هنیئا لک یا حسین پس من نیز در این قول با ایشان موافقت نمودم
و چون رطب دوم را در دهن حسن ع گذاشتم شنیدم که جبرئیل و میکائیل
میگفتند هنیئا لک یا حسن پس من نیز با ایشان موافقت نمودم در این قول و چون
رطب سیم را در دهن تو گذاشتم ای فاطمه شنیدم که حور العین بسیار در
و خوشحال [illegible] از غرفهای بهشت برآورده و بسیار [illegible] میگفتند
هنیئا لک یا فاطمه پس من نیز موافقت نمودم با ایشان در این قول و اما
در وقتیکه رطب چهارم را در دهن علی ع گذاشتم شنیدم ندای
از جانب پروردگار که میفرمود هنیئا لک یا علی پس من نیز القول را
ادا نمودم که موافقت قول حضرت رب نمودم بعد از آن رطب دیگر [illegible]
و همچنین رطب دیگر و در هر دفعه شنیدم ندا از پروردگار [illegible]
میفرمود هنیئا لک یا علی پس من از جانب حضرت خواستم از جهت اجلال پروردگار
عزت و شنیدم که فرمود یا محمد قسم بعزت و جلال خودم که اگر از حالا تا روز
قیامت رطب [illegible] دهن علی ع میگذاشتی هر آینه بعد از هر رطب این کلام مرا از

انتما از جانب ... شنیدن و الف ... در کتاب ... الی ابو عبدالله مفضل بن ...

که امام رضا علیه السلام فرمود که وقتی ... عید نزدیک شد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را

لباس زینت نبود و عید نزدیک شده بود نزد مادر خود آمدند و گفتند ای مادر ... ساله

اطفال مدینه همگی لباس زینت پوشیده اند مگر ما که جامه نو نداریم چرا برای ما نیز لباس

ندارید پس چرا از برای ما جامه ... زینت نمی سازی پس فاطمه زهرا

خوشحال خاطر آن دو بزرگوار فرمود که ای نور دیده گان لباس شما در نزد

خیاط است چون خیاط آن را بیاورد شما را بپوشانم ... زینت خواهم نمود

در روز عید پس چون شب عید در رسید آمدند ... در خدمت مادر بزرگوار

و گفتند ای مادر مهربان امشب شب عید است و لباس زینت ما را بیاور که خواهیم پوشید

فاطمه از راه ترحم گریست و فرمود که ای نور دیدگان ... خواهد آورد

راه مدینه که ... خیاط آن لباسهای شما را آورد پس ... خواهیم

... پس چون پاره از شب گذشت فاطمه زهرا صدای دق الباب شنید

... فرمود کیست ... شخص ... گفت ای دختر رسول خدا ...

... خیاط ... جامه های حسنین را آورده ام پس فاطمه فرمود که در را گشود

... که از ... دیده ... پس ... بسته ... در

روانه شد پس چون فاطمه در ... را گشود ...

... دو پیراهن و دو ... دو عمامه و دو موزه ... پس ...

... خوشحال شد و چون حسنین از خواب بیدار شدند لباس ... و در

... زینت آن دو بزرگوار ... پس ...

عمامه در روز عید ... نزد ... شریف ... رسول خدا

... قول الله عز وجل لابلیس استکبرت ام کنت من العالین فمن هم یا رسول الله الذین هم اعلی من الملائکة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله انا وعلی وفاطمة والحسن والحسین کنا فی سرادق العرش نسبح الله وتسبح الملائکة بتسبیحنا قبل ان یخلق الله آدم ... فلما خلق الله آدم امر الملائکة ان یسجدوا له ... الا ابلیس فانه ابی ان یسجد فقال الله تعالی استکبرت ام کنت من العالین ای من هولاء الخمسة المکتوب اسماؤهم فی سرادق العرش ...

... فی العلی عن جابر قال دخلت علی النبی والحسن والحسین علی ظهره وهو یجثو بهما ویقول نعم الجمل جملکما ونعم العدلان انتما ... وعن ابی جحیفة ... الحسن والحسین ... علی عاتقی رسول الله ... نعم الفارسان هما ... الحسن والحسین ... کان یکتبان فی الصبی ... فقال ... فاطمة ... رسول الله ... جبرئیل ... الحکم بینهما ... فاطمة ... القلادة ... جبرئیل ... اللوح المحفوظ ... فقطعها ... الحسن والحسین ... ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا مع رسول الله اذ اقبل الیه رجل فقال یا رسول الله ...

مرا نیز دیدن این دو با نزد ابوسیه و تهنیت و مبارکباد فرمود و آن دو بزرگوار را

بر کتف مبارک خود جای داد و نزد مادر بزرگوار ایشان برد و فرمود که ای فاطمه

دیدی خیاطی که جامه ها را برای تو آورد آیا شناختی او را ای فاطمه عرض

کرد نه والله ای پدر بزرگوار نشناختم خیاط را و من جامه در نزد خیاط نداشتم

پس خدا و رسول او داناتر است پس حضرت علیه السلام فرمود که ای فاطمه او خیاط

نبود بلکه رضوان خازن بهشت بود و این جامه ها از حله های بهشت بود خبر

داد مرا به این جبرئیل از جانب پروردگار رب جلیل آه از بیداد ان اهل ظلم

که ... بدن مطهر و جسد مطهر امام تشنه جگر که خلعت عید از پرنیان خدا داده

اگر ... نشسته لکن مجروح و چاک چاک بود و بر آن خاک کربلا افتاده بود و

... عریان ... شعر ای سبط مصطفی که خدا ... جامه زنبار زینت

اول ... بهشت داد ... در حرم ... و از جفای مخالفان ... در کربلا ... روز

... کفن ... اما جسد ... پیکر ... قوم عنید و شیطان مرید

مدفون شود ~~... الفاظ ... که ...~~

~~... برهنه ... یک ... که ...~~

~~... جسد ... شهیدان ...~~

~~... عراقیان ...~~ الله اکبر

... خلقت ... که ... بیگانه ...

و ... تا ... حضرت ... است ...

... و دشمنان ... و ... افسرده و ... اعیان

... حسین مظلوم که ... در وقت ... کربلا

کربلا

... شهیدان ... کفن ... کفن ... عراقیان ...

سلطنت موروثی ز رسول الله و بزیر نیم که ملوک دار بینو زنریق گوی ... تخت
خلافت مغصوب آرید ... دشمن اولاد رسید انام و کفار ران کوفه
از فرات سیراب ... و فرزندان ساقی کوثر و اهل عبا بتیغ از سوز
تشنگی کباب ... سر سرور شهیدان بر نوک نیزه جفا سنان ... و بیر یزید پلید
تاج زرنگار رکیا ... دختران لطف احمد مختار و حیدر کرار ... بار ...
... در خلوات ... و دختران ... جگر خوار ... بار ...
زیور در محلات ... خلوات باشند ... چه حکمت ... از خدا ... جهان
که دشمنت ... آسمان زنگار
بر ... بار ... ظلم ... فلک
بر ... بکجا ... دختر زهرا ... میان محمل ... پرده
... غوغا ... اسیران ... بسینه ... جان
... کشتی ... تشنه لبان
... زنند ... بچوب ... زند
... که ... خون ... فواره
... بر ... خطاب ... که ... ز ...
که ... نه دل ... تو ...
اللهم العن ... من الجن والانس ... و خلد ...
و اتباعهم فی النیران و عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمین ...
محمد و آله ... القرآن و المنطق و البیان و ایضاً شیخ جلیل محمد ...
... در کتاب ... که ... ابو عبد الله ... روایت ...

که فرمود از جمله حرفها یکه وحی نمود خدا ... موسی بن عمران ... این بود که ای ...
... قبول میکنم ... صلوات ... از ... تواضع نماید از برای عظمت من ...
قلب او خائف باشد از من و صرف نماید ... خود ... من و شب ... بیاد ...
... در حالتیکه ... حق اولیای ... و احبای ...
جناب موسی عرض کرد که یا رب ... از اولیاء و احبا ... ابراهیم و اسحق
و یعقوب ... قصد ... از اولیاء ... ولکن ...
... که ... اراده ... آدم و حوا ...
پس ... عرض کرد ... فرمود که او محمد ... احمد که مشتق ...
اسم او را از اسم خود ... محمد ... که ... ای ...
... امت ... او ... موسی ... امت ... مکان ...
او را ... منزلت ... منزلت ... مثل
او و مثل ... در خلائق ... در ... شود
بر که او ... طمع ... لبنا ... حق
... عطا ... وقت ... ظلمت ... را
اجابت میکنم ... عطا میکنم ...
سوال نماید ... و ایضاً در کتاب ... ارسلان ... فارسی ...
... در ... عالم ... آورده ...
الخناب ... که ... فرزند ... جمله
حسن و حسین ... که ... نموده
ستّه ... در ... فاطمه ...

ندیم بعد از آن بسوی منزل خواهر شاه اتکلم رفتم و در آنجا نیز مرثیه را بسی گفت
خواجه عالم امام و چگونگی را بوضوح رسانیدم الجناب مضطرب شد و از جای برخاست
برخواست و بسیار متغیر بود و او الداه و اقرة عیناه گفته برا او نماید برای بزرگوار
و برای بهبود دیده کاظم بسی از برادر او در نزد خدا و عالم خاصی رشتم
لیکن در آن وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد که یا محمد امیر اندوه و خطاب
تو از برای حسنین خواجه عالم فرمود که حسین و امام حسن از برای فرزند من حسن
و حسین است به رستگاری خاتم برانیم از مکر ایشان چیزی عرض کرد که
خلیفه ای برای ایشان مناقضی زیرا که به منافقی است از کینه
بود بدان یا محمد که فرزندان تو حسن و حسین در حدیقه الی حوالی حوال اهم
آه از آنجا بسیار شد داوداه و وا قرة عیناه گفت جناب رسول خدا بود و اوالداه
و وا قرة عیناه فرموده جناب سید الشهداء در زمین کربلا اکبر ابن قرة حسین آل
روحیه عرب کتاب فی البلاء بسوی آب رفت بلکه علی عالم و عیالان را ربان
و سینه ایشان نوراه می نماید تابش از رو ... حکایت می ... جان ... و جود
حسن طریق ... نطق ... آمدا ... ورد ... عشق ... افروختند
... سوخته ... عشق ... او بود و دو صحبت
... عشق ... ره ... حسین و نشستی ... نام
... بار است ... خون ... رخ خله
... حسین ... عشق از مردمک
... ارزجان ... حال ... تاک
... مصطفی

آه فرزندان

جانم ... النور ... الا لیالی ... آه فرزندان ... جناب خاتم الانبیاء
و او الداه فرموده حبیب ... عرض کرد که ... که ای ... الامجاد
احبا و ارواح تحیه که نور دیده کائنات و حدیقه الی ... باستر احت
و بکا ایشان ... طاقت ... حسین ... ارواح ... و امصیبت وواه فرزنداه
از زواه الداه و واعلیاه و وا قرة عیناه گفتی جناب سید الشهدا بعد و سوار ... خوا
حق ... ولد ... که ... سرور شهیدان با علی ... و با قرة عیناه
... که زینب و ... سر ... از نشئه چشم ... دیده
در آن زمین بلا ... یوسف کم گشته ... لوکس
بعد ... جناب ... به بنی ... جگر دو ... جان و اجب
الوری ... نور السموات و الارض کرده ... کنعان سعادت
چه ... ا ... با ... جسم ... چنین غریب
... بروایت ... پادشاه عرب ... با ... عطا ...
... در آن وقت ... بوسید ... کلاه ...
بعد که ... ان ... اول ... ان قوم ... دیر و ...
را ... از نور دیده ... نظر آن امام ... بر نوجوان ...
... که در میان ... خاک ... دست ... سینه ... و از بلند صیحه بر آورد
چنین زنان ... بروایت ابی مخنف از ... بر امر
و صیحه کشیده و صدا با استغاثه بلند ... آن امام ... داغ ... صد ...
و مرا ... صیحه ... زد و فرمود ... فان البکاء ... امام
... دل ... بروایت ... سر نور دیده ... جگر ... کنار رفت

آه فرزندان ... دفتر ...

دخول ارز و در مبارکش پاک میکرد و میفرمود قتلوک یا بنی و روایت ملهوف نور مبارک
خود بر [illegible] گذارد و فرمود قتل الله قوما قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی
انتهاک حرمة رسول الله و فرمود علی الدنیا بعدک العفا علی الدهر اف [illegible]
شبیه حسین فیا لیت ان کان البلاد دونهم شعر بنالد کوف که از جور زمان
فریاد اشبیه شریف اکر جوان فریاد برق تیر خورده نخل جوانت شبیه
خیال [illegible] ولی رفت از جهان فریاد [illegible] شیخ [illegible] ولی
کشته سکینه [illegible] جگر [illegible] فریاد کیست سرو [illegible] بوستان حیات [illegible]
[illegible] فریاد [illegible] قطره قطره خون [illegible]
[illegible] شیخ خون [illegible] فریاد جوان نور [illegible] کشته
[illegible] فریاد [illegible] فلک [illegible]
[illegible] فریاد و بر روایت ابی مخنف فرمود انا لله وانا
الیه راجعون [illegible] فرمود اما انت یا ولدی فقد صرت و استرحت
من هم الدنیا و غمها و صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک و همها
و غمها و ما اسرع لحوقه بک آه آه از دل داغدار و آه شرربار
و دیده اشکبار [illegible] یا حی [illegible] روح عالم و
عالمیان [illegible] ابی عبدالله آیا کدام مصیبت و محنت [illegible] نام [illegible]
و شیعیان [illegible] اگر شیعه تصور نماید همین حالت [illegible]
که [illegible] جوان [illegible]
و روی مبارکش [illegible] خاک [illegible]
اگر دلی از سنگ [illegible]

در حدیقه

۵۶

در حدیقه [illegible] خوابیده اند پس سرور عالم و [illegible] بجانب [illegible] زمان
بسوی حدیقه [illegible] شتافتند سلمان گوید که من نیز در خدمت ایشان بودم
تا آنکه وارد حدیقه شدیم و آن دو سبط بزرگوار را دیدیم که در آغوش یکدیگر
در خواب بودند و اژدهائی را دیدیم که طاقه ریحانی بدهان گرفته
و بر روی مبارک آن دو گوشواره عرش خدا میزند [illegible] پس چون
اژدها خواجه عالم را دید [illegible] آن چیزی که در دهن داشت
انداخت و گفت السلام علیک یا رسول الله من اژدها نبودم بلکه من ملکی
بودم از ملائکه مقربین در [illegible] قرة العین از ذکر خداوند غافل شدم پس
پروردگار جل و علا بر من غضب نمود مرا بصورت اژدها [illegible] مسخ کرد
چنانکه می بینی و مرا از آسمان بسوی زمین نزول فرمود و من اکنون چندین
سال است که طالب کریمی هستم که نزد خداوند کریم باشد و از او سوال نمایم
که شفاعت کند مرا شاید که پروردگار رحیم بر من رحم کند و مرا بصورت اول
برگرداند چنانکه در اول بودم زیرا که پروردگار [illegible] قادر است پس
[illegible] خواجه عالم بر زمین نشست و آن دو گوشواره عرش مجید را بوسید تا ایشان
[illegible] از خواب بیدار شدند و بر زانوی مبارک آن سرور عالم نشستند
بعد از آن سرور عالم فرمود ای فرزندان من نظر بسوی این ملک نمائید که از ملائکه
[illegible] است تحقیق که غافل شد از ذکر پروردگار [illegible] طرفة
العین پس غضب الهی او را بدین صورت [illegible] طلب شفاعت
میکنم بسوی خداوند [illegible] شفاعت کنید از برای او پس آن دو
بزرگوار از جا جستند و دو رکعت نماز بجا آوردند و گفتند خدایا بحق

جد بزرگوار ما محمد مصطفی صم و بحق پدر ما علی مرتضی و بحق مادر ما فاطمه زهرا که این ملک
عمود دفر ما بحالت اولی رد کن پس چون که امام دعا آن دو بزرگوار تمام شده بود
که ناگاه جبرئیل از آسمان نازل شد با گروهی از ملائکه و بشارت داد که آن ملک
بخوشنودی خدا تعالی و رد شفاعت او بصورت اولی باز آمد از آن ملک ایشان را تسبیح
کرد باز بصورت آسمان عروج نمود پس از آن جبرئیل بخدمت خواجه عالم صم مرحبت نمود
تبسم نمود عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه این ملک فخر میکند بر ملائکه و میگوید
کیست از شما مثل من و حال آنکه من آزاد کرده شده ام در شفاعت دو سبط بزرگوار یعنی
حسن و حسین علیهما السلام و در کتاب زبدة التصانیف از کنز الوزیب نقل کرده که اعرابی بخدمت
حضرت رسالت صلعم آمد و آهو بچه صید کرده بجناب نبوت هدیه آورد و ناگاه
حضرت امام حسن پیدا شد و آن آهو بچه را بوی داد و در این اثنا امام حسین علیه السلام
بمسجد آمد و آن آهو بچه را در دست برادر دید میلش بدان کشید و نزد
رسول خدا آمد و دید و گفت یا جداه برادرم را آهو بره دادی و من نیز میخواهم و این
سخن را اعاده میکرد و رسول خدا او را تسلی میداد و دلداری مینمود
امام حسین خواست که بگریه در آید ناگاه ماده آهو دیدند که بتعجیل می آید
و بچه همراه خود می آورد پیش آمد و پهلو بر زمین زد و میدوانید تا پیش رسول خدا
رسید و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله که بچه خود در دشت بپا کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نوادر بعد شجره

بکار کرده اند

٥٧

یا رسول الله گویا زمین و در نور دیده تا خود را رسانیدم الحمد لله که خود را بتو رسانیدم
مبارک او فرود دنیا ... بر آمد و بانگ ... بر اوج سموات
رسانید و رسول الله آن آهو بچه را با امام حسین داد و آن آهو را دعای
خیر کرد پس شاهزاده حسین با برادر بحجره طاهره در آمد و آن
تقریر را ل بر منبر عصمت و خورشید مسند عزت و طهارت کرد ...
الوزیران خداوند عالمین و ملائکه مقربین و رسول رب العالمین ...
که اشک بر چهره مبارک شاهزاده روان ... پس ... باشد ...
که از ضرب شمشیر و تیر قوم ... خون از رخسار گلنار ... جاری
جاری شده و آن کافران بی ایمان که قطرات خون را از ... آن ...
حلاوت رود آن ... جواب در یوم الحساب رب الارباب خواهند داد شعر
~~دهی ... که ... اولیا ... که ... جهان ...~~
~~کی ... بکوثر ... وصیت ... بیست ...~~
باشد چنانچه مسطور است در کتاب ... که جعفر ... الکفر ...
راه دین خداوند الجلال ... متوقف ... که دیگر دست
بجدال ... گشاد ... و در ... تن ... خواهد ... دل ...
بحکم ابن سعد ... بکتب ... ایام ... بجوم آورد ... و آن ...
در میان گرفته و تیر ... ایشان ...
ناگاه ... حیفی ملعون تیری ... انداخت که
بر ... نورانی آن نور چشم ... و خون از رو و چهره ...
روان گردید پس روی ... خداوند غفار ... و ...

و نزد او گفت که خواو ... که در رضا تو از دست دشمنان دعا می کرد
اکنون در دنیا و عقبی آن را بجزای ... بر سان اللهم احصهم عددا و
اقتلهم بددا و لا تذر بعد هم الا رض منهم احدا [illegible] ابدا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الوردی از ابن عباس منقول است که گفت نزدیک ... الصبح ... فاطمه زهرا
نزد رسول ... آمد حضرت فرمود که ای فاطمه چه چیز ترا میگریاند گفت یا رسول الله
حسن و حسین از خانه بیرون رفته اند و هیچ یک ... نیست که بطلب ...
رود و عیبا ... در کجا اند گفته اند ... ای فاطمه
انکه ... خدای ... آن حضرت دست ... برداشت
و گفت یا رب ... اگر ... بحق آنکه ...
کفار ... که یا احمد
... ایشان ... و ... در
... متوکل ... انکه ...
... آن حضرت ...
رسیدیم امام حسن و امام حسین ... در ... خواب
و ... فرشته ... یا محمد ... ایشان ... و از ...
... امام حسن ... و فرشته امام حسین
در نظر ... رسول ... ابو ایوب انصاری

نسخه بدل
و در دعا ... اللهم ...
و اقتل اعدائهم بددا و احصهم عددا و لا تدع
علی ظهر الأرض منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا

عن ... و اذا ابو بکر قائم ... فقال یا ابا بکر
انطلق فی قرة عینیّ ثم قال یا عمر و یا سلمان
و یا ابا ذر و یا فلان و یا فلان قوموا فاطلبوا
قرتی عینیّ قال فاحصینا علی رسول الله
انه وجه سبعین رجلا فی طلبهما فغابوا
ساعة و رجعوا و لم یصیبوهما فاغتمّ
النبی ص لذلک غما شدیدا فوقف عند
باب المسجد و قال اللهم بحق ابراهیم
خلیلک و بحق آدم صفیک ان کان
قرتا عینیّ و ثمرتا فؤادی اخذا
برا او بحرا فاحفظهما و سلمهما من
کل سوء یا ارحم الراحمین ...

چون ... آمد و گفت یا رسول الله ... فرمود ... اول ...
در دنیا و آخرت ... ایها الناس ...
بهترین خلایق از جانب جد و جده و پدر و مادر و عم و عمه
بدانید که حسن و حسین اند که جد ایشان رسول الله است و جده ایشان خدیجه
خویلد ... پدر ایشان علی ... مادر ایشان فاطمه بنت محمد و ... ایشان
قاسم ... و خاله ایشان زینب بنت محمد و عم ایشان جعفر ...
و عمه ایشان ام هانی بنت ابی طالب ...
...
...
...
جمال ... و در کتاب ... مسطور است که جناب فاطمه زهرا ...
حضرت رسول ... حالتی که ... حضرت فرمود چه چیز میگریاند
ترا ای فاطمه ... فرمود که حسین نور دیده ...
پس حضرت رسول ... در طلب ...
جلیل ...
یا محمد ... آن حضرت فرمود که فرزندم حسین ...
گفت ... که ... خواب ...
پس حضرت ...
... حسین ...
... کفت السلام

علیک بین الفقرة وبحقیقت ادش سمار داودس کفت جرکند ادی منبر شنید بیادم کہ از
اهبت او الحزن شد از دوری کت زیرا کہ فرزندم از فرسودہ تی سرار شد کہ کم شود آن
در طلب ای اطراف عالم را کردیم ادر ادخانم در جنین زمان جبرکت فرزندم مبارک
تو ادرای فرزند خود تمنم وبعلت سیم بسوی تو جنین خدمت خواستم کہ با دعای
کرم رسول اللہ آن امو برۃ خودست کہ سرکذشت خود بسوی رسالت ہم برشمہ کفت یا رسول اللہ
سپہر من در ربودہ داخت [illegible] کردہ اضطراب امواج ابتلاء جزیرہ ای انداخت
واز آن جزیرہ بسیار [illegible] یافتم تا آنکہ قادر علی الاطلاق باز [illegible]
وآن بار مرا در ربودہ در بہترین موضع بخدمت [illegible] رسانید پس جناب رسول اللہ
فرمود کہ از آن جزیرہ تا این موضع ہزار فرسخ راہ است [illegible] یہودی اسلام
آوردہ ببلبت [illegible] توحید [illegible] نیز تم کشت
ونیز در کتاب [illegible] منقول است کہ عبد اللہ بن عمر کفت کہ حضرت
رسول [illegible] بر منبر خطبہ ادا می نمود در آن اثنا [illegible] حسین از
نزد والدہ [illegible] متوجہ شد در آن وقت آنحضرت طفل صغیر بود دامن جامہ اش
در زیر پای مبارکش [illegible] بر رو در افتاد [illegible] حضرت رسول [illegible] را
[illegible] از منبر [illegible] فرود [illegible] آن [illegible] را بسینہ
خود [illegible] تمام [illegible] کفت کہ لعنت خدا
بر شیطان [illegible] فرزندم را [illegible] قسم بکسی کہ جان [illegible] در دست
قدرت اوست [illegible] فرزندم [illegible] کہ [illegible] از زمین [illegible]
زیرا کہ آنحضرت رحیم القلب سریع الدمعة بود چنانکہ حضرت رسول [illegible] در نعت
آنحضرت [illegible] وکان بالمؤمنین رحیما آه [illegible] سید [illegible]

٣ فی البحار روی یحیی بن ابی کثیر انہ سمع رسول اللہ [illegible] الحسن
والحسین وهو علی المنبر فقام فرغانم فقال ایها الناس
ما الولد الا فتنة لقد قمت الیهما وما معی عقلی وفی روایة
وما اعقل [illegible] عن عبد اللہ بن بریدة قال سمعت ابی
یقول کان رسول اللہ یخطب علی المنبر فجاء الحسن والحسین
وعلیهما قمیصان احمران یمشیان ویعثران فنزل
رسول اللہ من المنبر فحملهما ووضعهما بین یدیه
ثم قال صدق اللہ انما اموالکم واولادکم فتنة
نظرت الی هذین الصبیین یمشیان ویعثران فلم اصبر
حتی قطعت حدیثی ورفعتهما

وافکار و نمایید

وافکار دانی نمایید کہ جناب رسول الثقلین بیکدفعہ [illegible] از جناب امام حسین باوجود آن
شہرت وصحبت [illegible] ملاحظہ فرمایید [illegible] اسیر آن برادران [illegible]
آمادہ دیار خود [illegible] کشیدہ وبانواع ملاطفت [illegible] عطوفت [illegible] کرد
پس کی بود آن رسول [illegible] وعطوفت کہ در عصر روز عاشورا فرزند کرامی خود را
پارہ پارہ بروی خاک گرم [illegible]
~~[illegible]~~
جہان [illegible] از هر طرف [illegible] آه از [illegible]
وآن [illegible]
زیرا کہ [illegible] آن امام مظلوم [illegible]
آه [illegible] یکطرف [illegible] زینب [illegible] ودیگر کلثوم [illegible]
باران یکطرف [illegible] یکطرف اعدا [illegible]
آه طفلان یکطرف خوف سواران [illegible] آه [illegible]
[illegible] بہ اطراف [illegible]
معین وغمخوار [illegible]
[illegible] والتحط کالقلب [illegible]
[illegible] لقوم لا ابتا [illegible] علیه وقل ما الطغاة [illegible]
الخیام وخاض النقع [illegible] قال [illegible]
حالہ قد جاء [illegible]
[illegible] کہ [illegible] روان [illegible]
وا محنتاه [illegible]

[illegible] دوار پیچیدہ

ورنه بین دو دستم از فرزندان و فغان آل پیغمبران از یزید پس ای سید ابرار شهید قوی ظفر ار فرمود

که ای قوم عنود **نظم** چون چنان دید آتش دین در سجود سر زغم بر آورد و برون داد

از جگر ولیکن در خون خواران که ورزیده رسم دین آورده اند طفلکانم را آب از ارد

چند بر ایشان مهر ... خواهرانم دختران حیدرند الله خیر النسا اطهرند

کودکانم دیده ایشان را اسیر دست بسته دست دشمن دستگیر کی بود یا پس رسید

واحد جوابش نداد پس غم بر غمش افزود و در سوی آسمان نگه کرد و بزبان

حال خطاب نمود یا ربی از جنیت عمر این عالم اگر تشنه کام و این قاسم نالان

این علم ار بابد ... و این شهیدان حق پرست این بدن چاک چاک و این کرجاک

این نالهای طفلان و این واویلا و فغان زنان این شقاوت و عداوت کوفیان

و این اهلبیت ... [illegible] ... که چون

از انت ... سر ... پس ... اکبر و شهید ... از زر ...

خداوند ... لطف ... احسان متوجه گشته و زار و فغان بیچاره گان

را می شنید ... اکبر ... و بدن چاک چاک ...

اهلبیت ... که از زور ... خاک ... کشید و ...

[illegible]

نظم آه از این کلثوم مونس خدا ... آه از این بیچاره زینب دختر خیر ...

رحم بر این بیکس ... از فرقه ... شرم از این ... از ... کنید ...

بر ... افتاده ... در ... اخت ...

آن ... که آن ... بر ... و ...

خود ... افتاده ... که ... و ...

انتهی

۲ و کلثوم از محبوب حقیقی و مطلوب واقعی
کربلای عهدی که با تو کرده ام اکنون
وفا کنم تا که آن عهدی که من کرده ام وفا کردم
ز جسم شیعیانم در گذر یا رب تو در محشر
که من جان ز ابرار ... وقف بلا کردم

۶۰

رجوانش از حلقهای ... وارد ... تیر ... شمشیر ... کفار

بکار ... خنجر ... از الم ... و جان ...

... فرزند ... خط فرعون ...

[illegible]

[illegible]

... و نیز ... از ... از ابی ...

سلام و سطور است که روزی جناب خاتم الانبیا ص از خانه عایشه بیرون آمد از در

خانه فاطمه زهرا ع گذر کرد ... ناگاه صدای گریه حسین ع بسمع شریف آنجناب

رسید ... فاطمه را ... ساکت گردان ... که ...

باعث ... او ... هر که ... اشک چشم او را ...

و از ... چشم ... ع ... کشید صلوات الله و سلامه علیهما آه ...

بیک ... فرزند دلبند ... و ... آورد ... که ...

در بیابان کربلا ... هزار ... شهید ...

... و ... فرق ... علی اکبر ... که ...

بر ... خنجر ... آلوده ... و دشمن

را ... آورد و ... خورده

فرا ... که ... اسیران کربلا

... شمر ... کربلا ... آورد ... دامیه ... بر احوال

[illegible]

[illegible] ... بایزید ...

بر احوال این غریب ... سوخت و قلبم ... کردم

... اهلبیت ... یار ...
... مظلوم ...
که عترت ... ظلم ...
کفار قوم ... کردار ...
الا لعنة الله على القوم الظالمين

... احوال
او سوخت ... بلا

اولاد آنکه یا یزید چون هم اعوان و انصار نسبه ابرار را کشتیم بترسیم که ناله و فریاد این شهید
قوی شود و بلند شود مکرر در شهادت فرزند مهجد پساله خود علی اکبر و قطیعه برسر نعش آن جوان رشید
و بدن مجروحش آلوده او را در میان رکضه و بر مقدار سوار اسب انداخت جگر پاره پاره او را شعر
باغوش کشید او را در بر بدو بیش کشید آنست بیت علی اکبر که جان عالم و عالمیان را کباب کرد
و این خبر را آن لام اخبار رحمت مرتبه و اعظم و داد و لزاه را چنان از سینه افگار بلند
[illegible] که زمین و آسمان لرزیده و شکر وبیدها را اسباب رستم انقلاب در گردید
بگذار آن کار طاعت تر الان بنیه است هر آینه بر آنحال حسینی ترحم میکردم اشقیا که جان دل
و لعنة الله علی القوم الظالمین و تا بیاید آنکه یا یزید به کار آن لام مجید و عزیز بچه کار رسید
که طفلت شیر خواره خود سوار بر روی دست گرفته به پیش لشکر شقاوت اثر آمد
با وجود آنکه یا بابادری [illegible] رغم و بی طاقتی تابانی کرده بود آب بگو و عطا آب [illegible]
طفل تشنه و رضیع [illegible] طفل عطشان کار آب به شیر با جواب دادند و در کنار
بابا سر [illegible] آن قیتی قوم بد فعال بعد از رسیدن آن حالت چنان [illegible] آه
سردار بسینه پر درد کشید [illegible] که روح [illegible] دل کون و زمین [illegible] سکون و عالم
سرنگون شود [illegible] قیامت کبری شد آشکارا کفر [illegible] بسط
کاف و نون [illegible] دست با کبار [illegible] حلق علی اصغر رسید که لطف آسمان افتاده
و جان داد [illegible] آه زبون [illegible] او ابکی له فی الطف خیر فتیة
فدائت علیهم دائرات الکتائب ام الطفل لما کظه واهج الظما
سقی من صبیب [illegible] دم النحر شاخب و طفل رضیع بالسهام فطامه
و ذبح غلام بالحسام مراهق و اللّه از شیعیان کسی که [illegible] و در تعزیه داری
جناب مظلوم کربلا [illegible] داری کند و حالا آنکه [illegible] با آن سخت دلی به احوال

۲ عبا لعذرای منظومیت اقل کرد دل [illegible] تو [illegible]

۳ [illegible]

الجناب

الجناب که به مرتبه الله محبا یا یزید بکار آتش خون جگر ار دیدها جاری ساز [illegible]
که شهادت جناب علی اصغر بر قلب آن لام تشنه جگر چه نوع اثر کرده که در مصیبت بجلکه ام
از شهیدان کربلا آن سرور او لیا [illegible] امین لعلم محنت فرق جان سوز نمود
و ماه دوستان و محبان و شیعیان [illegible] کرده مکرر در مصیبت جناب علی اصغر حسینی [illegible]
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان
یرحموا فی [illegible] دوستان از گریه کون بر آن لام [illegible] جان خود [illegible] که
سازنه یا زکم خواه [illegible] کالش بعد قوم [illegible] مقام ، در گریه بود کی تو جهالی
و [illegible] آنکه یا یزید بعد از آنکه جمیع اعوان و انصار آن سید ابرار و اولاد اخیار را کشتم [illegible] کسی نماند
بعد که [illegible] زنگ [illegible] که [illegible] جلوه دار [illegible]
~~[illegible]~~
علی با این هم [illegible] غمخوار [illegible] خواهر [illegible] ازخیمه
ناله زنان [illegible] عرش الله رسیده [illegible] بیا وفای اهل
و عیال حسینی [illegible] با چند نفر [illegible]
بر [illegible] که [illegible] که هیچ [illegible]
عزیز [illegible] دار [illegible] علم دارد
که علم بردار [illegible] نفر زنان
و طفلان [illegible]
ناله [illegible]
یکی [illegible] ناله و فغان [illegible]
که زمین و آسمان را بیشتر لرزه در آوردند [illegible] ~~[illegible]~~

~~مرو مرو که ... [illegible] پا پا که ... [illegible] رحم که ... [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ یا یزید بگذار تا قیم در آن آشنا ها گویا قیامت بگیر قیام که بود یکی دختر صغیره

دیدم که دست بگردن آن غریب بی وطن انداخته چنان ناله و اشتیاه و واویلا [illegible] بلند کرد

که جن عالم و عاملین [illegible] هم در آوردند و جناب حسین ابن علی سر بزیر افکنده چنان گریه

کرد که صوامع ملکوت [illegible] گریه بکند [illegible] حسینی بود مردی به احوال غریب و بیکسی

او رحم کرد [illegible] گاه کردیم یا یزید که از سر مضطر از دست آن غریب بی یاور چه

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

اللهم اگر محمد [illegible] از دشمنان [illegible] این [illegible] بگو نه [illegible] قران [illegible] دنیا ن گریه نابه

[illegible] جان و محبان [illegible] خون [illegible] و کباب

[illegible] خون جگر از دیدها جاری [illegible] سینه [illegible] و ارباب [illegible] کنید و

در تعزیه داری [illegible] سینه [illegible] کنید و جناب

فاطمه زهرا و زینب کبری [illegible] یاری [illegible] عزای آقا [illegible]

[illegible] در خون [illegible] رواست [illegible] عزا [illegible] این مصیبت [illegible]

۲ مرکوبیه ای [illegible] اگر
[illegible] بر سان
وار [illegible]
طاغیان [illegible] گروه لعیان [illegible]

خواهی عزالت [illegible] اعدا [illegible] وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز در [illegible]

کتاب [illegible] از لیث بن سعید مرویست که روزی حضرت رسول الله در [illegible] جمعی از

اصحابش نماز میگزارد و شاهزاده حسین علیه السلام طفل صغیر بود و در پیش آنحضرت نشسته

بود پس هر وقت که آنحضرت سجده میکرد دوید بر خواسته بر دوش مبارک آنحضرت

سوار میشد و آنحضرت [illegible] رضا جویی امام حسین علیه السلام سجده را طول میداد و هرگاه

که اراده رفع راس مبارک از سجود می نمود او را بر افقت و ملایمت گرفته

بر زمین میگذاشت و هر گاه سجده دیگر میفرمود باز آن شاهزاده چنان و همچنین حال

آن شاهزاده در هر سجده بدینه منوال بعینه الی آن که از نماز فارغ شدند و در آن اثنا

یهودی [illegible] ایستاده بود و بدین حالت حسین علیه السلام با حضرت رسول الله تماشا میکرد پس

گفت یا محمد بدرستیکه شما درباره اطفال خود میکنید چیزیرا که ما ایزا با اطفال

خود نمیکنیم [illegible] فرمود که اگر شما بخدا و رسول خدا ایمان آورید هر آینه

بر اطفال صغار خود رحم خواهید کرد پس آن یهودی چون جلالت قدر و بزرگی

مرتبه آنحضرت و کرم طبع و حسن اخلاق آنجناب [illegible] مشاهده نمود گفت [illegible] چه

نیکوست طبیعت و چه نیکوست خلق تو یا رسول الله پس بر دست مبارک آنحضرت

بشرف اسلام مشرف شد و نیز از امام حسین علیه السلام مرویست که گفت وقتی

بخدمت جدم حضرت رسول صلی الله [illegible] امدم ابی بن کعب در خدمت آنحضرت حاضر

گشته بود چون نظر کیمیا اثر جدم بر من افتاد فرمود مرحبا بک

یا زین السموات و الارضین ابی چون این گفتار [illegible]

از سید مختار استماع نمود گفت یا رسول الله آیا غیر از شما احدی زینت

سموات و ارض تواند بود آنحضرت فرمود ای ابی بن کعب قسم بکسی

که مرا بحق به پیغمبری فرستاده بدرستیکه حسین بن علی در آسمانها اعظم

است از آنچه او در زمین است و اسم شریفش در یمین عرش مکتوب

و بر سینهٔ حسین مصافحه و دست بر سینهٔ ... پس از آن دست حسین را گرفته فرمود که ایها الملک
این حسین بن علیست آگاه باش بشناس سید او را و فاضل او بشناس که خدا از تو او را فاضل
کرد انبیا بجد او قسم که مرا نسبت جد او در نزد خدا بیشتر و تقدس کرد است از جنت بهشت
و همین حسین جدش در جنت و مادرش و پدرش و برادرش در بهشت و عمش و خالش
و خاله اش و محبانش در جنت اند و بیزار از ظالمان ... روایت است او از ابن طاوس به این روایت
میکند که بر سینهٔ حسین بن علی ... هر گاه که در میان ظلمانی و تاریکی گشتی مردم از
لمعان نور جبین و نور روی مبارک راه می بردند ... زیرا که جناب خاتم الانبیاء
اکثر اوقات از جبین و نحر مبارک آن شاهزاده علیه السلام بوسه میگرفت و در روز ...
نزول فرمود جناب فاطمه زهرا را در خواب و جناب امام حسین را در مهد ...
احوال اطفال ... پس جبرئیل نزد حسین نشسته و او را به انواع ملایکه
اطفال را تسلی ... از گریه تسکین میداد تا آنکه فاطمه زهرا از خواب بیدار شد
و شنید که شخصی حسین را از گریه ساکن کرده و او را تسلی میدهد و مهد او را
میجنباند پس التفات کرد کسی را ندید پس حکایت به آن حضرت کرد پس آن حضرت فرمود
که مهد جنبان حسین جبرئیل بود ... و نیز از انس ... روایت کرده که گفت
حسین را دیدم که حاضر جنازه بعضی از اصحاب شده و با آن حضرت آن جنازه را نماز
گزاردیم و چون از نماز فارغ شدیم ابو هریره ... که غبار و تراب اقدام
جناب امام حسین ... بر روی خود میمالید ... ابوهریره را
چنین ... عرض کرد یا ابن رسول الله ... اگر مردم بدانند از
تو آنچه من میدانم ... تو را بر دوش ... خواهند ... یابن رسول الله
با این ... از حضرت رسول الله شنیدم که ... فرزند ...
حسین سید جوانان اهل جنت است و عنقریب به زهر و تشنه و مظلوم شهید خواهد شد

لعنت خدا بر کسی که قاتل او باشد و نیز در بحار ... و سایر کتب معتبر از ام ایمن رضی الله عنها
روایت کرده که گفت روزی بمنزل سیده و مولاه خود فاطمه زهرا علیها السلام رفتم که زیارت آن حضرت را
کنم و آن روز روز گرم بود و از ایام صیف غایت گرما بود پس در خانه آن حضرت آمدم و در خانه را
بسته یافتم و از شقوق و شکاف در نگاه کردم فاطمه زهرا را دیدم که او را خواب ربوده
و آسیاب ... در آن دیدم و مهد امام حسین در جانب آن حضرت ... متحرک میجنبان
... و دستی شبیه دست فاطمه زهرا دیدم که تسبیح آن میکند پس تعجب کنان
بخدمت سید کاینات ... رفته سلام کردم گفتم یا رسول الله چیزی عجیب دیدم که هرگز مثل
آن ندیده بودم آن جناب فرمود چه دیده یا ام ایمن عرض کردم یا رسول الله قصد زیارت
منزل فاطمه زهرا کردم در خانه را بسته دیدم و لکن آسیا را بدون مدیری دایر
دیدم و گهواره جناب امام حسین را متحرک ... و دستی ... حرکت میداد
و دستی را نیز دیدم که تسبیح خدا ... میکند شبیه به دست فاطمه زهرا یا رسول الله
از این حال تعجب کردم آن حضرت رسول الله فرمود که ای ام ایمن بدانکه فاطمه زهرا صایم بوده
بود و تعب و رنج بسیار کشیده بود پس خداوند چون از راه لطف و مرحمت ...
خاتون خواب را بر او غلبه کرد و دانسته که خواب او را برده که قدرت ... آرام
بگیرد و آنچه احتیاج ... باشد خداوند خالق خواب و بیدار است ...
حقیقتم ملکی را موکل کرد و دانسته که دستاس او را گردش دهد ... فرمود تا گهواره
فرزند او حسین را جنبانیده تا او را از خواب بیدار نشاید و ملکی دیگر را موکل کرده
شبیه دست فاطمه زهرا که تا تسبیح نماید زیرا که آن حضرت در ذکر الله ... نمود
پس مقدر ... تقدیر کرد که هرگاه آن حضرت ... ثواب تسبیح آن ملک

برادر در غیبت تا بینه گفتم یا رسول الله مرا خبر ده که طحطائیل چه کس و مهد جنبانان کدام و چه کس که بود در حضرت رسول
تبسم فرموده و گفت اما طحطائیل جبرئیل و مهد جنبان میکائیل بود و ملک سیم اسرافیل بود و کسی را عزیز تا نمر
نماز فکر کرد تا بدین ملک مقربانی چگونه خدمت اهلبیت کرده اند و بعکس بر خود منتها را اهلبیت اطهار
افتخار کرده اند چنانچه در کتاب مذکور مسطور است که اسرافیل بر جبرئیل فخر کرده گفت بهتر از من کیست من از
جمله حاملان عرش و صاحب صور و نفخه ام و من اقرب ملائکه ام بحضرت ذی الجلال جبرئیل گفت من از تو
بهترم اسرافیل گفت چرا گفت بواسطه آنکه من امینم بر وحی الهی و صاحب کسوف و زلازل
و رسائلم پس ایشان خصومت بر درگاه احدیت بردند از خداوند عالم طلب دانستن و حق
کرسا کت شدند بعزت و جلال خود قسم که شما را خلق کرده ام که از شما بهتر نظر
بر ساق عرش نمائید پس ایشان نظر بر ساق عرش کردند دیدند که بر آن نوشته شده لا اله
الا الله محمد رسول الله علی و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق الله جبرئیل بعد از
ملاحظه آن حال و مثال آن مقال گفت پروردگارا بحق آن محمد و آل که مرا
از خادمان ایشان گردان پروردگار رسید که این مرتبه عظمی و درجه کبری بتو
کرامت نمودیم پس چون آن منصب عالی نامزد جبرئیل شد بر جمیع ملائکه فخر نموده
گفت کیست مثل من و حال آنکه من خادم آل محمدم صلوات الله علیه و اله اجمعین پس حجت
جمیع ملائکه شکسته شد و بار فخر آن بال بر جبرئیل ماند بر جبرئیل و زلف
حور العین هم جاروب آستان ایشانست در کتاب شیخ صدوق علیه الرحمه در اکمال
الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرده بسند خود از جناب امام الرضا ع
و آنحضرت از پدران خود جناب رسول ص و او از پدران از امیر المؤمنین امام المتقین علیه السلام
که جناب امیر مؤمنان فرموده که روزی از حضرت رسول عالمیان پرسیدم که یا رسول الله
آیا تو افضلی یا جبرئیل گفت فرمود که یا علی خداوند جلیل انبیا را تفضیل بر همه ملائکه

تفضیل

تفضیل داده و مرا بر همه انبیا تفضیل داده و افضلیت بعد از من برای تو و اولاد تست و آن ملائکه
الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و یا علی بدان بدرستیکه آن جماعه حاملان عرش و ملائکه
که در اطراف عرش اند استغفار کنند برای کسانی که ولایت ما را قبول نمایند یا علی اگر
ما نبودیم خلق نمیشد جناب آدم و حوا و بهشت و دوزخ و زمین و آسمان پس چگونه
از ملائکه افضل نباشیم یا علی اول چیزیکه خداوند عالم و خالق آدم خلق کرد
ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تمجید او و چون ملائکه ارواح ما را
یک نور دیدند امر ما را عظیم شمردند ما را چنین شمردند پس تسبیح گفتیم تا بدانند که
ما مخلوقیم و ذلیل و خادمیم برای خداوند جلیل پس عظمت شان و قربت مکان
ما را دیدند تهلیل گفتیم معبود مطلق الله تا بدانند که عبدیم بر حق و بزرگی
محل ما را دیدند پس تکبیر گفتیم بر خداوند اکبر و مثل ما گفتند الحمد لله خداوند
ذو الطول یا عطا فرمود پس حمد گفتیم بر خداوند حمید و مجید پس خداوند
جل الله قدره قرار داد نور ما را در صلب حضرت آدم ع پس جمیع ملائکه را
بجهت تعظیم و تکریم و تمجید ما بر جناب آدم سجده کردند پس چگونه افضل
نباشیم و چون مرا بمعراج بردند جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست
گفتم آیا از تو مقدم باشم گفت یا خداوند عالم انبیا را بر ملائکه تفضیل داده و ترا
بر همه انبیا تفضیل داده پس مقدم شدم نماز کردم و لا فخر و بجائی رسیدیم که جبرئیل
ایستاد فرموده و از آنجا گذشتم تا بجائی رسیدم که ندا رسید پس ندا آمد که یا محمد عرض کردم
لبیک لبیک یا ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت فرمود تو بنده منی و من پروردگار
تو در همه جا بمن توکل کن و بهشت را خلق نکرده ام مگر از برای محبان تو و محبان
اولاد تو و خلق نکرده ام دوزخ را مگر برای دشمنان تو و دشمنان اولاد تو پس عرض کردم آیا

۸ کم یا علی که آنرا خاتم ... آدم ... از وجود علی آدم ... و ار خلقت فرزند

برادرت شبر وصی قرار دادم پس لحن صبحانی کبریا فرمودند یا محمد انظر الی اوصیائک المکتوبون
علی ساق العرش نظر کردم دوازده نور دیدم و بر هر نوری بخط سبز اسم مبارک وصی من
نوشته شده بود اولش علی و آخرش مهدی پس ندا آمد یا محمد بعزتی و جلالی که دین
خود را باینها ظاهر خواهم کرد و کلمه خود را باینها بلند خواهم نمود و با آخر ایشان که مهدی است
دنیا را از دشمنان خود پاک خواهم کرد [illegible] و در کتاب روضة الاخوان
از شیخ بزرگوار از جناب فاطمه زهرا مرویست که روزی از روزها پدرم رسول خدا داخل منزل
ما شد و فرمود که ای فاطمه بدرستیکه در بدن خود ضعفی می یابم جناب فاطمه عرض کرد ای پدر پناه
بخدا میبرم از ضعف بدن شریف تو فرمود که ای فاطمه آن کساء یمانی را بیاور بر من بپوشان
گفتم آنرا بیاوردم پس آنرا بآنجناب پوشانیدم و نظر بروی میکردم و در آن اثنا روی مبارک
آنحضرت را چون ماه شب چهارده درخشان میدیدم و بر آن حال نگذشت الا ساعتی که
فرزند دلبندم حسن مجتبی متوجه شد و گفت السلام علیک یا اماه گفتم و علیک السلام ای قرة
عینی و ثمرة فؤادی پس گفت ای اماه استشمام بوی خوشی مینمایم گویا بوی جدم رسول
الله باشد گفتم ای نور دیده جدت در زیر کساء خوابیده است پس حسن مجتبی بسوی کساء متوجه
شد و گفت السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله آیا رخصت دخول کساء
میدهی مرا فرمود که ای نور دیده ماذونی پس آنحضرت داخل تحت کساء شد و لحظه
نگذشت مگر ساعتی که نور دیده ام حسین آمد گفت السلام علیک یا اماه بدرستیکه بمشامم رائحه
طیبه میرسد گویا رائحه جدم رسول الله باشد جناب فاطمه فرمود که بلی ای نور دیده من
جد تو و برادرت در تحت کساء اند پس حسین نزدیک کساء شد و گفت السلام علیک یا جداه
السلام علیک یا من اختاره الله آیا ماذونم که داخل کساء شوم و شرفیاب حضور شوم فرمود که
ترا رخصت دادم پس او نیز داخل شد پس در آن اثنا ابو الحسنین قاتل المشرکین

جناب امیر المؤمنین

جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب حاضر شد و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله گفتم علیک السلام
و نعمه قوت شامه ام استشمام رائحه طیبه برادر و ابن عمم رسول خدا مینماید عرض کردم
بلی با فرزندان تو در تحت کساست پس ابو الحسنین بسوی کسا روان گردید و گفت السلام علیک
یا رسول الله آیا مرا رخصت میدهی که با شما در تحت کسا باشم فرمود ای ادن ولدم
ترا پس علی علیه السلام نیز در تحت کسا داخل شد پس من نیز نزدیک رفتم و گفتم السلام علیک یا ابتاه
السلام علیک یا رسول الله آیا اذن دخول در تحت کسا و فیض حصول با شما میسر
میشود مرا فرمود آری تو ماذونی پس من نیز در تحت کسا شدم پس حضرت عزت
جلت عظمته و علت نعمته فرمود که ای ملائکه من و ای سکان سموات من بدرستیکه خلق
نکردم سمای مبنیه و ارض مدحیه و قمر منیر و شمس مضیئه و فلک دایر و عرش
سایر و بحر ذاخر را الا برای محبت این پنج تن که در تحت کسا اند جبرئیل
بگفت ای خداوند جلیل و واجب الوجود که دیدی گفت پروردگارا در تحت کسا کیانند فرمود
که اهل بیت نبوت و معدن رسالت فاطمه و پدرش و شوهرش و دو فرزندش
جبرئیل گفت الهی مرا اذن میدهی که بر زمین هبوط نمایم و ششم ایشان باشم
خطاب رسید که ای جبرئیل ماذونی پس حضرت جبرئیل امین از رب العالمین
رخصت یافته بر زمین هبوط نموده بسوی اهلبیت طیبین و طاهرین شتافت و
گفت السلام علیک یا رسول الله العلی الاعلی یقرئک السلام و یخصک بالتحیة و الاکرام
و میگوید ترا که قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکرده ام سمای مبنیه و ارض مدحیه
و ماه منیر و آفتاب مضیئه و فلک سایر و بحر جاری را الا از جهت محبت شما و مرا
رخصت داده که با شما داخل تحت کسا شوم آیا رخصت است یا رسول الله جناب
فرمود که ترا نیز رخصت دادم پس جبرئیل امین با ایشان داخل کسا شد و بوحی رسانید

عنه فقال علی ابن ابی طالب یا رسول الله اخبرنا ما لجلوسنا هذا ... من الفضل عند الله فقال النبی صلعم والذی بعثنی بالحق نبیاً واصطفانی بالرسالة
نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض فیه جمع من شیعتنا ومحبینا الا ونزلت علیهم الرحمة وحفت بهم الملائکة واستغفرت
لهم الی ان یتفرقوا فقال علی ع اذا والله فزنا وفاز شیعتنا ورب الکعبة فقال رسول الله صلعم والذی بعثنی بالحق نبیاً واصطفانی
بالرسالة نجیا ما ذکر خبرنا فی محفل من محافل اهل الارض وفیه جمع من شیعتنا وفیهم مهموم الا فرج الله همه

ولا مغموم الا وکشف الله غمه ولا
طالب حاجة الا وقضی الله له
حاجته فقال علی ع اذا والله
فزنا وسعدنا وکذلک شیعتنا
فازوا وسعدوا فی الدنیا والآخرة
یعنی بعد از تبلیغ (؟)

که برسیده حضرت عزت شانه و حکم که منیر اینکه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا بعد از تبلیغ جبرئیل و حکم آن را حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
فرمود که یا رسول الله مرا خبر ده که ما را درین جلوس و برکت کسی در نزد خدا چه مقدار
فضل است پس نبی الله فرمود که قسم بکسی که مرا بحق برسالت ارسال نموده و به پیغمبری
برگزید که در مجلسی و محفلی از مجالس و محافل اهل ارض نیست که در وی جمعی از شیعه و محب
ما باشند الا آنکه رحمت بر ایشان نازل میشود و ملائکه بر گرد سر ایشان میگردند و از
جهت ایشان استغفار مینمایند تا آنکه از مجلس متفرق شوند پس حضرت امیر علیه السلام گفت
که اذا والله فزنا و فاز شیعتنا ورب الکعبة یعنی بخدا و رب کعبه که ما و شیعه ما
رستگار شدیم پس رسول فرمود باز که مرا بحق به نبوت مبعوث کرده و برسالت
مصطفی و اختیار نموده که ذکر ما در هیچ محفل از محافل اهل ارض نشود که در آن جمعی از
شیعه ما باشد و در میان ایشان مهمومی و مغمومی نباشد الا آنکه حضرت حق تفریج هم و کشف
غم او بکند و هیچ حاجت مندی نباشد الا آنکه قاضی الحاجات حاجت او را روا سازد پس
حضرت امیر ع گفت که درین صورت بخدا که فوز و فلاح و سعادت از برای ما است و محبان و شیعه
ما فایز و سعادت مند در دنیا و آخرت و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و در اول کتاب
از مشکوة ... ابن عباس از ابی رافع مرویست که گفته روزی در خدمت نبی الله
نشسته بودیم که ناگاه جبرئیل نازل شد و با او بود جامی از بلور احمر که پر بود
از مشک و عنبر پس بحضرت سلام داد و گفت پروردگار عالم سلام میرساند
و این جام را بتحفه بحضرت تو فرستاده و ترا مامور ساخته با آنکه بجام و فرزندان
او هدیه جام را رسانی پس آن جام چون بدست سید کاینات رسید ...
بکمال فصاحت بزبان ... تلاوت نمود و خواند که بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک

[illegible] ... این حدیث شریف ...
۳ ... بستان ... قدر این حدیث شریف ...
و احترام این کلام ... ملاحظه ...
علما نوشته اند ... که این حدیث شریف
ذکر ... باید اهل مجلس با آداب باشند و
... و مطالب ...
وغفلت ... از برکت
این حدیث جناب قائم عجل الله فرجه ...
مجلس ... این حدیث در ان مجلس ...
...
...
... در حضور او حاضر و ناظر نشسته اند
صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه
الطاهرین واجداده الطیبین

القرآن

القرآن لتشقی پس حضرت رسول آن را مطالعه کرد و او را ببویید و بحضرت علی ع ... کرد چون
بدست آن حضرت رسید جام گفت بسم الله الرحمن الرحیم انما ولیکم الله ورسوله
تا بآنجا که الذین یؤتون الزکوة پس حضرت امیر ع آن را ببویید و بحضرت امام حسن ع
تحیت نمود پس چون بدست امام حسن رسید گفت بسم الله الرحمن الرحیم عم یتساءلون
عن النبأ العظیم پس آن حضرت استشمام آن کرده آن جام نمود بامام حسین رسید
این آیه وافی هدایه تلاوت نمود که بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی باز رجوع بحضرت رسول کرد آن جام و بدست
پس آن حضرت مشرف شد قرائت نمود که بسم الله الرحمن الرحیم الله نور
السموات والارض و دیگر ندانستم که آن جام باسمان صعود نمود یا بزمین نزول
کرد و تلاوت جام آیات باهره سو نیست الا آنکه از جهت دلالت کردن
بر کرامات ظاهره و باطنه ایشان صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و از جمله کرامات
جناب علی ... آن بود که سید کائنات علیه و آله افضل الصلوات
واکمل التحیات فرزند ارجمند خود ابراهیم سلام الله علیه را ... که چنانکه در کتاب ... از ابن عباس
~~[illegible]~~ مرویست که روزی شاه مردان ...
بر زانوی راست خود گرفته و فرزند دلبند خود ابراهیم را بر زانوی چپ
خود نشانیده ... گاهی ... را می‌بوسید و گاهی ... عذار آن
بوسه میداد پس در آن اثنا جبرئیل امین از جانب رب العالمین نزول
فرمود و گفت یا محمد پروردگارت ... میرساند ... باد که ... رسالت
تو ... و ... که از ... کل ... ولایت ... از
تو فرا خواهد ستد و در اختیار ... از این دو ... خویش ... رفتار ...

حضرت فرموده اند

این دو مثال النقیض بر وجه یکی از اینها امر فرموده از برادر من جناب کاظم علیه السلام که از حسین بگیرد
علی و فاطمه و حسن و من بر دو خواهم گریست اگر فرزندم ابراهیم وفات یابد گریه و ناله مخصوص من
خواهد شد پس از پروردگار خود مسئلت نمانا ابراهیم را البوس خود قبض نماید پس بعد از سه روز
ابراهیم البوس رحمت ایزدی پیوست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله احوال آن بود که هر گاه که امام حسین
که در روز بعد ماه رجب [illegible] ابراهیم [illegible] مرحوم جمیع ملک [illegible] خود ابراهیم را اقرار کرده ام مؤلف [illegible]
جناب [illegible] دنیا رحلت [illegible] اورا [illegible] وارد دار العلم [illegible] و از فیض علما و فضلا [illegible]
حزن و اندوه [illegible] در این مصیبت داشت
کما هو مناسب است حضوصا علیه السلام [illegible] مستفیض گشتم [illegible] نوشته [illegible]
الحمد لله [illegible] در روز فوت ابراهیم فرزند آن حضرت خاتم الانبیا کسوف شمس واقع شد مردم مدینه
و نیز در کتاب مسکن الفؤاد از محمود بن لبید [illegible] وحشت و دهشت بسیار کرده مصیبت بر بخت ابراهیم را عظیم شمرده بالکلیه [illegible] گفتند که
[illegible] بسیار مصیبت عظیم [illegible] ولیکن [illegible] مصیبت ابراهیم که آفتاب عالمتاب نیز گرفته شد
این سخن را [illegible] شریف [illegible] رسید الجناب مردم
[illegible] عتاب خطاب [illegible] و از این گونه سخنان منع نمود و فرمود که [illegible] سخنان نگویید
زیرا که عالم [illegible] فوت احدی تغییر نیابد و [illegible] نیز [illegible]
و کسی که [illegible] یحیی بن زکریا علیهما السلام و دیگر [illegible] یعقوب [illegible] سید جناب سید الشهدا حسین بن
علی علیهما السلام [illegible] راس یحیی [illegible] و [illegible]
حلق یحیی حلق حجر سبط الرسول [illegible]
[illegible] شهید [illegible] ۳ [illegible]
[illegible] سنند و [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] که روز جناب [illegible] کریم [illegible] فرزند [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] دست مبارک [illegible] آه [illegible] گردید

دیگر

در اول دیگر

بر دور کشیده الحال که [illegible] از ان شنیده اند سبب حزن و اندوه [illegible] سینه [illegible] الجناب فرموده اند که اگر
آفتاب بر قرار ابراهیم [illegible] سینه [illegible] چنانچه [illegible] شنیده اند روز در سر قرار ابراهیم قبه [illegible]
گفته که آفتاب عالمتاب [illegible] فرزند جناب [illegible] آه یا رسول الله فرزند [illegible]
ابراهیم [illegible] روز وفات [illegible] افتاب [illegible]
در [illegible] سید [illegible] شریف [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قطع [illegible] غسل
و کفن [illegible] حنوط و دفن [illegible] شمال و جنوب [illegible]
و کاه مرغان هوا [illegible] خویشان [illegible]
روایت نیز [illegible] امام [illegible] ابراهیم فرزند جناب [illegible]
و نیز از طریق مذکور [illegible] روزی [illegible] حضرت رسول [illegible] بر آمد امام حسن
و امام حسین [illegible] جبه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] شریف [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
که هر که [illegible] دشمنی [illegible] هر که با ایشان [illegible]
[illegible] ابن عباس منقول است که روزی در خدمت سید عالم
حاضر بودم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] آن حضرت [illegible] جبرئیل
[illegible] آن حضرت [illegible] الجناب
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]
عطا فرمود [illegible]
علیه التحیة و الثنا [illegible]
[illegible] رسانند و سید عالم [illegible] فاطمه [illegible] خاتون [illegible] نیز

انرا بوسیله بهیر برزرگوار خود باز داده وچنین حدام مرتبه چهارم بامیرالمومنین علیه السلام گفته بود حضرت امیر حضرت
که باردیگر از ان حضرت رسول صلعم رو نماید ان تفاح از دست مبارک ان حضرت بیفتاد قطع شد ابرو لطیف
شق شد وازان نوری ساطع گشته باسمان رسیده وبران دو سطر مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم
تحیة من الله تعالی الی محمد المصطفی وعلی المرتضی وفاطمة الزهراء والحسن والحسین سبطی رسول الله
وامان لمحبیهم یوم القیمة من النار این بسبب محبت ایشانست از جانب خدا جمیع بر ان حضرات مذکوره علیهم
داده است رزبراری عطا کرده ودر روز قیامت از اتش جهنم اللهم اجعلنا من محبیهم وشیعتهم
بحقهم علیک بحقک علیهم وصلوات علیهم اجمعین ودر کتاب ابن شهر اشوب از حسن بصری وام سلمه
روایت شده است که روزی جبرئیل خدمت حضرت رسول صلعم امد بصورت دحیه کلبی ونزد ان حضرت
نشسته بود که ناگاه امام حسن وامام حسین علیهما السلام داخل شدند چون جبرئیل را بکمال دحیه میدیدند بنزد دیگر
اورا امده نزد او رفتند وهدیه مطلبیدند چون جبرئیل مطلب ایشانرا یافت دست سوی اسمان بلند کرد
سیبی وبهی وانار بدر ایشان فرود اورد وبایشان داد چون ان میوه ها را دیدند شاد
گردیدند ونزد جد بزرگوار حضرت رسول صلعم بردند حضرت رسول صلعم ان میوه ها را از ایشان گرفت
وبوئید وبایشان داد وفرمود که ببرید نزد مادر خود اگر اول نزد پدر خود ببرید
بهتر است پس چنانچه حضرت فرموده بود عمل اوردند ونزد پدر ومادر رفتند تا حضرت رسول صلعم
نیز نزد ایشان رفت وهمه ازان میوه ها تناول کردند هرچند میخوردند بکمال اول بر
میگشت وچیزی ازان کم نمیشد وان میوه ها بر حال خود بود تا حضرت رسول صلعم از دنیا رفت
وباز انها نزد اهل بیت بود وتغییر در انها بهم نرسید تا انکه حضرت فاطمه شهید شد
پس انار برطرف شد وچون حضرت امیرالمومنین شهید شد به برطرف شد وسیب ان سیب
حضرت امام حسن داشت تا انکه بزهر شهید شد وسیب بان نرسید بعد ازان نزد
حضرت امام حسین بود جناب سید الشهداء وامام زین العابدین فرمودند که چون پدرم در صحرای
کربلا محصور اهل جور وجفا گردید ان سیب در دست داشت وهرگاه که تشنگی برو غالب شد

۲ وفی انوار النعمانیة قال ان الجنة قالت یا رب اسکنتنی الضعفاء والمساکین قال لها الله تعالی الا ترضین انی زینت ارکانک بالحسن والحسین قال فماست کما تمیس العروس فرحا

نقل از کتاب مختصر

از امامی

از امام بوسیله بانشان انحضرت تخفیف یافت چون تشنگی بسیار بر انحضرت غالب شد وچون از
حیات خود ناامید گشت دندان مبارک بران سیب فرو برد چون شهید شد هرچند ان سیب را
طلب کردند نیافتند پس حضرت امام زین العابدین فرمود که من بوی ان سیب را از مرقد
مطهر ومضجع منور انحضرت میشنوم هر وقت که بزیارت او میروم وهرکه از شیعیان
مخلص در وقت سحر بزیارت ان مرقد منور برود بوی ان سیب را از ان ضریح میشنود
مولف گوید که امر از سیب ان وشیعیان که گفتم خیال کنید که دفعه که بعد از زمین وقعات که می شنوید وبلیه
جناب سید الشهداء از زمین بلبهت که میبینید نظم کار نکرد چرا که اصلاح ان توان خورد نه
انحضرت وهرکه از در توان گذشت نقدر بدانید که شدوها شده این وقعه کربلا وبلیه
عظمی از بد واینجا در عالم تا اشتها شد دور نشود گو اور شده پس چون این مصیبت
ومحنت به اهلبیت عصمت وطهارت یاد کنید ودر تعزیه داری وناله وسوگواری وجزع
وزاری خود داری وسعی دار ننمایید ودر شک خونین بود در عزای ان امام عالی مقدار
وشهید قوم کفار ورحیده ودر بدیهی اعوان الفجار صفا پیشه نکنید از فوارهٔ دیدهٔ خونبار
جاری ساز بیدو اگر مقدار کلمات خاتمت جناب حق را اجرام رانا ملاحظه و تعقل کرده
نماید کفایت میکند عزاداران را که الحناب ایشانرا رحمت فرستاده ودر عزاداری
شریک خود ساخته حیث قال رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول
الحزن والحسرة علی مصاب الحسین علیه السلام وچنان خیال مکنید که تنها شما گریه وزاری میکنید
بلکه جمیع مکونات ومصنوعات وموجودات در این مصیبت گریانند وناله
چنانکه در عوالم روایت شده از ابی عبدالله علیه السلام که انجناب فرمود ان ابا عبدالله الحسین
بن علی علیهما السلام لما مضی بکت علیه السموات السبع والارضون السبع وما فیهن

عـ م ثم قال وجب لعنة الله على قتلة الحسين كما وجبت على المشركين الذين يجعلون مع الله الها آخر وكما وجبت على اليهود والنصارى والمجوس قال
جبلة قلت له يا بنتم وكيف يتخذ الناس ذلك اليوم الذي قتل فيه الحسين بن علي يوم بركة فبكى ميثم فقال يزعمون بحديث يضعونه انه اليوم الذي
تاب الله فيه على آدم وانما تاب الله على آدم في ذي الحجة ويزعمون انه اليوم الذي قبل الله فيه توبة داود وانما قبل الله توبته في ذي الحجة ويزعمون انه
اخرج فيه يونس من بطن الحوت وانما اخرجه الله في ذي القعدة ويزعمون انه اليوم الذي استوت فيه سفينة نوح على الجودي وانما استوت
على الجودي يوم الثامن عشر من ذي الحجة ويزعمون انه اليوم الذي فلق الله فيه البحر لبني اسرائيل وانما كان ذلك في ربيع الاول ثم قال ميثم
اعلم ان الحسين بن علي الشهيد جاه
يوم القيمة ولاصحابه على سائر الشهداء وما بينهن وما يتقلب في الجنة والنار من خلق بهنا ما يرى وما لا يرى وينزل في علل
درجة يا جبلة اذا نظرت الى جزوا اما ما روايت شده از جبلة مكية كه او كفته است كه شنيدم از ميثم تمار كه ميكفت والله
لتقتلن هذه الامة ابن بنت نبيها في المحرم لعشر مضين منه وليتخذن اعداء الله ذلك
اليوم بركة وان ذلك لكائن قد سبق في علم الله تعالى ذكره اعلم ذلك بعهد عهده الي مولائي
امير المومنين ع ولقد اخبرني انه يبكي عليه كل شيء حتى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحار
والطيور والطير في السماء ويبكي عليه الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومومنو الانس
والجن وجميع ملائكة السموات والارضين ورضوان ومالك وحملة العرش وتمطر
السماء دما ورمادا ثم قال يا جبلة اذا نظرت الى الشمس حمراء كانها دم عبيط
فاعلم ان سيد الشهداء الحسين قد قتل قالت جبلة فخرجت ذات يوم فرايت
الشمس على الحيطان كانها الملاحف المعصفرة فصحت حينئذ وبكيت وقلت قد
والله قتل سيدنا الحسين بن علي عليهما السلام پس در صورت سكوت كون ومكان
وعدم كريه وزارى وجزع وسوكوارى شيويا جنابه افنه خواهد شد الا اجعلنا من الباكين
والمبكين في عزاء الحسين عليه السلام بمحمد واله الطيبين الطاهرين والفصاحب بليغ روايت كرده است
از سلار از ارشاد القلوب كه او بسند خود از ابي ذر غفاري كه كفت شنيدم از
رسول خدا ص ميفرمود كه افتخار كرد اسرافيل بر جبرئيل وكفت كه من بهترم از تو كفت
بچه جهة كفت بجهة انكه من صاحب هشت ملكم كه حاملان عرش پروردگارند ومنم زننده
صور ومنم مقرب ترين ملائكه بسوي خدا جبرئيل كفت من بهترم وشرافت من زياده است
از تو زيرا كه منم امين الهي بر وحي او ومنم رسول او بسوي پيغمبران ومرسل او ومنم صاحب
خسوف وقذف كه هر كاه قومي بخواهد بر زمين فرو برد وزمين هر ايشان فرو ارد خواه

٦٩

وتو برا عذاب سخنها نكنها بعضي بر ايشان سنك وسيارم وهلاك كردم است اشرار امم ايشانرا
بدست من بهلاك شدند پس محمد را بسوي خداوند حكيم وعليم بردند وحق بر ايشان شد كه
اسكت يا جبرئيل وجلالي لقد خلقت من هو خير منكما ساكت شوم بعزت وجلال خودم قسم
هر آينه خلق كرده ام ام افريده ام كسي را كه بهتر از شما است وقدر ومرتبه شما در پايه جلال و
رفعت او كوچك وحقير است ايشان عرض كردند كه آيا ميشود كه از ما بهتر خلقي سوال كنيم
عدم بوضع وجه سپار در رو جان انكه ما را از نور خلق فرموده است رسيد كه پلي پس
پس حجاب قدرت عز جلال رسيد كه پرده از نظر ايشان بردار در تا قدرت وجلال
جهان ما را ببينند ومرتبه خود نشناسند وبدانند چون پرده برداشته شد ديدند
بر ساق عرش عظمت الهي نوشته شد لا اله الا الله محمد رسول الله وعلي والحسن
والحسين ودر بعضي از نسخ بعد از علي وفاطمه مرقوم شد چون ايشان جلال ان مظهر كمال
وجلال را ديدند كه اسامي سامي فرشتان ميان ايشان باسم نام الجلال مقرون وبا شفقت حسن
اسما وعبارت كه ايشان عرش خداوند عرش وفرش مزين كرديد سر حجلت پيش
انداختند بلندي مقام وعلو شان خود را فراموش كردند پس جبرئيل ابي درت
ارادت وخاتميت بر احسن هدايت وارث وصيت ايشان زده بدرگاه
كبريا احديت عرض داشت كه يا رب اني اسئلك بحقهم عليك الا جعلتني
خادمهم خدا وند احال لا كه ايشان را امير مقام دانسته كه در مرتبه بلندي وعزت ومرتبه
ايشان حقير است از تو سوال ميكنم بحق ايشان كه مرا خادم ايشان كرداني وحالا كه
رسيد كه قد جعلت چيز داشت ميان ايشان نزد وايشان را شفيع خف
كرداني مسئلت ترا اجابت نمودم واين مرتبه عظيم را بتو ارزاني داشتيم پس

وچنانچه در تحفة المجالس روایت کرده که سلمان فارسی گفت روزی در خانهٔ سیدة النساء فاطمه زهرا رفتم تا آنحضرت فاطمه را ببینم دیدم حسنین را که از دست جدشان گوشواره را
شکسته بودند چون آن دو شهزاده را دیدم که در گهواره بودند با خود گفتم خدایا این چه حالست که ایشانرا در گهواره بی پرستاری گذاشته‌اند و سلمان سیدة زنان عالم را ندا کرد که ای پاره تن رسول خدا
فاطمه بود دیدم که دست مبارکش مشغول عبادت و مناجات بود و از خوف خدا گریه میکرد و هر دو شهزاده گریه میکردند جبرئیل امین آمد گهواره حسنین را حرکت میداد
منت در بیان سخن بود دیدم که در گهواره نشسته بود و گریه میکرد از بیم آنکه کاری لایق نباشد از آن حضرت پرسیدم که ای فاطمه تو در خانه تنها هستی گفت
دست ایشان را بگیر تا آنکه از برکت ایشان بهره مند شوی پس بجانب سید عالم رفتم و آنحضرت را خبر کردم آنحضرت شاد شد و بخانه رفت در غایت خوشی ما را زیارت کرد
ای علی گریان رفتم و خندان آمدم گفت یا سلمان بخانه رفتم فاطمه را در خواب دیدم و دست او بر گهواره حسنین بود و گهواره را فرشته میجنبانید دیدم و این خبر از
ان فی الجنة لدرا مهر البتول وحسین

بس حضرت فرمودند که جبرئیل از آسمان آمده ما را بشارت داد که ای محمد حق تعالی فرموده است که ما این دو فرزند را
مرتبه داده‌ایم و در بهشت از ایشان عمارات و قصور ساخته‌ایم و بر در خانه فاطمه زهرا خدمت میکند و جبرئیل
اورا پرستار گهواره ایشان ساخته‌ایم و آنحضرت حسنین را بر سینه خود گذاشت و این حدیث را بیان فرمود ان فی
الجنة لدرا مهر البتول لعلی وحسین وحسن چنانچه در حدیث دیگر وارد شده است که
روزی جبرئیل امین بر روی زمین فرود آمد و دید که خاتون قیامت و شفیعه امت بخواب رفته
وجناب امام حسین در گهواره گریه میکرد جناب جبرئیل نزد گهواره رفته گهواره را حرکت داد و گریه آن فرزند دلبند
خلیل و نور دیدهٔ رسول جلیل نشسته به خوبی که پارهٔ جگر مادر بود گهواره فرزندان خود را از جنبانیدن
دل آرام مرکوبی کند و چنانچه از اهل آسمان گهواره فرزند خاتم پیغمبران را جنبانیده و این
شعر را میخواند ان فی الجنة لدرا مهر البتول لعلی وحسین وحسن کلهن کان محبا
لهم یدخل الجنة من غیر فتن ودا کنم نور الدین میدانی که جناب فاطمه زهرا بیدار گشته
چون فاطمه زهرا بیدار شد کیفیت حال آنحضرت شفیع امت وخاتم رسالت که پدر بزرگوارش
بشر عرضه داشت فرمودند که این نور دیده من و سرور دل من و شفیعهٔ محشر است شخص این وحی
خداوند اکبرست که گهواره نور دیده امام حسین را جنبانیده و اورا تسلی میدهد آه هزار آه
از روزیکه جاده را در جهان احدی یکربه کرد بزرگوار طاقت نیاورد و دلش به درد آمد
سینه ابراهیم پسر حضرت جبرئیل این مکرر آن را تعلیق و سینه خاقانی تاب طاقت
نیاورد و به اختیار خود برسر گهواره آن بزرگوار رسید و او را تسلی میداد پس ایام
آیا چه حال داشته و چه نوع آرام و قرار میگرفته که هرکه ملاحظه سوز و فریادهای
غم اندوز آن سرور را میشنید دل از ما ماتم آن اسیر کربلا را میجنبانید که من فی

اما من معین یعیننا واما من مغیث یغیثنا واما من حام یذب عنا البلاء واما
ناصر

وحسن حضرت فخر عالم با بیشتر بار ترا
و دو شهزاده را به بهشت جاودان وجون
شیر بیکه طلم او مشغول گردد و بعد از آن
فرمود یا علی دانستی از آن راه که خداوند و
دانا تر نمیداند گهواره جنبانان جبرئیل
و دست اسکندر فرشته ازو فرزندان
باشد بعد که بر این امانت الله و دوزخ
مخلوق گشته است ۱۰۱۰

ناصر ینصرنا والله درت القائل شعر لهفی لمولای الحسین وقد اضحی فریدا وحید ابین عادینا
کل یمیل اقلا منه فلا ابل وامن الحق ظاکان مل فرنا یا لیت لو اما مد ینصرنا
الا رحیم لعاجم جاری سیبنا الا عطوف لعبد الله یحصنا الا رؤف بنا براج
یراعینا الا سخی ببیع الله متجر فی نصرنا بجنان الخلد یاتینا نحن ودیع
حبل یحنل اذا الخنتم اما انتم ما ذا تقولونا افلا تطیعون الولی حتی تطیعونا ولا
تحبون من تحبونا اقضی عطشی والماء مائر الحب وماء حبی واشرب لیس تسقونا
الغرض ابرار محب این بینند که این گروه لعینان و طایفه طاغیان چه دلها گرفتار شده که قطرات بیرون
ان نور دیده و سیدة النساء بیاد گرفته که بر جنابش جان شیدا و کلمات آنحضرت ان دین الله را ضی
و اتمام حجت را نشنیدند و نفهمیدند و باز زخم بر کردند و از خدا خوف نکردند و از دستش نیفتند و از خاتم
الانبیاء و سید اوصیاء و شفیعهٔ روز جزا نترسیدند که فردا روز قیامت از ایشان خواهند
شد دار عذاب خدا و در روز روز جزا فرسیدند که لذات این انتقام خواهد کشید و جزای
عمل ناشایست خود از دست خود خواهند رسانید و شنیدم از شیعه پس چه خبر بزرگوار
و حبیب چیزی چند گفتار در رکاب بود که آنجناب بر روی زمین افتاده چشم آنحضرت بر آب جگر کباب
افتاد و در گمنامی با اینها شمشیرها بر آن و تیرها بر آن رو بطرف آن دو شهزادگان
افتاده بود و آنحضرت با چشم حسرت به اطراف و جوانب نظاره میکرد و نعره آه و فریاد داد
غریبانه و قلت ناصر و سر بر عرش اله میرسانید و بخنیده شعر از جگر به لب نیامده گوشواره
کان درست در راه رسم دهید از بدن مکان گر چه مخلوب شما کرده‌ایم ای نشسته دام بلا
کرده‌اید زخم افزون است مرحبا از شما است این ساعت کجاک اجتهاد الیک
این از بر محکی عزم تم آمد خیم از دروسه الهم عزم تم الیه لقیا شکوه من

~~[illegible]~~

پس جبرئیل ایں که حضرت آتش بود در کاشانه بعد کردر یارپرورد حضرت سکار ز محمد درش بگو بشد و چیک صیحه

واحسینا وواگرست بحر بوشمن که بعد کرد و زینب و زنان که بمکه ز نا بر یا کرد خبر کلها را

از طرف رب غفور نامور بود که جنان و جنان ابوکرد و لکن باطنا دلش در مصیبت محمد و رش

بر سوخت درسنه اش مجروح و درسنه اش مجروح و رکشته و درکش بر زان و در رسیدن بنوا

حیران بود و احسینا گویان که سر گردان بمرکه و نعره و فریاد را به عقیق آتش و سماع

چهان و حجابیان می رسانید چنانچه این قول بیان زحضرت صادق علیه السلام روایت شده

که چون حسین خلیفه بر آسمان شد کشته در عراق کرد بیع بلا دید که فریاد و میزند و در جوش

کفته ترا رحم شوده و را عجز در کشته حکونه فریاد بکشم و چه نوع بحر وشم و حال ایکه مرثم

رسول الله را چون کار در استیه بی نظام کرده و کاه نظر بحب نشود کر داد رساد ز بایم بیترنم

لیونم

٧١

که نفوذ بیز کنند این زمین را هم ملاک شوند که چون جوش آمد در دریای غضب آلکی سکه بگر کفته این دو ابر

وبلای منته شنه و کفته چه کرد یم با خدا که جسد فرزند رسول را که کار را امیر جو ن اهل النبیت کشتیم

دادر کو به عرض کیدم فدا دیت نشوم الا ام زیارکنند و که بعض مود ها نسرا اه الا جبرئیل نرم سیم اورا

مکر جبرئیل اقما انتر لو اذن فیهم لصاح صیحة یخطف منها ارواحهم من ابدانهم الا

ان اذن ولله هیشه صیحه میزد و بجز که روح همه از بدن بیرون میرفتند و به آتش جحیم می رسیدند

ولکن مهلت داده است تا مصیبت اهل بیت زیاد شود و عذاب ایشان شدید تر گردد یا نکته

لبس الدین القویم لها سوء الحداد وغاض العلم والعمل آه آه از مصیبت

دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانیده و چشمه های علم و عمل فرو رفته و فرحت

امة تشتت فی قلب فاطمة بین الاعظیا وجرحا لیس یندمل آه از بلیه که دل

فاطمه را مجروح گردانید بجز جراحتی که به و خوب تر نشده نیست و مصیبت عظیم در دل

گذاشته که برطرف و زایل نشده نیست واحسرتاه علی عار لقد فجعت علیه

بالطف منه ربیع الصبا مقلل از حسرت بر ان عزیز کم اورا در زمین کربلا خفته

بود و باد بر صبا جامه وکفن از حلیه های خاک و غبار بر بدن شریف او بافته بود

ملقی ثلاثا بلا غسل ولا کفن تبکی الجن والانس والاکفان والغسل سه

روز اورا بی غسل و کفن انداخته آرر از خونهای بدن شریف اورا غسل داده و خاک

بیابان بجای کفن بر او پوشیده شده بغیر جسم و منه الراس منقطع لقبله

لظی الخط معتد لا جسم او بای حال کجا انداخته بود و سر او سجده کرده

بر نیزه بلند زده بودند یشرهی بنفسه اسرعی بلا وطاء فوق المطی

ولم یضف بطاهه کلل اسیر کفته زنان او را او سوار شتران کرده بهیچ حجابی

واطراف

و در اطراف بلاد گردانیدند مُسبیّةً مثل سبی الترک قد سلبت منها القلائد والاسوار والحجل
اه ایشان را اسیر کرده مثل اسیران کفار و ایشان را برهنه نمودند و قلادها و دست بندها
و خلخالهای ایشان را ربودند مواجعاً کحمام الایک نادبةً یبهلن من شجوهن
الصخر والجبل اه نالان و نوحه کنان مانند کبوتران نالند که دل سنگ و کوه
از جا بر میکنند الا زینب بین ذاک السبی حاسرةً الحاء علی حزنها ان ضج تنخبل
تقول یا شمس ایامی و یا قمری تقول اذا الکفر علی الحادث الجلل و در آن میانه زینب مظلومه
نوحه و نوحه میکرد و میگفت ای روشنی روزگار من و ای ماه شبهای تار من و ای پشت و پناه
من در بلاها و حوادث روزگار یا غائبا لیس ترجی عوده ابدا او کان بعد
هل الفصل یتصل ای غایبی که امید باز گشتن از تو نیست و بعد از این جدایی دیگر
بتو نخواهم رسید و یا طریحا جاجیا بلا دواء عرله کیف الاوقاع و منه الراس
منفصل ای مجروح افتاده که زخمهایت مرهم پذیر نیست و امید بهتر شدن در تو
نیست آه هزار آه چگونه امید بهتر شدن داشته باشم و حال آنکه سر منورترا از بدن جدا کرده اند
ظننت انک کهفی استجیر به عن الزمان فخان الظن والامل
ای جا خواهر گمان این بود که تو پشت و پناه من خواهی شد در نوایب ای آخر
امیدم قطع شد که ترا شهید کردند و مرا بی پناه گذاشتند یا اخی قومی
الی البیت عند [illegible] تغل وحش الفلا فیه و تنتهل ای برادر برخیز
از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت و بچه فلک عزت و [illegible] حضرت رسالت
بر زمین افتاده اند و [illegible] و حال [illegible] وحشیان از زور [illegible] میشود
اما بناتک یا اماه قد حملت اسری و اما بنوک الغر قد قتلوا ای مادر

دختران ترا

دختران ترا اسیر کرده و بر شتران سوار کردند و پسران ترا همه کشتند عزیزان که عجب
مصیبت عظیمیست این مصیبت عجب بلیّه شدیدیست این بلیه آری مصیبت فرزند [illegible]
و [illegible] رسول [illegible] فرزند زمزم و صفا و رکن و مقام و مشعر الحرام است و حال آنکه گناه
عظیم تر از ریختن خون ناحق بعد از شرک بخدا در مطلق نیست در القرآن آیات و اخبار
بر سخط و [illegible] عذاب [illegible] وارد شده [illegible] تاکید نکرده در عظیم این مصیبت شدا
در [illegible] شد احرخدا [illegible] در علام [illegible] فرموده من قتل
نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا و نیز فرموده [illegible] ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و [illegible] رسالت [illegible] سید انبیا و اشرف [illegible] و افضل کاینات [illegible]
نیز فرموده لو ان اهل السموات واهل الارض اجتمعوا فی قتل امریء
مسلم [illegible] لکبهم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت
نمایند در ریختن خون مسلمانی در [illegible] خدا همه ایشانرا برو در جهنم می اندازد و اگر
این همه تهدید و تخویف و عذاب و وعید که [illegible] در کشتن یک مسلمان [illegible] پس چه قدر
عظیم خواهد شد [illegible] اعلا [illegible] سید الشهدا که امام البرایا [illegible]
[illegible] کوثر [illegible] عرش رحمان و نور دیده رسول [illegible] و جگر گوشه
امیر مؤمنان و سید جوانان اهل جنان است عن معارف فی البرایا عارفون بهم
هادون والغر جهال مجاهیل ما [illegible] الدهر منهم فضاض جودهم
مملوتان و ما للضیف تعطیل ایشان [illegible] خداشناس [illegible] گمراهان [illegible]
شدند در صوامع و مساجد و حال آنکه دیگران [illegible] و حسین [illegible]

و کفهای دست روزگار را از دست جود ایشان مملو است از بخشش گنجهای مال و دولت و جاه و ثروت با آنکه
و این سیه روزگار بی‌نوا را چیزی بجز زر و گنج بخشش نمی‌آید گر و دهد وجود و بخشش از ایشان است که بجود
فبثبت الأرض و السماء و افتتاح و اختتام از ایشان است بکم فتح الله و بکم یختم و بر قدرت
خداوند بر القدرة الكاملة اول کسی را که خلق و ایجاد فرمود جوهر پاک و نور ایشان بود و نقاش
ازل اول نقشی که در نگارخانه کشید تصویر هیکل پیکر ایشان بود بلکه هر فیض از بخشش که از فیاض
مطلق بر خلق میرسد افتتاح از ایشان است و ایشان قایم است تا بپایان اختتام از ایشان فقره الزیارة الجامعة
ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه و ایضا فی الزیارة والحق
معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه و میراث النبوة عندکم فانتم مسبل [illegible] الاخیار
[illegible] وانتم منتهاها فی الحساب ما جری الله فیکم [illegible] و بهذا الرابط [illegible] ابی تراب
فانتم معدن العلم اللدنی وانتم خازن بالصواب وانتم ناصرون للدین حقا
وانتم حافظون بلا ارتیاب و بکم یلحق التالی و الیکم یرجع الغالی و بکم ینزل
الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع على الارض حجب مبهج نوشته که از جناب سلام
روایت کرده اند در ارشاد القلوب که اهل بیت فرمودند نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد
ما اهلبیت عصمت و طهارت نمی‌توان احدی را قیاس کرد بما کسی هستیم که خداوند عالم دشمن
داشته کسی را که دشمن داشته است ما را و کسیکه دوست دارد ما را و اقتدا کند با و قبول کند
از او آنچه را که خدا با و حکم کرده و تعلیم نموده است و اطاعت کند خدا را در حق ما پس او است دوست
است او را خداوند عالم و قال ایضا سید الاوصیاء و صهر المصطفی و ابو الائمة النجباء
و النقباء و ولی الله و امیر من فی الارض و السماء و جبیر عدوه من کل البرایا علیه و اولاده
صلوات الله [illegible] فی نهج البلاغة لا یقاس بآل
محمد من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم موضع سر الله

و لجاء امره و عیبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام [illegible]
انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه و هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیئ
الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایة و فیهم الوصیة و الوراثة
از رواة الله احدی را به ایشان قیاس نمی‌توان کرد چگونه فرزند ابا اصحاب و فضل [illegible] و عبد [illegible]
را به آقا قیاس توان نمود و حال آنکه حق قیاس نیز از فیض فیض ایشان است [illegible]
چه خوب گفته شاعر در مدح جناب امیر کبیر و شاه خیبر گیر شعر مقام رفیع که رشته هزار رجال
تمام آید در رشته تو طایر فیاض حجب مبهج گفته که سماعة بن مهران روایت کرده از ابو الحسن
بن جعفر که فرمود سماعه اگر ترا حاجتی بخدا باشد بگو اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی
فان لهما شانا من الشان و قدرا من القدر فبحق ذلک الشان و بحق ذلک
القدر ان تصلی على محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا انتهی کلامه پس خداوند عالم را
بقدر و منزلت و علو شان و رتبت محمد و علی قسم ده تا خداوند قاضی الحاجات مطلب
ترا بر آورد فانه اذا کان یوم القیمة لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل
و لا مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان الا و هو محتاج الیهما فی یوم القیمة چگونه
محتاج نباشند و حال آنکه مفاتیح بهشت و دوزخ در دست ایشان است و سلطنت
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم با ایشان است تسلیم [illegible]
و حساب کتاب جمله موجودات با ایشان است و در خبر است که هیچکس که با او [illegible] برات
از محبت محمد و آل محمد و دوستی ایشان نباشد [illegible] داخل نشود در آل محمد و آل محمد
شیعتهم من یلی الیهم و من خلفهم [illegible] و از شیعیان ایشان است انبیاء
مرسلین [illegible] و ان من شیعته لابراهیم پس شیعه بودن ایشان دنیا و آخرت و از برای

[illegible]

ایشان و شیعیان ایشان هر تصرفی که خواهند در بهشت بکنند زیرا که بنده مطیع و عبد امین در ملک آقا
دو ولیس هرچه خواهد میکنند اللهم لا تقطع رجائنا منک فی توسلنا عن اولیائک علیهم السلام یا من یحب
بنی العبد فی الندم یا من الیه دواء الداء و السقم لا تقطعن رجائی فی غیبک یا سیدی یا غافر
الذنب لا اجیبن بالکرم و املأ قلوبنا بمحبة احبائک الذین جعلتهم وسیلة بینک و بین
خلقک و اوصل حبلنا بحبلهم و احینا بحیوتهم و امتنا بمماتهم و لا تفرق بیننا و بینهم
طرفة عین ابدا بحقهم علیک و حقک علیهم و صل و سلم علیهم افضل صلواتک علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید فعال لما ترید و انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و بحکم علامه غیبت
و نجات بایشان متوسل گرایان گرفت هذا ذکری لنفعه از [illegible] و قلیلی لنزعة [illegible] ربنا و فی الطرف
و محبت محبان و شیعیان خاندان را خرمی [illegible] بخواهد [illegible] روایت شیخ از مفضل بن عمر که
او کشف رسید از حضرت صادق ع از تفسیر آیه که ان الینا ایابهم ثم ان علینا
مراد از کیست که همه روز خلق بسوی انها و حساب مخلوقات بر ایشان باشد گذشته فرمود
ما نحن والله و هم الینا ایابهم و علینا حسابهم و عنه حقنا یسئلون
ما نیز خواندیم که [illegible] بهشت [illegible] عرض [illegible] و از [illegible] سیدان شوند
و شیخ صدوق در امالی روایت کرده که [illegible] روز قیامت جمع میکند اولین و آخرین
را پس بخوانند رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام را پس جامه سبز در بر رسول خدا
میکنند که از مشرق تا مغرب از نور ضیاء آن جامه روشن شود و جامه علی را از [illegible]
و بیارند در بر علی میکنند پس ما را بخوانند و حساب خلایق را با ما مفوض نمایند فنحن
والله ندخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار بکبرا قسم که ما اهل البیت [illegible]
و اهل جعفر را بجهنم [illegible] کنیم [illegible] و صف [illegible]

عرش الکرسی [illegible] بعد [illegible] از رحمت خلایق پس چون [illegible] رسالت الکرام
در جهنم داخل شوند [illegible] کار عالم منوط است [illegible] ایشان [illegible] در هیجا [illegible]
در ایشان از ترویج نمایند پس بکذا قسم که ما اهل البیت شما ترویج میکنند نه غیر او و اوست
که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و اوست که در هار [illegible] الکرام [illegible]
[illegible] آن بکذا قسم از بار ان جانب علو مرتبه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم را نشناخته
و بزرگی ایشان را نفهمیده اند بلکه از بیان امثال نبوت و انواع مدارج استعداد
و استعداد شان [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] و مدارج امیر مدارج و مناقب عشری از اعشار و یکی از هزار عشر باشد
بنا بر ظاهر است بلکه از حقیقت ذات و کیفیت صفات که منبع مطلع شده
در افعال غریبه و احوال عجیبه او استعداد و استعداد و شناسا خواهد شد
پس [illegible] که از درک کمال محمد و محمودیت حقیقتهم لم یدرک العقل
کنهها کما الله لم یدرک بکنه الحقیقة و نعم ما قال ابن ابی الحدید فی القصیدة
البائیة فی فتح الخیبر فلله عینا من رآه مبارزا و للحرب کاس بالمنیة
مقطوب تجلی لک الجبار من ملکوته و للحتف تصعید الیک و تصویب
و للشمس عین منه علاک کلیلة و للدهر قلب خائف منک مرعوب فما هی
ما الولا العیان و علمه لما ارتاب شک انه فیک ملک و رب تقلبت فوالله
الدهر بتیر الی علم بهافیه شک انک رب وقد قیل فی
عیسی نظیر کقوله فخر لها علاک و تتبیب از روایت حضرت
شنخته میشود ائمه الطاهرین و حال انکه جناب رسول خدا در باره امیر المؤمنین حیدر کرار

ع ۳ اهل دعوة الله و اهل الحب بشراکم الطوبى
ان لکم الطیب [illegible] و لکل مؤمن منکم صدیق
فی الجنة و لکل مؤمنة حور [illegible] الجنة [illegible]
[illegible]

۲۴

[illegible]

فرموده باشد که یا علی شناخته است الله را مگر من و تو و نشناخته است مرا الا الله و تو و خداوند و نشناخته است ترا
خداوند را اصلا مگر من و تو آن را شناخته اسرار آل کرده و انوار خداوند را نموده نور و دانسته
شموس طالعه و اقمار منیره و کواکب [illegible] و در شب [illegible] چشمهای علوم در نقاب و خزینهای
کمالات و عوارف [illegible] چراغ [illegible] در ادراک مرتبه جلال او موفق قرار و مقام جلال
و جمال [illegible] عقول عقلا و افهام حکما و ادراک کاملین [illegible] الارض و السماء [illegible] حیرانی
باشند و حال اینکه خداوند عالم اعلا [illegible] فرموده باشد قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا
[illegible] در [illegible] که [illegible] و حضرت عارف بالله [illegible] فرموده ان
الذی ظهر للملائکة المقربین من صفاته [illegible] قلیل من کثیر [illegible]
ملائکه مقربین [illegible] قلیلی از کثیری است [illegible]
ملائکه مقربین با آنکه از ساکنان صوامع ملکوت و متوطنان محافل قدس و مجاور
مجالس انس اند در صفات الهی [illegible] عظمت [illegible] ادراک حقیقت
آن مقربان درگاه احدیت عاجز و قاصر باشند پس عقول مجبول [illegible]
که [illegible] کلی [illegible]
و جام امام کامل [illegible] و این جمیع [illegible] علیه [illegible] التحیة و السلام
که در خطبه شریفه [illegible] اوصاف امام علیه السلام [illegible] ظاهره امر لا یملک
و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله و ولی امره لا یوجد
له مثیل و لا یقوم له بدیل فمن ذا یبلغ معرفتنا او ینال درجتنا
او یشهد کرامتنا [illegible] الی کنه [illegible] [illegible]

یا نهره [illegible]

و یا نهره [illegible] که توانند رسید [illegible] توانند دید [illegible] ادراک که [illegible]
مار احاطت [illegible] الباب العقول و تاهت الاوهام فما اقول عقلها حیران و وهمها
گردان اند در آن چه گوییم و در همان خطبه شریفه است [illegible] هل یعرف او یوصف او
یعلم او یفهم شان من هو نقطة الموجودات و قطب الدایرات و سر الکاینات
و شعاع جلال الکبریاء اجل مقام آل محمد عن وصف الواصفین و نعت
الناعتین و ان یقاس بهم احد من العالمین [illegible]
دانسته [illegible] شان و مرتبه کسی که نقطه موجودات و قطب دایرات و سر کاینات و شعاع
کبریای خالق کل مخلوقات [illegible] بلندتر است مقام آل محمد از وصف واصفین و مدح
مادحین و نعت ناعتین و از اینکه قیاس کرده شود به ایشان احدی از عالمیان [illegible]
فالآیة لله اکبر منهم [illegible] و ما نعمة الله [illegible]
[illegible] نعمة منها [illegible] پس [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] آیا [illegible] [illegible] خداوند [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] والله العجب [illegible] العجب که [illegible]
[illegible] در [illegible] آب [illegible] دریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهار درون سنبلستان شمس فلکی امامت از ظلم و جفا منکسف و بدر فلک عصمت و طهارت از
غروب تیغ و سنان اعداء در خاک و خون منخسف گشته و عزیز خدا و رسول ذلیل
و بر پرورده سینه بتول علیها نوباوه بوستان تیغ مرتضی پژمرده و شکوفه
چمن آل افسرده و سرو خیابان آل فاقی از ازار جفا مقطوع و سرور سینه سیاه
حوض کوثر از آب ممنوع یا ارض ویلی یا جبال التی تزلزلی و تقشعی
بتصدع لاتشعب ای زمین بیقرار شو و پاره پاره شو ای کوهها و سنگها
گردید یا سماء عجی یا بحار تغیضی فلمثل هذا الخطب ما لک ینضب
ای ابر از بارش رحمت خنک شو و ای دریاها چرا ای آسمان فرو نرفتی زیرا که از
برای چنین بلیه ای سزاوار است که آب دریاهای شما فرو رود و خشک نمایند
بل یا سماء اذن عزی و استعبری فلمثل هذا الرزیة دمعک یعضب
بلکه ای آسمان تو هم متزلزل شو و اشک بریز زیرا که این مصیبت باید اشک
ریخت قتل ابن احمد والوصی فیا له من فادح منه الفؤاد تعجب
کشته فرزند پیغمبر و جگرگوشه حیدر پس وا از مصیبتی که مصیبتهای عالم را زایل
تعجب میکنیم هتک و سفک للذمام و الدماء و عقایل تسبی
و تلک تسلب یک مصیبت بود که تا بتوان تحمل نمود بلکه مصیبت بود مشتمل
بر انواع مصیبتها زیرا که یکطرف خونها ریخته شده و یکطرف پرده ها دریده
و یکطرف زنان محترمه اسیر کردند و یکی پس حضرات پرده نشینها برهنه
کهفه لهفی لربات الخدر علی ربا العراء فلکسوهن نسج الغبار ثیاب
از حسرت و اندوه بر آن مظلوم که او را عریان بر زمین بیابان انداخته بودند
و بادها از غبار آلوده از غبار جسد او را می پوشانید لهفی له بحن المنتشر

عوذ

مفقود قد عفرة فرط المصیبة زینب آه از حالتی که او را شهید بر زمین انداخته
بودند جناب زینب خاتون با دلی سوزان و سینه بریان نوحه و ندبه گریان نوحه میکرد
و یکفیک ای اخی طیب العیش بعدک لم یکن یحلو ولا ماء الشراب
یعذب ای برادر جان بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ و ناگوار است و آب خوشگوار
بر ما ناگوار بلی ای اخی بعدک لا بقیت و قلما انفس علیک من التحسر
تذهب ای برادر بعد از تو امید ندارم که زنده نمانم و تلف شدن نفوس
بعد از تو قلیل است از حسرت و اندوه قد کنت نورا فی البریة للهدی
فدهاه لیل الضلالة غیهب ای نور بعد از تو بر این امت تاریکی شد الحال
وادی ضلالت ارباب ضلالت و کفر ترا فرو گرفتند و عالمیان را در
ظلمات کفر و جهل کرده اند قد کنت بین الناس کعبة المنی یسعی
لها المضطر و المستوهب قبله حاجات و کعبه نجات بودی که از هر جانب
بیچارگان و صاحبان حاجت بسوی تو روی آور شدند قد کنت حصنا فی البلاء
و ملجاء یحمی المخوف به و ینجی المذنب پشت و پناه بیکسان و ملجاء در
ماندگان بودی که حمایت میفرمودی ترسناکان و نجات میدادی گناهکاران
یا راکبا من فوق ظهر عزیزا اهبط فتی لاحت لعینیک یثرب
والغ الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول و قل فمعک یکتب
ای قاصد بیکس و ای سوار نامه ما را بجانب مدینه رسیدی از ناقه خود فرود
آی و خبر مرگ حسین را به مادرش زهرا برسان و بعد بر سر قبر جناب رسول
با دیده گریان بایست و بگو محمل المختار ان اسیر اهلها
بیوتک عانین و خر لوا ای پیغمبر خدا بر اهل بیت خانه تو را از خواب کرده

ودیگر ترا برهم زدند و تقصّلوا بالقتل الکبار ۱ اضحی تراثهم
یجان وینتصب ۲ میراث اهلبیت ترا گرفته و اموال ایشان را غصب کردند
وبان راضی نشده هم بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند ۱ اصبحی حسینک یا رسول الله
فی وطی الخیول علی الثری ینقلب ۲ حسین تو است در زیر پای اسبان اعدا خسته
که بر جانب میکرده بود استغاثه مینمود بیرون دار او وجان و مال در سیاه موافق کار او و محبان او را
بعد از ظلم و خونریزی شهدای بسته الله و بنانک المخضرات اضحت یعلوها یا یتیب
والقرب العنیف تعذب ۲ آه دختران بیکس ترا ابدانان برهنه کرده و طپانچه ستم میزدند
والفضل ذین العابدین تقوده ۱ الفجار فی ثقل الحدید ویسحب ۲ زین العابدین
که یادگار ابرار است او را به زنجیرها گران آهن کشیدند ۱ محمل المحتاط بعد عایشهم ۲
لرایت امر اللثقات یشیب ۲ از دیدن الانتقام اگر به منزل ایشان نظر خواهی دید
مصیبتی که جوانان را پیر میکند آه هزار آه پس عنقریب ما دشمنان او بعد از او چگونه
شاد میکنند و چه نوع میخندند و در عقب عیش و طرب نشینند و بچه روی طعامها
لذیذ می‌خورند و بچه قسم جامه‌های نیکو میپوشند تعجب که چرا اشک خونین غرابی
از دیدهای شیعیان و آه دردناک چشمه غم و غصه از سینه محبان بکجا رفتم که اگر در
تمام عمر و در همه دنیا ماتم او را بر پا دارند هنوز کم است بلکه عالم از این عالم
وسیع تر و عمر از این عمر طولانی تر باید که در ولای مصیبت توان دلها و جگرها
دل ناله و فریاد و چون کفا را روا الله آن دنیا را اول تا آخر بکو نخانه مرد شیعه
و همه مخلوقات از فرو زمین تا بعهد اعلای سموات تعزیه داران گشته بر آب
تو نهر مصیبت محنت جناب احق همه کنار چشمه عشیره واز بهار قلوب ارباب
ولا نتایج غم گشته فضل از محبت جو او الحمد الله... سالم شیعه بعزم و ناکام

۲ یک عمر هزار سال بایدم
تا من یکی از هزار گویم

دارالاعجم بک

۷۷

دلها داده جگرها گشته کار ستار مفصل و مظلوم سید سرور و شهید قوم گاه فرزند ... زاده
عرش خداوندا اکبر و جگرگوشه زهرای از هر و سلوت جان جناب خیر البشر و نور
دیده کشته و خیر و علی قدر علیم و اولاد مهدی و محبتهم صلوات الله و سلامه
ما اقام عجمی و اتی ایاخ ثوبت احمر و علی معاندیهم و مخالفیهم و منکر فضایلهم و فواضلهم
لعنة الله ولو کانوا فی سمائه و ارضه ما طلع الشمس و افل القمر والیه در کتاب شیخ
طوسی بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسین در میان مردم در سخن
آمده روزی جناب رسول خدا آنحضرت را به مسجد آورد و در پهلوی خود بازداشت و تکبیر
نماز گفت امام حسین میخواست که موافقت نماید درست نگفت حضرت باز تکبیر
دوباره گفت تا آنکه هفت مرتبه تکبیر درست گفت بدین سبب هفت تکبیر در اول نماز
سنت شده و در کتاب بهجة الاقران از مشخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
آنحضرت روزی با جمعی از اصحاب از بعضی طرق عبور میفرمود و در راه طریق جمعی
از اطفال را دید که بازی میکنند پس حضرت رسول در میان آن اطفال از آن
اطفال نشست و از میان چشم ادب پسر طفلی طلبید تا در کنار خود نشانید
جا و او بعد با وجود این بسیار تقبیل مینمود و لطف میفرمود پس اصحاب گفتند یا رسول الله
این طفل را نمیشناسیم که بدین نهج تقبیل شریفت او را گرامی کردانید
ودر نزد او نشسته و در کنار خود را جای دادی و عنایت نمودی ما نمیدانیم که او کیست پس
سید عالم فرمود که ای اصحاب ملامت مکنید که بدرستیکه من روزی این طفل را
مشاهده نمودم که بر پای ملائکه بسته می‌نمود با حسن حسین دیدم که دو پا دو قدم از تراب
تحت اقدام او برداشته بر دیده‌ها و روی خود میمالید از آن روز محبت
او در دلم جای گرفته است چنان محبت او دیده من و فرزند حسین دیده من

طاهره

بوده مجبور گشته است و روز قیامت شفیع او و والده او خواهم شد از جهت کرامت
او و بتحقیق که جبرئیل مرا خبر داده که این طفل از اهل خیر و صلاح است و در وقت
که بود از جمله اخیار حسینی خواهد شد بجهت محبی او و را است در شته ام و این در کتاب
ربیع من از ثقات و از ناس منقولست که بعضی از مجاورین ارض اقدس کربلا
بطرف هند سفر کرده بود و در اثنای آن کشتی ایشان را بر زیر و قضا چنین بود که جمعی
بر دریا در کشتی نشسته و بطرف فرنگ رفته بود تا آنکه در دریا طوفانی
پیدا شد و کشتی بجائی رسید که هر کشتی که به آنجا میرسید ضبط سلاطین آن
سرزمین می شد پس ایشان گفتند از چند کشتی ما باینجا رسیده شخصی که بزرگ آن طایفه
آن ملک بود پیش ما در آمد و در میان ما سیدی بود که ما از و با کرم و احترام
قیام نمودیم پس آن بزرگ از ما سوال نمود که موجب این تعظیم و اجلال چه باشد آیا این
شخص از بزرگ زادگان و اکابر زادگان و پادشاهزادگان دین شما باشد یا دنیای
شما است گفتیم که نه از بزرگ زادگان دین ما و پیغمبر زاده ما است پس گفت
آن پیغمبر چه نام داشت گفتیم محمد چون لفظ محمد را شنید خیلی شگفته گردید پس
پرسید دیگر از نسل او نیز هست گفتیم وصی دارد علی نام و دختر دارد
فاطمه نام و دو فرزند دارد از دخترش که زوجه علی است حسن و حسین پس
هر چه این اوصاف را می شنید فرح و شگفتگی او زیاده تر میگردید پس گفت ای
مردمان بدانید که در این حالیکه شما نه از طریقه شما دور ایم پس [illegible]
ایشان را پرسیدیم آن شخص گفت که آباء و اسلاف ما در طریقه نصاری مستقر بودند
و عادت ایشان آن بود که هر سال وعده گاه و عیدگاهی داشتند که در آن روز
جمیع اهل آن دیار در میان صحرا و عیدگاه جمع شده و خطیب ایشان خطبه میخواند و بعد از

حمد الله

حمد الله و نعت حضرت عیسی زبان طعن و تزکیه را در نسبت بسلطان عجم و عرب و جمعین
پیغمبر موسوم بمحمد و داماد و دختر او و فاطمه و حسنین می گشود و عادت بدین منوال
بود هر سال تا آنکه دفعه که روز وعده گاه بود و خطیب مسطوره آمد و بمنبر رفته
با زبان طعن نسبت بآن سادات زبان بگشاد که ناگاه در اثنای این سخنان
شیر از صحرا بیرون آمد با عیال گردیدند و صفوف مردم برهم زده تا نزدیک
منبر خطیب رسید و خطیب را از سر منبر در ربوده و در دم او را هلاک نمود فی الحال
از احوال خطیب [illegible] مطلع نگردیده تا آنکه آن شیر قدر آن خطیب را برد پس
خطیب دیگر بر این حال اشتغال نمود که باعث این بلا از کجا آمد چه بوده
پس بخاطرش خطور نمود که مبادا این غضب بسبب ترک ادب
بر تو رسید که نسبت باین اشخاص کرام که در منبر بسیار میگفت پس گفت
[illegible] مذکور نمود پس [illegible] در قلب خوف [illegible] رجوع و توبه نمود و
در مقام شفاعت بر بارگاه الله مذکور نمود و عرض [illegible] ورد
کار را که این بزرگوار آن را سود در درگاه تو منزلت و قربی هست پس
مرا بحرمت ایشان ازین بلا نجات فرما و من عهد نمودم که اگر ازین
ورطه خلاصی یابم دیگر هرگز ترک ادب [illegible] نسبت بایشان نخواهم
کرد بلکه بایشان ایمان خواهم آورد [illegible] این خطور در خاطرش گذشت و از
قلب بطرف [illegible] غفوری نمود پس آن شیر مرا رسید بجا [illegible] در
سر [illegible] مرا گذارده و [illegible] در کف [illegible] ایستاده [illegible] که مرا
حمله و هجوم آورد پس [illegible] شفیع کردم جناب محمد مصطفی را که اگر بحرمت
محمد مرا ازین ورطه نجات فرما [illegible] که آثار [illegible] علوم نکرده [illegible]

پس گفتم الله اکبر که این علامت فرج مرا ازین بند رهائی داده پس دیدم نشانه اجابت بروز
نکرد پس گفتم الله اکبر بحق فاطمه زهرا که ازین شدت مرا فرج ده باز دیدم که اثری
ظاهر نشد پس گفتم الله اکبر بحق حسن که مرا ازین محنت خلاص فرما پس بعد از آن
معلوم نشد پس گفتم الله اکبر بحق حضرت حسین که مرا ازین بلا رها فرما پس
ناگاه دیدم که سوار بزرگوار در دست نیزه الستوان ظاهر گردید و بر ان
شتر نجیب ... نزد وی آمد و بر گشت پس ناگاه گفتم دیدم که بر ان جانور
الکواز تا حیدر از کفار و با جراحت بسیار و تمام اعضای من از خون جاری
که قطره قطره خون از زخمها میچکید پس عرض کردم که ای شهسوار
تو کیستی و این آثار در تو از چیست فرمود که من آن فرزند ... از ان نتیجه
گرفتن حضرت ابی جعفر ... که ... شفیع ... درگاه خداوند
اعلی حسین ... پس عرض کردم ... که ... از حضرت
امجد و والده ماجده و برادر بزرگوار شفیع گفتم
اگر ... ظاهر شد و ... شفیع ... وارد ... شد
و شما ... آن تا حیدر بزرگوار فرمود که چند امر
هر ... از جانب خداوند داور با امام عالیقدر آن ... حضرت
و صاحب امر ... تا حال موجود ... و
و گروه ... که تو با مرا ... خداوند ... شفیع
آورد ... الفرج ... و ...
جراحتها ... که از ... خون جاری ... بنده در
راه رضای خداوند ... از اعدای ... رسیده و هم اعوان و انصار

انهم
دو فرزندان دو خوان و تبار مرا با جراحتها پاره پاره دران دشت بر روی خاک انداخته
و حال خود هم میروم که به بالای شما ... و بالای ... بروز ... ازین دار
ملال فرزند آن در ... اشتغال نمایم و کار خود را ... زیاده نسبت به دریا
حسین ... احکام ... الفدا ...
بکنید و هر سال ماه مبارک رمضان را ... و هر سال ماه محرم ... را
بر پا دارید و ... محمد مصطفی و ... برادر
حسن مجتبی و ...
تا بقا ... آل محمد ... اعتراف ... از کفر و از ... غایب
گشته پس آن ... از ...
خبر ... عید ... اجتماع ... پس ... بر منبر
آمده ...
سلطان ...
و از ...
بخطیب ...
مملکت ...
احکام ...
سید ...
للذاکرین ...
پادشاه ...
پس ... راه ...

و در کتاب ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند از سلیمان بن مهران اعمش
که در رسالت عامه و خاصه اصدق قول معروف است گفت شبی در خانه خوابیده بودم در میان
شب پیکی از جانب ابوجعفر دوانقی آمد و مرا طلب کرد من بسیار ترسیدم و متفکر
گردیدم و گفتم در این وقت مرا نخواهد طلبید مگر برای آنکه فضائل علی بن ابی طالب ع
از من بپرسد اگر بگویم مرا بکشد [illegible] پس وصیت نامه
خود را نوشتم و غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و کفن پوشیدم و بمجلس او رفتم
چون داخل شدم عمرو بن عبید نزد او دیدم [illegible] خاطر من مطمئن شد چون
سلام کردم مرا نزدیک طلبید و چون نزدیک رفتم گفت نزدیک تر بیا
تا آنکه نزدیک بود که زانوی من بزانوی او برسد چون بوی حنوط از من
استشمام کرد گفت راست بگو و الا ترا گردن میزنم گفتم هرچه میخواهی میپرس
گفت بگو چرا حنوط کرده گفتم در این میانه شب پیکی تو نزد من آمد گفت که
خلیفه مرا امر کرده که فضائل علی بن ابی طالب ع را از من بپرسد گفتم چون
بگویم مرا بقتل آورد پس برای این سبب وصیت کردم و غسل و حنوط کردم
و کفن پوشیدم و بخدمت تو آمدم ابوجعفر [illegible] گفت و تکیه کرده بود چون این
سخن از من شنید بر جا نشست و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
بخدا سوگند میدهم ترا ای سلیمان که بگو که چند حدیث در فضائل علی ع
بتو رسیده است گفتم اندکی گفت بگو عددش را گفتم زیاده از ده هزار
حدیث بمن رسیده است گفت ای سلیمان من حدیثی برای تو روایت
میکنم در فضائل علی ع که هر حدیثی که شنیده فراموش کنی گفتم خبر ده مرا
یا امیر گفت در حالتی بودم که از آل علی ع میگریختم و در شهرها

میگشتم و تقرب میجستم بسوی مردم بذکر فضائل علی بن ابی طالب ع و باین وسیله از
مردم اسب و نان میگرفتم و معاش میکردم تا آنکه ببلاد شام رسیدم و عبائی
کهنه پوشیده بودم و بغیر از آن جامه نداشتم و بسیار گرسنه بودم در آن وقت
صدای اذان شنیدم گفتم بروم بمسجد و نماز بکنم و از مردم غذائی بخواهم و
سوال بکنم چون بمسجد آمدم و با ایشان نماز کردم و او سلام نماز گفت
دیدم که دو کودک داخل مسجد شدند پس پیشنماز متوجه ایشان شد و گفت
مرحبا بشما و مرحبا بنام آنکه شما بنام ایشان نامیده شده‌اید پرسیدم از جوانی که
در پهلوی من نماز میکرد که این دو کودک چه قرابت باین مرد دارند گفت این
پیشنماز جد ایشان است و در این شهر کسی نیست که علی را دوست دارد و غیر از
این مرد و این دو کودک حسن و حسین نام کرده است چون این را شنیدم بسیار
شاد شدم و رفتم بنزد پیشنماز و گفتم میخواهم حدیثی برای تو روایت کنم
که دیده تو بآن روشن گردد گفت اگر دیده مرا روشن کنی من نیز دیده ترا
روشن میکنم گفتم مرا خبر داد پدرم از پدرش از جدش عبدالله بن عباس
که روزی نزد حضرت رسالت پناه ص نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه
علیها السلام گریان آمد حضرت فرمود که ای فاطمه سبب گریه تو چیست فاطمه گفت
که حسن و حسین بیرون رفته‌اند و نمیدانم که در کجا شب بسر آورده‌اند
حضرت فرمود ای فاطمه گریه مکن آن خداوندی که ایشان را آفریده است
با ایشان مهربان تر است از تو پس حضرت رسالت دست بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوندا اگر ایشان بصحرا یا دریا رفته‌اند ایشان را حفظ کن
و سلامت بدار پس جبرئیل نازل شد بر آن حضرت و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند

ومیوه‌ها به کربرا ایشان محزون مباش که ایشان فاضلند در دنیا و فاضلند در آخرت
و پدر ایشان افضل است از ایشان و ایشان در حظیره بنی النجار خوابیده‌اند و حق تعالی
ملکی را بر ایشان موکل کرده است که حراست ایشان می‌نماید پس آنحضرت
شاد و خندان برخواست و با صحابه متوجه حظیره بنی النجار شد چون به حظیره
رسید دید که هر دو خوابیده‌اند و دست در گردن یکدیگر آورده‌اند و آن
ملک یک بال خود را در زیر ایشان گسترده و بال دیگر را در بالای ایشان
پوشیده حضرت سر ایشان را در دامن گذاشت و ایشان را بوسید تا از خواب بیدار
شدند پس حضرت رسول حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ گرفت و از
حظیره بیرون آمد و میفرمود بخدا سوگند که امشب شرافت شما را بمردم
ظاهر گردانم چنانچه حق تعالی شما را تشریف کرده است چون مردم حضرت
را دیدند گمان میکردند که حضرت هر دو را بر دوش خود دارد پس ابوبکر
پیش دوید آمد و گفت یا رسول الله یکی از این دو کودک را بمن ده تا بار تو سبک
شود حضرت فرمود ای ابوبکر چه خوش حاملی است ایشان را و نیکو حاملانند و ایشان
نیکو سوارانند و پدر ایشان افضل است از ایشان چون آنحضرت به مسجد
رسید بلال را فرمود که ندا کن و مردم را جمع کن چون مردم در مسجد جمع شدند
بر پا ایستاد و فرمود ایها الناس آیا میخواهید خبر دهم شما را بکسی که بهترین
مردم است از جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین
که جد ایشان رسول خداست و جده ایشان خدیجه ایها الناس میخواهید
خبر دهم شما را بکسی که بهترین مردم است از جهت مادر و پدر گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که حسن و حسین زیرا که پدر و مادر ایشان خدا و رسول را دوست میدارند

وخدا

و خدا و رسول ایشان را دوست میدارند مادر ایشان فاطمه دختر رسول خداست و پدر
ایشان خلیفه و جانشین و وصی رسول خداست ای گروه مردم میخواهید که دلالت کنم
شما را بر کسی که بهترین مردم است از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین
که عم ایشان جعفر است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و عمه ایشان ام هانی
دختر ابوطالب است ای گروه مردم میخواهید دلالت کنم شما را بر کسی که بهترین
مردم است از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین
زیرا که خال ایشان قاسم پسر رسول خداست و خاله ایشان زینب دختر رسول
خداست پس آنحضرت دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود که حق تعالی شما را
بخوبی محشور خواهد کرد با من چنانچه این انگشتان من با یکدیگر پس فرمود که
خداوندا تو میدانی که حسن و حسین در بهشت خواهند بود و جد و جده ایشان
در بهشت خواهند بود و پدر و مادر ایشان در بهشت خواهند بود و عم و عمه
ایشان و خال و خاله ایشان همه در بهشت خواهند بود خداوندا
تو میدانی که هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود و هر که ایشان را
دشمن دارد در جهنم خواهد بود **نظم** هست بر اهل معرفت روشن ** وصف
حضرت حسین و حسن ** آن یکی اختر سپهر تابنده ** و آن یکی گوهر [illegible]
رخشنده ** آن یکی نور دیده بتول ** وان دیگر شمع جان اهل قبول **
روی آن مه ز تیره [illegible] نور ** گیسوان مثل شب قدر ** آن یکی ماه آسمان
جمال ** وان دیگر سرو بوستان جمال ** پس چون [illegible] خبر را
از من شنید گفت تو کیستی ای جوان [illegible]
یا [illegible] و حسنی جامه

پوشیده پس خلعت فاخر بمن بخشید و دستوری بمن داد که از آن به دینار فروختم
پس گفت ای جوان تو دیده مرا روشن کردی من نیز دیده ترا روشن می
گردانم و دلالت میکنم ترا بجوانی که او نیز دیده ترا روشن میگرداند امروز
پس گفتم که دلالت بکن مرا گفت مرا برادر دوازده است یکی هشت ساله است و دیگری
مؤذن انکه هشت ساله است از روزی که از شکم مادر آمده تا حال علی را دوست
میدارد و آنکه مؤذن است از روزی که از شکم مادر آمده تا حال
علی را دشمن میدارد پس دست مرا گرفت و آورد به در خانه آن برادر
که پیشنماز بود پس دست بر در زدم مردی بیرون آمد چون نظرش بر من
افتاد استر و جامه مرا شناخت و گفت استر و جامه خود را میشناسم و میدانم
که برادر من اینها را بتو نداده است مگر برای آنکه دوست خدا و رسول خدا
دانسته است ترا پس چه شنیدی در فضایل علی برای من نقل کن گفتم خبر داد مرا
پدرم از پدرش از جدش که روزی در خدمت حضرت رسول صلعم نشسته
بودیم ناگاه حضرت فاطمه در آمد و میگریست حضرت فرمود که سبب گریه تو
چیست یا فاطمه حضرت فاطمه گفت که ای پدر بزرگوار زنان قریش
مرا سرزنش می کنند و میگویند پدر تو ترا تزویج کرده است بمردی
که مال ندارد حضرت فرمود که گریه مکن یا فاطمه من ترا تزویج نکرده‌ام
بلکه خدا تزویج کرده است ترا باو و جبرئیل و میکائیل گواه گرفته و حق تعالی
از میان جمیع خلق پدر ترا اختیار کرده و او را پیغمبر گردانیده و بعد از آن
پدر تو علی را اختیار کرده و ترا باو تزویج کرده و او را وصی من گردانیده است
پس علی بیشک شجاع ترین مردم و بردبارترین مردم و عالم ترین مردم و اسلام او

(از همه)

از همه قدیم تر است و علم او از همه بیشتر است و امام حسن و امام حسین پسران او بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و نام
ایشان در توریت شبر و شبیر است برای کرامت ایشان نزد حق تعالی یا فاطمه گریه مکن بخدا
سوگند که چون روز قیامت شود پدر ترا دو حله بپوشانند و علی را دو حله بپوشانند و علم
حمد در دست من باشد پس بدهم او را بعلی ابن ابی طالب بهم برای کرامت که نزد
خدا دارد ای فاطمه گریه مکن که چون مرا بخوانند در روز قیامت بسوی پروردگار عالمیان
علی با من باشد و چون خدا شفاعت دهد مرا در امت من علی با من باشد و شفاعت کند
ای فاطمه گریه مکن که چون روز قیامت شود منادی ندا کند در اهوال آن روز که
یا محمد نیکو جدیست جد تو ابراهیم خلیل الرحمن و نیکو برادریست برادر تو علی بن ابی طالب
ای فاطمه علی مرا اعانت میکند بر کلید های بهشت و شیعیان او رستگاران خواهند بود
در روز قیامت چون این حدیث را برای او نقل کردم گفت ای فرزند تو از مردم کجایی
گفتم از اهل کوفه گفت از عربی یا از عجم گفتم از عربم پس سی جامه بمن داد
و ده هزار درهم بمن عطا کرد و گفت ای جوان مرا شاد کردی و دیده مرا روشن
گردانیدی من بسوی تو حاجتی دارم گفتم بگو گفت چون فردا شود بیا بمسجد آل
فلان تا ببینی آن برادر مرا که دشمن علی است پس رفتم روز تمام شب مشتاق
بودم که صبح شود و احوال آن را مشاهده کنم چون صبح شد بآن مسجد رفتم و در
صف نماز ایستادم ناگاه جوانی آمد در پهلوی من ایستاد و عمامه بر سر
داشت چون برکوع رفت عمامه از سرش افتاد دیدیم که سرش سر خوک
بماند و روی او روی خوک است چون از نماز فارغ شدیم من گفتم ای جوان
این چه حالیست که در تو مشاهده کردم پس گریست و گفت بیا بخانه رفتیم
تا من حال خود برای تو نقل کنم چون بخانه رفتیم گفت من مؤذن فلان

جماعت بودم و هر صبح در میان اذان واقامه هزار مرتبه عمر بن الخطاب را لعنت
میکردم چون روز جمعه میشد چهار هزار مرتبه لعنت میکردم پس روز جمعه
بخانه آمدم و در همین دو گاه که میخوابیدم پس قیامت در خواب دیدم
و حضرت رسول و علی بن ابی طالب در خواب دیدم که ایستاده اند شاد و خندان
و حسن در جانب راست آنحضرت و حسین در جانب چپ ایستاده بودند
نزد ایشان حاضر بود پس حضرت رسول گفت حسین مرا آب ده چون آب داد
گفت این جماعت را آب ده چون همه را آب دادند گفت آن مرد که در پس تو است
کم است او را آب ده پس گفت یا جد بزرگوار مرا امر میکنی که این مرد را
آب دهم و او هر روز هزار مرتبه پدر مرا لعنت میکند و امروز چهار هزار
مرتبه او را لعنت کرده است پس حضرت رسول نزد من آمد و گفت لعنت خدا
بر تو باد چرا لعنت میکنی علی را اما الذی خلقت چرا دشنام میدهی علی را
از خشت پس آب دهان مبارک بر روی من انداخت و سر تا پای من زرد گشت گفت خیز
خدا تغییر ده نعمت خود را بر تو چون از خواب بیدار شدم سر و رویم
مانند سر و روی خوک شده بود پس ابو جعفر دوانقی بمن گفت که آیا این
حدیث در دست تو هست گفتم نه گفت یا سلیمان محبت علی ایمان است و دشمنی
او نفاق است بخدا سوگند که او را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد
مگر منافق گفتم ایها الامیر امان بده که سخن بگویم گفت بگو گفتم چه میگوئی
در حق کسیکه حسین را شهید کرد گفت بازگشت او بسوی آتش است و همیشه
در آتش است گفتم چه میگوئی در باب کسیکه فرزندان دیگر حضرت رسول را شهید
کند گفت بازگشت او نیز بسوی آتش است و همیشه در آتش است ... پادشاهی

رحمة الله

۸۳

عظیم است والحال فرزند خود را بر پادشاهی گذاشته می روی و بخیر
شنیده ام که هر روز فرزندان مؤلف کو ... سلیمان که از آن بخت
بد باشد که تو نیز در عهد و کشتن جناب علی و آل محمد ... و حال اینکه
میدانی که فرزندان رسول خدا است و محکم کشتن خود را در آتش جهنم افکن
که مقبول شد دنیا و مغبون گشتن خود در عقبی اعتراف مینمای
پس این عزیز تا آخر ... شو که خدا از ... عالم ... حق ... بربان
مخالفان جاری کرده که خود ... مذهب و ملت خود و حقیقت
اهل بیت عصمت و طهارت اقرار میکنند ... محبت ایشان علت علیم
اطاعت خداوند علی اعلا و عداوت اهل بیت جناب رسالت پناه موجب
از نعمتهای بهشت ... گذشتن ... جحیم
و عذاب شدید و الیم آتش جهیم کانها حطب ... میکنند و در کتاب بحار
و روضة الاحزان از شیعه ... مرویست که ... حسنین
علیهما السلام را فرمود که شما بهره گوشوار عرش رحمن و شما بید لؤلؤ
مرجان اصحاب گفتند یا رسول الله ... چگونه گوشواره
عرش رحمن اند ... فرمودند که هرگاه روز قیامت
شود عرش علی ... منبر ... پس از آن
دو منبر از نور آورده یکی را بر یمین عرش و دیگری را بر یسار
عرش وضع نمایند و طول هر یک از آن دو منبر ... میل خواهد
بود و بعد از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام با اعزاز تمام حاضر سازند
بر یکی از آن دو منبر حسن و بر دیگر حسین تمکن می یابند پس حضرت رحمن

۱۲ الا لعنة الله علی القوم الظالمین

۲ اذا کان یوم القیمة زین عرش رب العالمین ... زینته
ثم یؤتی بمنبرین من نور طولهما مائة میل فیوضع احدهما
عن یمین العرش والآخر عن یسار العرش ثم یؤتی بالحسن
والحسین فیقوم الحسن علی احدهما والحسین علی الآخر
یزین الرب تبارک و تعالی بهما عرشه کما یزین المرأة
قرطاها ...

ببر ایشان عرش را زینت دهد چنانکه عروس را زینت میدهند و
گوشواره پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت در وقت
عرش منبرها وضع خواهند فرمود از جهة شیعه من و شیعه اهلبیت من که مخلص
باشند در ولایت پس حق تعالی میفرماید که ای بندگان من بسوی من
آیید تا نشر رحمت و رحمة خود بر شما کنم زیرا که در دار دنیا از
اعدا بر شما اذیت رسیده است و نیز در صحیفهٔ کتاب انیس الذاکرین
که از مصنفات [redacted] ملا محمد هادی نائینی است با شرح چند
حدیث ذکر کرده است از آنجمله این حدیث شریف را ذکر نموده که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله الولد ریحانة و ریحانتای الحسن و الحسین جناب رسول خدا
فرموده است که فرزند ریحانه است و حسن و حسین هردو ریحانه منند ای
موالیان ای دو ریحانه چمن رسالت و ای دو دسته گل ولایت که بر سر
جوانان مصطفی و لاله زار مرتضی بودند یکی را لعل یاقوت رنگش از
زهر جفا زمرد فام کرده و دیگری لعل فامش از لب آبی کبود رنگ
شد و از بس که آن جگر عقیق رنگ بالماس شکسته گردید و قلب سول
گویا پاره پاره نموده که سرور سینهٔ مصطفی و روان تن مرتضی بود چرا نه
که رعنا جوانان بوستان عصمت پس از امام حسن مجتبی چگونه لباس سبز
خضر در بر نمایند و لاله عذاران گلشن شریعت بعد از شهادت
حسین شهید کربلا چرا لباس سرخ را در بر نکنند و پرده قرشها نیز سیاه
سیاه روشن کرده و در نزد هرکس مریم از رخسار سرور که سفید رو بود
نموده و دلها را فریشته در حالت تشنگی الحسین تشنه کام راه آخرت نموده

[margin, right page bottom: ادراک ... اهل کرم ...]

~~... حسن ... و مولا ... جون یا حسین ...~~
~~... حسن و حسین ...~~ در روایت که روز شاه مردان و شیر
یزدان با حضرت امام حسین میفرمود ای ... که این میرود ... حضرت
امام حسین ... که ای پدر ... جنینم ... فرمود با ... ~~ای فرزند ...~~
~~... اگر ... فرزند ...~~
~~... ابو ... اگر ...~~ الیس ... عثمان علامت
اثنا عشر مجتبی جناب رسول انس و جان است که حدیث ... الکساء
هم جناب حسین در شأن ان ... علما و اهل ... و مصداق
حدیث شریف مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و اینکه گریه و ... اجمل
اللّه انجاب بر روز ... و ذریه طاهره او بیاید اللهم ... محشور
و ارزقنا شفاعتهم و احشرنا معهم و لا تفرق بیننا و بینهم طرفة عین
ابدا بمحمد و آله الطاهرین و از جمله ... سول الله صلی الله حسین منی و انا من
حسینی ... جناب رسول خدا در باره جناب سید الشهدا امیر گردیده
فرموده اند که گوشواره عرش خداوند کردگار است ... سلطان ...
و سرافراز ... از نکته لطیفه و حکمة دقیقه ...
بر ... ملاحظه خاطر فاتر ... از اختلال احوال و ضیق البال ...
اعتذار ... و تفسیر این حدیث شریف
و توضیح و تشبیه این کلام منیف ... وجه ... و اقتصار لطیف
... و من الله التوفیق فی کل شدة و رخاء و بلاء عنیف وصل ولی
~~... [illegible] ...~~

[margin notes, left page: نقل ... ؛ ... کل مخلوقات ... ؛ تحریر ... ؛ ... لا اله الا الله ...]

[illegible]

۲ و فی مجمع البیان ان الصلوة الوسطی صلوة العصر وذکر بعض
ائمة الزیدیة انها الجمعة یوم الجمعة والظهر سائر الایام
و روی عن علی علیه السلام [illegible]
حلقة تزول فیها الشمس فاذا زالت الشمس سبح کل شیء
لربنا فامر الله بالصلوة فی تلک الساعة وهی الساعة
التی تفتح فیها ابواب السماء فلا تغلق حتی یصلی الظهر
ویستجاب فیها الدعاء پس بعد از وفات

۸۵

اشاره بآنکه [illegible] بعد از وفات جناب ختم نبوت و رسول مصطفوی
بنابر تعیقه و اشتداد [illegible] کفر ظلمی و نفاق و داعی گروه فسقه و فجره
گردید و طرح ظلم و ستمها نسبت بآل طاها و مطیعان انها ریخته شد
و حجاب فی حق خدا و وصی مصطفی و سر الله الی ابن الارض
و السماء در گوشه انزوا ایکه و شبها سر بجیب صطبار و گریبان
انقیاد که لا حظ له فی غیر الزهادة ولا شغل له بغیر العبادة
قد قنع فی کسر بیت او القطع فی سفح جبل لا یسمع الا
حسه ولا یری الا نفسه [illegible] کما قال اخی الحطبه لتقتیه
فتم مطلعه [illegible] الی القول لنفسه [illegible]
ضیقة [illegible] علیها [illegible] صبرا علی مشقة
الایام ان لها [illegible] وما الصبر الا [illegible]
سیفتح الله [illegible] فیها المشکل [illegible] من
التعب لهذا افتاب دین و شریعت خاتم النبیین از دایره
نصف النهار اشتهار رو بسمت زوال نهاده و از ضیاء کمال
و بهاء اعتدال بجهت ظلمت و نفاق اهل شقاق و ظلم و ستم
گروه بر فعال افتاده است که نماز پسین مخصوص آن امام مبانی
و این روز پسین را دیده بعضی از آن گیتیرا کفر و نفاق
منافقین و [illegible] استیلا گشته اهلبیت طیبین و طاهرین [illegible]
تا آنکه حتی باب [illegible] الله را سوخته و پهلوی دختر رسول الله را شکسته
بدانکه [illegible] افتاب دین رسول رب العالمین از نظر او [illegible] نموده قیل له

[illegible]

[illegible] و شهدا و انوار [illegible] افتاب
که منور [illegible] فیما بین المشرق والمغرب و دوره [illegible] در دوازده برج
افلاک و باعث اضمحلال ظلمات فیما بین ارض و سماست و از ضیاء
[illegible] در دایره نصف النهار [illegible] بعد از آن شب [illegible]
رسیده و قدری تا انکه بعد از زوال حمره مغربیه که اول وقت نماز
عشاست [illegible] ضیاء و [illegible] ارض عالم بر حیلا شود چنانکه
از اول طلوع تا آنکه بهم رسیده تا آنکه در دایره نصف النهار رسید طال
و نهایت اشتهار رسیده [illegible] سلطنت نور [illegible] گسترده
رسیده که جمیع عالم را فرا گرفت [illegible] جناب خاتم الانبیاء و اشرف
کل ما سوی که عرش [illegible] بلکه حقیقت خداوند کریست و دوران
افتاب جمال دین و شریعت متین [illegible] در دوازده برج امامت
و خلافت است و قتیکه بوجه در [illegible] عالم امر تنزیل فرمود افتاب
دین و ملت [illegible] از مشرق مکه معظمه زادها الله شرفا و برکته طالع
گردانید [illegible] زحمات گروه طاغیه و احتمال مشقات طایفه باغیه [illegible]
تربیت دادند تا در حجة الوداع که موضع نزول ایه کریمه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا است
در دایره نصف النهار [illegible] و بروز رسانید [illegible]
که مشرق و مغرب عالم را نور افتاب دین مبین و شریعت رسول
رب العالمین [illegible] که نماز ظهر
مخصوص کرد رسول خاتم [illegible] حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی

۲ بعد از غروب و زوال حمره مغربیه
سلطنتش بر حیلا شده عز از نزد جز [illegible]
از و باز عز [illegible]

[illegible]

اشاره

و در مغرب فلک رسالت در امامت غروب بنمود آنکه
~~در رفعان آثار ... ولایت ... غروب ... که آن مار زنون~~ کنار زنوب محسن مخمص حضرت بتول گشت
~~... بجلی در مغرب~~ بحث پیش زبان که غلبه آیات فارقه
رسند ظلمات آثار رو شد شر اکم ظلمت ظلم ظالمین و شرر هر کفر و نفاق
منافقین از قلب بی دینان منکشف در شریعت رسول رب العالمین
منخسف گشته در اسلام ضیا و در منبع ایمان شب بلا مدد بر جمیع اشر ظلمت
ظلم گرده طاغیه سحاب کفر و نفاق طایفه معاویه و تبا بانی فرعون
عالم الحجر فرا گرفت که امید الجنة منقطع گردید و منبع الحجة ... و لیتمال
در رفعان بر مساجد و منابر ... علی رؤس الاشهاد بر سب
و طعن آل اطهار رسول مختار رو داد و ماه سید ابرار طوبی گشته
که نماز عیث مصون جناب امام حسن مجتبی ... گردید مثنوی ... در بین حق
کم نور شد ؛ زیرا بر غیر حق مستور شد ؛ آتش ظلم و ستم بالا گرفت ؛
جان عشاق کرد مأوا گرفت ؛ گرگذشت بر زبان ذکر علی ؛ از قفا پس
میکشیدند شان جلی ؛ رو بها چند گشته شیر گیر ؛ قبطیان گشته بر موسی
دلیر ؛ دشمنان دین چو کام یافتند ؛ شیعیان چون کیمیا نایافته ؛
و هکذا بنو امیة الزمان علی الجور ؛ و یغیضوا العلم فیه و نیذر رسالة الله شرف ؛ و ...
در آن اثنا ... مدرس آیات خلفت ... تلاوت ؛ و منزل وحی
مغض العرصات ؛ ای فیهم فی غیرهم منقسما ؛ و ایدیهم من
فیئهم صفرات ؛ اذا وتروا مدوا الی واترهم ؛ اکفا
من الاوتار منقبضات ؛ تراب علی راس الزمان فانه ؛ زمان
عقوق لا زمان حقوق ؛ الی ان تناهت لیلة الکفرة وارتفعت

٢ چنانکه در مجمع مسطور است که اولیاء الله ... فنهم ... شر ... و خائف متقمع و ساکت مکموم

ظلمة الفجرة

ظلمة الفجرة فانفجر صبح الیقین و تکشف نور المتقین و طلع شمس العارفین
والنقی نفح السالکین اعنی مرشد العارفین و سید العاشقین و درس
الموحدین نور الانوار و قطب الاخیار و مرکز الابرار و قرة عین
رسول المختار و قرط عرش الله الملک الغفار و ابو الائمة الاطهار
ذبیح الارض و السما معین عیون الجود و السخا المجروح بالسیف
و القنا و المطروح علی الرمضا و المسفوح الدما و المذبوح
من القفا سلیب العمامة و الرداء اخفی ... نهیب
الرجال و الخبا سبی الاخوات و البنات فی النسا مغض
الخدین مخضب الوجهین و مقطوع الیدین و منقطع الشفتین
مولانا و مولی الکونین و سید العالمین و امام المشرقین و المغربین و
حجة الله علی الخافقین ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه
و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و موالیه و محبیه با کمال اجمعین من الان
الی یوم الدین ؛ مثنوی ؛ عاقبت از شور عشق کردگار ؛ گشت خورشید
ولایت آشکار ؛ باطن نفس بشر منجلی ؛ جلوه گر آمد حسین
علی ؛ آن حسینی تشنه و در دشت کربلا ؛ آن حسینی خفته جانا ز ابر دیده ؛
مرکز پرکار توحید حضرت ؛ شمع قندیل حرم کبریا ؛ احمد معراج
قرب الجلال ؛ مظهر ذات ... لا یزال ؛ دامن مردی بزد اندر میان ؛
کرد اندر راه جانان ترک جان ؛ حلقهٔ توحید بود در گوش کف ؛
جام وحدت با خرد نوشش کف ؛ چون بلاها را خرید او از وفا ؛
ختم کرد آخر بدشت کربلا ؛ از زن و فرزند خان و مان گذشت ؛ در جهت عشقش

دره جانان گذشت لباس آن ولی خدا وحبیب مصطفی سبب قبح ل اهل این
مصایب وبلایا اش بر دین مبین وشریعت خاتم النبیین وحقیقت امامت
سید او صیای والازنیز ابرظلمت خفا لغیبی منافقین بیرون آورده
وازمشرق مدینه منوره طالع کرده نیا شبیه بخورشید تا اشتهار و اظهار
در بلدان وامصار ولهذا تا دزرینی که سید وعزرضه نموا دنظر ربوینر
عاشورا در دایره نصف النهار فلک رسالت وبرج ولایت مستقر
وبرقرار نموده بخورکه شرق وغرب عالم را منور کرده انیدو جهت کمال
واو ارد منظور نیشی در راه حق بکوشش عقد وعیش جهان واهل جهان
وساکنان انه طبق ارض سید آنست که او شهید بلایا ورزق صبح ازل
ومصداق سوره مبارکه والفجر ولیال عشر مکونه سرلعه عجز نظام
سید انام که آثار خفیه حسینی منکشف کرده بعین ظهور دین ودر وضوح شریعت
بنی وثبوت رسالت واثبات وحاجت او صیای پس رضای حق
از حسینی است وانست که جه حبی و بغضه بغضی ومن اذاه فقد آذانی
فرده وتا بیه برانکه این صلوات خمس مختص انوار خمسه
آنست که ذکر شد در شارق حیث قال والفاتحه من سورة الحمد
دام الکتاب وقد شرف الله تعالی الذکر فافرد ها واضاف القران
الیها فقال عز اسمه ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم
فذکرها اجمالا وافرادا وذلک شرفها وهذا مثل قوله حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی من صلوة المؤمن ظهرا وفی وقت
ادائها تفتح ابواب السماء ویجب التعجیل لقوله عجلوا بالمؤمن والافی

وراثم حجت وقطع معذرت از ایشان نموده
ومنافقین وجمعی کافرین ومنافقین ازاهل
شرقین ومغربین ... احد حجت عظمای الهی را
که مظلومیت وحقیقت اهلبیت عصمت وطهارت
را دانسته ونیک تحقیق کرده شیعه دین وملت و
با حقیقت شرایعه ودین حنیفیه را تفهیما
وبکمه تقی ... والمخبر الصادق
اقرؤا سوره الفجر فی فرائضکم و
نوافلکم فانها سورة الحسین
بن علی من قرأها کان مع الحسین
یوم القیمة فی درجته من الجنة
دسک ... کلام عجز نظام

الباطن

الباطن والرمز فیه فاطمة الزهراء لان الصلوة المحسن بالحقیقة هم سادة
محسنین الذین اذا لم یعرفوا لم یکن له الصلوة فلا صلوة له فالظاهر رسول الله
صلی الله علیه وآله ثم بعد النبی لان اول ما خلق الله فی روایة اول ما خلق الله اللوح اول
ما خلق الله القلم فالعقل نور محمد والنبی والقلم علی وفاطمة هو الیه
الاشارة بقوله تعالی ن والقلم وما یسطرون وفی فریضة العصر امیر المؤمنین
والمغرب الزهراء اسم تم بالها فطره عن حجتها وحبت عن تهاء فضرقا
قلوبها وحقیقها اعظم امرها لما غربت عنها شمس النبوة وحجبها
الفرض تمام الفرض وقبول الفرض لان النبی جعل رضاه فی رضاها
فقال والله یا فاطمة لا یرضی الله حتی ترضی ولا ارضی حتی ترضی
ومعنی هذا الرمزان فاطمة منبع الاسرار ومشعل العصمة ومقر الحکمة
لانها بضعة النبی وحبیبة الولی ومحل سر الالهی فمن غضب
علیها فالامر فقد غضب علیه الحجة وولیه ومن غضب علیه
النبی والولی فهو الشقی کل الشقی وصلوة العشاء الحسن حیث
احتجبت عنه نور النبی والولی والصبح الحسین لانه بذل
نفسه فی مرضاة الله حتی اخرج نور الحق من دجنة الباطل ولولاه
لعم الظلام الی یوم القیام وجمعی از ائمه حق جناب خاتم الانبیاء
درباره جناب سید الشهداء فرموده اند که امام حسین لفدایی تو انه بعد
سر ایشان بلغت فرجام السید امام ابن البشر که گفته اند که نور
مبارک عبد الله بن عبد المطلب ... پدر بزرگوار جناب رسول خدا کشتاد ...
از نور مقدس جناب امام حسین منشعب شد وعبد الله از آن نور خلق گشته ات

که دایره توکید و تولد است [illegible] بعد از ائمه کسبب وجود عبد الله بن عبد المطلب حضرت امام حسین ابو عبد الله و عبد الله زینب بوجود خا[illegible]

خاتم الانبیاست [illegible] وجود سید المرسلین جناب امام حسین
باشد و کلمه [illegible] حضرت سید الانام
صحیح [illegible] که در باره امام حسین فرموده اند
که انا من حسین یعنی نور بودم که عبد الله
از نور حسین [illegible] وجود عبد الله است
بوجود حسین [illegible] انوار و وجه [illegible]
[illegible] بوجود [illegible]
است [illegible] اجسام پس وجود
[illegible] بوجود حسین است و الله [illegible]

پس [illegible] وجود جناب عبد الله بن عبد المطلب والد حضرت سید الکونین [illegible] در عالم
[illegible] وجود جناب خاتم الانبیاء ص عبد الله که پدر [illegible] باشد در عالم اجسام
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
که الجناب ابو عبد الله [illegible] اگرچه مشهور است که عبد الله
نام فرزند [illegible] و دیگر ائمه آنحضرت بر جمیع [illegible] رفت
و عطوفت [illegible] در دار القرار فرزند خود
[illegible] رسول الثقلین [illegible]
جناب خاتم الانبیاء ص بر جمیع [illegible] حیث قال صلعم انا و علی ابوا هذه
الامة [illegible] تبلیغ اوامر و نواهی [illegible]
و بجهة ارشاد و هدایت ایشان بر طریق مستوی و صراط مستقیم [illegible]
و سبب [illegible] ایشان از ظلمت کفر و ضلالت به نور [illegible] ایام
جهالت و تهدید و تخویف ایشان از هول و فزع یوم لا ینفع مال ولا
بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و کقوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ان
زلزلة الساعة شیء عظیم [illegible]
[illegible] جلیله و ثواب [illegible] و سبب [illegible] کری
و [illegible] عظما که [illegible]
[illegible] عاجلا [illegible] از ظلم [illegible]
[illegible] الظلمات الی النور و از وادی
حیرت و ضلالت [illegible] راه [illegible]

[illegible]

حرم آنست که قبه مبارکه اش قبة الخضوع [illegible] و محل استجابت دعا [illegible] و قرب [illegible] سبب قبول
شدن نماز [illegible] و باعث شفا بیماران [illegible] شد و ذریه طاهره اش هادیان راه دین
و حجج الله تعالی علی اهل الارضی و السماء گشتند صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و محب الله
و زائر اش زائر الله گردید پس [illegible]

۸۸

و طریق [illegible] حضرت [illegible] رسانید [illegible] الجنة [illegible] یوم
[illegible] الخلق من الله [illegible] عاصی [illegible]
[illegible] محبت [illegible] و زائر [illegible]
[illegible] زیارت آنجناب [illegible] سالک
[illegible] جنات تجری من تحتها الانهار [illegible]
دار السرور [illegible] الانفس و تلذ الاعین و انتم فیها خالدون
[illegible] الحسنات [illegible] النار
[illegible] رسول الله ص من زار الحسین عارفا بحقه کتب له ثواب [illegible]
[illegible] زار الله و حق [illegible] لا یعذب علی النار
و [illegible] الحسین [illegible] وجبت له الجنة
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ من زار الحسین
[illegible] وجبت له الجنة [illegible] ثواب تعزیه داران [illegible]
[illegible] عن البکاء
[illegible] یوم البکاء [illegible] الله [illegible] السعیر [illegible]
[illegible] مودت جناب [illegible] عین محبت و مودت جناب
رسول [illegible] من احب حسینا فقد
احبنی و من [illegible] فقد [illegible]
احب الله من احب الحسین پس [illegible] تعزیه داران [illegible]

و محبت جناب سید الشهدا که سرور اولیاست زیرا که حب الحبیب حبیب کما قیل صدیق صدیقی
صدیق [illegible] موافق کلمه اشعار [illegible] است [illegible] محب محب
المحب و عدو العدو و از شعر دشمن جناب [illegible] است عدو و عدو
المحب و محب العدو کما قال [illegible] الدیوان صدیق عدوی داخل فی عداوتی
وانی لمن ود الصدیق ودود فلا تقربن منی وانت صدیقه فان
الذی بین القلوب بعید و خوش گفت [illegible] سرور شهیدان
دوشن کربلا [illegible] ان المبتلی [illegible] علیهم السلام [illegible]
من جملة الزائرین والباکین والمحبین محمد و آله الطاهرین و نیز از [illegible]
که از [illegible] انوار ولایت پیدا و از جبینش آثار [illegible] هویدا
از معنی این حدیث شریف که احب الله من احب حسینا [illegible]
مراتب محبت اگرچه مقول به تشکیک [illegible] اجناس [illegible]
چنانچه منقولست که روزی [illegible] المجتبی و سید الشاهدین و مرشدان [illegible]
و امام الموحدین جناب [illegible] در [illegible] شاه اولیا و سید اوصیا و ولی خدا
جناب علی مرتضی نشسته بود و آن حضرت [illegible] ملاطفت و عطوفت [illegible]
با او [illegible] بود [illegible] عرض نمود که [illegible] بزرگوار [illegible] سید [illegible]
[illegible] خدا فرمود [illegible] چگونه [illegible] که [illegible] جوانان [illegible] پس کفه برادرم [illegible]
[illegible] سید [illegible] فرمود او نیز [illegible] محبوب خدا است کفه [illegible]
سید [illegible] فرمود او نیز [illegible] خداوند سبحان و [illegible] زبان [illegible]
کفه [illegible] فرمود [illegible] چگونه [illegible] که [illegible] موجودات
و [illegible] کائنات [illegible] جمیع [illegible] و خاتم الانبیا و [illegible] مصطفی

پس کفه ادر [illegible]

پس کفه ادرجه بزرگوار [illegible] جمع [illegible]
[illegible] مولا [illegible] خیبر کیر کیریست و فرمود که [illegible]
دلها [illegible] پرده ایست [illegible] دل پرده قلب [illegible] محل [illegible]
بود [illegible] خلوتیست مخصوص سلطان [illegible] خانه ایست [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] که [illegible] در آن راه [illegible]
مقدسی [illegible] که [illegible] در اینجا قوت [illegible] و قدرت [illegible]
مکان محبت [illegible] مکان و ولایت سرور اولیا [illegible]
[illegible] و چار [illegible] فرزندان [illegible] مقام محبت [illegible]
[illegible] و [illegible] مومنان [illegible] محبت [illegible] اخوان
و برادران [illegible] است زیرا که [illegible]
[illegible] برادر است زیرا که محب محب محبوب [illegible]
و [illegible] دیگر [illegible] که روزی در خدمت رسول عالم و عالمیان
سخن از سرور شهیدان امام حسین رفت فرمودند احبه
[illegible] احب الله [illegible] که [illegible] حسین [illegible]
خدا و علی مرتضی و بتول عذرا و حسن مجتبی [illegible]
و جمیع مومنان است [illegible] ان [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] دوست [illegible]
هر کس [illegible] محبت الله [illegible] شرط محبت آنحضرت آنست
[illegible] و [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و دل [illegible]

[illegible] رسول [illegible] الشهدا [illegible]

در خوف و رجا باشد و بجز از مقام تسلیم و رضا نباشد زهد و توکل
و شکر از ایمان و شوق بر رضا و رحمت رحمان شعار ایقان
ساخته [illegible] و در خلوت توحید نشیند و قطع تعلقات
جسمانی نماید و وصل قرب [illegible] روحانی دریابد تا [illegible] ابرار اعلی
در [illegible] محبت حقیقی که نفس [illegible] قطع نظر
از جمیع علایق و عوایق جسمانی نموده بالذات [illegible] و از ظلمات [illegible] تمام
[illegible] این است که سر [illegible] اولیاء الله [illegible]
[illegible] حضرت خاتم الانبیاء و سند الاصفیاء محمد المصطفی صلعم اولیاء
الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و نطقوا فکان کلامهم ذکرا
و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة [illegible]
فکان مشیهم بین الناس برکة و در [illegible] تجلیات نور [illegible]
یقین [illegible] زیرا که [illegible] چیز [illegible]
چند [illegible] کای صاحب این مقام و سالکان این طریق [illegible] انجام پس ای عزیز
اگر خواهی که [illegible] این راه شوی باید که اول از [illegible] و اگر
خواهی که [illegible] صحبت [illegible] دنیا و ما فیها را فراموش کنی زیرا که [illegible]
مجرد [illegible] از امراض و دوا [illegible] از جمیع امراض و اگر
خواهی که از این راه [illegible] باید که خود [illegible] مادام که [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] آب [illegible]
حرارت که [illegible] در آب [illegible] پس آن را
کل آلوده [illegible]

قطع این طریق با وشکالی بود چون خود را نه بمطلب رسید پس ای عزیز چند
درین راه پیشتر رو [illegible] نقش قدم پیشتر [illegible]
بقوت [illegible] مقصود [illegible] که شاه [illegible]
لذة للشاربین [illegible] حلقه [illegible] کاس [illegible]
[illegible] سلسبیل فیض ازلی و جان بخش کوثر لطف لم
یزلی جناب علی ولی صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده در جواب سائلی
که از حقیقت [illegible] سؤال کرده بود فرموده [illegible]
صبح الازل و یلوح علی هیاکل التوحید آثاره [illegible]
سائل افزوده طلب زیادتی توضیح نمود [illegible]
داد و فرموده اطف السراج فقد طلع الصبح و لله در القائل

[illegible] زین سبب [illegible] شمس عالم تا [illegible] آسمان
از عشق [illegible] کی [illegible] اختیار [illegible]
ای [illegible] عالم عشق شد // موجب [illegible] عشق شد // هر چه گویم عشق
از آن برتر بود // عشق امیر المؤمنین حیدر بود // عشق سلطان [illegible]
و ملک [illegible] انتظام ملک [illegible] عشق را
دل [illegible] خانه [illegible] عشق از آن ویرانه شد
عشق شاهان را [illegible] که در ملک عراق [illegible] حجاز [illegible]
عشق [illegible] آب [illegible]
گویم چیست عشق [illegible] عشق عاشقان
هر چه گویم عشق از آن برتر بود // عشق امیر المؤمنین حیدر بود

سلم کردن بهار روح شد ،، کشتی طوفان نجات نوح شد ،، عشق یوسف با عذار مه وله ،،
هم زلیخا را بجان افکنده وله ،، بر موسی که شد شیخ در ظهور ،، کرد تجلی اندر کوه طور ،،
صبر ایوب اندر بلا ایوب را ،، کرد کور دیدهٔ یعقوب را ،، تاج فرزان عشق ابراهیم خلیل ،،
عشق افتاد از کار جبرئیل ،، هرچه گویم عشق از آن برتر بود ،، عشق امیر المؤمنین حیدر بود ،،
از قبول عشق او را [illegible] ،، گشت مسجود ملائک بشر ،، عشق [illegible] ،،
ملک او ملک [illegible] لا یزال ،، نه فلک او را زیر پایه است ،، [illegible] عرش تخت [illegible] ،،
ما سوی الله ذره عشق آفتاب ،، جمله ذرات از نور [illegible] ،، هرچه گویم عشق از آن [illegible] ،،
عشق [illegible] ،، عشق تربیت [illegible] ،، عشق [illegible] ،،
گاه فقر و فاقه [illegible] ،، ظاهر دانائی [illegible] ،، باطن [illegible] لولاک [illegible] ،،
سر [illegible] ،، باعث [illegible] ،، عشق تفسیر کلام [illegible] ،،
[illegible] الفاظ [illegible] ،، عشق نور [illegible] ،، فیض مطلق [illegible] ،،
هرچه گویم عشق از آن [illegible] ،، هر [illegible] عشق [illegible] ،، [illegible] خوان [illegible] ،،
غیر عشق [illegible] کلمات ،، کس [illegible] موت و حیات ،، هرچه گویم عشق [illegible] ،،
هر [illegible] عشق ،، [illegible] عشق ،، خوش [illegible] مولوی ،،
در [illegible] مثنوی ،، شرح عشق [illegible] ،، [illegible] تمام ،،
زانکه [illegible] ،، [illegible] ،، عشق [illegible] حال ،،
[illegible] لا یزال ،، هرچه گویم عشق [illegible] ،، عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، خاتم [illegible] عشق ،، [illegible] عشق ،،
عشق [illegible] ،، [illegible] فرعون اندر [illegible] ،، عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، عشق [illegible] ،، عشق [illegible] ،،

٩١

هرچه گویم عشق از آن برتر بود ،، عشق [illegible] سلیمان تمام ،، الملک لله [illegible] ،،
لازم ذات [illegible] عشق ،، [illegible] عشق ،، [illegible] جهان ،،
کام بخت [illegible] عالم بخت ،، عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، عشق دست [illegible] اولیاست ،، عشق [illegible] مطلق ،،
عشق [illegible] ،، هرچه گویم عشق [illegible] ،، عشق [illegible] ظفر را ،،
[illegible] ،، در [illegible] ،، گر بود [illegible] ،،
اسفندیار ،، [illegible] عشق [illegible] ،، عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، عشق اندر ملک [illegible] اسکندر [illegible] ،، در [illegible] عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، قصهٔ اسکندر و دارا [illegible] ،، در صفات عشق [illegible] ،،
کشف ،، عارف [illegible] اقوال [illegible] ،، هرچه گویم عشق [illegible] ،،
عشق [illegible] ،، [illegible] ،، [illegible] ،،
چون [illegible] ،، [illegible] ،، [illegible] فرزان ،،
نور [illegible] ،، [illegible] خلق احمد است ،،
[illegible] عشق [illegible] ،، [illegible] یعقوبی [illegible] ،،
[illegible] ،، [illegible] الله است ،، عشق [illegible] ،،
[illegible] ،، عشق [illegible] ،، [illegible] ،،
[illegible] رسول ،، [illegible] ،،
آنکه [illegible] ،، [illegible] عشق مطلق است ،، عشق
مطلق [illegible] لطف حق است ،، آنکه [illegible] ،، در [illegible] ،،
[illegible] ،، هرچه گویم [illegible] ،، [illegible] عشق [illegible] دیار [illegible] ،،

رب العالمین بود بیک حکم ز انجمن ایشان بهم بر پیوست و بر نزول تو اینک هم ادب
میشه که خلیل است باتش نمرود در آید و ذبیح وار در راه قربانگاه پا نهد
یعقوب حال بفراق مبتلا شود یوسف جمال از کنعان وطن جدا گشته در چاه
صفت بپا بلا نورد و عیسی صفت بسمت آسمان گردد و ایوب وار اسیر
کرم شود و همچو نوح وار در طوفان ماند یونس صفت غرق بحران
کهف و محمد وار در عرصه کارزار رضا فرمان ماند علی اکبر شهید بقتال
مشرکان دهر بعد بیاد آتش جور ستمه بر زبان آورد و عباس دل کباب
در کنار دجله آب تشنه جان سپارد و او دامادان شاه عشق بهر ست
پا از خون حنا بندد و با وجود اینها و عیال با نالهای و فغانها و با جهاد
و قتال کرده کفار را با جزوات نکو بود از خلال جهان الحج عز او ست بخیر
و همچو عاشق حقانی و عارف صمدانی در زیر خنجر اعدا بجز ملاقات خدا
تمنا دیگر نکند و بزبان حال مترنم باینگونه مقال شود نظم الآن جان به
سا بهر کار است فدا کنم // بجهد الله بعهده آخر وفا کنم // زدم لیس [illegible]
و با در زیر شمشیر از هوای تو // که خود بود در تمنایت [illegible]
کهی // هر دو ام بارم هر شربت که از تیغ بلا خورده ام // گر چه نعمت قرب
تو فرو خورده ابا کنم // و از معشوق و اقوی و محبوب حقیقی و از حق مطلق
و مطلق حق امیر نوی مژده بشارت امیر شود نظم گشته چه [illegible] در راه
رب جلیل گشت روان جان او // جبریل که شه سر بکف اخرف نگشته
شمشیر جفا مرحبا // ایجم وفا انجه بکف قدرتست // بکسره در رد ست بلا
کاش // آنچه تمنا ز تو بنام // امیر به حضرت او در اسلم کشف لعد عجز نیاز …

وددد

وددود از تو بغیر از تو تمنا نبود // چشم تمنا بتو انداختم جانا تمنی
تو دریا چشم // هر که بود پیاله که کو وفا // غیر خدا که طلبد از حضرت الله یکفی
للعارف العاشق و المحب الصادق من لم یشبه بواحد لم لفظ الفوت در صحیح
انکه چون جناب رسول العالمین و بخصوص رئیس الموحدین و سید العاشقین
این گونه التفات فرموده که انا من حسین لکنه ایتوان کشف کرد حکمه
خفیه و نکته مخفیه کلام بلاغت انجام آن مصدر اسرار الهیه و مظهر حکمتهای
نامتناهیه حضرت سید الانام هم آن بوجه باشد که چون خداوند علی
عظیم خلیل خود حضرت ابراهیم را بذبح فرزند دلبند خویش جناب اسماعیل
امر کرد و فرمود و دانی چه بود خدمت جانان کردن // فرزند عزیز
خویش قربان کردن // در آن اوان نور مبارک جناب رسول عالمیان مانند آفتاب تابان از افق جبین مبین حضرت اسماعیل طالع و ساطع بود
~~بر جبین مبین حضرت … یافته بود~~ پس از شنیدن
جناب خلیل امر خداوند جلیل را دست فرزند خویش حضرت اسماعیل گرفته
و دامن همت بر کمر اخلاص و ارادت زده و قدم صدق و وفا بجای
ولای خداوند بی باک گذاشته و بزبان حال مترنم این مقال گردید نظم
بلا بلا که خواهی بیار زمن رضا // که در رشته ولا تو بلا نمی بینم // ز من بلا چه
کنی یاد در رضیم خدا // که هر چه از تو رسد جز عطا نمی بینم //
~~چون تو شیرین چه غم از تلخی گرد و کام من~~ // چون تو خشنود …
چه غم از خلق … // پس مع اسماعیل را از زمین جز آگاه نموده … حضرت باری سبحانه در سینه … قبله …
~~… جناب اسماعیل~~ بشارت مژده و حکم
از جناب خلیل شنید چون نخل طور سراپا نور گردیده و بزبان حال کشف اسرار

دامان خویش هیچ گیر از این محشر || آلوده دامنی تو نگردد گر این زنم
کز دامن تو چه ازین خود نظر || از رحمت منقطع شوم و از تو شرمسار
پس تیغ خویش تیز کن ای چو برسم || بگذار با صفا چه خنجر به حنجرم || قربانم
نما ز سرست به تیغ تیز || شاید رسم به قرب محبوب پس عزیز || [illegible]
زیرا که || عاشق معشوق در جهان جان است || زنهار که گذشت
[illegible] || قیاس کار بگیر از جناب [illegible]
[illegible] || اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی [illegible]
[illegible] فلما بلغ معه السعی قال یا
بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل
ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما اسلما وتله للجبین
لان ابراهیم لو لم یعلم لم یقدم علی ذبح ولده بمجرد الاحتمال من الاحلام
وتله للجبین و امرار المدیة علی حلقه لانه حرام علی تقدیر عدم العلم بالوجوب
ولم یحتج ایضا الی الفداء پس بسبب منع ابراهیم از ذبح اسماعیل [illegible]
کوری [illegible] قربان کوه منا [illegible] شهید قوم دغا [illegible] عرش [illegible] فرزند خاتم
الانبیاء جناب سید الشهداء علیه التحیة والثنا گردید کما قال الله تعالی وهو اصدق
القائلین وناديناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی
المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم سر [illegible]
خاتم النبیین واشرف العالمین که انا من حسین [illegible] کردید [illegible] معنی
که هرگاه این ذبیح جلیل [illegible] عدم [illegible] جناب [illegible] گشت پس
نور انوار نبوت و ولایت [illegible] در فلک رسالت ختمیت [illegible]

علم من الله
اقتلونی یا ثقاتی
ان فی قتلی حیاتی
[illegible]
[illegible]

[illegible] اراده حتم واراده عزم [illegible] بای مشرو هو [illegible] ان [illegible] بالکلام [illegible] ولو لم [illegible] ابراهیم ان یذبح اسماعیل [illegible] مشیة الله [illegible] امر الله [illegible] ولو شاء [illegible] ان لا یسجد [illegible] الکل [illegible] ولو لم یشاء [illegible] پس بسبب [illegible]

چنانچه در کتاب منهاج الطالبین از حضرت صادق آل طاها و یاسین نقل میکنند
که حق تعالی چون ابراهیم را از ذبح اسماعیل باز داشت ابراهیم متامل شد
که آیا حکمت در منع چه بود و عبادالقصیر [illegible] اطاعت فرمان پدر آمده باشد
[illegible] فرستاد که منع اسماعیل را [illegible] آن از قربان کردن [illegible]
که در محافظت [illegible] که [illegible] نور محمد خاتم الانبیا است و در آن حال
جاب [illegible] بر داشت و مراتب درجات و منازل محمد و آل محمد را ابراهیم
عرض فرمود که [illegible] همه فرزندان اسماعیل اند و در مبلغ آنها
[illegible] حسین بن علی علیهما السلام را ابرپه و [illegible] او را
[illegible] در میان آل محمد ص [illegible] مرتبه [illegible]
فرمودند که فرزند اسماعیل حسین را است که دختر زاده رسول
آخر الزمان است صاحب ابراهیم خلیل الرحمن عرض کرد یا رب
حسین [illegible] از اسماعیل [illegible] فرمود که ما او را الفدیه
اسماعیل قبول کردیم پس بقول حضرت صادق ذبح عظیم حسین بن علی
[illegible] و ذریه اسماعیل [illegible] که ان [illegible]
که قرار [illegible] سوال محمد [illegible] که خدا او را
عظیم در کلام مجید و فرقان حمید خویش [illegible] ذبح عظیم خوانده
و علامه مجلسی [illegible] معتبر از حضرت امام رضا ع روایت
کرده است که چون حق تعالی امر کرد حضرت ابراهیم را که فرزند خود اسماعیل را
قربان کند [illegible] فرستاد و امر کرد که [illegible] العوض او
قربان کند پس ابراهیم آرزو کرد که [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] از صغیر و کبیر [illegible] الوجوه [illegible] سوار
[illegible] شهر [illegible] گفتند [illegible]

و فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربان میکردم تا انکه دل من بکشتن عزیز
ترین فرزندان اش بدرد آید و مستحق بشوم بسبب این ارفع درجات اهل مصائب
پس حق تعالی بوی وحی کرد که یا ابراهیم کیست محبوبترین خلق من بسوی تو ابراهیم گفت خداوندا
خلق نیافریده که محبوبتر باشد بسوی من از حبیب تو محمد مصطفی ص حق تعالی وحی کرد که
آیا او محبوبتر است بسوی تو یا جان تو ابراهیم گفت بلکه او را از جان خود دوست تر
میدارم حق تعالی فرمود آیا فرزندان او محبوبترند بسوی تو یا فرزندان تو ابراهیم گفت
بلکه فرزندان او را دوست تر میدارم از فرزندان خود پس حق تعالی وحی کرد باو که
آیا کشته شدن فرزندان او بدست دشمنانش دل ترا بیشتر بدرد می آورد
یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن
فرزندان او بدست دشمنانش بیشتر دل مرا بدرد می آورد پس حق تعالی فرمود
که ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که از امت محمد اند حسین ع فرزند او را
خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه کوسفند را میکشند و بسبب این مستوجب غضب من خواهند
شد پس ابراهیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد و گریان شد پس حق تعالی ندا کرد که فدا
کردم جزع ترا بر فرزند تو اسمعیل اگر او را قربانی میکردی بجزع کردن تو بر فرزند عظیم
او از آن حسین و کشته شدن او و واجب گردانیدم بسبب این جزع از برای تو رفیع ترین
درجات اهل مصائب و اینست معنی قول حق تعالی و فدیناه بذبح عظیم یعنی فدا کردیم

٢ که یا ابراهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین ع وقتله واوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب وذلک قول الله عز وجل وفدیناه بذبح عظیم یعنی کرد فدا

اسمعیل را بذبح عظیم نکته اگر قائل بگوید که مراد از ذبح عظیم شهادت
جناب سید الشهدا فرزند رسول اکرم باشد پس مفدی عنه از مفدی به
اعظم درجة و اقدم رتبة و اجل گردید امت نمیشود و حال آنکه یجب ان
یکون المفدی عنه اعظم درجة من المفدی به وهذا الفداء عکس ... ٣

اثر

٩٤

[illegible]

اشرف از جمیع ما سوی است حتی از انبیاء و اولوا العزم و فضلا عن غیره و ثانیا
از استعمال لفظ الفداء عوض کشتن از شرافت بیشتر که از ولیت مرتبه
وحقارت اشرف لیه بس جواب سخنه وجه میتوان داد والله اعلم بحقیقته
جناب امام حسین ع یکی از اولاد جناب اسمعیل ذبیح الله است که جناب
اسمعیل مذبوح را شرف بر سایر انبیاء و اولیاء و اوصیا حتی جناب خاتم
الانبیاء محمد مصطفی ص که از اولاد اسمعیل است به وجود آمد بنده و حال آنکه
بسیاری از طلب آن حضرت بشمار پس فقتله عوض شرف ذبح اسمعیل
یکی از اسباط و اولاد او که جناب امام حسین ع باشد کرد عوض از ذبح مذبوح
و مقطوع کل از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و لا شک فی ان مرتبة کل
السلسلة اعظم و اجل من مرتبة الجزء الواحد منها وجه و ثانیا انه لیس
فی الخبر انه فدی اسمعیل بالحسین ع بل فی الخبر انه فدی جزع ابراهیم ع
علی ولده اسمعیل بجزعه علی الحسین ع و ظاهر ان الفداء علی هذا
لیس علی معناه من المراد التعویض ولما کان اسفه علی فوات منصب
ثواب الجزع علی ابنه عوضه الله بما هو اجل و اشرف و اکثر ثوابا
وهو الجزع علی الحسین ع والحاصل ان شهادة الحسین ع کان امرا مقررا
ولم یکن للجزع فی قتله ع حتی یرد الاشکال وانما هو من قبیل الاستدلالات
لعدم الوقوع ولکن الاخیر علی ما ذکره لا یتجه الوجهان الاولان ان یقدر
مضاف ای فدیناه بجزع مذبوح عظیم الشان وجسیم القدر والثانی
ان یجعل عظیم یکون الباء سببیة ای فدیناه بسبب مذبوح عظیم بان
جزع علیه و علی التقدیرین لا یجب تقدیر مضاف و تجوز فی اسناده قوله و فدیناه
والله العالم بحقایق الامور

[illegible]

وفي المجمع في نحر ذبح وفديناه بذبح عظيم الفداء جعل الشيء مكان الشيء لدفع الضرر عنه
قيل وصف بالعظيم لضخامة جثته والذبح بالكسر ما يذبح من الحيوان او عن ه
انا جعلنا الذبح بدلا عنه كالاسير يفدى وفي حديث آخر الذبح العظيم الحسين
واختلف في الذبيح فقيل اسحق والأظهر من الرواية انه اسمعيل ويقويه قوله
انا ابن الذبيحين وكونه بعد ايراد قصة الذبح قال وبشرناه باسحق نبيا من الصالحين
وكان اسمعيل اكبر من اسحق بخمس سنين وفي حديث الصادق [illegible] كان الذبيح
اسمعيل لكن اسحق [illegible] ان يكون هو الذبيح لينال درجته [illegible] فسماه الله
ذبيحا بين الملائكة لتمنيه لذلك [illegible] اراد ابراهيم ان يذبح ابنه
اسمعيل الموضع [illegible] رسول الله عند الجمرة الوسطى فلم يزل [illegible]
يتوارثون [illegible] كابرا عن كابر حتى كان [illegible] علي [illegible] ٣

~~[illegible]~~

جناب الحسين [illegible] لسان الواعظين [illegible]
روايت كه روزي سلمان رضي الله عنه در خدمت شاه ولايت علي [illegible] بود
در نظر داشت شاه عالميان فرمود سلمان [illegible] حسين [illegible] بود
و از ولادت آنحضرت [illegible] سال گذشته بود عرض كرد [illegible] چند سال از عمر شريف
[illegible] گذشته است [illegible] رسالت فرمود اي سلمان
تحقيق [illegible] اسلام [illegible] شاه ولايت فرمود
بگو جواب [illegible] خلق الله ثم خمسين الف [illegible] من قبل آدم
خمسين الف عام وكنت مع آدم الاول [illegible] فكنت في [illegible]
عرضت ولايتي عليهم فامنوا ببعضهم [illegible] ومن ابى فقد كفر ثم [illegible]

الف حرب

الف حرب الاصغر [illegible] اكبر من حرب خيبر ثم كنت مع [illegible] في [illegible] خمسين الف عام
فكنت [illegible] بالوحدانية خمسين الف عام فصدق بعضهم [illegible]
[illegible] ثم جاهدت معهم جهادا كثيرا فمنهم خمسين فرقة
وكل فرقة خمسين الف [illegible] كنت معهم [illegible] على [illegible] وقال
[illegible] رسول الله [illegible] خلق [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار سال [illegible]
هزار سال [illegible]
[illegible] ايمان [illegible]
[illegible] حرب [illegible]
هزار [illegible] خيبر [illegible] پنجاه
هزار سال دعوت [illegible] بوحدانيت [illegible] تصديق [illegible]
يافت [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] پنجاه هزار فرقه [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارك [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] مصطفى [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] البررة وقتيل العبرة جناب [illegible]
[illegible] خداوند جل [illegible] خاتم الانبيا محمد مصطفى [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] شهادت [illegible]

جناب الحسین [illegible] جلوه [illegible]

پس یاران جانبازی مثل روحانی نامش کلافه دفتر و افق نامیده در حق ایشان

گان خداوند عالمیان که هر یک فوق آسمان و زمین‌اند و طور ظهور علم خداوند علیهم السلام

دیگر چون گذشت جلالت جناب بلا و شیدای احمد و باقر مجاهده در مسیله الی التماع

و ابتلا که شیدای انم محنج نامار که این شیوه کاملین و شعار اولیا خوبان

و طریقه سالکان طریق حق الیقین است. نظم: هر کسی بکوی جلوه او جلوه

کر گذشت، اول قدم که به رخش یار سر گذشت، هر کسی بسوی او قدم

بیشتر نهاد، از هر چه بود عزیزش از او بیشتر گذشت، در راه جستجوش

بجمهور الغیب البس بجایی رسیده که از حد و سر گذشت، اوج گرد در

طریق بنیاد رسش چه جور یار ابراهیم رو جه خیر البشر گذشت، سلطان

دین حسینی که در دشت کربلا بر او جهاد دشمن بیدلو گذشت، هر چند سر

گذشت عشق بیشتر کریم، کو به عزیز بکو که با و بیشتر گذشت، با انکه از عشق

بدل خسته درد هاست، شاکر که خنده‌ها حسینی گشته خورست، [illegible]

در حدیث قدسی: من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی

و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته

فانا دیته. نظم: هر کرا آمد طالب دیدار او، عاقبت شد عاشق رخسار او

کو نقود جست بر کیوان او، عاقبت گردید سرگردان او، دل که جسم

روان او جان گرفت، دل هر جان بود در عوض جانان گرفت، الخ

سالکان طریق این سعی بجز فقر و جگر تشنه نه و طالبان و جانشین سو و فرو ز

رندان بلا کو تشنه نه چنانچه در مجلس از مشوب اثر موسی کلیم الله علیه [illegible] و آله و سلم

۲ که تا به رضیا الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و به مرتبه و مقام [illegible] رسیدا انه [illegible]

مأثور است

مأثور است که وقتی شخصی به مناجات خداوند عالم جل جلاله بود مردی از بندگان

صالح پروردگار عالمیان بخدمت کلیم الرحمان رسید و گفت ای موسی [illegible] از

خداوند جل و علا بنده [illegible] هنگام مناجات از جانب این بنده عرض پروردگار رفیع الدرجات

جل شأنه برسان که او را دوست میدارم و مطیع اویم پس چون کلیم الله

از مناجات فارغ شد ندا در رسید که ای موسی آیا پیغام بنده مرا عرض

نمیکنی کلیم الله عرض کرد که آن تو عالم با حقیقت کرد بنده تو پس حق فرمود

ای موسی عرض نیز از آن بنده ما که دوست مادارم پس بر بقیه موسی فرمود که آن مرد

بنده [illegible] خبرت و چنینها از مناجات به درگاه رجوع نمود در

مکان آن مرد متفقد احوال او شد دید که شیر او را در بیابان است

پس تعجب نمود و محزون گردید عرض کرد خداوند امر در حالی که اولا گفت

میدانستی [illegible] او را و او را دوست میدارد است مسلط ساختی بر او

سکی از سکهای [illegible] که میدارد او را پس ندا آمد که ای موسی این جهانی

نیکی فرما به او [illegible] دوستان و اولیا [illegible] دشمن [illegible] کرده [illegible] است

است و لنبلونکم [illegible] من الخوف [illegible] داد و ما یقینا

وایمانا. هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشتر [illegible] میدهند

و دیگر آن که [illegible] زاد در جوار رحمت و در غرفهای جنات تجری

من تحتها الانهار لیتلذذ من الحور العین و الولدان و من الفواکه

و الاثمار است که دنیا سجن المؤمن و جنة الکافر. فلیسلا لیمیز الخبیث

من الطیب و یخرج الحی من المیت. پس چون اجل بنده کامل [illegible]

که در راه بنده [illegible] عبد [illegible] اجلک [illegible] اذا اراد [illegible]

ان یقول لکن فیلکون بجو رحجب در سلسله اند که بمرتبه اعلی و درجه قصوای
العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة رسیده از حق تعالی ملک تحت
کشته [illegible] و حکم شان در کل مواد قابلیة نفوذ کرده الله از رشحات فیض
یا کریم و در کتاب مجمع از بحار از کتاب از امیر المؤمنین ع مرویست که روزی سلام
به بیرون ما آمد که شاه از نظر و قدحی از شیر و قدری از مسکه که ام ایمن هدیه از
برای ما فرستاده بود بخدمت آنسرور آورده بدیدم دل آنجناب از آن طعام شاد فرمود
چون فارغ شده برخاستم و آب بر دست مبارک آنجناب ریختم پس دست
مبارک را شست و بقیه تری دست مبارک را بر روی و لحیه مبارک خود [illegible]
بعد از آن برخواست و میان [illegible] مسجد که در جانب خانه بود بسجده افتاد
پس بسیار گریست بعد از آن سر مبارک را از سجده برداشت و اصلا از آنجا [illegible]
که از آنحضرت سوال کنند پس حسین برخاست و بخدمت جد بزرگوار خود رسید [illegible]
بر زانو مبارک آنسرور بالا رفت و سر مبارک [illegible] بر سینه [illegible]
و ذقن خود را بر سر مبارک آنجناب گذاشت بعد از آن عرض کرد [illegible]
که [illegible] شما حجت [illegible] فرمود ای فرزند من [illegible] امروز
[illegible] سرور شدم [illegible]
وجبرئیل [illegible] شما [illegible]
خواهد بود پس جدم [illegible] سوال [illegible]
امام حسین عرض کرد که یا ابه هر کدام قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود پس قبرهای ما را
که زیارت خواهد کرد [illegible] محافظت [illegible]
از امت [illegible] که اراده [illegible] نیکوئی [illegible] و حکم مرا

دهم نیز

دهم نیز محافظت میکنم ایشان را در موقف ها و روزها [illegible] و نجات میدهم ایشان را
از اهوال و شدائد آن [illegible] در کتاب مجمع از کتاب مجمع البحرین مرویست که [illegible]
رسول الله [illegible] پس در پیش روی مبارک آنسرور ایستاد و عرض کرد که یا رسول الله [illegible]
[illegible] بعد از آن عرض
کرد یا رسول الله [illegible]
بعد از آن عرض کرد [illegible]
از برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم
صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ادریس مولای عبد الله بن جعفر از
ابو عبد الله ع در تفسیر آیه شریفه [illegible] مرویست الم تر الی الذین
قیل لهم کفوا ایدیکم مع الحسن واقیموا الصلوة فلما کتب علیهم القتال مع
الحسین قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب

۲ مولف [illegible] اهل [illegible]
[illegible]
[illegible] و قوت [illegible]
[illegible] ولا [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] والدم [illegible]
[illegible]
[illegible] قول الله تبارک
و تعالی بوده که ولنبلونکم بشیء الخ

[illegible] مصیبت و بلایا و محنت و ابتلاء
و امتحان کرده آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
فرموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
در کتاب بحار و مجمع البحرین و عوالم
از ادریس مولای عبد الله بن جعفر

٤٢١

۹۸

الی خروج القائم فان معه النصر و الظفر قال الله قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر
لمن اتقی الآیة یعنی آیا نظر نمودی بسوی آن کسانی که گفته شد ایشان را که باز دارید دست خود را
و حسن [illegible] نماز را بپای دارید و وقتیکه نوشته شد بر ایشان قتال با جهاد [illegible]
[illegible] [illegible] ناگاه گروهی از ایشان [illegible] [illegible] مهلت بده [illegible] تا اجل قریب [illegible]
ظهور قائم [illegible] [illegible] [illegible] ظفر [illegible] [illegible] که [illegible] در جواب ایشان که
متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است از برای کسی که تقوی [illegible] [illegible] ٢
و الیه در کتاب [illegible] از ابو جعفر [illegible] در [illegible] قول خدا [illegible] که فرموده است و من قتل مظلوما
فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا مرویست
که [illegible] [illegible] و [illegible] که مظلوم کشته شد [illegible] اولیاء الحق [illegible] قائم از ما
در وقتیکه ظاهر شود قائم [illegible] طلب خواهد [illegible] خون امام حسین را [illegible] کشته شد [illegible]
که [illegible] بتحقیق که اسراف [illegible] در قتل [illegible] که مقتول [illegible] [illegible]
قائم [illegible] و اسراف در قتل نیست که کشته [illegible] غیر قاتل انه کان منصورا
[illegible] [illegible] [illegible] از دنیا تا [illegible] [illegible] از آل رسول
که [illegible] زمین را از قسط و عدل هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم [illegible]
[illegible] [illegible] از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق [illegible] مرویست که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جناب [illegible] [illegible]
عرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو عبیده [illegible] [illegible] اسراف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الحضرت [illegible] [illegible] [illegible] لو قتل اهل
الارض بدمه ما کان مسرفا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اسراف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تحقیق خواهد شد

٢ و فی تفسیر العیاشی عن الباقر [illegible] کفوا ایدیکم مع الحسن کتب علیهم القتال مع الحسین الی اجل قریب الی خروج القائم [illegible] الظفر قل متاع الدنیا قلیل [illegible] و الآخرة خیر لمن اتقی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تحقیق خواهد شد که [illegible] آیه شریفه و از [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] که [illegible]
داریم اجازه امام [illegible] در [illegible] جناب سید سجاد و زین العباد و شاید
[illegible] [illegible] قتال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مختار [illegible] اولاد [illegible]
نیست زیرا که اختیار [illegible] که [illegible] [illegible] در [illegible] شیعیان
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که قوله تعالی
و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل
در شأن حسین است پس هرگاه کشته شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اشاره [illegible] که در قرائت اهل بیت علیهم السلام فلا یسرف [illegible] [illegible]
و احتمال دارد که [illegible] [illegible] اسراف نیست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در قتل [illegible] اسراف [illegible] [illegible] [illegible] اسراف
در [illegible] کشته شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والیضا در کتاب جامع الاخبار بسند از داود بن فرقد مرویست که ابو عبد الله علیه السلام
فرمودند بخوانید سورهٔ مبارکهٔ فجر را در فرایض و نوافل خود بدرستیکه این سورهٔ
حسین است و رغبت کنید در قرائت این سورهٔ مبارکه خدا رحم کند شما را بیامرزد
شما را پس ابو اسامه که در مجلس شریف آنحضرت حاضر بود عرض کرد چگونه
گردید این سورهٔ مبارکه مخصوص جناب حسین علیه السلام فرمود که آیا نمی‌شنوی تو قول
خدای تعالی را که در سورهٔ مبارکه فرموده است یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
و بجای اینکه قصد کرده است خدای تعالی حسین بن علی علیه السلام را پس او صاحب نفس
مطمئنه راضیه مرضیه و اصحاب او از آل محمد صلی الله علیه و آله راضی‌اند از خدا
در روز قیامت و خدا نیز راضی است از ایشان و این سوره مخصوص است بحسین
و شیعهٔ او و شیعهٔ آل محمد صلعم بعد از آن فرمودند که کسیکه مداومت نماید بر قرائت
سورهٔ والفجر با امام حسین علیه السلام در درجهٔ آنجناب باشد در بهشت بدرستیکه خدا
عزیز است و حکیم الخ و نیز در کتاب بحار ... فی مسند الی ابو عبد الله علیه السلام
مرویست در قول خدای تعالی فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم ...
حساب کرد پس حضرت ابراهیم خلیل حساب ... را که وارد می‌آید بامام
حسین پس گفت بدرستیکه من بیمارم از برای آنچه که وارد می‌شود بر حسین
وایضا در کتاب مسند الی ابو عبد الله علیه السلام مرویست در قول خدای تعالی و اذا الموؤدة
سئلت بای ذنب قتلت فرمودند که این آیهٔ شریفه نازل شده است
در شأن حسین بن علی علیه السلام و از جملهٔ آیات فی التنزیل شهادت آنحضرت آیهٔ شریفه
حمله و فصاله ثلثون شهرا است که در فصل آیات الائمه سمت تحریر یافت
والیضا من الآیات ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه

نؤتیه اجرا عظیما یعنی کسیکه قتال میکند در راه خدا پس کشته میشود یا غالب میگردد
پس زود باشد که بدهیم او را اجر عظیم و کسیکه مجاهده در سبیل الله با نفس
و مال و عیال و راحت نمود بغیر از خامس آل عبا جناب سید الشهداء کسی نیست
و خدا وعده کرده ... در فرقان عظیم ... سرور سعادت دارین ...
آنحضرت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... علوم ... آن سید انام را شنیده ...
[illegible]
... من حی عن بینة ...
[illegible]
[illegible]
که صندوق علوم اولین و آخرین ... آن سر و سینه
زهرا ... برابر ... آنکه
شمشیر ... اللهم انی استودعک اهلی
و ولدی و بناتی و اخواتی المظلومین آه آه ...
[illegible]
[illegible]
... من جبل الستور ...
... من جبل علی الحیاء ... فانتشر والشمر جاف فوقه لا تجلی

وضمن علیه بالأبطاء، یا شمر هذا خامس أهل الطهارة، أهل الکساء
وخلیفة الآباء، یا شمر هذا ابن النبی محمد، وابن البتول الصغری
الزهراء، یا شمر هذا الغوث نور الله ما بین الوری وخلیفة الآباء،
دعنا نغمضه من مسح شیبه، دعنا نقطع عنه أذی الوعثاء،
دعنا نقبّل نحره ونشمّه قبل الرحیل ونقبل وشک فناء، دعنا
نغطّی وجهه بردائه، دعنا نعالج جرحه بدواء، دعنا نرش
الماء فوق جبینه فلعله یصحو من الإغماء، دعنا نظلّل جسمه یا شمر
عن حر الهجیر ولفحة الرمضاء، دعنا نودّعه ونجلس حوله، یا شمر
قبل تفرّق وشتات، دعنا نقدّم إلی الخیام وفاته، یا شمر یا سجاد
ذی الضراء لبثه ودفعه عنه بنظرة فلقاءه یا شمر برع الدماء،
وجلا بن سنبل الحمام وقتل یا شمر ابن هند وبنو نفیلة فأبی
اللعین الرجس الأذی بجنبه، وأجاب لیس القول بالفحشاء. مثنوی
حال شه شهید کربلا چه جفا دید اهل بیت بود هر یکی زینها قتل مجروح دید
بیقرار هر یکی سر برهنه دوید تا که آن دید سر بریده مصطفی آن وقتیکه زینب
دیگها باتی وهر جا کسی که خون فشان دشت آن از هر طرف سر دوان
تا که این رسیده بر زخم و خون چشمم در بیابان شه شمر دون از زبان کفته
باد و وفا آنکه لعین از دست ظلمت آل آن، ای لعین این زاده پیغمبرست
خاص آل عبا و اطهرست، ای لعین این نور نور الله بود در وی عزت او را
ره بود، یکدمی بگذار از این شمر دغا، چشمهایش سوی من نم از زوفا بگذار
بگذار ای شمر لعین، تا ببینم آب از این جبین، چهره زینب عشق کشته جرعه نوشی

بگیرم

شاه از سر عشق آه ای جان من، بگذار بگذار این نظاره را، کاو مرا از جبر او آگاه
عابرش در بستر زاری بود، دین حق در دست سیار بود، این زمان یکسی
چه یار ار اعمال است جز این جبواره من مجروح او را از غیر ما یار جز بی
در سر قباش ... نیست آن با جنب زینب حضرت ... و خواهرانش عابد
و منه جبه الشهر ار ازین ... نقدم ... آل رسول
تو بر جنان ... بود در ... که ... شمر ... جگر ... ای الیمین
بپکر یا رب ... موجود تو ... الکون ... قدم
... آن ... در ... مرد ...
... بما ... او کم ... او ...
... ... تو ... کس ... ...
... ... عمر ... مجروح ... ...
و ... آن ... خطر ... تن ... بر کسی
... ... این ... ... لایق او ...
و حسن ... دل ... ... الله ... و در
و در تاریخ ابو مخنف مسطور است در آن وقت که جناب زینب خاتون برادر
جبه اطهر برادر را افتاده بود دیده در زیر شمر شریر و امر او کعبت شمر
کین عمر بر کتف سار کنی موسی سید المرسلین گذارد، و میکفت تنحی ولا
الحفت والی مظلوم میکفت دعنی او دعه و بود عنده وایضا
من الأبات: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون، سورة آل عمران، کما مکنیکه از اکثر شهدا در راه خدا

ألا لعنة الله علی القوم الظالمین

۳ تفسیر ... نزلت فی شهداء بدر و احد ... [illegible]
... [illegible] ... فی سبیل الله ... [illegible]
... الجهاد الاصغر ... الجهاد الاکبر ... [illegible]

مردها نیستند بلکه در نزد پروردگار شان روزی داده میشوند ۳ ... [illegible]
جناب رسالتمآب ... [illegible] ... آن کشته که زنده است در نزد خدا و نزد عالمیان
جاودان سرور شهیدان و سید مظلومان امام انس و جان حضرت ... حسینی است
که در جانب عرش رحمن آویخته ... خدا و ... وفا کن ... [illegible]
گفته نظم ... عهد که بستی ... آفرینش الکون ... وفا کن ... [illegible]
کرمی ... وفا کردم ... [illegible] ... زیارت ... [illegible]
برادر استان وقف ... و نظر میکنند بزیارت کنندگان و ... [illegible]
خود ... [illegible]
و طلب آمرزش برای ایشان می نماید و از پدران خود سوال میکنند
که از برای ایشان استغفار کنند و میفرماید که ای گروه گریه کنندگان
اگر بدانید آنچه را که خدا برای شما مهیا کرده ... [illegible] ... ثوابها
هر آینه خوشحالی شما از اندوه شما زیاده خواهد بود ... [illegible]
برای گریه کنندگان نظم ای دیدها خون ببار ببار زار در روز حشر این
گریه ... [illegible] ... در بارگاه قدس ... [illegible]
بهتر ... [illegible] ... تاج ... [illegible]
... [illegible] ... حیدر است والصافی الایات فی سورة الرعد
الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق والذین یصلون
ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم ... [illegible]
بعهد خدا ... [illegible] ... وصل می کنند آن چیزی را که
امر کرده است خدا ... [illegible]

۴ تفسیر ... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... الصادق ... نزلت فی رحم آل محمد ... [illegible]
... [illegible] ... الرحم معلقة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی ... [illegible]
... [illegible] ... ما امر الله به ان یوصل ... [illegible]

یقین است که وفا کننده بعهد خدا و عهد رسول ... [illegible] ... ما امر الله به ان یوصل
آنحضرت ... [illegible] ... که در صورتی که ... [illegible]
و ... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]
... [illegible] ... مصداق آیه کریمه یوفون بعهد الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مصداق ... [illegible]
ما امر الله به ان یوصل ... [illegible] ... طریق وفا ... [illegible] ... صدق
... [illegible]
... [illegible] ... باغ اصطفا و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] نظم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
۳ والیه ... [illegible] ... الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

ارادت خود را مطمئن قلب ایشان زیاده شد از هیچ ملک گذشته و موجب التفات
الله ازین جهت و ملک چه پیشینه و کجا [illegible] کوشیده تا اینکه شراب طهور را
از دست ساقی حوض کوثر نوشیده و از بیم [illegible] حزنی و خوفی از کردار
کرده اعلا و از [illegible] کسی [illegible] الوجه نبود الا اینکه شعف بر شعف
می افزود الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و ایضا در سورة البقرة
الآیات ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله تفسیر [illegible] از زر و مال
گذشته [illegible] فروشنده جان خود [illegible] از برای طلب رضای خدا [illegible] که جان [illegible] بر یار [illegible]
نه بیند والحمد [illegible] که [illegible] بر صدر [illegible] فی قلبه [illegible] و [illegible]
دیده [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible] با [illegible] در معامله [illegible] یافت [illegible] شفاعت
و شفا در تربت [illegible] امامت و در تربت [illegible] مستلزم وجوب جنت [illegible]
و نزد [illegible] نزد خداوند [illegible] که [illegible] فیض [illegible] صدق [illegible]
بکی علی الحسین وجبت له الجنة [illegible] روشن [illegible]
از حضرت صادق علیه السلام روایت است که [illegible] جدم حسین [illegible] آرد و بقدر
[illegible] از چشم او جاری شود [illegible] برخواست ابو عمار مرد شاعر [illegible]
[illegible] صحبت حضرت صادق بود در میان روز [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابو عمار
شعری چند در مرثیه جدم حسین [illegible] ابو عمار با حزن و اندوه [illegible] شروع [illegible]
بمرثیه آنحضرت و جناب صادق [illegible] میگریست [illegible] صدای ناله از خانه آنحضرت
بلند شد حضرت فرمود [illegible] در [illegible] که [illegible] ابو عمار از
[illegible] آنحضرت افزود [illegible]
حرم محترم بلند شد [illegible] علیه السلام [illegible] و حق خداوند [illegible]

(حاشیه:)
في المجمع روي [illegible] عن ابن عباس [illegible] نزلت هذه الآية
في علي بن ابي طالب [illegible] حين هرب النبي من المشركين الى
الغار [illegible] علي فراش النبي و نزلت الآية بين
مكة والمدينة [illegible] فقام جبرئيل عند
رأسه و ميكائيل عند رجليه و جبرئيل ينادي بخ بخ من مثلك
يا علي بن ابي طالب يباهي الله بك الملائكة وقال
قتادة نزلت في المهاجرين والانصار وقال عكرمة
نزلت في ابي ذر الغفاري [illegible]
[illegible] الا ان اهلي [illegible]
ابا ذر [illegible] فقلت منهم [illegible] على النبي [illegible]
مهاجرا [illegible] فقلت حتى نزل على النبي
وان صهيب [illegible] المشركون من اهله [illegible]
منهم [illegible] مهاجرا وقال الحسن [illegible]
في كل [illegible] سبيل الله [illegible] علي و ابن عباس
ان المراد بالآية الرجل الذي يقتل على الأمر بالمعروف
والنهي عن المنكر [illegible] (انتهى)

که موافق [illegible] خاک [illegible] خبر [illegible] حضور رسول [illegible] اظهار [illegible]
مرتم [illegible] مقال باشم نظم روز قتلش چشم گریان خون گریست [illegible]
[illegible] گریست [illegible] کشته گریان [illegible] حضرت خیر البشر افزون گریست
گشت گریان [illegible] چون [illegible] چون وقتی حضرت چون گریست [illegible] کشته
[illegible] بر [illegible] گریست [illegible] ابو عمار [illegible]
حضرت [illegible] در مرثیه جدم حسین [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] پنج [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] الجنة [illegible] آنحضرت
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه [illegible] آنحضرت [illegible]
و در [illegible] حضرت [illegible] جدم حسین
[illegible] و بشارت [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خلایق [illegible]
و [illegible] خلایق [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] نزد [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] غزل [illegible] بر [illegible]
[illegible] خاک [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] رضوان [illegible]
چه [illegible] پس [illegible]
که [illegible] شوق [illegible] سرور [illegible] حضرت

روز بر گرده اند که جواب ایشان نزد تو نامه و دشمنان اهل بیت تو می خندند که بر بدن سوی آتش
میکشند و الکافران نیز خطاب از مراتب بیکان که عمر حسین و آه حضرت و ندامت
از سینه برد و در حسرت میکشند و افسوس میخورند پس ناله از خانه جناب حوریان
و خزینه داران بهشت بیان می آیند که بهشت را از برای شما مهیا کرده اند ایشان در جواب
میگویند که خواهیم آمد نزد ایشان چه جواب میخواهیم ایشان حوریان و غلامان و خازنان
بهشت ایشان بیر سرور میشوند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند شوق
انها بملاقات ایشان زیاده میکرد و پس بهشتیان آنحضرت می گویند چه و پس خداوند را
که فرج اکبر و احوال این روز را از ما بر داشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس ایشان
دستران را از بهشت با محلها از برای ایشان می آورند ایشان سوار میشوند کلاه و شمول چهره
و شمار حضرت رب العزة میشوند و صلوات بر حضرت رسالت و آل اطهار آنحضرت
میفرستند تا داخل بهشت می گردند پس بر ارباب بصیرت و اصحاب معرفت و علوم مخفی نیست
[struck-through word] که با وجود مثل جناب سید الشهدا کرده که در بهشت بعد از عبادتی و دار تم دعا
دعا اتقوا و سایر اعوان و انصار و اهل بیت و جان و مال بگذرد در بهشت با شد خداوند
کریم با شد که کرامتی با شما عرش بلند با یا هیچ خواهد از بهشت در برود و دیگر مقصود
لا شک و لا ریب معامله مبایعه جان حبیب محبوب طالب مطلوب قاصد
مقصود و عابد معبود و زیادتر در بهشت از بهتر ربحی ها و نفعها ربح و سود خواهد بود
که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد که زبان بیان
از تقریر و قلم بیان از تحریر ربح عاجز و عقول عقلاء و افهام از کیف و ادراک
و ادراک کل منزلت آن الدرجی و الشمار از درک حقایق آن تفضل و حمد شکر خواهد شد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون

و در حقیقت سر این مبایعه جان ... خداوند جل جلاله ... و الله اعلم
...

۱۰۳

و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم ... از آن
کسانی در راه خدا بس کار سر کشته و کشته میشوند وعده داده است که خلافت
در آن سه کتاب ... کسانی اجهد ... از خدا کرده اند ... بشارت بهشت ... فروخت
خود ... مبایعه کرده و دیدن این چنین ... رستگاری عظیم ... است ... انحاء
سید الشهدا که شهید کشته شده کسی است که ... جهت اصحاب تشنگی و حرارت
آفتاب و ... هزار زخم ... وی ... نیست ... روایت
شمار و ... هزار ... ذکر ... تا بر وزن
... هزار ... پنجاه ... بدن ... بر ... بدن
... جار ... و عیالش ... در ... نیز آن حضرت ... اللان و ...
... نظم ... بیان ... حیدر ... رسول
... حوریان ... رضوان ...
... کوثر ... استقبال
... تمام ملایک
... اسیاره ... و ثوابت
... نظم ... جملگی ... آب
آنجا ... باد ... رو ... آن نور دیده
حب خلق عظیم و مصداق و فدیناه بذبح عظیم در ... نظر محبوب جسم ... کریم
خداوند ... عظیم ... خون ... هزار ... شهید
... قوم ... خواهم ... ایشان ... بخواهند

جادلون والصابرين الآيات قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى

اقربای ایشان آنست که ... حضرت رسول ... سیدة النساء ... و زوج البتول ...

کو ... سیده ... جوانان اهل جنان ... بر ... باشند ...

... از حکم الله عزوجل ... حضرت رسالت ...

درباره اهل بیت ... القربی ... آیه ... کفته ... فرزند ... امام

... خورشید ... روز ...

کفت ... آسمان ... مثال ...

... رسول ... اهل بیت ...

... سیده ... روز ...

... عشق ...

... رضوان ... خازن جنان ...

... روز محشر ...

عهد ... والصابرين الآيات والذين يوفون بما اتوا وقلوبهم وجلة انهم

الى ربهم راجعون ... سید ... در ... حال ...

... آخرت ... مقبول ...

... حضرت امیر ...

... روزه ...

... انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء

ولا شكورا انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا ... صحرای

...

مصباح الانجم ... فرموده ... حسین

... نازل ... والقمر ...

... از ...

... حضرت امام زین العابدین ...

... خانه ...

... علم ...

... ولایت ...

... ایتام و بیوه زنان ...

...

مجروح ... علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و در ... الانوار ... روایت ...

... حضرت ...

... حضرت ...

...

... حضرت ...

... حضرت ...

... حضرت ...

بانها باد و برد جبرئیل از طرف رب جلیل آن اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود چنانچه حضرت زکریا
نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام یاد میکرد غمهای او بر طرف میشد و خوشحال میگشت و چون نام
مبارک جناب امام حسین را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی
مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود
و سرور میگردم و چون نام [illegible] را ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و گریه بر من مستولی میگردد
که بر طاقت [illegible] پس خداوند عالم قصه شهادت آن مظلوم را بیان کرد [illegible] بر آن بزرگوار وحی
فرمود کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها اشاره بهلاک عترت طاهره است
و یا یزید که کشنده او است و عین عطش و تشنگی ایشان است و صاد
و صبر او است [illegible] در آن محنت [illegible] و بلا چون زکریا این قصه را
شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری
و ناله و فغان شد و مرثیه در مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی اتفجع خیر جمیع
خلقک بولده الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه الهی اتلبس علیا
و فاطمة ثیاب هذه المصیبة الهی اتحل کربة هذه المصیبة بساحتهما
پس بار خدایا [illegible] فرزندی [illegible] که بر دلش بسوزد
و آنگاه [illegible] مصیبت [illegible] او را خواهد [illegible]
چنانچه [illegible] خواهد [illegible]
در خواهد [illegible] سکینه [illegible] مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری
دیده من بدو روشن شود کما اخبر الله تعالی عنه بقوله الحمید فی کلامه المجید اذ نادی
ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا
ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی خفت الموالی من ورائی وکانت

امراتی

امراتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله
رب رضیا یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا
الآیة [illegible] در [illegible] حقیر [illegible] نوشته است پس
حضرت زکریا گفت خدایا [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] کرد [illegible] فرزند [illegible] محمد
برای فرزندش [illegible] حضرت [illegible] کرامت فرمود [illegible] آنحضرت
امام حسین [illegible] حضرت یحیی شهادت [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] که مردان از فرزندان آل محمد [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] ابوذر غفاری [illegible] خلیفة الله
[illegible] اخراج میکردند [illegible] ابوذر میگفت یا ابا
ذر [illegible] البشر فان هذا فی الله قلیل [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
ولیکن کیف لو شهدت اذ قتل الحسین بن علی قتلا [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] شهید [illegible] والله لا یکون فی الاسلام اعظم قتلا من
قتل خلیفته بخدا قسم که در اسلام مصیبتی عظیم تر از مصیبت او نباشد بعد از مصیبت خلیفه

والله مقولات در اخبار معتبره که او روز از کعب الاحبار در عصر عمر بن الخطاب جلیل القدر از علما و صحابه اکابر روزگار است از زمان و حجاب رسید به و کواکب سر سپید
تا اینکه گفت شفق و رعب محن از اول دهر تا آخر عصر مصیبت حسینی ساکت است و این را در کلام مجید با فرموده حیث قال ظهر الفساد فی البر و البحر
کسبت ایدی الناس که فتح فساد و فتنه ها بلکه فرزند آدم ختم فقد حسینی یافت آیا نه اند که در روز قتل او ابواب سموات مفتوح گردد و اذن
رسید تا آسمانها گریستن شروع کنند بگریه و ناله و هر وقت دیدند که سرخی آسمان مرتفع شد بر اینکه آسمان گریه کنند بر حسین فرزند رسول افواج
گفته با کوه همه را عجب نکردیت آسمان در قتل انبیا و مقربین و زره رسلین گفته محکم فقد حسین امر عظیم است و انه ابن سید المرسلین
بر سنگ او را بقتل رسیده نظم اشعار در حفظ ساخته
در حق او و صیت حکم حسین احمد گفت را جان الکرام او که مرا امیر المؤمنین است ببسیار در عظمه سیف القائم و شمشیر بر خون خود ریزان است خون
از جسم و جان جد خود پرورش یافته شد او را کشید و از اعدا گواه بود و مرکز از ایشان تو گواه گذشته خواهر و ستاره گریه که انتقام
مثالی که گفته در کربلا به فرزند مرد یا نکنم ایشان کند از ایشان از دور ز جلیه اکرم بنده که به نیز بیرون مصیبت آنحضرت با آن دریا و کوهها
که در صحت او است که در آینه اگر کند بر او زهره
ملائکه سموات سبع و آسمانها و رفتگان و هر کز ور و دیدها و جانها در آینه اقصد حیکر شیشه که اقسم که روح از بر بار شما مفارقت
از که سینه منقطع نشونه تا آخر دهر و لقیه که حدیث مر غضیر را با نیست که حیز بدر و معه حسن الحضر سجانی عروج نا یمه را و بکنید که تا
کرده در او حیز ایقاع است و سبع نبی و رسولی افغان هزار ملک ممنوع و هم در آینه که تا قیامت بر حیز سیر زندگی ابر است
نه شده مگر اینکه بر آینه ابو ایوب و زیارت کنند او و گریه و ناله کنند بر مصائب او و هر روز افواج آینه که بلاد و در و صعود برق مکر اینکه لعنت میکنند بر کشندگان او لعن الله و قعد
و ملائکه در زیارت او در آینه و جیفه شبها جمعه عاشور را ان لها فی جبهة الجلید جر حافیه مثل ما دوا از روز مصیبت
در سینه نازل گردد در سر قبر او نود هزار ملائکه عاشور که بجه ان در حرف و بیت المجید بزرگ و قتل شد که هرکه نه مرد بگو او
گر دکار گزار او نا سر حسینی و ذکر ثنا سیند او و سرانجام کو او و در شیاه که بزرگ ایل مجید بزرگ کشته او و از دلیل میخورند
و موسم شده در آسمانها با جمیعین مذبوح و در ریسع مصیبت بکت السبع الشداد لها و عظمه عظیم عیسی محمد مصیبت است که آسمانها
با ابا عبد الله مقتول و در کنار بغض از هم بچی رشید او آب عقیق یا تیه و بلیه عظیم است که تا به نحل الامر قوال الخوف
بتول و در روز قتل او آفتاب سیاه گرفته لهفی لها فراملقی بلا کفن مسبی السوافی و لا الحلل و لا غسل از اندوه
گرد و ظلمه تمام جهان را فرو گرفته تا سه روز از دختران مظلوم که بر کسی رفیقی سرها برهنه اندر خشند و او را پیراهن و کفن
آسمان خون بارید و کوهها جنبیدن در آید و لکن گشته تا اینکه غبار روز بیرون باد های روزیست بجای کفن بر بر نعش و ضریب
و اکراهیه در روز او و طایفه از شیعه که طالب الخلد دامی النحر منعفر الجبین بحر فیض طامی الی الوصل آه آه صورت
خون او و خواهنده انتقام او باشند نباشند شریفش که همیشه جد بزرگوارش مریبوسه که کالبد زهرا و حاشیه شتر قربانیا
هر آینه ریخته گردد اشک از طرف آسمان به زمین بیخ کشته و تشنه کردن در بجود معبود بود حالا او دفعه و ان بحر فیض حبیب
و بوحشت گردد تمام اهل زمان سلیکه بعد او که فاتحه و مکرر مدفع با لب تشنه شهید گشته و اقبلت زینب الکبری و قد سفرت
قوم تقبیل نبیه از اکبر خبر صبیه امر بنوشه از امر عن خطا هر دا عال النه احتشم احسرها و ادمعها اقتنی و قلتها عبرها و قلبها
بدینه که خداوند مجید نمانده خبر از اول دهر تا آخر او مگر اینکه بقیر و میعاد علی مو و سبیح شده
مخلوق شده مگر اینکه در عالم اول و لوم ذر برای آدم صفی الله نمودار شده و جعفر این استحق در انعام ابراهیم خرج بنموده و نظر در بر فراست و کثرت خلق و شنقه میلاد صبح حسین که بنیاد او
عرض نموده که حساب ما العلام الائمة الزکیة و بلا علی الانبیا هم افضل الائمة عجب از بار گاه که یا در رسید که یا آدم انسان اختلف اذ
در قلوب الانام مختلف شده و نیز بود در ارحل برما بینه و فی دو سه قتلی تشنه بیرون اینا کشت در حسب گریه و بحضور رسول

[illegible]

حرمت ما الشکل آه که از آن حالت که خواهر آنمظلوم جناب زینب خاتون از خیمه بیرون
آمده و حال آنکه کمال ذلت و خواری و حالت مصیبت محسوسی که او را در فراق برادر
بود و سیلاب اشکها ریزان و چشمها خون افشان و نفس سوزان تشکو الی جلها
فقد الطفات بهم بملاح فوق صحن الخد منهمل و آن حالت مصیبت ما لا یطاب
دل و بدل را نزد جد بزرگوارش رسول خدا اجلال میکرد و میگفت یا جد قد قتلت
فتلت فینا علوج بنی امیة و رحنا بالعاب بنی الهبل ای جد والاتبار
گرها بر امتیه و با بت بر سر ستان و در بکیکاه ما بودیم تا بعد از تو با تو
ما لا بد که بر او نصیحت یا جد هل جاءک النبا حین قتل اخی و
هل عرفت بالاقیت من و هل ای جد بزرگوارا آیا خبر مرگ برادر
مرا شنودی و آیا میدانی که چه مصیبت ها بمن رسید یا جد هذا اخی عاف
تلقیه الرماح فی نحرها من مطرف الشمل ای جد بزرگوار اینک
بدن برادرم حسین است که او را عاری و برهنه نموده و باد های
بر نعش تیار و بود گرد و غبار جامه و کفن پوشیده یا جد هذا
اخی ظام و قد حیل بینه عن ماء الفرات بعد العل و
النهل ای جد بزرگوار برادرم را با لب تشنه کشته و نگذاشته
که لبش از آب فرات تر کند و حال آنکه شمشیر کوفیان از خون
سینه و بدن او سیراب گردیدند و اقبلت ترشف الثغر
الشریف و هل یدافع القلب المحتوم بالقبل فتقول
و السبط تغشاه المنون فی فوادها شعل نا هیک به
شعل که خون در بر بر نعش برادر سانیه و او را بوسید و باتش

و بنشین ولی که درشت میکنت اخی اخی من یزید الضیم عن حرم الهاشمی النبی فقلت
بغیره ولی ای برادر گریست که بعد از تو ماندگان ترا رحم نماید و زنان ترا و دختران
بیمن را پناه باشد اخی اخی قد کسب الدهر ثوب صحی یمحو لصنع اللیالی و هو لم
یحل ای برادر در روزگار در مصیبت تو جامه سیاه بر پوشید که هر که را ای جانم
اندوه از رسم کنده و رنگ سیاه را او در بر نکرده اگر چه سیاه هر شبها بر طرف
لقد اخی اخی حال ره دو حکم بدل الکان تقنع صرف الدهر بالبدل ای برادر
ای جان عزیزم فدای تو بتمام و تخم عقوبات تو سکر دانم اگر میتوان که مصیبت روز
کار را بدل و عوض کرد اینبار خود اخی اخی کنت نور الاستضاء به
الی الطریق الذی ینجو من الزلل برادر روشن بود که در ظلمت هاء شب در دنیا
از روشن نور تو گم گشتگان وادی ضلالت راه هدایت طریق سعادت جو
میجستند اخی اخی اظلمت عینی بعد کم طرق الهدی و ربع المعالی امر و هی
خلی ای برادر بعد از بر طرف شدن نور تو راه های هدایت گم شده و منزل
بزرگی و سعادت خالی مانده والله بعد از جدایی راه هدایت تاریک و طریق رشد
ظلمانی گردیده و صراط المستقیم هدایت و سعادت کم شده جدول معالی خراب
مانده و محاسب و بنا برهم خورده و آثار زهد و تقوی مندرس گردیده و دیار
علم و هنر منظم شد چون القصور عنقا کسی را که خداوند عالم او را برگزید
هدایت خلق و حجت خود کرد انبیاء بر سر کائنات و در شبستان ظلمات
و گمراهی گمشدگان گردانند که از نور هدایت او راه راست جویند
و بطریق حق برسند و بفیض دلایل فایز شوند او را به تیغ خلق به بدترین
احوال کشند و همه عالم را سید لیل و دوره در حیرت و ضلالت خوار و ذلیل گذارد

بعد از آنکه پرشده باشد از جور و ظلم و در اکمال الدین روایت کرده اند از حضرت صادق
که زمین خالی نباشد از حجت خدا یا روانی کرد تا کرد اند و در زمین از حجت امیر المؤمنین
از حق پس ابن عباس آیه را خواند یریدون لیطفئوا نور الله تا آخر آیه و محمد بن عباس روایت
کرده که حضرت باقر این آیه را تلاوت فرمود و گفت که بخدا سوگند اگر شما دست از
دین حق بر دارید دست بردار نیست خداوند از دین و بعض الله جمیع مرا آورد
که این دین را اختیار کنند تا قائم آل محمد ظاهر گرداند که همه خلق با این
دین در آورد و ایضاً روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین که روزی حضرت رسالت پناه بر منبر
بر آمد و فرمود که خدا نظر کرد بسوی اهل زمین نظر کردنی پس مرا از میان ایشان اختیار
کرد پس نظر دیگر کرد علی را اختیار کرد که برادر من و وزیر من و وارث من و وصی
و خلیفه من است در امت من و ولی و امام هر مؤمن است بعد از من هر که با او دوستی
کند با خدا دوستی کرده و هر که با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و هر که او را دوست دارد خدا
او را دوست دارد و هر که او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و بخدا سوگند
که امت دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر کافر و او نور زمین است
بعد از من و رکن زمین است و او است کلمه تقوی و عروة الوثقی که خدا در قرآن فرموده
پس حضرت امیر این آیه را خواندند یریدون لیطفئوا الخ پس فرمود که ایها الناس این سخنان
مرا حاضران به غائبان برسانند خداوند شما را گواه میگیرم بر ایشان پس خدا بعد از آن
در مرتبه سیم نظر کرد بسوی اهل زمین و اختیار کرد بعد از من و بعد از برادرم
یازده امام که هر یک از دنیا برود دیگری قائم مقام او
خواهد بود مثل ستاره های آسمانند که هر یک ستاره که غروب کند
ستاره دیگر طلوع میکند هادیان و هدایت یافتگانند

هر کس که بی‌شان امر کنند و یاری ایشان نکنند ایشان حجت خدا اند در زمین و گواهان
خدا اند بر خلق هر که اطاعت ایشان کرد اطاعت خدا کرده است و هر که
نافرمانی ایشان کند خدا را معصیت کرده است ایشان با قرآن اند و قرآن با ایشان از قرآن جدا
نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و در تفسیر قول خدا الله ولی الذین آمنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی
الظلمات در تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده که مراد از نور در این آیه
آل محمد اند و ظلمات دشمنان ایشان اند و از حضرت صادق ع روایت کرده که مراد آنست
که هر که ایمان بیاورد بامامی که از جانب خدا منصوب گردیده اند هر چند گناهکار باشد
در اعمال خود خدا ایشان را از ظلمات قیامت بیرون می‌آورد بسوی نور عفو و آمرزش
و داخل بهشت میکند ایشان را و آنها که قریب شده‌اند بامام حق و اعتقاد کرده‌اند بامامت
امامی که از جانب خدا منصوب نگردیده‌اند مخلد در جهنم خواهند بود هر چند در اعمال
خود نهایت زهد و ورع و عبادت داشته باشند و کلینی بسند معتبر از ابن ابی یعفور
روایت کرده که بحضرت صادق ع عرض کردم که من مخالطه میکنم با مردم و تعجب میکنم
از جمعی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر علیهما ما علیهما دارند و صاحب
امانت و وفا و راستی اند و از گروهی چند که ولایت شما دارند و این امانت
و راستی و وفا ندارند حضرت درست نشسته بسوی من غضبناک فرمود که دین
ندارد کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام جائری که منصوب از جانب خدا نباشد و عتابی نیست
بکسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم از روی
تعجب گفتم که آنها را دینی نیست و براینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده‌ای قول
خدا را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی بیرون می‌برد ایشان را از تاریکیها

۲ فی الصافی عن ... الصادق ع عن آبائه عن علی امیرالمؤمنین
نار المؤمن ... فی قلبه ... من النور ... نوره ...
و ... نوره ... یوم القیمة الی النور

١٥٨

گناهان بسوی نور توبه و آمرزش بجهة آنکه اعتقاد کرده‌اند بامامت هر امام عادلی
که از جانب خدا تعیین شده است و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخ
رجونهم من النور الی الظلمات را در [illegible] عرض کردم که مراد از الذین کفروا کفار
نیست حضرت فرمود که کافر را چه نوری هست که ایشان را از آن نور بیرون برند
بسوی ظلمات بلکه مقصود آنجماعت اند که بر نور اسلام بوده‌اند پس چون اختیار ولایت هر امام
جائری کردند که از جانب خدا منصوب نشده بسبب این ولایت بیرون رفتند از نور اسلام
بسوی ظلمات پس واجب گردانید خدا برایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب
نار جهنم اند و همیشه در جهنم خواهند بود و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است
از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسول ص این آیه را خواند تا هم فیها خالدون از
آنحضرت پرسیدند که کیستند اصحاب نار فرمود که هر که با خلیفه من بعد از من جنگ کند
در آتش جهنم خواهند بود با کفار زیرا که کافر شده‌اند بحقی بعد از آنکه بسوی ایشان آمده
حجت بر ایشان تمام شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

١٠٩

فصل [illegible] حقیقت احوال وافعال واقوال وکیفیت [illegible]

و در قلب حقیقت طلب [illegible] رجوع کند یقین [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] خاتم نبوت [illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید در قصیده [illegible] الفضل [illegible]

به الاعداء [illegible] لها [illegible] منصوص عن [illegible]

مجلبک [illegible] عجبا لقوم [illegible] کعبک العالی [illegible] سواک [illegible]

اسفل [illegible] ان تمس [illegible] اعطیت [illegible] المحل [illegible]

[illegible]

لو کان البحر مدادا [illegible]

وصف [illegible] قطع نظر [illegible]

مجتبی [illegible]

[illegible] ولو [illegible] کشف الشمس [illegible]

کل [illegible]

ولا تحسبن البرق نارا فانه [illegible] ولا

تحسبن المرء [illegible] تعالیت عن [illegible]

فاعلم [illegible] الکاس [illegible] صفاتک [illegible]

وذاتک جوهر [illegible] صفات الجواهر [illegible] تجل عن الاعراض

والاین [illegible] تشبیها بالعناصر [illegible]

قلت انک جاعل الارواح فی الاشباح [illegible] لولا [illegible]

انک باسط الارزاق [illegible] العطاء [illegible] الاعلی

[illegible]

[illegible] الوری [illegible]

[illegible]

[illegible] الانوار [illegible] جهان

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطع نظر [illegible]

واله احادیثی که از مطلع رسالت طالع و از مشرق نبوت ساطع شده در خصوص خلافت و ولایت و وصایت جناب علی مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیهم من البدو الی الانتهاء متجاوز از حد عد و احصا است که عقول فحول اذکیا از شمار آنها حایر و بال جمیع مصنفات و کتب کمتر موجود است از تقریر و تحریر اشر قاصر است لکن ما لا یدرک کله لا یترک کله بس تحریر بعضی از آنها برای اصحاب ولا و ارباب و فا الکفا شود اشد که موجب قلوب احبا و مرغوب نظر اصدقا بعد بشر ابن بابویه در عیون اخبار الرضا علیه التحیة و الثنا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خواهد نظر کند به درخت یاقوت که حق تعالی بدست قدرت خود کاشته و چنگ در آن زند پس اعتقاد کند امامت علی و امامان از فرزندان او را ابو الحسن ایشانند برگزیده خدا بندگان از میان خلایق و معصومند از هر گناهی و خطائی و در خاتمه کتاب وسیلة النجات از امالی صدوق مسندا از محمد بن الحسن الثانی یعنی جناب صاحب الامر علیه و آبائه و اجداده التحیة و السلام و او از جد خود امام جعفر صادق علیهم السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و ... جناب رسول صلعم کتابی نازل که قبل از وفات آن جناب فرمود یا محمد این کتاب وصیت تست بسوی نجیب از اهل خود حضرت فرمود کیست آن نجیب ای جبرئیل عرض کرد که جناب علی بن ابیطالب و در آن کتاب چند خاتم از طلا بود پس جناب خاتم الانبیا آن کتاب را بسید الاوصیا علی مرتضی داد و فرمود که یک خاتم از آن خاتمها بکش و هر چه در آن است عمل نمای پس علی از آن

الفتی الذی بنفسه فاز ما فی البریة مولی ... اذا ان ... المقبل ...
... فالقرب منه ... والبعد ... تعیلت ... الی ... البریة الحق
... بعلی ... شک انه ... احیاء ... الحق و علی ...
... بالغیب ... علی ... اوث ... لوات ... اعلی
... فضل مولانا علی ... فیه ...
... و لیس ... الله ... یا ابن ... النبی
انت ... الله ... ها انت ... القیم ... لیانی
... من جاها ... الله ... شئ ... مثل الاعمال ... ها
لیت عینا ... فضل ... فی ... و انفها
اذا کان ... فلا ... و ... فی الرکی
... ایمو ... و ... کل ...
فلا ... فضایلکم بین السموات و الارض پس از بیان آن طایفه جهاد ولای
خلافت و وصایت جناب رسول ... الاعداد ... جاهلیة اللهم
الله غیرة و الباغیة ... فی ... و ... الذی ... الاول ...
اللهم و اجعلنا و الدنیا ... و ... شیعة علی ...
و الکتب ... بالذی ... و شیعتهم الذی عنده ولده ...
القائم عجل الله ... و ... الا ... الطغوام
من ... الحاطئة ... المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمة
... علی ... و الائمة ... یوم ... الحساب ... و آله الاطیاب

آن کتاب بجناب علی بن ابی طالب داد پس شکست امام حسن (ع) و داد آنحضرت نیز یک خاتم
فک کرد و با حکمتش عمل کرد بعد آنحضرت بجناب امام حسین (ع) داد آنحضرت باز
یک خاتم فک کرد دید که در تحت آن خاتم ضبط شده که با جمعی برو از قوم
خود را و ببر بسوی شهادت زیرا که از برای ایشان شهادت نیست مگر با تو و بذل کن
جان خود را در راه خدا پس همچنین کرد و باز ... جان خود را ... نیز
جان ... پس او بعلی بن الحسین داد
پس فک کرد خاتمی دید که در آنجا ساکت و خاموش باش و در منزل خود نشسته
مشغول عبادت و طاعت پروردگار خود باش حتی یاتیک الیقین پس آنحضرت
نیز همچنین کرد پس بعد از آن آن کتاب را بمحمد بن علی داد آنحضرت یک
خاتم شکست دید که نوشته شده است که حدیث بگو بخلق و فتوا بده با بین
و نشر علوم اهلبیت خود نما و تصدیق اولاد صالحین خود کن و از هیچکس خوف و باک
مکن بغیر از پروردگار عالم بدرستیکه احدی را راه ندارد بسوی تو پس بدرستیکه
تو در حفظ عنایت و کنف حمایت خداوند عالم هستی پس ... نیز همچنین کرد
پس داد بعد از جعفر پسر محمد یکایک بدیگری داد تا رسید بقائم آل محمد عجل الله
فرجه و سهل مخرجه و جعلنا من اعوانه و انصاره والمستشهدین بین یدیه بمحمد و آله
و در کتاب طرائف از مؤلفات سید رضی الدین علی بن طاوس است در معرفت مذاهب
الطوائف که از روایت رجال الاربعة روایت کرده است صدر الائمه اخطب
خوارزمی در کتاب ... عن ابی سلیمان راعی رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت
شنیدم از جناب ختم الانبیاء که میفرمود در شبی که مرا در شب معراج به آسمان
بردند خداوند جلیل فرمودند که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه پس عرض کردم

ع پس بعد از آن آن کتاب را بمحمد بن علی داد آنحضرت
خاتم فتح را گشود دید که نوشته است که تفسیر کلام خدا کن
و تصدیق آباء و اجداد خود کن و این علوم را به پسرت
ارث بگذار و منتشر کن در امت جدت
و برخیز برای اظهار حقوق خداوند و حق بگو
و اظهار کن در خوف و امن و بغیر از
خداوند از احدی خوف مدار همچنین
پس همچنین کرد پس بعد از آن آن کتاب را صح
بجعفر ابن محمد داد آنحضرت یک خاتم را

والمؤمنون پس فرمودند راست گفتی پس فرمود که را خلیفه و جانشین کردی در میان امت خود
عرض کردم بهترین امت را فرمودند علی بن ابی طالب گفتم بلی ای پروردگار من فرمود
یا محمد بدرستیکه من مطلع شدم بر زمین اطلاعی پس اختیار کردم ترا از زمین پس
مشتق کردم اسم ترا از اسمای خود پس هیچ جا مذکور نمیشوم مگر اینکه تو هم مذکور
میشوی یا محمد بعد از آن اطلاع کردم بر زمین دفعه ثانیه پس اختیار
کردم علی را و اسم او را از اسمای خود مشتق کردم پس منم اعلی و اوست علی یا محمد بدرستیکه
آفریدم ترا و آفریدم علی را و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از اولاد او از نور
خود و عرض کردم و اظهار کردم ولایت شما را باهل آسمانها و زمین پس هرکس قبول
کرد ولایت شما را از جمله مؤمنین شد نزد من و هرکه انکار نمود از جمله کافرین گردید
یا محمد هرگاه بنده از بندگان من عبادت و طاعت مرا بجا آورد و در قبه از بندگی
من عاجز شده تا اینکه مثل مشک کهنه پوسیده گردد و بعد از آن ملاقات کند مرا در
حالتیکه منکر ولایت شما است هرگز نخواهم بخشید و او را نخواهم آمرزید تا اینکه
اقرار کند بولایت شما یا محمد آیا دوست میداری که ببینی ایشان را عرض کردم بلی الهی
فرمودند التفات کن بطرف راست عرش پس نظر کردم بالای عرش بطرف راست عرش الهی نظر نمودم
دیدم که نوشته شده است علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و
جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی
والمهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون والمهدی فی وسطهم کانه کوکب دری
بعد از آن دیدم در نور ایشان ... روشن ... نماز میکنند و مهدی در میان
ایشان مانند کوکب درخشنده بود پس فرمودند یا محمد اینها حجتهای منند و آن
مهدی طالب خون عترت تو است ... جلال خود که او حجت واجب الاطاعت

بعد اولیای خدا و اشقیا کشته شدند از دو شمنان و در کتاب مجمع البحرین مسطور است
که سوال کرد از حضرت صادق که چرا خداوند عالم در کلام مجید اسم ائمه اطهار را
بر ده است و مردمان نیز این سخن را میگویند آنحضرت فرمود در جواب ایشان که خداوند
عالم صلوة و زکوة و غیر اینها را در کلام مجید و فرقان حمید خود فرمود اما تعیین رکعات
و تبیین کیفیات و توضیح کمیات بعهده جناب رسالت مآب کرد است و حواله کرده است
و چون نازل شد آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول الخ حضرت رسالت فرمود که در شان
علی و حسن و حسین است بعد از آن آنحضرت فرمود در حق کسی که من مولا او هستم
علی مولا او است و فرمود وصیت میکنم شما را بکتاب خدا و اهلبیت من بعد از من
سوال کردم از پروردگار خود که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند
تا آنکه وارد شوند بر حوض و بر کنار حوض پس خدا اجابت نمود
سوال مرا و فرمود اهلبیت مرا چیزی یاد مدهید که ایشان از شما اعلمند و نیز فرمود
که اهلبیت من بیرون نمیکنند شما را از باب هدایت و داخل نمیکنند شما را
بباب ضلالت الخ و چون جناب رسالت بیان نمود و فرمود اهلبیت خود را ... ادعا
میکرد او و آل فلان مولف کرده اند اگر چه ...
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
و از جمله احادیث حضرت لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش را بدیلمی
در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و غیر اینها که از اکابر محدثین اهل سنت اند
روایت نموده اند که جناب رسول خدا فرمود که ان هذا الامر لا ینقضی حتی
یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و در روایت دیگر است که
لا یزال
لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و در حدیث دیگر است
هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش
و در صحیح مسلم از صحیح بن الصحیحین از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که
گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که میکون
بعد من اثنی عشر امیرا و کلمه بعد از آن فرمود که نشنیدم و چون از پدرم پرسیدم گفت
آن کلمه کلهم من قریش است و ایضا از سعد بن ابی وقاص روایت نموده که گفت
بجابر بن سمره نوشتم و غلام خود نافع نام را فرستادم که مرا خبر ده بچیزی که از
رسول خدا شنیدی پس نوشت بمن که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
روز جمعه فرمود که لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر
خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه دین من قائم و پا بر جا خواهد بود تا روز
قیامت قائم شود و بر شما دوازده خلیفه حکم روا خواهند بود تا روز قیامت
که همه ایشان از طایفه قریش باشند و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است که
مسروق گفت با عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که شخصی آمد و پرسید که
یا ابن مسعود هرگز از رسول خدا شنیده که گفته باشد که بعد از وی چند کس خلیفه
خواهند بود گفت بلی شنیدم فرمود که بعد از من مرا بعدد نقبای بنی اسرائیل خلیفه
خواهند بود و در صحیح الخ بعد از نقل این نوع احادیث گفته است که مراد
یا از این کلام ... دوازده کس از طایفه بنی امیه و بنی عباس قرار
دادن یا از ... این احادیث و اخبار که در کتب اهل سنت
اعتبار ندارد و اعتماد و در آن نشاید یا اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام کردن
متعذر است و لا یخفی ... شرح خلیفه و حکام در بنی عباس و بنی امیه از ... بیشتر

نکات

بوده در احادیث الحق ایام نیز نقل نموده شده و اکثر شده ما از نسرا این احادیث بیکدیگر منضم
و فوائد بسیار در مطالب دیگر از برای مبینیت سبیل نقل آن لابد ابا بیم
بیان رجعی شده و الزام آنها نموده معتقد آن شوند و یا اذعان دین و مذهب نمایند
نکات مسئلة الاولی آنکه این مذهب علمای شیعه با طایفه زیدیه و سیر و دیشان را
نیز بهیچ وجه مخلص از بینکه نیست و جوابی معقول باشد ندارند اگر ترک مطالبه و عناد
نمایند و انکار حقیه اثنی عشریه نمایند و اثبات رجوع براهین جلیه تحسین در روایات
به شبهه و نصوص وارده حضرت [illegible] مطلب بسیار است که ایشان را با وجود اینها احتیاج
بحث طول و دلیل از کتب مخالفین ندارند و لیکن بجهة اتمام حجت بر ایشان احادیث
در ورود اقوام ثانیه المسئلة الثانیه آنکه بر حجت [illegible] قدرة الائمة و الافکار ننمایند
صحیح الی [illegible] پوشیده نیست که این احادیث مذکوره و النصوص مسطوره هم
والبته
صریحند در آنکه خلفا و ائمه [illegible] علیه التحیة و الثناء بعد از رسول خدا دوازده امام
[illegible] از دوازده [illegible] زمان خلیفه
باشد چه ممکن نیست که دین [illegible] تا روز قیامت [illegible] زمان [illegible]
اول الفصل و نیز ممکن نیست که دین قایم باشد [illegible] دوازده کس [illegible] مذکور
و یا از اول [illegible] مدت [illegible] تا [illegible] تکلیف [illegible] و اما دلیل بر آنکه حضرت
صاحب الامر علیه السلام از روز غیبتش تا حال زنده است و باقیست اینکه بودن
آنحضرت در این مدت محال نیست چه حضرت عیسی و خضر و الیاس از [illegible] سال
خداوند [illegible] و دجال [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
~~[illegible]~~ و هم چنین نوح و لقمان و عاد و [illegible] که عمر [illegible]
از هزار سال تجاوز نموده و [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

نیز هر [illegible] که [illegible] صاحب الزمان [illegible] طایفه [illegible] از ایشان [illegible]
آنکه [illegible] که [illegible] بنا [illegible] که [illegible] و دیگر آنکه [illegible] در این [illegible]
در سرداب [illegible] از ذریت [illegible] سازد [illegible]
استغنا [illegible] است [illegible] حضرت عیسی و خضر و الیاس
و دجال و ابلیس [illegible] از آیات قرآنی و احادیث نبوی [illegible]
[illegible] حکایات [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] است [illegible]
ممکن است [illegible] و دجال [illegible] و [illegible]
در [illegible] و [illegible] در [illegible] است [illegible]
که [illegible] محال [illegible] دیگر آنکه [illegible]
حق [illegible] موجود [illegible] آنحضرت در سرداب [illegible]
[illegible] و خشم [illegible] و [illegible]
[illegible] و در طرف [illegible] و فرزندزادگان او بسیار است [illegible] شهرها
در [illegible] خلق [illegible]
و فیض وجود [illegible] خلق الله [illegible] فیض [illegible]
از [illegible] و علاوه [illegible] اهل الله [illegible] سرداب [illegible]
[illegible] اول [illegible] جواب [illegible] است که [illegible]
و حکایتها [illegible] که آنحضرت را بعد از غیبت ملاقات کرده اند [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] در فیض [illegible] و شفا [illegible]
[illegible] و از فیض [illegible] و شفا [illegible]

بحکم و دستگیری کرد و در سامرا آن نقد که آن اثر آنکه پیش از همه اینها انداز و دیگر برآمد
زیادی که بقای مؤمنان و کثرت شوق ناظران این حکایت ثبت و ضبط می شود چنانچه
مفصلی از روی آنچه نقل کرده است از صاحب کشف الغمه که گفته چیزی از این حکایت بزمان ما
نزدیک است و از برادران ثقه و صحیح القول شنیدم و آن را کسی که این حکایات
بر ایشان واقع شده در حیات من فوت شده و من این اسرار دیدم و شک در صحت آن
نداریم الله مینکم و مید جماعتی از این حکایات را در کتاب شواهد ارزنده نقل کرده یکی آنکه
در روزگار مستنصر عباسی شخصی از دهی که آن را هرقل نام است از توابع حله اسمعیل بن
حسن نام در ران چپ او بقدر قبضه آدمی چیزی که آن را توثه گویند بود و بهتر متن
الدم من ظهر صمنه و الالم بطم المهلکة برآمده و در هر فصل بهاری می ترکید و از آن
خون و چرک می رفت و الم آن او را از همه شغلی باز میداشت و نماز گزاردنش مشکل بود
بحله آمد و بخدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و از این کوفت شکوه نمود سید
جراحان حله را حاضر نمود و بدیشان نمود و همه گفتند این توثه بر بالای رگ اکحل برآمده است
و علاج آن بغایت خطر است و اگر آن را ببرند شاید رگ اکحل بریده شود و آن
رگ هرگاه بریده شود اسمعیل می میرد و در این علاج خطر عظیم است ترک آن
نمی شود جناب سید با اسمعیل گفت من به بغداد می روم باش تا ترا همراه ببرم و باطبا
و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان بیشتر باشد و علاج توانند کرد و چون به بغداد
آمد اطبا و جراحان بغداد را طلبید و ایشان نیز همچنان تشخیص کردند و ازاله
عذر گفتند و اسمعیل دلگیر شد سید مذکور با او گفت حق تعالی نماز ترا با این نجاست
که بآن آلوده ای از تو قبول می کند و صبر کردن در این الم را اجر است اسمعیل گفت
پس چون چنین است بزیارت سامره میروم و استغاثه با ائمه هدی میبرم و متوجه سامره

شد و صاحب

شد و صاحب کشف الغمه می گوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که میگفت که چون
بآن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کردم
و بسرداب رفتم و شب در آنجا بحق تعالی بسیار نالیدم و بصاحب الامر استغاثه بردم و صبح
بطرف دجله رفتم جامه را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم
و متوجه مشهد شدم که زیارت دیگر کنم ناگاه چهار سوار دیدم که می آیند و چون
در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند گمان بردم که از آنها باشند چون بمن
رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان خطش دمیده بود و دیگری پیری
بود پاکیزه و صاحب که نیزه در دست داشت و دیگری شمشیر حمایل کرده و فرجی بر بالای
آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه در دست داشت پس آن پیر در دست راست
قرار گرفت و ته نیزه بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند
و صاحب فرجی در میان راه ماند بر من سلام کردند جواب سلام دادم صاحب فرجی بمن
گفت فردا روانه میشوی گفتم بلی گفت پیش آی تا ببینم چه چیز ترا در آزار دارد
و مرا بخاطر رسید که اهل بادیه احتراز از نجاست نمی کنند و تو غسل کرده
و رخت با آب شسته و جامه ات هنوز تر است اگر دستش بتو نرسد بهتر است
در این فکر بودم که او دست مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت
نهاد فشرد چنانچه بدرد آمد و در راست بالای زین قرار گرفت مقارن
آن شیخ گفت افلحت یا اسمعیل من گفتم افلحت و افلحتم و در تعجب افتادم
که مرا چه میداند و باز همان شیخ گفت که مرا گفت خلاص شدی و رستگار شدی گفتم
امام است من زبان و رکابش را بوسیدم امام روان شد و من در رکابش میرفتم
و جزع میکردم بمن گفت برگرد گفتم از تو هرگز جدا نشوم باز فرمود که برگرد

که مصلحت تو در برگشتن است و من همان عوض را اعاده کنم پس شیخ گفت ای
اسماعیل شرم نداری که امام را بار کفش بر کرده و خلاف قول او میکنی امیر یوسف
در منزل آخر که پس البتهم و چون قدری چند راه رفته بود عزیمت گشته فرمود
که چون بخود او میرسی شعر تو را خواهم طلبید تو مطلب را خواه که از دو چیز قول
بکن و بخوبی نه مارمی نگوید که چیزی در باب تو بجای عوض بنویسد که من با
سفارش میکنم که هرچه تو خواهی بدهد من همان جا ایستادم لعجم که از نظر من
غایب شده بود تا لقب شتو را خواهد [illegible] جال جانشین و بعد از آن گشته
برگشتم [illegible] که جعفر برادر دیدم گفته حالت متغیر است آزار در کف
نه گفته با کسی جنگ و نزاع کرده گفتم نه اما بگوید که این سوار از کجا از اینجا
گذشته دیدیم گفته ایشان از شرفا باشد گفتم از شرفا نبوده بلکه [illegible] بعد
در رسیدم که آن شیخ با جعفر حرکت صاحب فرج گفته رخصت [illegible] و خود
بیا از اشرف دو درود کرد پس [illegible] مرا با نگفته اشرف از آن جهت نبود
و من خود هم از دانش لسلک افتادم و از آن دیگر را گشودم اثر غم
و در همین حال خلق بر من هجوم کردند و جامه مرا پاره پاره کردند و کار اهل
مشهد مرا خلاص نمیکردند در زیر دست و پا رفته بودم فرزند و فقال المراد
که ناظر بیت النذور بود رسید و آمده مرا از ایشان گرفت که واقعه را
بنویسد و من شب آنجا ماندم صبح همراه [illegible] او گفتند و کسی همراه کردند
و برگشته و صبح دیگر بدر شهر رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر من جمع
شده و هرکه میرسد از و اسم و نسبت من میپرسند چون به اسم و نام من
شنیدند بر سر من هجوم کردند و رخت که تازه پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود

ازو

بیک بار بر درود او دادگری شد پس از آنکه به صداقت من خبر دادند به عهد ملکی رسول
محمد بن عبدالله را تصدیق نکنند و یا تصدیق رسول نمایند اما بخلافت بلا فصل
اصحاب ثلاثه اعتقاد داشته باشد و یا به شهادت بخلافت شاه ولایت شهادت
ندهد با آنکه ائمه اسرار ازو اولاد او صحیح نیست پس بتحقیق الله که ... را
و احکام شرع و عظمت بزرگ که مراد کافر شده با ... عظیم و کتب ... نازل
و علمای اکبر ... هر ماه ... کنند ... و الی که اعالی کنند از حضرت محمد مصطفی و اولاد
و آل که جانب مرا گوش نهند ... و آل او دعا کنند مستجاب نیست و آل ... و آل ... اسم
شده بخشیدن و عفو کردن ... ناامید نکنم او را از رحمت و رسول خود وای
مرد او است از من و مال این که ... ظلم کنند ... پس جابر بن عبدالله
انصاری ... گفتند که ... ائمه اطهار از اولاد حضرت ...
فرمود حسن و حسین که سید اهل بهشت اند از ... علی بن حسین که از آن خلف
علی بن الحسین ابو محمد ... از ... فضیلت ... فرزند
یا جابر سلام مرا به او برسان ابو عبدالله جعفر بن محمد ابو عبدالله امام موسی
جعفر ابو الرضا علی بن موسی ابو جعفر محمد بن علی ابو الحسن علی بن محمد ابو الزکی
حسن بن علی ابو عبدالله ... امام ... ابو الحسن محمد بن الحسن صاحب الزمان
که ... زمین را پر از عدل و داد ... پر شده باشد از ظلم و جور یا جابر
اینها خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند هرکه اطاعت ایشان کند پس
اطاعت من کرده است و هرکه معصیت ایشان کند معصیت من کرده است ... ازین
کنند بتحقیق ... از ... انبیا خدا و ... ایشان ... را ... که ...
از آنکه ... را ... گفته ... خدا ... ایشان خدا ... علما ... زمین را ... خلافت

فرموده از آنکه [illegible] کنند و اهل‌بیت را هلاک [illegible] نقل آخر ایضاً در کتاب فصول المهمه
مسنداً الی عمر بن الخطاب که گفته است شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میفرمود ایها
الناس من پیش از شما میروم و شما بر من وارد میشوید در کنار حوض [illegible]
حوضی که عرض او مانند عرض ما بین بصره و صنعاست و در اطراف او کاسه‌های
نقره است بعدد ستاره‌های آسمان و من از شما سؤال خواهم کرد در آن زمان از ثقلین پس
ملاحظه نمایید چگونه سلوک میکنید با ایشان [illegible] گفتند یا رسول الله ثقلین کدام است فرمود ثقل اکبر کتاب الله است
که یک طرف او در دست خداست و طرف دیگر در دست شما پس متمسک شوید به او
و تبدیل و تغییر مکنید او را و دیگری عترت و اهل‌بیت منست پس بتحقیق خبر داد مرا
خداوند لطیف خبیر مرا به اینکه ایشان از یکدیگر جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد
شوند کنار حوض [illegible] پس عرض کردم یا رسول الله عترت تو کیست فرمود
عترت من اهل‌بیت منست از اولاد علی و فاطمه و نه نفر دیگر از صلب حسین
نقل آخر در کتاب مذکور مسنداً الی واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله ص
حب اهل بیتی نافع فی سبعة مواطن اهوالهن عظیم عند الوفاة والقبر
وعند النشور وعند الکتاب وعند الحساب وعند المیزان وعند الصراط فمن
احبنی و اهل بیتی واستمسک بهم بعدی فنحن شفعاؤه یوم القیمة فقیل یا رسول الله
فکیف الاستمساک بهم قال ان الائمة بعدی اثنا عشر فمن احبهم واقتدی بهم فاز
ونجی ومن تخلف عنهم ضل وغوی نقل آخر و در کتاب مذکور مسنداً الی
عمرو بن شمر الجعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر که گفت عرض کردم حضرت پیغمبر
رسول الله [illegible] که خداوند عالم امامت را در نسل امام حسن
و امام حسین قرار داده است حضرت فرمود [illegible]

٣ وایضاً قال رسول الله ص من رزقه الله حب الائمة من اهل
بیتی فقد اصاب خیر الدنیا والآخرة فلا یشکن احد انه فی الجنة
فان فی حب اهل بیتی عشرین خصلة عشرة فی الدنیا
وعشرة فی الآخرة اما فی الدنیا فالزهد والحرص علی العلم
والورع فی الدین والرغبة فی العبادة والتوبة قبل
الموت والنشاط فی قیام اللیل والیأس مما فی ایدی الناس
والحفظ لامر الله ونهیه والتاسعة بغض الدنیا
والعاشرة السخاء واما فی الآخرة فلا ینشر له دیوان
ولا ینصب له میزان ویعطی کتابه بیمینه [illegible]
[illegible] ویکتب له براءة من النار ویبیض وجهه
ویکسی من حلل الجنة ویشفع فی مائة من اهل بیته
وینظر الله الیه بالرحمة ویتوج من تیجان الجنة والعاشرة
یدخل الجنة بغیر حساب فطوبی لمحبی اهل بیتی

١٢٤

فرموده است وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود جعلها الله فی عقب الحسین [illegible] فرمود
بدرستیکه ائمه اطهار را [illegible] که جناب رسول الله [illegible]
خاتم الانبیاء و فرموده است [illegible]
شده به نور [illegible] و از فرزندان او [illegible] محمد و جعفر
و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت که قائم [illegible]
[illegible]
ملعون و توابع او [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible] فرموده حضرت شعر
ان الیهود بحبهم لنبیهم امنوا بوائق حادث الازمان وذوو الصلیب بحب
عیسی اصبحوا یمشون زهواً فی قری نجران والمؤمنون بحب آل محمد
یرمون فی الآفاق بالبهتان پس عرض میکنم [illegible]
[illegible]
تبارک و تعالی فرموده وجاهدوا فی الله حق جهاده [illegible]
بعد با امیر المؤمنین ع که سکوت کند [illegible]
[illegible] لو ان لی بکم قوة او آوی
الی رکن شدید و میفرمود حکایت [illegible] رب انی مغلوب فانتصر و میفرمود [illegible]
[illegible] رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین فاذا
کان النبی ص هکذا فالوصی اعذر یا جابر ان مثل الامام مثل الکعبة اذ تؤتی
ولا تاتی نقل آخر در کتاب مذکور مسنداً الی عبد الغفار بن القسم که او گفت [illegible] حضرت

مولای خود امام محمد باقر مشرف شدم و در مجلس آنحضرت جمعی از صحابه بودند پس فرمود [illegible]
عرض کردم یا سیدی ای الاسلام افضل فرمود ای الاسلام افضل فرمود من سلم المسلمون من یده
ولسانه گفتم فای الایمان افضل قال الصبر والسماحة قلت فای المؤمنین اکمل
ایمانا قال احسنهم خلقا قلت فای الجهاد افضل قال من عقر جواده واهریق دمه فرمود جهاد
کسیکه اسبش کشته شود و خونش ریخته شود قلت فای الصلوة افضل قال طول القنوت
قلت فای الصدقة افضل قال ان تهجر ما حرم الله علیک فرمود آنکه [illegible] و بگذرد
نه هر آنچه خدا و رسول حرام کرده قلت فما تقول فی الدخول علی السلطان قال
لا اری لک ذلک قلت فانی ربما سافرت الی الشام فادخل علی ابراهیم بن الولید قال یا
عبد الغفار ان الدخول الی السلطان یدعو الی ثلثة اشیاء محبة الدنیا ونسیان الموت وقلة
الرضا بما قسم الله پس عرض کردم یا ابن رسول الله من صاحب عیال و در قسمتم که جهت منفعت و
طلب معیشت بکار میروم فرمود یا عبد الغفار امر نمیکنم ترا بترک دنیا و امر میکنم ترا
بترک گناهان زیرا که ترک دنیا فضیلت است و لکن ترک ذنوب واجب است و بر تو
فریضه که ترک ذنوبست واجب تر است بر تو از کسب فضیلت بترک کردن
دنیا [illegible] بعد از آن آنحضرت [illegible] تا بالیدی [illegible]
[illegible] بعلم صحیح [illegible] و بدرستیکه من بهتر [illegible]
در [illegible] و حال آنکه مردم ظالمان در باره [illegible]
[illegible] و بدرستیکه [illegible] قایم [illegible]
[illegible] اقول [illegible] آنحضرت فرمود یا عبد الغفار [illegible]
قایم [illegible] معلوم نیست و به تحقیق حدیث
[illegible] فرموده که [illegible]

[illegible]

۱۲۵

[illegible] بعد [illegible] حسین [illegible] قائم [illegible]
[illegible] قایم [illegible] از عدل و عدالت میکنند
[illegible] از ظلم و جور قلت فان کان [illegible]
قال [illegible] فرمود [illegible] والاخذ [illegible]
[illegible] و به تحقیق سوال کرد [illegible] یا عبد الغفار
و بدرستیکه [illegible] به تحقیق [illegible] یقول شعر
شفو العمی طول السؤال وانما تمام العمی طول السکوت علی الجهل
[illegible]
[illegible] ابن رسول الله [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] خلقت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] یونس [illegible] اللهم [illegible]
[illegible] یونس [illegible] اعتقاد کنند [illegible]
[illegible] به تحقیق [illegible] اعتقاد کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] المخلوقین [illegible] الله [illegible]
[illegible] خلقت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] به تحقیق

و صفی که است خدا را الصفة مخلوقات و الله خالق كل شيء لا يقاس بالقياس و لا يشبه بالناس
لا يخلو منه مكان و لا يشتغل به مكان قريب في بعده و بعيد في قربه ذلك الله ربنا لا اله غيره
پس هر که اراده کند خدا را او دلالت [illegible] و [illegible] پس او از موحدین حق و هر که [illegible] و ارد
او را الکی وصف کند او کافر است [illegible] صفت [illegible] خدا [illegible] از او بری است و ما از او بری هستیم
بعد فرمود بدرستیکه اولو الالباب کسانی اند که عمل میکنند [illegible] تا آنکه وارث شوند
از او محبت خدا را بدرستیکه قلب [illegible] وارث شد از او قلب نور [illegible]
[illegible] کند سوی او لطف خدا پس [illegible] بمنزله [illegible] در مرتبه لطف [illegible] و از اهل
و ایشان [illegible] الحکمة [illegible] فاذا تکلم بالحکمة [illegible] فاذا انزل منزله
عمل بها في القدرة فاذا عمل بها في القدرة عرف الاطباق السبعة فاذا صار
في هذه المنزلة صار يتقلب في فكره بلطف و حكمة و بيان [illegible]
[illegible] در صحبت [illegible] پس
[illegible] خدا [illegible] بقلب [illegible] ورث الحكمة بغير ما ورثه الحكماء و ورث العلم بغير ما
ورثه العلماء و ورث الصدق بغير ما ورثه الصديقون بدرستیکه حکما وارث
شدند حکمت را بالصمت و سکوت و صدیقون وارث صدق شدند بکثرت و طول
عبادة پس هر که اخذ کند این طریق را [illegible] و الکثیر هم
الذي يسفل و لا يرتفع اذا لم يرع حق الله و لم يعمل بما امر به فهذه صفة
من لم يعرف الله حق معرفته و لم يحبه حق محبته فلا تغرنك صلاتهم
و صيامهم و رواياتهم و كلامهم و علومهم فانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
پس گفت ای یونس هرگاه اراده کنی علم صحیح پس نزد ما اهل بیت است بدرستیکه
وارث شدیم ما و داده شدیم شرع حکمت و فصل خطاب پس گفتم ای پسر رسول الله

فقال

١٢٦

[illegible] کسی که از اهل البیت [illegible] حضرت فرمود [illegible]
علم [illegible] اثنی عشر گفتم نام ایشان را خبر ده مرا یا ابن رسول الله فرمود اول ایشان علی بن
ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین است و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او [illegible] و بعد
[illegible] و بعد از او [illegible] موسی [illegible] پسر او و بعد از او محمد [illegible]
پسر او و بعد از او علی [illegible] حسن و بعد از حسن الحجة [illegible]
[illegible] است [illegible] را و عطا کرده است [illegible] که به احدی از عالمیان عطا نکرده
پس عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستیکه عبد الله بن سعد [illegible] شده است
[illegible] پس حضرت
گفت ای یونس [illegible] الحدیث
فالتم هذا الامر الاعظم [illegible] چون [illegible] حدیث [illegible] معروف [illegible] خداوند مقرر
بود [illegible] قال [illegible]
[illegible] الجويني [illegible] معرفة [illegible] الاطلاع على [illegible] و صفاته الجلالية والجمالية
بقدر الطاقة البشرية و اما الاطلاع على الذات المقدسة فمما لا مطمع فيه
لاحد قال [illegible] المحققين ان مراتب المعرفة مثل مراتب النار مثلا و ان
ادناها من سمع ان في الوجود شيئا يعدم كل شيء يلاقيه و [illegible] اثره في كل شيء
يحاذيه [illegible] ذلك الموجود نارا و نظير هذه المرتبة في معرفة الله تعالى
معرفة المقلدين الذين صدقوا بالدين من غير وقوف على الحجة و اعلا منها
مرتبة من وصل اليه دخان النار و علم انه لا بد له من مؤثر فحكم بذات لها
اثر هو الدخان و نظير هذه المرتبة في معرفة الله معرفة اهل النظر و الاستدلال
الذين حكموا بالبراهين القاطعة على وجود الصانع و اعلا منها مرتبة من احس بحرارة

٢ في المصباح الشريعة تمد الصادق العارف شخصه
مع الخلق وقلبه مع الله لو سهى قلبه عن الله طرفة
عين لمات شوقا اليه والعارف امين ودايع الله
وكنز اسراره ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه
ومطية علومه وميزان فضله وعدله قد غنى عن
الخلق والمراد والدنيا ولا مونس له سوى الله
ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله ولله من الله
مع الله لهو في رياض الله متردد ومن لطايف
فضله اليه متزود والمعرفة اصل فرعه الايمان

الى رب مجلي رتبها وشاهد الموجود بنورها واشتغل بذلك الاثر ونظير هذه المرتبة في
معرفة الله معرفة المؤمنين المخلصين الذين اطمأنت قلوبهم بالله وتيقنوا ان الله
نور السموات والارض كما وصف به نفسه واعلا منها مرتبة من احترق بالنار بكليته
وتلاشى فيها بجملته ونظير هذه المرتبة في معرفة الله معرفة اهل الشهود والفناء
في الله وهي الدرجة العليا والمرتبة القصوى رزقنا الله الوصول اليها والوقوف
عليها بمنه وكرمه بمحمد واله الاطهار نقل اخر در كتب معتبره مسند الى هرون بن مسلم
عن مسعدة گفت در خدمت حضرت صادق عليه السلام شيخ كبيري بخدمت رسيد
تكيه كرده بعد خدمت مجلس همايون آن حضرت رسيد آن حضرت جواب سلام او را
گفتند بعد از آن گفت يا ابن رسول الله دست مبارك خود را بمن بده تا ببوسم آنجناب
دست خود را دراز كردند شيخ بوسيد و گريه كرد آن حضرت فرمودند چه چيز ترا بگريه
آورد گفت صد سال است كه ايستاده‌ام در انتظار قيام قائم شما اهل بيت و ميگويم كه امسال
يا امسال قائم خواهد بود ظهور نخواهد تحقيق سن من گذشته و مرگ نزديك رسيده
و نزديك شده است اجل من و نمي بينم در شما چيزي كه دوست دارم و دائما مي بينم شمارا
مقتول و از وطن پراكنده و مي بينم دشمنان شمارا كه ميپرانند بالهاي ويرا
فكيف لا ابكي فرمودند عليهم السلام يا ابا عبد الله پس فرمود اي شيخ هرگاه نگاه داشته تا
خداوند عالم عمر ترا كه با ما در سنام اعلي و هرگاه مرگ ترا دريابد بيايي
در روز قيامت با ثقل جناب رسولخدا و ما ثقل او و دانسته كه جناب
خاتم الانبيا فرموده است اني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فتمسكوا
بهما لن تضلوا پس شيخ گفت كه باك ندارم بعد از آنكه شنيدم اين خبر را پس
آنحضرت فرمود اي شيخ بدان بدرستيكه قائم ما از صلب حسن است و حسن از صلب

وطلاز

ازمن مفارقت كنند كه شيخ رضي الدين بخدمت رسيده و مردم را از رفتن بازگذاشته فرياد
الصحيح مسيحا بود و صورت حال را بخندد و گفت و اشتباه از خبر گفته بود رسيده فرمود
كه اين مرد كي بكوشه شفا يافته تو كه اين مرد غافل را در شهر افراخته گفتم بلي از باب
نيز ايشان را بازگفتم و چون زخم او ديده بود و لرزان اثري نديد بيهوش
غش كرد و بهوش شد چون بهوش آمد گفت وزير مرا طلبيد و گفت كه ازين
اين طور نوشته است كه آن شخص بكوشه سبز مترود بطاعت رو بحجره
و مرا با خود بخدمت آمدم و وزير كه قمي بود سر ده گفت اين مرد را در
و دست من بپا آن است و وزير گفت قصه را كه تمام نقل كن از اول تا آخر
آنچه گذشته بود نقل نمودم و وزير را نيز گفت طلب اطبا و جراحان فرستاد و چون حاضر
شدند فرمودند شما زخم اين مرد را ديده ايد گفتند بلي پرسيد كه دوا اين
چيست همه گفتند بريدن اما اگر ببرند مشكل كه زنده بماند پرسيد كه بر تقدير
كه ببرند چند گاه اين زخم التيام يابد گفتند اقلا دو ماه و ليكن در جايش گودي سفيد خواهد
ماند كه از آنجا مو نرويد باز پرسيد كه شما چند روز شد كه زخم او را ديده
گفتند امروز روز دهم است پس وزير ايشان را نزد خود طلبيده ران
مرا برهنه كرده ديدند كه با ران ديگر اصلا فرقي ندارد و اثري بهيچ وجه
از آن كوفت نيست در اين وقت يكي از اطبا كه از نصارى بود صيحه زده
گفت والله هذا من عمل المسيح يعني بخدا قسم كه اين شفا يافتن نيست مگر از
معجزات مسيح يعني عيسى بن مريم و وزير گفت چون عمل هيچيك از شما نيست من
ميدانم كه عمل كيست و اين خبر بخليفه رسيد و وزير را طلبيد و او مرا با خود
برد و مستنصر مرا امر نمود كه قصه را بيان كنم و چون نقل كردم و بتمام رسانيدم

خادم سرا فرمود که الحمد لله [illegible] از دنیا رفته بود حاضر [illegible] کفن این
[illegible] خود کردن پس گفتم [illegible] قبول [illegible] توانم که کفن را [illegible] کفن
[illegible] از حضرت امیر [illegible] که از ابو جعفر [illegible] قبول کرد
پس خلیفه [illegible] و صاحب کشف الغمه میگوید که از اتفاقات
حسنه اینکه روز نوشتن این حکایت [illegible] نقل میکرد و [illegible]
شده داشتم که یکی از آن جمع شمس الدین محمد پسر احمد [illegible] او را
میشناسم از بزرگان اتفاق [illegible] گفتم تو را [illegible] در وقت زخم دیده بود [illegible]
گفته و در آن وقت کوچک بودم و [illegible] در حال صحت دیده ایم و [illegible] از
آنجا برآمده بود و [illegible] از آن زخم نبود و هر سال یکبار به بغداد [illegible] و سامره
میرفت و مدتها [illegible] و [illegible] میخورد و در آن [illegible]
مرگشت و یکبار [illegible] از آن [illegible] شده و آنچه [illegible]
دیگر بزیارت سامره را در یافت و در حسرت از دنیا
رفت حکایت دیگر صاحب کشف الغمه میگوید که حکایت کرد مرا
سید باقی ابن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را
مرضی بود که اطبا از علاج آن عاجز بودند و او از ما پسران آزرده
و منکر بود میل ما را بمذهب امامیه و مکرر میگفت من تصدیق شما نمیکنم
و بمذهب شما قایل نمیشوم تا صاحب شما مهدی بیاید و مرا از این مرض نجات
ندهد اتفاقا شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را
شنیدیم که میگوید بشتابید چون شنیدیم بسرعت نزد او رفتیم گفت بدوید
و صاحب خود را بیابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چند

دویدیم کسی را ندیدیم بنزد او برگشتیم پرسیدیم که چه بود گفت شخصی نزد من آمد و گفت
یا عطوه من گفتم تو کیستی گفت صاحب پسران تو ام آمدم که ترا شفا بدهم بعد از آن
دست دراز کرد و بر موضع الم نهاد [illegible] چون نگاه کردم اثری از آن
[illegible] زنده بود و با قوت و توانا [illegible]
از غیر آن پسر از بعض [illegible] این قصه [illegible] زیاده و کم
نقل [illegible] و اگر کسی [illegible] شوق [illegible] از این نوع قصص و حکایات
داشته باشد بکتاب کفایة المهتدی رجوع کند که این کتاب کافی است [illegible]
رفتیم بر سر مطلب اول و اما آن دوازده کس [illegible] احادیث سابقه از
قریش باشند و غیر از طایفه امامیه [illegible] دوازده خلیفه معصوم
نیست بجز فرقه ناجیه [illegible] دوازده امام [illegible] داشته باشند [illegible]
آن دوازده خلیفه قریشی در ذریت جناب رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] فقط
و ظاهر است خلفای سید الانبیاء [illegible] دوازده تن [illegible]
و اخبار صحیح و روایات معتبره در این باب وارد شده و بعض از اخبار
[illegible] مذکوره صحیحه [illegible] مشایخ [illegible]
و امام حسن و امام حسین [illegible]
[illegible] خواجه پارسا و تاریخ الخلفاء شیخ جلال سیوطی و دیگر کتب اهل سنت مذکور است
و این [illegible] از منهج حق [illegible]
جناب [illegible] کفر و عناد [illegible]
ظاهر او باطن [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]

۲ ولنعم ما قال الفاضل الذي [illegible] علماء العامة لا يتهمان [illegible] ويتبصروا ويلطفوا الأذهان [illegible] الفهم لأنهم لو حملوا هذه الأخبار
المتظافرة على ما عندهم من كون أول السلسلة في باب الخلافة والإمامة ابن أبي قحافة ثم صاحبه وهكذا الزم ان يكون [illegible]
الزنديق [illegible] من الخلفاء عندهم والأئمة المنصوصين بمقتضى النبوة فإن مسلم [illegible] الأئمة النقض خلق الله [illegible]
وملائكته ورسله والكفر الذي [illegible] الكونه منصوصاً بالخلافة والإمامة ومتصفاً بالأوصاف الحسنة الموجودة في
هذه الأخبار [illegible] هذا لكن بعد الاغماض عن ان

بر امامت و نیابت حضرت رسالت و بحفظ و رعایت شریعت خاتم نبوت
در باره کسی اعتقاد کرده که در تحت غیر از بیعت [illegible]
شکی نداشته باشند و شریعت مطهره بوجهی نمانده که چنین شخص [illegible]
حیث اندیشه کرده دانست و جمعی از شیعه [illegible] دوازده خلیفه
[illegible] از بنی امیه و بنی عباس که نزد ایشان [illegible]
[illegible] در بیت [illegible] شیعه را [illegible]
و سبب [illegible] از [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]
برادر [illegible] ثابت است برهان [illegible] قریش [illegible] افضل و اشرف [illegible]
بنی هاشم از قریش افضل و اطهر و اشرف اند چنانچه [illegible]
حدیثی روایت کرده و تصدیق [illegible] جناب خاتم الانبیاء فرموده
هر آینه که خداوند علیم برگزیده از اولاد ابراهیم اسمعیل را و از اولاد اسمعیل [illegible]
بنی کنانه [illegible] قریش را و از قریش برگزیده بنی هاشم را و برگزید
مرا از بنی هاشم و طبرانی روایت کرده که جناب خاتم الانبیاء فرموده اند هر آینه
خداوند قادر مختار اراده و اختیار نمود خلق [illegible] مخلوقات
پس اختیار کرده و تمیز [illegible] از میان ایشان بنی [illegible]
و فضل [illegible] خلقنا و تفضیلاً [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] مختار شد و بعد از اختیار [illegible] قریش از میان ایشان مختار شد پس از آنکه
قریش را اختیار کرد بنی هاشم را از میان ایشان اختیار نمود بعد از اختیار
بنی هاشم مرا از میان ایشان اختیار نمود [illegible]
بعد از آنکه ثابت شد که بنی هاشم از همه افضل و اشرف و اطهراند [illegible]

ساقط الاغماض عن ان
اباه معویة لعنه الله كان مشتغلاً بالملاهي و الزندقة
والكفر و بعد الاغماض الفهم عن أن ما عليه الفاقد
في حمل هذه الأخبار لا يمكن [illegible] بوجه
من الوجوه ولو قطع النظر عما ذكرنا [illegible]
كما لا يخفى على المتأمل الفطن فإذا وجب
بحكم الضرورة العقلية طرح هذا الحمل
لزم حملها على ما عليه الإمامية لأن
طرحها من اصلها كما على المعنى
الأكثر الثالث على فرض تعقله خرق
للإجماع المركب قطعاً وكيف كان فما
ذكرنا من ابطال مذهبهم وحقية مذهب
على النهج الذي لا يتمشى فيه اصلاً [illegible]
والتبجح والاعتراض من الخصم ولو كان كافر
عنودا انما هو من الأمور التي انبعث
من شمارة سيئة الحال ولولا شمارة
مولانا ابي [illegible] فداه [illegible]
لأطالوا التعصب ليزيد لعنه الله تم وقالوا
انه قابل للخلافة [illegible] اطالوا ذلك
في معوية [illegible]

[illegible]

۱۱۷

بنی هاشم غیر از این بزرگواران [illegible] جانشین رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد حنبل در مسند خود از ابن عباس [illegible] عبد المطلب روایت نموده که گفت قال رسول الله
یا عم يملك من ولدي اثنى عشر خليفة ثم يخرج المهدي منه ولدي يصلح الله
امره في ليلة و حاصل [illegible] غلبه [illegible] نیز از فرزندان
[illegible] خلیفه [illegible] خواهد آمد مهدی [illegible] از فرزندان
[illegible] در یک شب [illegible] و [illegible] حدیث
مشهور [illegible] بر صحت آن جمهور که رسول خدا فرمود
اني مخلف فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا [illegible] كتاب الله وعترتي
اهل بيتي [illegible] از این حدیث [illegible] عترت
آن حضرت [illegible] کتاب الله [illegible] باشد
[illegible] کتاب الله باشد و [illegible] قائم [illegible]
کتاب الله قرین [illegible] و [illegible] حدیث متواتر مشهور
حضرت رسالت [illegible] بجناب امام ثالث امام حسین [illegible] فرمود هذا
امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم [illegible] فرزند
[illegible]
قائم [illegible] خاتم اوصیا

حضرت مهدی است در حالتی که فرزند امام حسن عسکری است آنحضرت حیّ و قائم است با خبرا
بواسطه حکمتها و مصلحتها که از نظرها بر خلق غائب است و باشد در پرده خفا مستور
و آنحضرت حافظ اند و که در ارکان شریعت و اصول دین که مجموعه خلق و [illegible]
راه یابند با یکی به وجود خفی [illegible] حرزه الله که در این مدت مدید و عهد بعید
با کثرت مخالف و قلت موالف الحمد که هیچ گونه قصوری در دین مبین واقع
نشده و فتوری بارکان مذهب حق اثنی عشری از این راه نیافته و بلکه علاوه
بر شیعیان و موالیان از انس کافران و معاندان و زندیقان و مشرکان که در [illegible] غیبت
آنحضرت مؤمنان با ایمان صادق و موحدان با توحید موافق [illegible] اسلام اند
[illegible] نفع وجود ذی جود آنحضرت با اعتقاد مخالف بیشتر از نفع [illegible] فلان
خواهد بود که شارع مقاصد [illegible] اشمال [illegible] واجب جزو [illegible] عهده
و جمیع [illegible] اند و گفته اند که هر گاه [illegible] یافت شود امامی که شرایط معتبره [illegible] از
اهل حل و عقد [illegible] از شرایط [illegible] بیعت کنند و هر چند که
حکمش بر همه جاری باشد [illegible] در عزل و نصب [illegible] شده ایشان [illegible]
که حضرت [illegible] است که دوازده خلیفه جناب رسول صلعم [illegible] دوازده
از ذریه حضرت [illegible] امامت [illegible] از ایشان [illegible] این مقامات
عالیه [illegible]
[illegible]

نکته: [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] که [illegible]
جناب ختمی مآب [illegible] عدد [illegible] حکمت [illegible]
وجوهات متعدده ذکر کرده اند که [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] که امامت [illegible] الاعلی [illegible]
[illegible] امامت [illegible] دنیا [illegible]
حقیقت [illegible] ائمه [illegible] مذکور [illegible]
و شاید [illegible] حضرت [illegible] حکمت [illegible]
علی الاطلاق [illegible] شریعت [illegible]
جناب ختم الانبیا و علیه السلام که ناسخ شریعت بود [illegible] زمان [illegible] که خاتم [illegible]
[illegible] بودند و سنت الله [illegible] بود که [illegible]
دوازده خلیفه و وصی [illegible] که حفظ دین و شریعت [illegible] باشند تا تکلیف
باین سنت باقی باشد آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل الله و موسی
کلیم الله و عیسی روح الله [illegible] سنت [illegible] و اوصیاء آن انبیا
اولوا العزم [illegible] شریعت [illegible] بعد [illegible]
خاتم الرسل [illegible] ناسخ شریعت [illegible]
فرموده سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا
و بعض از علمای اعلام رضوان الله علیهم [illegible] مطلب [illegible]
آنکه حق تعالی در قرآن عزیز فرموده و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و
بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا [illegible] عدد [illegible]

۲ و حضرت داود [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
مثل آل محمد کمثل نجوم السماء کلما [illegible] نجم طلع
نجم [illegible] منکم [illegible]
[illegible] تأملون [illegible]

قبا جمعه دوازده ماه پس بعد از رسالت نیز عدد دوازده که بامر امامت قیام نمودند
مرتبه دوازده یافته و حضرت خاتم النبیین صلعم در لیلة العقبه که از انصار بیعت
میگرفت فرمود اخرجوا الی منکم اثنی عشر نقیبا کنقباء بنی اسرائیل پس حضرت دوازده کس را
از نقبا اختیار نمود [illegible] و [illegible] بر [illegible] این عدد بود [illegible]
که این طرز و طریق در امر وصایت همیشه مرعی است و عدد ائمه باید که از این کم
یا زیاده نباشد ۲۰ دیگر آنکه حضرت واجب العزة جل شانه در میان اسباط بنی اسرائیل
وکلا دیدبان از قوم موسی فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و
قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما اسباط را که با امامان راه حق کننده
و عدالت ورزنده دوازده پس باید ائمه هم که راه نمایان حق هستند و جانشینان
حضرت رسالت اند موافق اسباط باشند دیگر آنکه چون حق تعالی بجهت نظام امور
دینی و دنیوی [illegible] مهمات [illegible] که زمان [illegible] شب و روز
افریده و هر یک از شب و روز در حالت اعتدال از دوازده ساعت [illegible]
و کم [illegible] مصالح و مهمات دینیه [illegible] چند [illegible]
ارشاد و هدایت ایشان امور [illegible] منتظم و [illegible] این عدد [illegible]
فرموده و عدد ائمه را موافق عدد ساعات شبانه روز برای مصالح [illegible]
مقرر داشته ۲۱ وجه دیگر بعضی از محققین گفته اند که در تطبیق عالم [illegible]
با عالم [illegible] جنانچه فلک [illegible] مشتمل است بر دوازده برج
حضرت سید المرسلین بمنزلهٔ فلک [illegible] و اوصیای او بجای بروج دوازده
وجه دیگر که متعلق بحروف و عدد است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که لا اله الا الله [illegible]
هر یک [illegible] دوازده برج [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] الفلک الثانی والتاسع [illegible] اثنی عشر بروجا
[illegible] عشر و عن ابن عباس قال رسول الله صلعم ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر [illegible]

۱۱۹

۳ و دیگر آنکه خاتم انبیا دوازده ... اوصیا ... انبیا ... نوح ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هارون داود سلیمان عیسی
و دیگر عدد کتب ... دوازده ... اوصیا ... دوازده ... کتب ... صحف ابراهیم توریة موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد
مصحف فاطمه دوازده صحیفه مختومه جفر جامع جفر ابیض کتاب موسی و دیگر ... دوازده ...
ادریس نوح ابراهیم موسی یوسف داود ... یوشع ... دوازده ... لقمان شیث
خاتم الانبیا ... عدد ... اعاظم ... دوازده ... اوصیا

و شمار نبوت ختم محمد رسول الله است صلعم ... دوازده حرف ...
وصی و امام را حفظ نمودن آن [illegible] لازم است و لازم است عدد انبیا که حفظ
آن [illegible] باعدد [illegible] موافق باشد و [illegible] آل رسول
با [illegible] است [illegible] ملوک [illegible] دین [illegible]
برده [illegible] آل [illegible] لازم [illegible] نموده اند [illegible]
شده وجه دیگر آنکه نور ولایت [illegible] بسوی حق جنانچه نور نبوت
را [illegible] خلق [illegible] دیده و از [illegible] نور [illegible]
دوازده برج مقرر شد پس [illegible] که [illegible]
که دوازده خلیفه مقرر باشند وجه دیگر آنکه حضرت رسالت صلعم فرموده الائمة
من قریش امامت [illegible] در قریش منحصر [illegible] و علما [illegible]
تحقیق نموده اند که هر که از اولاد نضر بن کنانه است او قریشی [illegible]
که قریشیت بر او ثابت شده مالک بن نضر [illegible] قریش لقب
نضر [illegible] حضرت رسالت [illegible] دوازده کس اند و از حضرت
تا نضر دوازده [illegible] مرکز دایره [illegible]
بان سلسله جلیله [illegible] قریشیت [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] که از مرکز [illegible] مالک بن نضر [illegible]
و [illegible] دیگر [illegible] ائمه اثنی عشر [illegible] حضرت [illegible]
خط [illegible] که از مرکز [illegible] حضرت [illegible] دوازده [illegible]
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر [illegible]

۲ و بعد از ثبوت قرینه این که اکثر اشیا نفیسه در آفاق و انفس به عدد دوازده شده و هم چنین اکثر اسماء الحسنی به غایت حسن عدد ائمه هم که از نفایس و روایع خلق بلکه از جمله اسماء حسنی او است نیز حتمی باشد تفصیل این مرام لا اله الا الله که دوازده حرف است و هم چنین الرحمن الرحیم و کذلک الحمید المجید و هم چنین الرئوف الرحیم والحنان المنان والحی القیوم والواحد الکریم والواحد القهار والظاهر الباطن والتواب الوهاب والرزاق والمحسن المجمل والمنعم المفضل والباعث الوارث و دیان یوم الدین و غیر اینها و هم چنین آدم خلیفة الله و نوح خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد رسول الله و محمد حبیب الله والبشیر النذیر و هم چنین امیر المؤمنین و هم چنین علی بن ابی طالب و هم چنین الوجه الوثقی و کذلک فاطمه بنت محمد و هم چنین الحسن المجتبی والحسین الشهید والحسین علی و علی بن الحسین والامام الباقر و هم چنین الامام الصادق والامام الکاظم و علی بن کاظم و محمد بن الرضا و علی بن الجواد والحسن العسکری والقائم المهدی و هم چنین حجتهم فی الجنة و عدوهم فی النار و از بدایع اتفاقات آنکه چون دلیل از خاتم الانبیاء دیگر رسالت نیست بحکم خاتمیت و امامت است و حروف لا نبی بعدی احد دوازده است و اشهد بهما با بیعت رسالت و کذلک [illegible] الله الاعظم و لم ار المثل الاعلی خلافه [illegible]

پاینده از زمان مرکز تا مشهور است دوازده با شرح جمال است که خلافت از مرکز بحری متفاوت باشد حاصل که حضرت رسالت چنانچه منع شد [illegible] قریش از آن متجاوز نمیکرد و هم چنین معدن کرامت است که امامت از آن مشار له [illegible] ائمه نیز با بدر دوازده باشند تا زمان [illegible]

علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و منکری فضائلهم اجمعین الی یوم الدین

۲ پس بعد از آنکه ثابت شد که ائمه علیهم السلام دوازده باید باشند و منحصر است [illegible] بر این دوازده معصوم معلوم هر که کسی از راه غور رسی سوال کند که بعد از ائمه بدلایل واضحه و براهین قاطعه خلافت و امامت ائمه اثنی عشر ظاهر و ثابت و محقق شد چرا باید ایشان از خلافت ظاهری ممنوع و از منصب سلطنت ممنوع و دست از منصب امامت و محل حکومت بر دارند جواب [illegible] قوان دلها [illegible] لطیف اولیاء الله غیر لطیف است و حقیقت افعال و اقوال [illegible] [illegible] چنانچه در ضمن مضمون [illegible] بر اطراف خدا [illegible] پس بحث [illegible] از امثال [illegible] [illegible]

و معلوم است که هر که ائمه [illegible] میکرد [illegible]

آنست که آل عبد اسماء و عبارات [illegible] آل علیهم السلام [illegible] و هم چنین القاب و کنیهها آل علیهم السلام [illegible]

[illegible]

ائمه اطهار در قصیده تائیه خود اشعار نموده و گفته است مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات ای مدارس ... و غیرهم متعدد ... ایدی ... صفرات [illegible] ... الکفاح الاوتار منقبضات [illegible] [illegible] و روایات بر اثبات این مطلب از ائمه هدی ... بسیار وارد شده لکن [illegible] ... نظر ... شقشقیه ... [illegible]

[illegible]

مس ... و ... در حکم الف ... [illegible] ...

نزد وشر ... ائمه ... کشتی اهل بیت ... گروه ...

منتهم چه قدر مصالح و منافع امور دنیا و عقبی ... شریعت غراء

و دین بیضا و حقیقت ائمه ... و باعث ... پستان و شیعیان ...

و از ارتفاع مقام و منزلت ایشان نزد خدا ... العروة الوثقی ... در ...

سابقه الله ... یکذب ... گروه کفار ... انبیاء ... و اولیاء ... خداوند

حق ... را ... و ... بر رتبه و منزلت و ... رسالت اهل ...

بلکه باعث از دیاد شان ال اسلام نزد خدا ... گشته و موجب

زیادتی اعتقاد معتقدین ... [illegible]

[illegible]

... جناب مولی الموالی علی ... علیه السلام فرموده که

ما علی المؤمن غضاضة ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه

[illegible]

و نام رفتار با یقین در تربیت مومنان ایشان که نه دونه شرعی و نه مذلت و منقصت از رنج و ...
مادر که نه سلکت داشته باشد و در سد برخوف و شفقت بنا به و در یقین و از عمار بن
یاسر رضی الله مرویست که در ایام صفین امام المتقین فرموده والله لو ضربونا
حتی یبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا علی الحق وانهم علی الباطل قسم از اصحاب مجادله و ار باب
زندقه و از ارباب ... و نیز از ما را در میش اندر خشم میزده بکشید تا انکه
ما و اصحاب ما را بر سانیده به سعفات هجر یعنی خرماستانی که در بحرین است ... و
در آن یقین مر آینه خواهیم دانست ... که ایشان بر حق هستیم و ایشان
بر باطلند ... حضرت ... را بر ... دارد و بنا را بمحبت خود و ... بلند
و مرحله ابتلا قرار داده ... علی المرتضی علیه و اولاده التحیة و الثنا

... علی ... و دیوان ...
... فتنه و من افترق ... الدیوان المنسوب
... ... الکرد ... ...
منها الیقین ... الاحسان ... و الصبر ... و الصدق ...
و در ... خداوند مشرح جمیع مکونات و مبدأ همه موجودات
مخلوقات ... اندر ... در ... و خاتمه ... و الصفات ... قیل
... ... بر خود
بلند است بلکه در هر وقت و اوان و از بند از زمان ... ازان سار ا
بسبب بلای ... یکی از انبیا و اولیا و اوصیا ... مبتلا و امتحان
نمود تا انکه مومن موحد از مشرک ملحد و عالم و عاقل از غیر وی جدا گردد
جابه جا و در آخر فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و ظهور تمام ... یابد

١٢١

... ملک ... چون که ... خویش بود ... آدم بنیاد ... ما
... بر ... و الآن ... علی ما کان ... بر ... عرض کرد ...
که ... حق ... و ... ما در ... دنیا ... که در ... اعلاء
ایشان ... جمیع ... یحتاج الیه الناس من الکاکه و البنیس ... و ...
باشد ... که ... چنین ... و نحن فی المیزان ... الجنات
الا ... خونها ... ما ... و ... معصوم ... و هروا الطیبات الطاهرین
... ... و در خاتمه وسیلة النجاة که از مؤلفات جناب ... قدوة
المحققین و زبدة المدققین اخوند ملا ... عبد الله ... است در کتاب ... الفقه
الشیعة ... ازکتب ... الائمة ... مسند ... ابن عباس روایت شده که ابن عباس
گفت ... در خدمت جناب ... آمد که نعثل نام داشت پس عرض کرد یا ... ایها
چند سوالی از تو میکنم که در دلم ... است و در قلب من ... اگر ... جواب
... مسلمان ... حضرت فرمودند سوال کن ... پس عرض کرد ... بگو
وصف کن ... از برای من خدای خود را حضرت فرمود بدرستیکه خداوند عالم وصف
کرده نمیشود مگر ... بنفس خود ... و ... که چگونه وصف کرده
میشود خالقیکه ... حواس ... ازانکه ... درک کنند او را ... او را
ازانکه ... ذات او ... ازانکه ... و از ... و ...
کنند او را ... و خداوند عالم ... از انکه ... و توصیف
کنند او را ... خداوند ... است در ... و بسیار نزدیک
... خداوند ... پس ... که چگونه است خداوند
... جمیع
عالم ... او خلق ... پس ... خداوند عالم ...

کیفیتش و ایمان نیست در اینجا منقول است دادستان احد و محمد چنانچه در سوره توحید خود را
وصف کرده و فرموده قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد پس چگونه
وصف کنند او را به نعت ذات و وصف صفات یعنی پس گفت صدقت یا محمد فاخبرنی
عن قولک انه واحد لا شبیه له بود که گفت است فرمودی یا محمد پس خبر ده مرا از قول
خدا که بیغمبر بر است که خداوند عالم واحد است شبیه و نظیر ندارد آیا خدا واحد است و انسان
نیز واحد است پس وحدانیتش مشتبه بوحدانیت انسان گردید آنحضرت صلعم فرمود وحدانیت خدا
عالم وحدانیت بوحدت معنی و لکن انسان واحد است به عدد و معنی که جسم و عرض و روح باشد
و انما التشبیه فی المعانی لا غیر قال صدقت یا محمد پس خبر ده مرا از وصی خود که آیا وصی تو
کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه از برای او وصی است و بدرستیکه پیغمبر ما موسی بن
عمران وصیت کرد به یوشع بن نون جناب رسالت فرمود که وصی و خلیفه من بعد از
من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزند او حسن و حسین و نه امام از صلب حسین
که ائمه ابرار اند گفت نام ایشان را بیان فرما فرمود پس بعد از حسین پسر او علی است
و بعد از علی پسر او محمد و بعد از او پسرش جعفر و بعد از او پسرش موسی و بعد پسرش علی و بعد پسرش
محمد و بعد پسرش علی و بعد پسرش حسن و بعد از او پسرش حجة [illegible] این دوازده امام بعدد نقبا
بنی اسرائیل خلیفه و جانشین من اند پس گفت که کجا اند [illegible] فرمود با من
در درجه من اند پس گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم
الاوصیا بعدک به تحقیق [illegible] اینها را که فرمودی در کتابهای متقدمین [illegible]
عهد [illegible] که بود [illegible] موسی بن عمران که به درستیکه آخر الزمان [illegible] خارج
پیغمبری [illegible] دارد و خاتم الانبیاست و بعد از او پیغمبری نخواهد شد و خارج [illegible]
از صلب او ائمه ابرار [illegible] بعدد اسباط بنی اسرائیل [illegible]

یا ابا عماره آیا بهشت [illegible] گفتم بلی یا رسول الله [illegible] بدرستیکه ائمه [illegible] دوازده بوده فرمود
از [illegible] بوده لا ادری [illegible] گفتم [illegible] یا رسول الله [illegible] غایب شد
از بنی اسرائیل [illegible] و بعد از آن [illegible] ظاهر [illegible]
ائمه [illegible] الملک [illegible] انگشت [illegible]
فرمود [illegible] بنی اسرائیل [illegible] النقباء [illegible]
والقدرة بالقدرة [illegible] القدرة [illegible] و الجمع [illegible]
القدرة بالقدرة [illegible] القدیر [illegible] علی قدر [illegible]
فقد [illegible] والقدرة اللطیفة [illegible] بدرستیکه [illegible] عشر از اولاد من [illegible]
که [illegible] زمانی [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] خارج [illegible]
[illegible] العبد [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] بیکدیگر [illegible]
[illegible] فانتقض [illegible] مقام [illegible]
رسول الله [illegible] در کتب [illegible] و از انس بن مالک
روایت است که گفت [illegible] جناب رسول [illegible] نماز صبح [illegible] اقبال
[illegible] دارد [illegible] بن محمود
[illegible] تمسک [illegible] بالعروة الوثقی
[illegible] یا رسول الله [illegible] ائمه
بعد از تو [illegible] بعدد نقبای بنی اسرائیل [illegible]
شد [illegible] از صلب حسین [illegible] از [illegible]

ودر همان کتاب از هشام بن زید و او از انس بن مالک روایت کرده است که او گفت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند وقتیکه مرا به آسمان بردند دیدم در ساق عرش نوشته
شده لا اله الا الله محمد رسول الله که قوت دادم او را بعلی و یاری کردم او را بعلی
و دیدم که دوازده اسم نوشته شده است بنور پس اول علی بن ابی طالب و دو سبط من
و بعد از ایشان نه اسم که سه اسم علی بود و دو اسم محمد و جعفر و موسی والحسن والحجة
که مثل خورشید درمیان ایشان بود پس گفتم ای پروردگار من این اسمها کیستند پس خطاب کرد
مرا خداوند عالم که یا محمد اینها اوصیاء اند از ذریه تو و من بسبب اینها
ثواب میدهم و بسبب اینها عذاب میکنم نقل احادیث روایت کرده ابو منصور احمد
بن علی بن ابی طالب الطبرسی [illegible] در کتاب احتجاج مسندا الی علی بن ابی حمزه
از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و آنحضرت از پدر خود و او [illegible] از آبای کرام خود
که جناب رسول [illegible] فرموده که حدیث کرد مرا جبرئیل از خداوند جل جلاله
که فرموده بدرستیکه هرکه علم داشته که نیست خدایی غیر از من [illegible] و بدرستیکه
محمد بنده و رسول منست و علی بن ابی طالب خلیفه منست و امامان از اولاد
او حجتهای منند هرآینه داخل بهشت میکنم او را برحمت خود و نجات
میدهم او را از آتش جهنم بعفو خود و مباح میسازم برای او جوار خود را و او را
گرامی میدارم [illegible] تمام میکنم برای او نعمت خود را و او را از جمله خاص
خواص خالص خود میگردانم که هر وقت ندا کند مرا لبیک میگویم و دعا کند
مستجاب میگردانم و سوال نماید عطا میکنم او را و هرگاه ساکت باشد ابتدا
میکنم برای او و هرگاه بدی از او صادر شود رحمت میکنم برای او و هرگاه بگریزد
از من دعوت مینمایم او را و هرگاه رجوع کند بسوی من قبول میکنم و اگر بکوبد باب رحمت مرا

میگشایم

۱۲۷

و علی از خدیجه و محمد از فاطمه و علی از جانب پسر عزت شان [illegible] و حسن از جانب
و مادر از [illegible] معصوم مطهر و پاکیزه هستیم پس شیخ گفت ای مولای من آیا بعضی از
شما از بعضی دیگر افضل فرمود در فضیلت برابریم لکن بعضی اعلم از بعضی دیگر
پس فرمود ای شیخ باقی ماند از دنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یخرج قائمنا
اهل البیت [illegible] بدرستیکه شیعیان ما در فتنه و حیرت میمانند در غیبت آنحضرت
هنالک یثبت علی هذا المخلصون اللهم اعنهم علی ذلک بعد از آن فرمود حضرت
امیر عن جده قال قال رسول الله یا علی وقتیکه قایم ما ظاهر شود جمع شوند براو
سیصد و سیزده [illegible] وقت خروج و ظهور او شود از
برای شمشیر [illegible] ان شمشیر قم یا ولی الله اقتل اعداء الله
نقل آخر در خاتمه وسیلة النجاة و [illegible] مناقب ابن شهرآشوب از تفسیر
جابر جعفی روایت شده است که جابر انصاری گفت پرسیدم از حضرت رسول
از قول حق یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول خدا و رسول را
شناختیم اولی الامر کیستند که خدا [illegible] اطاعت ایشان را با طاعت خود و تو
مقرون گردانیده آنحضرت فرمود که خلیفهای منند ای جابر و امامان مسلمانان بعد از من
اول ایشان علی بن ابی طالب است پس حسن و حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی
[illegible] جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس
حسن بن علی پس [illegible] همنام و همکنیت من حجت خدا در زمین او و بقیه خلیفهای خدا
در میان بندگان فرزند حسن بن علی [illegible] مشرق و مغرب زمین را
[illegible] از امت غایب میگردد [illegible] غایب [illegible] ثابت
نمی ماند [illegible] که امتحان کرده [illegible] پس گفتم یا رسول الله

[illegible]

آیا شیعیان نفع میبرند و منتفع میشوند در زمان غیبت آنحضرت فرمودند بلی قسم بآن کسی که
مبعوث کرده است مرا به نبوت که ایشان روشنی میجویند بنور او و منتفع میشوند بولایة او در
زمان غیبت او همچنانکه منتفع میشوند از آفتاب هر چند که ابر او را گرفته باشد یا جابر
هذا من مکنون سر الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله جابر بن یزید گفته است پس
و خلاصه جابر ابن عبد الله انصاری [illegible] در خانه آنحضرت [illegible]
پس بیرون آمد محمد بن علی از اندرون خانه آنحضرت و در سر [illegible] داد [illegible]
چون دید او را جابر بر خود لرزید و [illegible] بآنحضرت نظر کرد [illegible] از آن گفت
ای پسر اقبل پس آنحضرت اقبال کرد پس بعد از آن گفت ادبر پس آنحضرت [illegible]
و شمائل جناب رسالت [illegible] دارد [illegible] پس نزدیک رفته گفت [illegible]
فرمود نام من محمد گفت پسر کیستی فرمود پسر علی بن الحسین گفت [illegible] فانت الباقر
فرمود یا [illegible] جناب رسالت [illegible] جابر [illegible]
[illegible] مژده [illegible] ملاقات [illegible]
و فرمایش [illegible] سلام [illegible] پس جناب [illegible]
مرا سلام [illegible] پس آنحضرت فرمود یا جابر علی رسول الله السلام مادامت
السموات والارضین و علیک یا جابر بما بلغت السلام پس جابر بعد از آن بخدمت
حضرت تردد میکرد و تعلیم میگرفت از آنحضرت پس سوال [illegible]
والله لا دخلت فی نهی رسول الله [illegible]
اهل البیت احکم الناس صغارا و اعلم الناس کبارا فقال لا تعلموهم فانهم اعلم
منکم حضرت فرمود راست گفته است [illegible] والله که من اعلم هستم [illegible] از تو سوال
[illegible] اوتیت الحکم صبیا کل ذلک بفضل الله علینا و رحمته لنا اهل البیت [illegible]

۱۲۸

[illegible]

در [illegible] از محمد بن ابی عمیر [illegible] که در نزد حضرت [illegible] بوده
و خلاصه [illegible] آنحضرت معاویه [illegible] عبد الملک [illegible] معاویه [illegible]
یابن رسول الله [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
که [illegible] مؤمنان [illegible]
حضرت فرمود یا معاویه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
خدا و [illegible] از آن [illegible] معاویه [illegible]
و رؤیة [illegible] خدا [illegible]
رؤیة [illegible] رؤیة القلب و رؤیة البصر پس هر که از رؤیة
قلب [illegible] اراده [illegible] و اراده [illegible]
رؤیة [illegible] اراده [illegible]
جناب [illegible] خدا [illegible] الخلق او [illegible] تحقیق
کافر شده است [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت فرمود که از
جناب امیر المؤمنین و یعسوب الدین [illegible] یا اخا رسول الله [illegible]
ربک [illegible] لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن رأته القلوب
بحقایق الایمان فاذا کان المؤمن یری ربه بمشاهدة البصر پس هر کسیکه [illegible]
و [illegible] مخلوق بوده [illegible] خالق [illegible]
مخلوق [illegible] خدا [illegible] مخلوقات [illegible]
[illegible]

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و قوله لن ترانی یا موسی و لکن انظر
الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی
صعقا و حاصل آنکه تجلی کرد بعد از نور خدا بان کوه بقدر سر سوزنی پس از زمین
پاره پاره گردید و کوه ریزه ریزه گشت و حضرت موسی بیهوش افتاد فلما
فلما افاق و برد علیه روحه قال سبحانک انی تبت الیک گفت ای پروردگار من
باز گشتم بسوی تو از قول آنکه گفتم ارنی انظر الیک که تو مرئی نیستی و دیدن تو ممکن
نیست و رجعت الی معرفتی بک انک العظیم لا تنالک و انا اول المؤمنین و اول
المؤمنین بانک لا تری و لا تدرک و انت بالمنظر الاعلی حضرت فرموده بدرستیکه افضل
و اکمل و اوجب و الزم و اوجب از جمله واجبات عز و بر تمام خلق شناختن خداوند المنان و اقرار
است و اقرار و اعتراف بلکه بعینه که اوست وحده لا شریک له و بعرف انه لا اله الا هو
لا غیره و لا شبیه له و لا نظیر و یعرف انه قدیم مثبت موجود غیر فقید موصوف بغیر
و لا مبطل لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم و بعد از آن شناختن حضرت رسول
و شناختن و اعتقاد به نبوت و رسالت آنحضرت و ادنی معرفة الرسول الاقرار
بنبوته و ما اتی من عند الله و کتاب او امر او نهی فلما کان عن الله تعالی و بعد از آن
معرفت امام است الذی یاتم به بعینه و صفته و اسمه فی حال العسر و الیسر و ادنی
معرفة الامام آنست که بشناسد که او مثل پیغمبر است در جمیع اوصاف مگر در درجه نبوت
و وارث علم اوست و بدرستیکه طاعت او طاعت خدا و طاعت رسول است و تسلیم
کند و گردن نهد او را و رجوع نماید باو در جمیع امور و مسائل مشکله خود را
باو رجوع کند و جمیع عرض دنیویه و اخرویه خود را از او اخذ کنند و بدانند بدرستیکه
امام بعد از خاتم الانبیاء امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابی طالب و بعد از او

حسن و بعد از او حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی پس جعفر بن محمد پس موسی بن
جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس الحجة بن الحسن پس آنحضرت فرموده
باشد که تحقیق هر که از برای خدا اعتراف کند و اقرار نماید پس حق کسی که از امر او جاهل
باشد اعتقاد دیگر دارد حال آنکه از بهر ترجیح حالی که بعد از ان عذر نکنند قرار قول
انها یکی که میگویند خدا را ابتوان دید و قد قالوا ارنا الله جهرة آیا نسبت نداده اند
لعنهم الله را با بچه بخشیکه نسبت داده اند و آیا نسبت نداده اند ابراهیم را با بچه بخشیکه نسبت
داده اند و نسبت نداده اند داود را با بچه بخشیکه نسبت داده اند از حدیث طیر
و نسبت نداده اند یوسف را از حکایت زلیخا آیا نسبت نداده اند حضرت
ایوب را با بچه بخشیکه نسبت داده اند از حدیث قطیفه انها اراده کرده اند از
بیان کردن سخنان ... ستم ... انکه بعقب خود رجوع نمایند که دین باطل
امر الله الجبار ... امر الله فلعنهم الله ... ذلک علوا کبیرا مؤلف گوید
در حضرت ... حیثیت مسطور مجملی از حدود و معرفة الله تعالی مذکور گردید لهذا مناسب موافق
شد که کلام معجز نظام امیر المؤمنین و سید اوصیای عظام و ولی خداوند علام
امام المتقین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و الامام المبین و القاسطین و صاحب
اوصاف الله و ولی الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه و اولاده صلوات الله
رب العالمین نیز زیادتی ایقان ایشان مذکور شود حیث قال اول
الدین معرفة الله و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده
و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه
لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة
فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه

فقد جزأه ومن جزأه فقد جهله ومن أشار إليه فقد حده ومن حده فقد عده ومن قال
فيم فقد ضمنه ومن قال علام فقد أخلى منه ... كائن لا عن حدث
موجود لا عن عدم مع كل شيء لا بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة فاعل لا
بمعنى الحركات والآلات بصير إذ لا منظور إليه من خلقه متوحد إذ لا سكن
يستأنس به ولا يستوحش لفقده أنشأ الخلق إنشاء وابتدأه ابتداء
بلا روية أجالها ولا تجربة استفادها ولا حركة أحدثها ولا همامة
نفس اضطرب فيها أجال الأشياء لأوقاتها ولأم بين مختلفاتها
وغرز غرائزها وألزمها أشباحها عالما بها قبل ابتدائها محيطا بحدودها
وانتهائها عارفا بقرائنها وأحنائها ... در بیست گفته ابن بابویه ...
از طارق آن محمد آنحضرت که پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود که حاجتی از تو دارم
آیا ممکنست بشود که بر تو خلوت نمایم که آن مسئله را سوال کنم جابر عرض کرد که یا پسر
رسول الله هر وقت که التفات فرمایی ... پس حضرت فرمود
با جابر خلوت گفت فرمود یا جابر خبر ده مرا از آن لوحیکه در دست مبارک
مادرم جناب فاطمه زهرا بنت رسول خدا دیدی و آنچه خبر داد ترا ... جابر گفت
عرض کرد شهادت میدهم بالله ... بخدمت ... جناب فاطمه
زهرا در حیات جناب خاتم الانبیا ... مبارکباد ... گفتم
او را بولادت جناب امام حسین ... دیدم در دست مبارک جناب فاطمه لوحی سبز
دیدم گمان کردم که از زمرد است و دیدم در آن کتاب سفیدی شبیه بنور
آفتاب ... یا فاطمه پدر و مادرم فدای تو باد این چه لوحیست فرمود
این لوحیست که خداوند عالم [redacted] ... هدیه فرستاد ...

و آن نسخه‌ایست نام پدرم و نام شوهرم علی و نام دو پسرم حسن و حسین و اسما اوصیا
از اولاد حسین پسرم رسول خدا بجهت مژده دادن بمن عطا کرده ... التفات فرمودند
جابر گفت که آن لوح را بمن عطا فرمود مادر تو فاطمه پس خواندم و نسخه گرفتم
پس فرمودند پدرم یا جابر آیا آن نسخه پیش تست که بنمایی او را گفت بلی
پس پدرم با جابر رفتند تا بمنزل جابر رسیدند واخرج الی صحیفة
من رق ... صحیفه را از پوست ... ملکوتیه کرده
او کتابت شده ... از کثرت استعمال ...
پوست ... قال جابر اشهد بالله انی رأیته هکذا فی اللوح مکتوبا
بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز العليم لمحمد نوره وسفيره
وحجابه ودليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين عظم يا محمد
أسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي إني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم
الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن
رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي عذبته عذابا لا أعذب به أحدا من العالمين
فإياي فاعبد وعلي فتوكل إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه وانقضت
مدته إلا جعلت له وصيا وإني فضلتك على الأنبياء وفضلت
وصيك على الأوصياء وأكرمتك بشبليك بعده وسبطيك حسن وحسين
فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسينا
خازن وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو أفضل
من استشهد وأرفع الشهداء درجة جعلت كلمتي التامة معه وحجتي
البالغة عنده بعترته أثيب وأعاقب ...

131

و دیگر روایت کرده ابن بابویه بسند خود از ابی جعفر الثانی ع که فرمود که اقبال کرد جناب
امیر المؤمنین روزی و با او بود امام حسن ع و سلمان الفارسی رضی الله عنه و جناب
امیر تکیه کرده بود بر دست سلمان پس داخل مسجد الحرام شد ناگاه نشست پس آمد شخصی
خوش رو و خوش لباس و سلام کرد بر امیر المؤمنین پس حضرت جواب سلام او را فرمود
پس آن مرد عرض کرد سه مسئله از تو سوال میکنم هرگاه خبر دهی مرا از آنها میدانم
که بدرستیکه قوم ارتکاب کردند از امر تو آنچه حکم شده بود بر ایشان
و بدرستیکه ایشان نیستند خاطر جمع نه در دنیا و نه در آخرت و هرگاه خبر ندهی
میدانم بدرستیکه تو و ایشان برابر اید پس حضرت فرمود سوال کن از آنچه واردی
کنی خبر ده مرا وقتیکه مرد میخوابد روح او بکجا میرود و از آنکه مرد چگونه
میشود که گاه فراموش میکند و باز بخاطرش میرسد و از مرد که چگونه فرزند
که باعمام و اخوال شبیه میشود پس حضرت ملتفت شد با امام حسن فرمود
یا ابا محمد جواب این مرد بگو پس جناب امام حسن ع فرمود اما آنچه سوال
کردی از امر انسان وقتیکه میخوابد بکجا میرود روح او پس بدرستیکه روح
انسان متعلق است به باد و باد متعلق است بهوا تا وقتیکه متحرک شود صاحب
الروح که بیدار شدن هرگاه اذن بدهد خداوند عالم باز گشتن
آن روح بطرف صاحبش میکشد این باد روح را و میکشد این باد را هوا پس رجوع
میکند روح و ساکن میشود در بدن صاحبش و هرگاه اذن ندهد خداوند بر گشتن
باز گشتن روح بر صاحب خود میکشد هوا را باد و میکشد باد روح را پس
باز گشت نمیکند بطرف صاحب خود تا وقت مبعوث شدن مرد
و اما آنکه سوال کردی از ذکر و نسیان پس بدرستیکه دل مرد در حقه ایست و در برابر

وفي رواية معاذ بن كثير عن ابي عبد الله قال ان الوصية نزلت من السماء على محمد كتابا لم ينزل على محمد كتاب مختوم الا الوصية فقال جبرئيل يا محمد هذه وصيتك ...
فقال اي اهل بيتي قال نجيب الله منهم وذريته ليرثك علم النبوة كما ورثه ابراهيم وميراثه لعلي وذريتك من صلبه قال وكان عليها خواتيم ففتح علي الخاتم الاول ومضى
ثم فتح الحسن الخاتم الثاني ومضى لما امر به فيها فلما توفي الحسن ومضى فتح الحسين الخاتم الثالث فوجد فيها ان قاتل فاقتل وتقتل واخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معك
قال ففعل فلما مضى دفعها الى علي بن الحسين قبل ذلك ففتح الخاتم الرابع فوجد فيها ان اصمت واطرق لما حجب العلم فلما توفي ومضى دفعها الى محمد بن علي ففتح الخاتم
الخامس فوجد فيها ان فسر كتاب الله تعالى وصدق اباك وورث ابنك
واصطنع الامة وقم بحق الله وقل الحق في الخوف
والامن ولا تخش الا الله ففعل ثم دفعها الى الذي يليه
...

وسيد العابدين وزين الاولياء الماضين وابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر علمي
والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر الراد عليه كالراد علي حق
القول مني لاكرمن مثوى جعفر ولاسرنه في اشياعه
وانصاره واوليائه انتجبت بعده موسى واتيحت بعده فتنة عمياء حندس لان
خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي لا يشقون الا من جحد
واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي وويل للمفترين
الجاحدين عند انقضاء مدة عبدي موسى وحبيبي وخيرتي ان المكذب
بالثامن مكذب بكل اوليائي وعلي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة
وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن بالمدينة التي بناها
العبد الصالح الى جنب شر خلقي حق القول مني لاقرن عينه بمحمد ابنه
وخليفته من بعده ووارث علمه فهو معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي
لا يؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من اهل بيته كلهم
قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في
خلقي واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن
ثم اكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر ايوب
فيذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك
والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ
الارض بدمائهم ويفشو الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا
بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس وبهم اكشف الزلازل وادفع الآصار
والاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون

[illegible]

آن حضرت طبق است پس هرکه بر محمد و آل او صلوات بفرستد در وقت بلند یافتن آن طبق
منکشف میشود و قلب الشخص نورانی میگردد و انچه فراموش کرده است بخاطرش میرسد
و هرگاه صلوات نفرستد بر محمد و آل او صلی الله علیهم و یا ناقص کند صلوات را منطبق
میشود و میگردد آن حقه را پس قلب الشخص تاریک میشود لهذا فراموش کند انچه در خاطر
دارد و اما انچه سوال کردی از کیفیت مولود که باعمام و اخوال شبیه میشود پس
بدرستیکه مرد هرگاه با زن جماع کند با دل آرام و بدن غیر مضطرب و سکون قلب و عروق
جا بجا ایستاده باشد و بدنش مضطرب نشده باشد پس مجامعت نماید پس در ان وقت نطفه در
رحم ساکن میشود و آن ولد شبیه بپدر و مادر میشود و دیگر شبیه نمیشود و هرگاه با زن اینها
اتفاق نیفتد یعنی قلب ساکن نباشد و به اضطراب بدن باشد پس نطفه نیز مضطرب واقع
میشود در رحم در حال اضطراب که از بعضی عروق میرسد و در رحم داخل میشود که هنوز
عروق دیگر در ظهور در آمده و نطفه از انها بیرون نیامده و در رحم داخل شده
پس هرگاه نطفه داخل شد از عروق اعمام باعمام شبیه میشود و هرگاه از
عروق اخوال واقع شود باخوال شبیه میشود پس انمرد گفت اشهد ان لا اله الا الله و
همیشه باین شهادت میدهم و اشهد ان محمدا رسول الله و همیشه باین نیز شهادت
میدهم و اشاره کرد بامیرالمؤمنین و گفت و اشهد انک وصی رسول الله و القائم بحجته و اشاره کرد بامام حسن
و همیشه باین شهادت خواهم داد و اشهد انک وصیه و القائم بحجته و اشاره کرد
بامام حسین و اشهد ان علی بن الحسین القائم بامر الحسین بعده و اشهد ان محمد
بن علی القائم بامر ابیه و اشهد علی جعفر بن محمد انه القائم بامر ابیه و اشهد علی
موسی بن جعفر انه القائم بامر ابیه و اشهد علی علی بن موسی انه القائم بامر ابیه و اشهد
علی محمد بن علی انه القائم بامر ابیه و اشهد علی علی بن محمد انه القائم بامر ابیه و اشهد

علی الحسن بن

علی الحسن بن علی انه القائم بامر ابیه و اشهد علی رجل من ولد الحسین لا یکنی و لا یسمی حتی یظهر امره
امره فیملاء الارض عدلا کما ملئت جورا انه القائم بامر الحسن بن علی والسلام علیک یا
امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس برخواست و رفت جناب امیرالمؤمنین فرمود یا حسن
برخیز به بین کجا رفت انمرد پس جناب امام حسن بیرون مسجد تشریف آوردند الکلام
گفته است که همین که بیرون مسجد قدم گذاشت پس ندانستم کدام طرف زمین خدا
رفت پس رجوع کرده کیفیت را بجناب امیر عرض کرد آنحضرت فرمودند یا حسن ایا میشناسی
او را عرض کرد خدا و رسولش بهتر میداند انحضرت فرمود الشخص خضر علیه السلام بود
و در شرح جناب علامه مجلسی رحمه الله روایت کرده است که جناب رسالت پناه فرمودند
بدرستیکه خداوند عالم اختیار کرد از روزها روز جمعه را و از ماهها ماه مبارک
رمضان را و از شبها شب قدر را اختیار کرد از مخلوقات انبیا را و از انبیاء
رسولان را اختیار کرد و از رسولان مرا اختیار کرد و از من علی را اختیار کرد
و از علی اختیار کرد حسن و حسین را و اختیار کرد از حسین اوصیا را که از اولاد او
نه نفرند از اولاد حسین که بر میدارند از دین تحریف غالیان و انتحال مبطلین
و بدعت مبتدعین را و ازین جا نیز از دین دیسی مبتدعین را که ... بسته اند بر دین
دروغ و افترا و تهمت جابلی احادیث و آیات برخیز بیان میکند خود
و در کتاب مجمع المصائب نقل شده از کتاب جواهر السنیه از شیخ حبیب علی
علیه الرحمه از تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا که درباره الکتاب الذی بسوره حضرت امام
مرویست که انجناب رب جبرئیل و جبرئیل از خداوند حکایت کنند که یا عباد اعلموا
افضل الطاعات و اعظمها لا اسالکم و ان فرضتم فیما سوا ما و اشرکوا اعظم المعاصی
واقبحها لئلا انا فرضکم ... بعد اما ترجمه حدیث شریف آنکه ازین کلام

من طالب ... افضل و اعلم ... [illegible]

در ماسوی و بزرگ کسند بزرگتر ... و اقبح الفجار را انکه خصومت تمام باشد در

در ارتکاب ... سلسلهٔ اعظم ... توحید و نبوت و تصدیق به پیغمبر ... و تسلیم

... [illegible] ...

انا ... ظاهر ... سلسلهٔ اعظم ... در نزد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

از ... [illegible] ... خلایق

در نزد ... [illegible] ... ربوبیت ...

... خلایق بعد از آن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

این جماعت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سید الوری است

و آل ... افضل خلایق بعد از ... [illegible] ... بعد از آن

بزرگوار افضل ... خلایق در نزد ... [illegible]

... [illegible] ...

لا علی ما کانوا علیه ... الرسل و الجبروت و الاطلاع من عالم الایجاد و اللاهوت و ... حقیقتهم

و مهبط انوارهم و مظهر اسرارهم الا الله تبارک و تعالی شانه حقیقتهم ...

... کما ... الحقیقة ... حقیقت ...

... افضل ... [illegible] ...

... [illegible] ... دشمن دارد و دشمنان

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

چنانچه روایت شده که عمر بن الخطاب ابوذر را ... گفت ...

یا ابا ذر ... رسول الله ... گفت ... در خدمت ...

... ابوذر گفت ... که هر وقت ... [illegible]

... مسجد ... امیر مؤمنان ... [illegible]

... رسول الله ... همیشه ... که ... ما اظلت

الخضراء و ما اقلت الغبراء ... اصدق من ابی ذر ...

... در خدمت ... گفت ... [illegible]

حضرت فرموده است که شناخت بجمیع ما عرف احد علیا حق المعرفة الا الله تعالی و انا وما
عرف الله احد حق المعرفة الا علی و انا و ما عرفنی احد الا الله وعلی فکیف یوفیه
ابوذر و من تابعه فی هذه الصفات حق القدر یکفیه عن کل الشواهد والدلائل
ولله در القائل نورهم النور نور الله جل جلاله هم التین والزیتون والشفع
والوتر مهابط وحی الله خزان علمه مبانیهم فی ابیاتهم نزل الذکر و اسماهم
مکتوبة فوق عرشه و مکنونة من قبل ان یخلق الذر فلولاهم لم یخلق الله آدم
ولا کان زید فی الانام ولا عمرو ولا سطحت ارض ولا رفعت سما
ولا طلعت شمس ولا اشرق البدر و نوح بهم فی الفلک لما دعی نجی و غیض
بهم طوفانه و قضی الامر ولولاهم نار الخلیل لما غدت سلاما و بردا و انطفی
ذلک الجمر ولولاهم یعقوب ما زال حزنه ولا کان عن ایوب ینکشف الضر
ولان لداود الحدید بسرهم فقدر فی السرد لا یحیر به الفکر و ما
سال البطح بهم دعا استسقت له عین یفیض بها القطر و سخرت
الریح الرخاء بامره فغدوتها شهر و روحتها شهر و هم سر موسی فی
العصا عند ما عصی اوامره فرعون والتقف السحر ولولاهم ما کان عیسی
بن مریم لعازر من طی اللحود له نشر سرا سری فی الکائنات
و فضلهم و کل نبی فیه من سرهم سر مصایبکم یا آل طه مصیبة و رزیة
علی الاسلام احیرته الکفر

الفصل الثامن در بیان اثبات امامت و وصایت و خلافت

~~ان ... ~~

سرور اولیا و سید الشهدا امام الثقلین و مولی الکونین حضرت
امام حسین علیه و اولاده و اعوانه و انصاره صلوات الله رب العالمین

اگر چه بر مؤمن موحد و عارف مستبصر دلالت آیه مباهله و اخبار که در اثبات امامت و وصایت
ائمه معصومین و خلفای اطهار جناب ختم النبیین مذکور شد کافی و وافی است در اثبات
وصایت جناب امام حسین علیه السلام زیرا که ... نیز ...
برای اطمینان قلوب مؤمنین احادیثی که بر امامت خاصه جناب امام حسین ع دلالت
دارد در ... ذکر می شود ان شاء الله تعالی بدانکه امام را باید خداوند
علام الغیوب تعیین نماید زیرا که در امام عصمت شرطست و عصمت امریست که غیر از
خداوند عالم کسی بر او مطلع نتواند شد پس تعیین امام علیه السلام از جانب خداوند
جلیل و توضیح و تبیین آن از جانب ... باشد و تعیین و تبیین
و تصریح امامت جناب حسین ... با آیات قرآن و روایات ... طاهره
ظاهره و باهره که ایشان ... در قوة ...
آیات ... عصمت و طهارت و ولایت آن حضرت ... اخبار
نیز ... خواهد یافت ان شاء الله تعالی و دیگر از علامات امامت
... صفات حمیده و خصال پسندیده خاتم الانبیاء ... در
کافه مؤمنان ... مسلمین ... شده که در زمان ...
... جناب ... احدی ...
رسول ... و دیگر ادعا ... امامت ... بعد از
وفات برادر ... جناب امام حسن علیه السلام ... آن حضرت ...
و ... جمیع ... دیگر ... خاتم الانبیاء ...
آل عبا ... آن حضرت ...
... ظاهر ... معجزات و خوارق عادات ... که در قوة

[illegible]

... از بعضی دیگر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق ... [illegible]

... [illegible] ...

... بر پا داشتن نماز ... بر پا داشتن ولایت ... [illegible] ...

حق ولایت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

... پس از آنکه ... شده است و در کتاب ... شده است ...

... و دانا ... و قلبها ... که بیان کنند ...

تو و این چنین ... خدا ... نیکو ...

... اعلم ... است از حیثیت علم و دیگران ... است از حیثیت علم ...

و اقرب ... رسول خدا ... در رحم ... امام ... از آنکه مخلوق شود

... از آنکه گویا ... خدا ...

... پس چون ... خدا ... محمد ...

... امامت ... از خود ... حسین ...

... و ... و ... از ... مشکلات

... و در کتاب ...

...

...

... اطاعت ...

... حسین ...

...

... موسی بن عمران ...

... و کان ذلک عند الله ...

...

[illegible]

[illegible]

خدا ... مخفی و پنهان است ... حضرت ...

او ... اولاد حسین بن ...

و خداوند عالم عمر او را طولانی میکند و در زمان ...

در صورت جوانی ... سال کمتر باشد ... آنست که ...

... خداوند عالم ... هر چه ... و مختار ...

... آن حضرت ... امامت ... جناب امام حسین علیه السلام ...

... و در کتاب ...

از ... خدا ... روایت ... بسوی جناب امام حسین ... فرمودند ...

... امام و برادر امام و ... امام است که ... قائم ...

... و در کتاب ... المعصومین ... قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا

و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله

علی الکاذبین الآیة و در تفسیر ... روایت ... نجران ...

... رسول ...

پس چون وقت نماز ایشان رسید ناقوس زدند و نماز ...

ادا کردند پس صحابه ... عرض ... یا رسول الله ...

... نجران ... ناقوس ... نماز

... حضرت فرمودند ...

رسول الله ... حضرت فرمود

... اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و ان عیسی عبد مخلوق

...

[illegible]

مباهله چنین بود که جناب خاتم الانبیاء حضرت سید الشهدا ابا عبد الله حسین را در بغل
و جناب امام حسن را گرفته بود و جناب فاطمه از عقب آن حضرت میآمد و جناب علی مرتضی در عقب
بتول عذرا تشریف میبردند و هو یقول اذا انا دعوت فامنوا چون نزدیک رسیدند
و علمای نصارا ایشان را بدین هیئت دیدند بزرگ ایشان که علم ایشان بود گفت یا معشر
النصاری انی لاری وجوها لو سألوا الله ان یزیل جبلا من مکانه لازاله
فلا تباهلوا فتهلکوا فادعنوا الرسول الله و بذلوا له الجزیة الفی حلة حمراء و ثلثین
درعا من حدید پس جناب رسول خدا فرمود قسم بآنکه جان من در ید قدرت
اوست لو تباهلوا لمسخوا قردة و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لا
ستاصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر هرگاه مباهله میکردند
هر آینه مسخ میشدند بصورت بوزینه و خنازیر و آتش میگرفت صحرای نجران که
مرغان در آنجا بر بالای شجر نمیماندند کذا رویته العامة و هو دلیل علی نبوته و فضل
من اتی بهم من اهل بیته و شرفهم لانه سبحانه الیه خلق اذ جعل نفس علی
کنفس النبی و مناسبت که حکایت شعبی مرقوم قلم شکسته بال شود
چنانکه در کتاب مصباح المتهجدین مذکور است از شعبی حافظ کلام خدا
میگوید که روز عید قربان بعد حجاج بن یوسف علیه اللعنه با امیران مرا
دعوت نمود چون حاضر مجلس آن نجس شدم گفت یا ایها الشیخ امروز چه
روز است گفتم روز عید اضحی گفت بچه چیز رسول خدا و عزیز تقرب میجست
گفتم باضحیه و صدقه و باقامت نماز و تقرب پس امیران ملعون گفت
یا شیخ بدرستیکه من قصد کرده و عزم نموده‌ام که یک سید جلیل القدر علوی
در همین روز مبارک اضحیه کنم و بکشتن او تقرب بسوی خدا بجویم

یا رسول الله خداوند عالم میفرماید که در جواب ایشان بگو که چه میگوئید در حق آدم که
مخلوق بود و اکل و شرب میکرد و نکاح مینمود پس حضرت از ایشان این
سوال کردند عرض کردند که بلی مخلوق بود پس حضرت فرمودند که پدر او کیست مبهوت
شدند فانزل الله تعالی ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له
کن فیکون و قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم الی قوله علی الکاذبین پس حضرت فرمودند
که مباهله کنید چونکه من حاضرم در کشف حجت خداوند عالم نازل نموده لعنت خدا بر کاذبان
پس ایشان قرار دادند مباهله را بر نزول خود شان بعضی گفتند قال رئیسا و هم العاقب
و السید و الاهتم ان باهلنا بقومه باهلناه فانه لیس بنبی و ان باهلنا
باهل بیته خاصة فلا نباهله فانه لا یقدم الی اهل بیته الا و هو صادق پس چون
صبح شد پیش آن حضرت آمدند دیدند که آن سرور با علی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام گفتند اینها کیستند که در پیش آن حضرت نشسته‌اند قیل لهم ان هذا
ابن عمه و وصیه و ختنه علی بن ابیطالب و هذه ابنته فاطمة و هذان ابناه
الحسن و الحسین و فی تفسیر الصافی از جناب امام موسی کاظم مرویست که مذکور است
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنحضرت در تحت عبا داخل شدند در وقت مباهله آنحضرت
با یهود نجران بهمراه علی و فاطمه و حسن و حسین پس نازل شد آیه شریفه
که ابنائنا الحسن و الحسین و نسائنا فاطمة و انفسنا علی بن ابیطالب
و فی تفسیر الصافی مرویست که جناب رسول خدا در آن روز مباهله متوجه
بجمیع ایشان شد گفته اللهم هذا نفسی و هو عندی عدل نفسی و قال اللهم
هذه نسائی افضل نساء العالمین و قال اللهم هذان ولدای و سبطای فانا حرب
لمن حاربوا و سلم لمن سالموا و فی تفسیر الصافی کیفیه بیرون رفتن ...

شنیدم ملکو به چون این سخن بشنیدم بسیار مضطرب شد و غمگین کردیدم و در آن
اثنا دیدم که جماعتی شخصی را آوردند پس ملتفت شدم دیدم که شخصی جلیل القدر و
مقید و مغلول می آورند چون حجاج دید گفت الست فلان ابن فلان العلوی
الحجازی گفت بلی ای ملعون خشمناک شد گفت که آیا تو گفته که حسن و حسین از ذریه
جناب رسول رب العالمین هستند و فرزند ایشانند گفت کلا که چنین گفته باشم بلکه گفته ام که
حسن و حسین پسران اشرف عالمیان است که دخلا فی جلیله و خرجا من جلیله علی
رغم انفک یا حجاج و شنیدم ملکو به که آن ملعون تکیه کرده بود بر مسند خود فاستوی جالسا
و قد اشتد غضبه و انتفخت اوداجه و تقطعت ازراره ثم فتل بیده عثنونه
فلبسها ثم قال للرجل العلوی اگر دلیلی بر این مدعا از کلام خدا و حجت و دلیل بیاوری
هر آینه ترا بخشیده خواهم گذاشت و الا اعطیتک بهذه البدرة
التی بیدی و خلیت سبیلک شعر کی هست که حافظ کلام خدا و عارف بر جمیع علوم
و وعید و ناسخ و منسوخ او بوده هرچه فکر کرد هیچ آیه در خصوص این مطلب
بخاطرش نرسید پس بسیار غمگین شد و دیدم آن بزرگوار به سفیه نثار حرز دم
پس دیدم فابتدأ الرجل العلوی بقراءة الآیة فقال بسم الله الرحمن الرحیم
پس حجاج گفت میخواهی بخوانی آیه مباهله فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ای یا من احتجاج
کنی فرموده و اتقه بلکه اگر چه این آیه شریفه حجت موکده است و لکن
بغیر این آیه احتجاج خواهم کرد فقال بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود
و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین
و ذکریا و یحیی و سکت فقال له الحجاج فلم لا قلت و عیسی انسیت
عیسی قال نعم صدقت یا حجاج پس ولید داخل شد عیسی به صلب نوح

وصل الکم

و هم آنکه از برادر او بودی نبود پس حجاج گفت که عیسی از نجابت مادر در خصوص
اصلاب حضرت نوح میشود فقال العلوی کذلک الحسن و الحسین دخلا فی صلب
رسول الله و خرجا من جلیله بامهما فاطمة الزهراء قال الشعبی فبقی الحجاج
کانما القم حجرا پس بعد از آن حجاج گفت بچه دلیل حسن و حسین امام بوده اند
آن علوی گفت بشهادت دلیل جناب خاتم الانبیاء با ثبات امامت ایشان
قال فی حقهما الحسن و الحسین ولدای امامان فاضلان ان قاما او قعدا
یمیل علیهما الاعداء و یسفکون دمهما و یسبون حرمهما و یقتل شیعتهما
بالامامة الخ حیث قال ابنی هذا الحسین امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة
تاسعهم قائمهم پس حجاج گفت که چه قدر بود عمر شریف جناب امام حسین گفت
پنجاه و هشت گفت در کدام روز او را شهید کردند فرمود در روز عاشورا
در صحرای کربلا در عصر گفت که کشت او را فرمود یا حجاج القوم جنک علیه
ابن زیاد بامر یزید بن معاویه لعنه الله فلما اصطفت العساکر لقتاله
قتلوا احبائه و انصاره و اطفاله الرضیع فرید وحیدا فجعل یستغیث فلا
یغاث و یستجیر فلا یجار و یطلب جرعة من الماء لیطفی بها حر الظمأ
فبینما هو واقف یستغیث اذ رماه سنان فطعنه بسنانه و رماه
خولی بسهم مسموم فوقع فی لبته و سقط عن ظهر جواده الی الارض یخور بدمه
فجاء الشمر لعنه الله فاحتز رأسه الشریف و رفعه فوق قناته فلما دیدم آن علوی
خرم [illegible] که در حق حسین گفته [illegible]
بیان کفت [illegible] و تبرا
[illegible]

بیان کین آن قوم بی ایمان || به پیش چشم در گشته که سر نوجوانش || علی اکبر که بد
شبیه احمد مرسل || که جسم پر ز الکنده اندر خاک سپید اش || که دست حضرت عباس
را از تن جدا کرده || به بیش صد سنان حسین کشته عطش || غرا که فنه عیسی
قاسم و آنکه عروس اش || سینه به زیر سم رونده با موی پریشش || ایامی زان سیاست
کز ضعف که شد پامال || گرد آن شد سوی قتلگاه او به بالینش ستانش || یکی
سر زانو چو سایه افتاده بر خاک سر || یکی با اشک خونین بر گرش طرف دامانش ||
شه دین با دل غمگین چو داده شد به قربانگاه || نه هر سو کوفیان کرده تیر
تیر باران اش || ز دو نیمه شش یک ز ان ... و پنجاه زخم از پیکان || تا آن جسم که بد
روح الله ... جنبانش || سر پر خون از تن جدا ... ||
المثال کو سفندان ... در خون ریزش دین || چه دن پریشان شد ||
آواز تکبیر || سر جدا شد || خورشید وفا در غم || از شرم آن شد || اندر نقاب ظلمت
شد || لرزید بر خود عرش الهی || از شاه که کشتی || محشر عیان || ارض و سموات ||
تا بر جا بماند در انقلاب آخر زمان || بر نیزه سر انور || چند روز بر چوب || در قتلگاه
شاه بی جان شد || گفت الحسین || داغ غم تو || از خم دردان قد خمیده ام || شد ظرف عمرم
در خدمت تو آخر نصیبم || آه فغان شد || ماتم بود || روح الله کشت جسم
فزون از روحانیان || پس علوی گفت ... بر آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اسحق
خضر میرسان آورده و شمشیر او را قیس بن اشعث گرفت و زره او را حارث
گفت بر دو انگشتر او را ... جهت شفیع کند پس بعد از آن خیام او را
غارت کردند علی و اطفالش را اسیر نمودند ... بعد شهادت ...
شام شد || بر اهلبیت ... صبح قیامت شد || آه از دم که قافله تشنه حجاز ||

کوه را حال علی و حرم ایکونه متغیر شد (راس بی وغیره)

قد الحاج

از آن بعد روانه سوی شام شد || هر یک سر بر نیزه با نور کوکب دره || بر سر زنان
بر سر اشتر و امام سجاد || زینب کشته ها از رضا که چرخ کبود || و جسم آنها
ندیدم به تمام شد || بر درکه کیان حرم || همه اسیر گشت || بر شتران
بی جهاز || گشته سر اسیر سوار || تا قهر خروش زنان || ز اشک روان بالکل
نالد انبیا بهار آه دلش شعله بار || ناله در دل خستگان خروش با
لب طفلان || گشته بغصه غرقان || غربت سرم بهار || بی پدران مکلف
و در بدر بی سر مکلف || خون جگران مکلف || در روز ده رجب کان بر آمد قضا
الحاج حوالله هكذا جرى عليهم يا علوي والله لكم لم تاتنزه هذا الكلاف
القرآن والحجة انما منها الاخرت الذي فيه عنيا كم لقد ذكر الله
فيما عرفت عليه من فعلك ولكن خذه هذه البدرة لا بارك الله لك
فاخذها العلوي وهو يقول هذا من عطاء الله وفضله لا من على كل شقي
ثم ان العلوي لما وجد يقول شعر || صلى الاله على حبيب بمرح شر
والطيبات على النبي الناصح || وعلى قبر لهم الذين تعلموا بها
النائبات وكل خطب فادح || طلبوا الحقوق فابعدوا وعن
دورهم || ما عوضوا عليهم كل كلب نابح || لعن الغير ما دام فيهم
وعلاهم في كل قلب قادح || اشهد ادر بحار الانوار شرح عن لبسند خود از
یعلا بن مره روایت کرده است که او گفته که جناب رسول خدا فرمودند
که حسین از منست و من از حسینم احب الله من احب حسینا و حسین
سبطی از اسباط است و اینکه قطان معنی کرد از ابن ابی الیاس روایت کرده که
گفت دیدم خاتم الانبیاء را که دست حسین را گرفته و میگوید ایها الناس این

[illegible]

وایضاً مسنداً عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله اقتدوا بالشمس فاذا غابت الشمس فاقتدوا بالقمر فاذا غابت القمر فاقتدوا بالزهرة فاذا غابت الزهرة
فاقتدوا بالفرقدین فقالوا یا رسول الله فما الشمس وما القمر وما الزهرة وما الفرقدان فقال انا الشمس وعلی القمر وفاطمة الزهرة والفرقدان
الحسن والحسین ومن روایة سلمان الفارسی قال خطب رسول الله صلعم فقال معاشر الناس انی راحل عن قریب ومنطلق الی المغیب اوصیکم فی عترتی خیراً
والبدع فان کل بدعة ضلالة والضلالة واهلها فی النار معاشر الناس من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر ومن افتقد القمر فلیتمسک بالفرقدین
فاذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة بعدی اقول قولی واستغفر الله لی ولکم قال فلم یزل ... وذهب
بیت عائشة فدخلت الیه وقلت بابی انت وامی یا رسول الله سمعتک تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر واذا افتقدتم القمر فتمسکوا بالزهرة
وما القمر وما الزهرة وما الفرقدان وما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس
وعلی القمر فاذا افقدتمونی فتمسکوا به بعدی واما الزهرة
الحسن والحسین اذا افقدتم القمر فتمسکوا بهما واما
النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من
صلب الحسین والتاسع مهدیهم

این حسین بن علی ... آن کسی که نفس من در دست قدرت اوست ...
الحسین در ذات ... او در ...
ابو عمر ... از ... رسول الله ... حسین ...
انی احبه فاحبه ... عن یعلی العامری انه خرج من عنده رسول الله الی
طعام دعی الیه فاذا هو بحسین یلعب مع الصبیان فاستقبل النبی امام القوم ثم بسط
یدیه فطفق الصبی یفر ههنا مرة وههنا مرة وجعل رسول الله یضاحکه حتی اخذه فجعل احدی یدیه
تحت قفاه والاخری تحت ذقنه ووضع فاه علی فیه وقبله ثم قال حسین منی وانا
منه احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط وایضاً طبرانی باسند خود معنعناً
از جابر روایت کرده که گفت جناب رسالت ... هر پیغمبری را ذریه او ... و اولاد
هر پیغمبر را از پشت او قرار داده است بخصوص که در ... ذریه مرا از
پشت علی ... و ... دختر ...
... اولاد ...
... عالم ...
پس نشست در ... حضرت رسول ...
... بالنبوة والرسالة ... السلام علیک یا ...
...
... السلام ...
... السلام علیک یا خلیفة رسول الله ...
رسول ... گفت چرا ...
...

در بحار باسناد التمیمی عن الرضا عن آبائه ... قال قال
النبی الحسن والحسین خیر اهل الارض بعدی وبعد ابیهما
وامهما افضل نساء اهل الارض

چهار سال صحبت کرده است وایضاً اجتمع اهل القبلة علی ان النبی قال الحسن والحسین
امامان قاما او قعدا و اجمعوا ایضاً انه قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
وایضاً سلیم بن قیس روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که جناب سید الشهدا
در بالای ران مبارک جناب رسالت نشسته بود و آنحضرت لب و روی او را می بوسید و می فرمود
یا حسین تو سید ابن السید و ابو السادة و تو امام ابن امام و پدر ائمه اطهار و تو حجت
و پسر حجت و پدر حجج که نه نفر ند ... از ذریت تو امام ... که نهم ایشان
قائم ایشان است وایضاً ... در فائق گفته که جناب رسالت دید
که حسین بازی می کنند با کودکان در کوچه پس آنحضرت پیش قوم ... دست
مبارک را گشاده فطفق الصبی یفر مرة من ههنا و مرة من ههنا ...
رسول صلعم ... بگیر د پس یک دست مبارک را زیر دقن امام حسین گذاشت
و دست دیگر را به پس سر او داد و او را بلند کرد و می بوسید و می فرمود حسین
از منست و من از حسینم و دوست دارد خداوند عالم کسی را که دوست
دارد حسین را زیرا که حسین سبطی از اسباط است وایضاً جناب امام ...
از آبای کرام خود روایت کرده که جناب رسالت فرموده هر که خواهد
که نگاه کند به دوست ترین اهل زمین به سوی اهل آسمان پس باید نظر کند
به حسین وایضاً طبرانی در روایت مناقب روایت کرده معنعناً از سعید
بن ... بن شعیب که او گفته ... جناب سید الشهداء ...
بر عبد الرحمن بن عمرو ... پس عبد الله گفت هر که ... دارد که نظر
کند به دوست ترین اهل زمین به سوی اهل آسمان پس باید نظر کند به این مرد که می گذرد
امام حسین ... از وقعه صفین با او ... ام ... ابو سعید الخدری با او ...

... الحارث عن ... قال ... الحسن ...
... الحسن والحسین ...
...
... علیه السلام ...
...
... مرا ...
... خدا ...
...
... الله ...

آنحضرت پس حضرت باو فرمودند یا سیده النساء که بعد از ستایش ... از اهل بیتم
اسلام و جنگ میکنی در پیش ... روز صفین و بکوا قسم که ... حضرت
از من پس او عذر خواست و گفت ... جناب رسول خدا صلعم فرمودند که ... حضرت
الملک گفتم حضرت فرمود ایا شنیدی قول خداوند ... اطیعوا الله ... و اولی الامر منکم
... فلا تطعهما و قول رسول الله صلعم انما الطاعة فی المعروف
لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق و ایضا طبری ... عن ابن عباس روایت
کرده که گفت جناب رسول خدا صلعم فرمودند دیدم در بهشت قصری از دُر سفید
که در وی شکافی و وصلی نبود گفتم یا جبرئیل این قصر مال کیست عرض کرد یا رسول الله
مال پسر تو حسین است بعد رفتم بجانب القصر پس ... قصر ... آورد گفتم
... دیدم ... بیرون آمد ... او
... کیستی قالت انا لابنک الحسین ...
... حضرت ... ازین احادیث
... و ... الف ...
... در ... و معجزات ... ثبت ... جمیع آن ... اولاد
... که در خصوص ... دو ... وارد شده ... و دو دیگر
در زمان آنحضرت ...
پس ... احادیث ...
... در ... و دیگر آن معجزات
با معجزات و خوارق عادات آنحضرت و کلمات ... و احتجاجات ...
... از آنحضرت صادر گشته ...
... فنقاتل ... علموا ... الحق ...

فصل

فصل هفتم

در بیان معجزات و کرامات و خوارق عادات آنحضرت که در قوة بشر
ممکن نیست هر گاه ... از ... و از ... در کوزه ... و در ...
و دلایل ... خاتم الانبیاء و خاتم ... آل ... مراتب جوز در کتاب
لوامع الانوار و نور الانوار مرویست که از جابر بن عبد الله انصاری که او گوید
و فتیکه جناب امام حسین عزم ... کوفه عراق تشریف میبرد نزد آنحضرت
رفتم و گفتم یا ابن رسول الله ... چنان می بینم که با این ... بنی
معاویه ... که ... برادرت جناب امام حسن ... و این ...
... فرمود که ای جابر برادرم آنچه کرد بفرمان خدا و رسوله کرد
من نیز آنچه میکنم هم بفرمان ایشان میکنم و اگر میخواهی حضرت رسول خدا
و برادرم را بخواهم ... در همین ساعت گفتم ... رسول خدا ...
چگونه حاضر میکنی و حال آنکه رحلت فرموده اند و در ...
آرمیده اند فرمود که این از امام معصوم عجب نیست پس فرمود که
الکون نظر کن چون نظر کردم در ... آنحضرت ... آسمان کرده
دست مبارک ... جابر ... در حالت دیدم که در ... آسمان ... شده
و رسول خدا و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر طیار و عقیل ... علیهم السلام
فرود آمده و در نزد جناب امام حسین نشسته ... جمیع ... را دیدم
ترسیدم و لرزان گشتم حضرت رسول خدا فرمود که ای جابر من بتو
گفته بودم ... امام حسن را بعد از ... امام حسین ... ای جابر تو وقت
... که ... امام ... کند ... داری و ... اعتراض
نکنی ای جابر ... که ... مقام ... معاویه و اتباع او و ... بتو ... نمایم

دیگر امر کرد منزل و جای امام حسن و امام حسین را شب معراج که گفتم یا رسول الله آن حضرت به من نمود که
بر زمین از دشمنان فتنه شد و در بار دیدم آمد و از آنجا باز رفت از زمین پیدا شد
و در فتنه گشت تا به ملکوت زمین رسید و معشر دریا از آنجا باز شد و در زیر آن
آتش عظیم دیدم و در میان آن آتش مسوخ شده معاویه و یزید پلید و ولید بن
مغیره و ابوجهل و فلان و فلان در زنجیرها از آتش کشیده و بعضی از مرده شیاطین
با ایشان هم نشین بوده و عذاب ایشان سخت‌تر بود از عذاب دیگران از اهل
دوزخ و چند مقام و ماوا در آن ملاعین دیدم شکر بی حد مر خدا را بجا آوردم
که ایشان را در آن عذاب دیدم بر آن ظلمی که بر اهل بیت رسول ص کرده و نقض
عهد نموده شده که آنرا بعین الیقین دیدم پس آن حضرت فرمود که ای جابر احوال
منافقان دیدی تمام شرح حال کردم گفتم بلی یا رسول الله پس فرمود مرا که سر
بردار بسوی آسمان چون نظر کردم تا به در هفت آسمان گشوده دیدم و بهشت
برین را تا که شاد و مسرور گشتم پس آن حضرت فرمود که ای جابر [illegible]
کجا است گفتم بلی فرمود که فلان موضع و فلان مقام و مراتب اهل بیت منست از امام
امام حسین را بشارت آن حضرت رسالت چشم مرا فرو مالید تا آنچه دیدم زیر الهم
مثل از آن عقیده کردم بعد از آن آن حضرت با جماعت در هوا بالا رفتند
و حضرت امام آواز داده و گفت ای حسن جای وارد حسین تو نیز از عقب
جای اسلاف همی رفته تا در [illegible] آن منزل ساخته بعد از آن دیدم که
دست امام حسین را در دست داشت و فرمود که ای جابر این فرزند منست و
منست در اینجا او را فرمان بردار باش و اقبال او در اسلام داد رود در آن
لشکر باشی تا مومن باشی پس جابر گوید چشمهای من کور باد اگر بچشم ندیده باشم.

[illegible]

یا دروغ گفته باشم معجزه و دیگر در کتاب تحفة المجالس که از مصنفات امیر تاج الدین
حسن سلطان محمد است از کتاب اربعین روایت کرده که در شهر موصل طبیبی بود
مروانی و در زمان خلافت امام حسین ان طبیب مکلف که امام زمان یزید بن معاویه
است و در همسایگی او درویشی بود شیعه و محب اهل بیت و مکلف امام حسین
بن علی است روزی درویش گفت ای طبیب اعتقاد با یزید مکن که او و مروان
و پدر و جدش همه ملعون شدند و امام زمان جناب سید الشهدا امام حسین که جامع
جمیع صفات کمال است [illegible] و توقف مخالفان است ان طبیب قبول
نکرد و ظاهرا اما در دل نکته داشت که اگر این قول راست باشد شیعه خواهم شد
و در همسایگی آن طبیب زنی بیوه بود و پسر یتیم داشت بعد از چند روز
آن زن بیمار شده پسرش را نزد طبیب فرستاد طبیب گفت ای پسر مادر تو
باید جگر سیاه فلان رنگ باشد بخورد و گفت ای زنی آوردم طبیب گفت پسر برو
پیش حسین ابن علی ع مراد طبیب امتحان بود آن پسر آمده عرض کرد
فرمود که ای اسب از طویله آورده کشته جگرش برادر داده آورد طبیب گفت
نه فلان رنگ باید باشد خلاصه پنج دفعه طبیب گفت فلان رنگ [illegible]
رفت و جناب سید الشهدا و سرور را اسپهای پنج اسب کشته جگرش را
داد طبیب [illegible] اگر دیگر خواست آمد بر طویله آن حضرت پنج اسب کشته
دید پرسید احوال آن یتیم را گفت [illegible] متحیر شد آن سرور خدمت جناب
امام حسین تشریف آورد و عذر خواهی کرده و ایمان آورد و عرض
کرد که این کار رنگ جگر امتحان کردم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ونیز در کتاب مذکور بود از کشف الغمه و دلایل حمیری روایت کرده که حسین
بن محمد بن عبد الله از پدرش نقل نموده که گفت در جامع مدینه نماز میکردم
و ... که در یک طرف من نشسته با هم صحبت میداشتند و یکی بدیگری میگفت
ایهیچ میدانی که ... جمیع افضلا و مرا در ... بود و هیچ طبیبی تشخیص
مرض من نمیتوانست کرد ... امیه ... بود روزی ... زنی
... که ... مرا مضطرب دیدی گفتی ... مرض مرا
دوا کنم چه میگوی گفتم ... از ان بجانب خود رفت و ... از
... بیاور که ... تا شفا یابی ... آن آب را خوردم
بعد از ... صحیح و سالم با هم گویا که هیچ مرضی نداشتم و چند ماه از
آن گذشت که مطلقا اثری از آن الم ندیدیم و ... روزی ... آن عجوزه
بجانب من آمد گفتم ... بجهت کمال ... شربت بود که ... شفا یافتم
گفت ... کتیبه ... گفت تربت سید الشهدا گفتم
... رافضه مرا ... بود دیدم تغیر شد ...
رفت ... بجانه ... که مرض من ... و هیچ طبیب دوا
نیافته ... بعد
بانک اذان گفته ... معجزه دیگر
... از صالح بن میثم او گفت من و ... بن ربیعی
زنی رفتیم ... والیه ... بیرون آمد
... گفت ... برادر
صالح بن میثم گفت ... رحمت الله ... گفت ... من

کو از حسین بن علی

کو از حسین بن علی ... گفت که خدمت امام حسین ... رفتم در روز گرم
بر حجر ... ظاهر بود و در خانه مقیم شدم و از جهت آنکه ... از خدمت
آنحضرت محروم ماندم چند روز ... آنحضرت ... بجانب ...
و فرموده بود که ایا حال ... گفتند ... ظاهر شد ... آلا
بیرون از خانه ... آمدن آنحضرت فرموده بود که ...
تا بر ویم و ... پرسش ... بخانه ... آمدند و ... در
مرض ... آنحضرت فرمود که ... باز
گرفته گفتم یا بن رسول الله ... است ... سالم
حال ... کرده ... بخانه ... آب ... مبارک
... بعد از آن فرمود که ... آینه نظر
... در آینه نظر کردم اثر از آن ندیدیم و ... را
بتقدیم رسانیدم معجزه دیگر روایت کرده از ابو خالد کابلی که ...
گفت ... بشنیدم که گفت ... خدمت امام حسین
رفت آنحضرت فرمود یا ابا ... چند روز است ... چه بود
گفت یا بن رسول الله ... درد ... آمده است ... از ان
... خوف عظیم دارم فرمود که نزدیک من بیا چون نزدیک وی شدم
آنحضرت مبارک ... الله ... از ان ربوده شد پس فرمود تا
آینه آوردند چون نظر در آن آینه کردم اثر از آن ندیدیم معجزه دیگر
محمد بن سنان روایت کرده که از امام علی بن موسی الرضا پرسیدم که امام حسین
... آنحضرت ... باشد ... آن ... الکوفه

[illegible]

بشنو چون حق سبحانه و تعالی چهار فرشته از کبار ملائکه نزد من فرستاد و گفت خدا و رسول ترا
سلام میرساند و میگوید که ای [illegible] و هر چه در روایت [illegible] جواز رسانی داریم
و شیر الفرزند [illegible] این بجواهر [illegible] رفعت و جوار ملائکه آنحضرت فرمود که
و سلام خدا و رسول را [illegible] بخواهم [illegible] رسول الله را که [illegible] از آن چیزی
و شربتی [illegible] میدهد ملائکه [illegible] زمین [illegible]
رفته **معجزه** دیگر روایت کرده محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام که فرمود که ملکی نزد
امام حسین آمد در وقتی که اصحاب آنحضرت [illegible] یکسره [illegible] آن ملک گفت
یا حسین خداوند سلام میرساند و میفرماید که هر حاجتی که داری بخواه تا اجابت کنم
آنحضرت فرمود که بار خدایا تو عالم الاسراری [illegible] که [illegible]
مرکبی از آب [illegible] و تو میدانی [illegible] وحی فرمود [illegible] که یا حسین
بگو [illegible] در [illegible] تو از [illegible] تا سیراب شوند
آنحضرت [illegible] در حال [illegible] سفید تر از شیر
و شیرین تر از عسل [illegible] از آن [illegible] که الحسین [illegible]
او [illegible] آب [illegible] از آن [illegible] رحیق مختوم [illegible]
مشک [illegible] این روایت صاحب بحر المطالب [illegible]
الکرام و لسان الهوام که بروایت صحیح نقل شده [illegible]
معجزه دیگر [illegible] ابراهیم [illegible] جعفر [illegible] نقل کرده
که او فرمود که امام حسن [illegible] روزی [illegible] بیرون رفته [illegible] که
جناب رسول صلعم [illegible] امام حسن گفت یا امام حسین [illegible]
عاری [illegible] و صحبت [illegible] تا بکوه رسیدیم

وان

عن [illegible] کنت بمقتضب [illegible] طریق [illegible] و الحنفیة
عن ام سلیم [illegible] الحصاة التی طبع فیها [illegible]
و الحسن [illegible] علیهم السلام فی حدیث طویل
ان الحسین لما طبع فی الحصاة [illegible] العلامة
قالت [illegible] مع [illegible] فیتیم
و هو قاعد [illegible] الی [illegible] قالت [illegible]
عمود من نار یخرق الهواء حتی تواری عن عینی
و هو قائم [illegible] سقطت و ضعفت
فما افقت [illegible] طاقة [illegible]
[illegible] فقمت و انا والله [illegible]
رائحة هذه [illegible] و هو والله عندی
و لم تتزود و لم تتذبل و لم ینقص من ریحها
شیء و اوصیت اهلی ان یضعوها فی کفنی

ناهم موضعیت [illegible] شده و با هم حدیث میکردند پس حسنین برادر [illegible]
پدید آورد و [illegible] تا یکدیگر را [illegible] چون از حدیث فارغ شدند دیوار
تا پدید شد و بجای دیوار چشمه آب سفید [illegible] خوشبو
رکعت نماز گذاردند و [illegible] امام حسن فرمود به امام حسین که ای
برادر من از جدم رسول الله صلعم شنیدم که [illegible] یونس بن
متی است که خدایتعالی از [illegible] ساحل دریا [illegible] درخت
و درختی [illegible] چشمه آب [illegible]
پدید کرد [illegible] درخت [illegible] از برای ما [illegible]
آن [illegible] رسول خدا صلعم شنیدم که آن چشمه از آن [illegible]
شما محتاج [illegible] که آن از برای علیه یونس بود **معجزه** دیگر
در حدیقة الشیعه از امام محمد باقر منقول است که فرمود بعد از امیر المؤمنین
و امام حسن جمعی از شیعیان بخدمت امام [illegible] امام حسین رفته
گفتند یا بن رسول الله صلعم از آن معجزات که پدرت بما مینمود [illegible]
چیزی از تو [illegible] فرمود [illegible] چنین [illegible] گفتند
[illegible] شناسیم [illegible] و شرف سلام [illegible] پرده که در آنجا
بود برداشته فرمود که نظر کنید چون نظر کردیم دیدیم که آنحضرت به
[illegible] پس پرده را فرو گذاشت پس [illegible]
گفتند که شهادت میدهیم [illegible] او خلیفه [illegible] و اوست امام
[illegible] سلام الله علیه و علیک **معجزه** دیگر روایت از امام
محمد باقر که او فرمود که چون امام حسین خواست که بعراق رود ام سلمه

[illegible]

کس فرستاد که نرود بجهت آنکه آنحضرت را تربیت کرده بود و او را از همه کس بیشتر
دوست و شفقت وی در حق او از دیگران بیشتر بود و آنحضرت [illegible] خاک
موضع قتل امام حسین علیه السلام را بوی داده بود و او مانع بود که نرود تا روز [illegible] ام سلمه گفت
سوگند میدهم ترا ای فرزند که بعراق نروی فرمود ای مادر برای چه نروم گفت
بجهت آنکه شنیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که فرمود حسین علیه السلام در عراق شهید گردد
و خاک موضع قتل تو نزد منست در شیشه نگاه داشته ام فرمود که ای مادر بخدا
بقتل آورنده من [illegible] که شهر [illegible] و در [illegible]
[illegible] ان [illegible] هر [illegible] آنکه [illegible] کنند
ام سلمه گفت [illegible] که کار [illegible] فرمود
[illegible] ام سلمه
[illegible] و [illegible] میدانم و [illegible] چنانکه [illegible]
و آن موضع مبارک را [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] ام سلمه [illegible] خاک [illegible] حضرت رسول
[illegible] ام سلمه [illegible]
خون [illegible] شهید [illegible]
ام سلمه [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] که امام [illegible]
که [illegible] امام [illegible] الله
بخدمت [illegible] رسید [illegible] کدام [illegible] فرمود که [illegible]

تا او بگوید آورده اند که بخدمت امام [illegible] گفتند [illegible] کدام [illegible] فرمود که
[illegible] که [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] و [illegible]
گفت او [illegible] فرمود [illegible] که [illegible]
[illegible] خود [illegible] هر کدام که بیشتر [illegible]
او [illegible] هر [illegible] روانه [illegible]
[illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] شهید [illegible] ظلم
آل محمد معجزه دیگر [illegible] حکایت [illegible]
که [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] افتاد تا از خانه [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
فرد همچو فرعون [illegible] معجزه دیگر
[illegible] قطران [illegible]

مرا پسر گفت قطران فروشی گفت نه گفت پس چرا از تو بوی قطران می آید گفت این
حکایت چنانست که من در لشکر عمر سعد [illegible] لولی آهنگر بودم و [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین را شهید کردند در میان کشتگان در آمدم و [illegible]
چنان دیدم که جناب رسالت و امیر المؤمنین آمده اند و اصحاب امام حسین را آب میدهند
و من تشنه بودم گفتم یا علی مرا آب ده [illegible] گفتم یا رسول الله بگو تا مرا آبی دهد فرمود که
یا علی او را آب ده فرمود که یا رسول الله از آن قوم است که با پسر ظالمان کمک کرده من
[illegible] ایشان نکردم فرمود که تو آهن پاره [illegible] سیوف [illegible] آنگاه
حضرت رسالت فرمود که [illegible] قدحی از قطران [illegible] تا بخورد [illegible]
دادند خوردم [illegible] روز قطران بول کنم و بوی [illegible]
دشنام کنم [illegible] معجزه
دیگر ابو رجاء عطاردی گوید که مرا همسایه بود از بنی جهیم که آن لعین [illegible]
بود چون خبر شهادت آنحضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه دیگر روایت
که [illegible] حضرت [illegible] امام حسین را [illegible]
و سفیان بن عیینه گوید که از جده خود شنیدم که گفت [illegible] امام مظلوم [illegible]
شتران چند از آن حضرت که بار ایشان [illegible] گوشت [illegible] و طعام پختند
آن گوشت و آتش همچو حنظل تلخ بود و کسی نتوانست که بخورد [illegible]
ایشان [illegible] خاکستر [illegible] سنگ [illegible]
در آن روز [illegible] خون تازه [illegible]

دافع بعد

١٤٦

و گرفته بودند بزبان خود [illegible] پس هر زن که استعمال آن کرد [illegible] معجزه
دیگر روایت است از قاسم بن اصبغ بن نباته که گفت مردی از بنی دارم که در آن لشکر بود که
چون در کربلا تشنگی بر آنحضرت غلبه کرد [illegible] بفرات [illegible] آب
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت که خدایا تشنگی را برو غلبه گردان در حال تشنگی برو غالب شد
قاسم گوید دیدم که [illegible] آب [illegible] فریاد میکرد که مرا آب
دهید که تشنگی مرا کشت [illegible] چندانکه آب میخورد تشنگی [illegible]
[illegible] شکم [illegible] معجزه دیگر
روایت است از امام جعفر صادق [illegible] که یکی از لشکر عمر سعد لعنة الله علیه و علی اتباعهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه دیگر [illegible] روایت کنند از
امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که روزی امام حسین [illegible]
[illegible] روز [illegible] بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible]

و مال ایشان را برده‌اند در حوالی مدینه آن کاسه بر سینه و پشت ایشان حضرت کسی فرستاد و گفت بنشینید
که ایشان کشته شده‌اند و مال را برده‌اند خدا ترا مزد دهاد آنحضرت فرمود که من ترا راه
نمایم بر قاتلان ایشان و مال که بستدند با شمشیر کشته شدند ایشان را بگیر و حکم نگاه دار و مال که
تو ایشان را می‌شناسی فرمود با چنانکه ترا می‌شناسم ایشان را نیز می‌شناسم و گفت ایشان یکی
از ایشانست و اشارت بسوی شخصی کرد که پیش او ایستاده بود و گفت ای پسر رسول خدا
چگونه دانستی که من یکی از ایشانم آنحضرت فرمود که من ترا چنین دانم راست میگویی گفت
بلی والله که راست میگویی فرمود که فلان و فلان را حاضر کن تا همه را ببرد و فرمود که چهار
ایشان نزد تو بودند از حبشه و یکی از مدینه و مال که بکجا در موضعی که از دست
نکوه گوشه‌ها در انبار نهاده از هم جدا نکرده گفت بکجا که حضرت راست میفرمود
و گویا که با ما بود در آن کوه که مال ایشان را حاضر کرد بفرمود که مال را آن
کشند و فرمود که کردن ایشان را بزنند **معجزه** دیگر روایت است از امام محمد باقر
که گفت جبرئیل برفت و مولا امیر المؤمنین گفت که دیدم امیر المؤمنین علیه السلام
از جنت و علی الصد رتبه‌ها را آنحضرت می‌افزود پس از آن دیدم چشمهای
منتهی نور گشت نزد حضرت صادق رفتم و گفتم که ازین دیدن چشمهای خود
که فرشتگان را دیده که بر سر شهر امیر المؤمنین می‌افزود گفتم یا مولای من یکی
آنحضرت دست مبارک بر چشمهای من مالید و بحال خود شد بقدرت خدای تعالی **معجزه**
دیگر روایت است از ابو بصیر که امام محمد باقر فرمود که حضرت صادق بعلم جوانی دیدم
و دیگر بیست آنحضرت فرمود که ای تو از برای حجت کفش که والده من از دنیا رفته
در این وقت وصیت نکرده و او را مالی است و معلوم نیست که در کجاست و من
بخدمت تو آمده‌ام تا ترا ازین احوال واقف کردانم فرمود که برخیز تا بمنزل او رویم

برخاستم

من آمدم و در خدمت آنحضرت بخانه جاده بر سر بردم و پرده کشیده بود آنحضرت
ایستاد و رو بقبله و دست بدعا بر داشت و گفت بخدایا امیر ازین ناکرده و وصیت کند
برانچه میخواهد خداوند او را از ناکرده بیند باز نشست و شهادت گفت و نظر کرد بسوی
و گفت مولای من چه میفرماید فرمود که وصیت کن که خدا بتو رحمت کند و گفت یابن
رسول الله مال من در فلان موضع است ثلث آن از آن تست و ثلث دیگر از آن
پسرم اگر سپید که از دوستان تو و من است و آن سپید که از مخالفان
تست جمله را برد و از مخالفان تر او در کار دنیا خود منال العصر تست پس آن
حضرت برخواست و نماز گزارد و چون تمام کرد و ملحق شد بعد از آن
وفات یافت چنانکه اول بود **معجزه** دیگر روایت از آنحضرت زین العابدین
روایتست که اعرابی بمدینه آمد که حضرت امام صادق را امتحان کند
جنب بود حضرت در مدینه شود بدست حق است گوید جنب شده و داخل شد
بخدمت آنحضرت رسید فرمود که ای اعرابی شرم نداری که با جنابت
بخدمت امام آمدی پس آن جنابت را اعرابی گفت کجا حق رسیدم
و این از نزد دانستم پس برگشت و غسل کرد و بخدمت آنحضرت آمد و مسائل
که میخواست پرسید **معجزه** دیگر روایت است که مردی
بخدمت حضرت امام صادق آمد و با حضرت مشورت کرد در تزویج زنی
فلان و نوع آن زن را بسیار دوست داشت حضرت فرمود که او را مخواه این زن
مخالف آنحضرت است او را تزویج نمود در اندک وقتی بسیار پشیمان شد
خود را نیز از دست او بیرون رفت حضرت فرمود که من گفتم که او را مخواه اکنون
او را طلاق بگو و فقدان زن را بخواه پس چون ایشان نکرد که مال بسیار ایام سینه

عن الحسن بن علی ... عن علی ... الحسین بن علی
... الحسن ... حضرت ... سخن ...
... بن ... عن ... الحسین ... اولاد ...
و حضرت ... علی ... اولاد ... الحسین ... ایام ...

بستر و چیزی آورد و در جانش بگوشند معجزه دیگر در کتاب شیخ کشی و ابن شهرآشوب

از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که روزی حضرت امام حسین ع با اصحاب به بازار رفت که
عقب شهر بود رسید جمعی از حضرت در خلوت شیر به صحرا رفت که در آن بیابان عبدالله
بن شداد لیثی بود گفت … شدم به آنچه حقتعالی … دل … از …
گریزید حضرت فرمود که حقتعالی هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه او را امر کرده
که ما را اطاعت نماید پس صدای شنیدیم و کسی را ندیدیم که میگفت لبیک لبیک حضرت فرمود
که آیا امیرالمؤمنین ع ترا امر نکرده است که نزدیک … مگر به کسی که دشمن ما باشد یا … کار
باشد که کفاره کند … پس چرا نزدیک این مؤمن آمده معجزه دیگر در کتاب
شیخ ابوجعفر … به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که زنی طواف میکرد
و در عقب او مردی طواف میکرد پس آن زن دست خود را بیرون آورد و آن
مرد دست خود را بر دست او گذاشت پس حقتعالی دست آن مرد را …
چسبانید … آن زن و هر چند سعی کردند جدا نشد … آنکه مردم قطع
طواف کردند و بر سر ایشان جمع شدند و والی را خبر کردند … و
فقها را طلبید و میگفتند که دست او را قطع می‌باید کرد … که او خیانت کرده است
والی گفت که آیا کسی از فرزندان محمد … اینجا هست گفتند بلی حضرت امام حسین ع
امشب داخل شده است پس والی حضرت را طلبید و گفت ببینید که چه بلا به …
این دو آمده است حضرت … رجال ایشان مطلع شده … کرد و …
دو دست … و ساعت طولانی دعا کرد بعد از آن … جدا شد
آمد دست آن مرد از دست آن زن جدا گردید پس والی … گفت آیا عقاب
نکنیم او را با این کاری که کرده حضرت فرمود که نه معجزه دیگر در کتاب … به سند معتبر از

حضرت صادق ع

از حضرت صادق ع روایت کرده است که در زمان امام حسین ع دو مرد با یکدیگر …
کردند در باب زنی و فرزندی و هر یک میگفتند که این زن و فرزند از منست
حضرت … ایشان گذشت … از … ایشان پرسید … حضرت علی
گفت … اول … که بنشین پس آن زن … گفت … راست بگو …
از آنکه حقتعالی پرده … را بدرد و رسوا شوی گفت این مرد که … شوهر
منست و فرزند از او است و این مرد دیگر را نمی‌شناسم حضرت رو کرد به
فرزند شیرخواره … و بسخن نیامده بود فرمود که سخن بگو …
و بیان کن … حضرت …
… حضرت امر
فرمود که آن زن را سنگسار کردند و آن طفل بعد از آن سخن نگفت معجزه
دیگر در کتاب … از ابن جبالة روایت کرده است که گفت روزی بخدمت امام حسین ع
عرض کردم که … سوال کنیم … دارم و …
خواسته … حضرت فرمود که میخواهی … چگونه مخاطبه
کرد … در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله …
میخواهم پس فرمود که … حضرت در کوفه … ناگاه …
چشم … حضرت را در مسجد قبا دیدم پس حضرت تبسم کرد و
… فرمود … حقتعالی … سلیمان …
یک ساعت … که …
… رسول الله ص پس حضرت فرمود که ما …
نزد ما است … از خلق خدا

انچه نزد ما است زیرا که ما مختار را زمان پیغمبران خدائیم پس تبسم نمود و فرمود که ثم
آل الله و وارثان رسول الله ایم که خدا را احمد حکیم بر ایشان پس فرمود که در خصوص جهیم ... شم
دیدم که حضرت رسالت پناه انگشت در دهان مبارک خود نهاد بر حیثیت زبان و کف حقه
بسته ماه دیدم که حضرت امیر المؤمنین ع بر لب ابو بکر چسپید و حضرت رسالت
انگشت خود را بدهان میکرد و بلب ابی بکر میکوبید که به خلافت کردی تو و اصحاب تو در
اهل بیت من پس بر شما باد لعنت خدا و لعنت من **معجزه** دیگر در کتاب ... ابن عباس روایت
کرده است که گفت دیدم حضرت امام حسین را که جمعی از اهل کوفه متوجه عراق گفتند که بروید کوه نیم
الله دست چپ بر روی دست او نهاد چیزی میخواند که چاپیده پس بجهت خدا
که بجهت او بجهت خدا است **معجزه** دیگر در کتاب ابن طاوس از حذیفه
روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت امام حسین ع در زمان حضرت رسالت و آن
حضرت کودک بود که میفرمود بخدا سوگند که جمع خواهند شد برای کشتن من طاغیان
بنی امیه و سر کرده ایشان و مقدم ایشان عمر بن سعد خواهد بود که حضرت رسالت
ترا خبر داده است بامیر فرمود که نه پس من رفتم بخدمت آنحضرت رسول و سخن
آنحضرت را نقل کردم حضرت فرمود که علم من علم او است و علم او علم من است زیرا که انجه
واقع میشود پیش از وقوع آن میدانیم **معجزه** دیگر در کتاب ... بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که اهل کوفه بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع آمدند و از کمی باران شکایت کردند و گفتند برای ما طلب باران
بکن پس حضرت امیر السلام بحضرت امام حسین ع فرمود که برخیز و دعای باران
بکن آنحضرت برخاست حمد و ثنای حقتعالی بجا آورد و درود بر حضرت رسالت ص
و آل او فرستاد و گفت اللهم معطی الخیرات و منزل البرکات ارسل السماء

علینا مدرارا و اسقنا غیثا مغزارا واسعا غدقا مجللا سحا سفوحا
فجاجا تنفس به الضعف من عبادک و تحیی به المیت من بلادک آمین یا رب
العالمین هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از اطراف ریختن گرفت و اعرابی از
بعضی نواحی کوفه آمد و گفت رودخانها و تلها را دیدم که آب جاری بود از انها
و بر یکدیگر موج میزدند **معجزه** دیگر در کتاب روایت کرده است که در صحرای
کربلا ملعونی از قبیله تمیم که او را عبد الله بن جویره میگفتند نزدیک حضرت
امام حسین ع آمد و گفت بشارت باد ترا باتش حضرت فرمود که چنین نیست میروم
بنزد خداوند امرزنده و شفاعت کننده و منم از حالت نیکو بحالت
بهتر میروم تو کیستی گفت من پسر جویره حضرت دست بدعا برداشت و گفت خداوندا
بفرست او را بسوی آتش پس اسپ آن ملعون بغضب آمد و سر آن حضرت حمله کرد ناگاه آن ملعون
از اسپ در افتاد و پایش در رکاب ماند و سر او بر زمین آمد و اسپ رم کرد
و میدوید و سر او در سنگها و کلوخها میزد و یک پایش جدا شد
و در رکاب ماند و یک پایش و نصف بدن او بر زمین ماند و بجهنم واصل شد **معجزه**
دیگر در کتاب روایت کرده است که چون آنحضرت در شب عاشورا در خیمه
بیرون آمد از جمیع ... آنحضرت ساطع بود که آنحضرت را میشناختند
زیرا که حضرت رسول ص این موضع را بسیار می بوسید **معجزه** دیگر
صاحب مجمع المصائب از کتاب ... از مفضل ابن عمر روایت کرده است که
حضرت صادق ع فرمود که چون جد حسین ع جای را در دشت کربلا از آب
منع کردند و تشنگی برو غلبه نمود و انجناب ... انحضرت فرمود که

نشسته است چنانچه ... صاحب کشف الغمه آورده که آنحضرت انگشت ابهام مبارک را
در کف دست یکی از ایشان گذاشت آب جاری شد و یکی از ایشان آب سبز دید تا آنکه
مجلس سیراب شدند و بعضی از ایشان بعضی گفتند قسم بخدا که سیراب شدیم که ...
از ... در دار دنیا پس چیزی ... گفته چیزی و در روز سیم
وقت صبح شد آنحضرت ... به خود ... پسران ایشان ...
بسوی خانه خواندند ایشان اجابت نمودند در خدمت آنحضرت نشستند و آنحضرت ...
از طعام و شراب بلذت طیبه بایشان خورانید و حق شناسی فرمود را ورکرد
بعد از آن ابو عبد الله فرمود قسم بخدا که هر آینه ... نمودند این ...
جماعتی ... و ... دیدیم ... بعد از آن فرمود پس آنحضرت
در مقام ... لطف ... بر ایشان ... ایشان ...
نمودند بعد از آن آنحضرت ... حضور تشریف آورده گفت ای ...
احدی از مومنین ... آنکه ... آنحضرت ... آنحضرت ...
از ... بعد ... آنحضرت حلقه ... ابراهیم
و موسی و عیسی و جمیع پیغمبران علیهم السلام و از پشت سر پیغمبران مومنین بودند و از
پشت سر ایشان ملائکه نظر میکردند ... صلوات ... ابو عبد الله
فرمود پس ایشان ... خواهند ... قائم ... آنحضرت ...
نابر ... در خدمت ... تا آنکه آنحضرت ...
پس ... آنها و مومنین که ... آنحضرت
حلقه ... آنکه خدا ... جل و علا ... آنجناب ... بعد از آن
ابو عبد الله فرمود ... قسم بخدا که این مرتبه ... از مرتبه

دنبت بعد از این

دنبت بعد از این مرتبه از برای طلب ... مطلب ... از ... که از ...
مروی است که ... در خدمت حسین بن علی ... تا آنکه ... قطقطانیه
شدیم پس آنحضرت ... رجوع ... و در ... و ...
... که در ... آنحضرت ... آنجناب ... و ...
... حکم ... در کوفه ... عرض کرد که ...
... آنحضرت ... در کوفه خلیفه ...
... مسلم را ... آنحضرت ... معجزه دیگر در کتاب
... ارکتب ... و قصص الانبیا ... که روزی اعرابی نزد حضرت
امام حسین علیه السلام آمد و گفت ... شتر ... کرده ام ... و غیر آن چیزی
ندارم ... حضرت فرمود
... شتر خود ... که در برابر ...
سیاه ... عبد الله عباس ... کند که ...
... امام حسین علیه السلام ... چنین ...
موضع رسید شتر خود را دید ... سیاه ... و در برابر ...
... اعرابی شتر را گرفت ... امام حسین ... و گفت ...
امام معصوم ... شتر ... معجزه دیگر در تحفه از
قصص الانبیا ... که جابر ... روایت ... که روزی نزد
مولای خود امام حسین بن علی علیهما السلام ... آمده ...
... آنحضرت ... امام حسین علیه السلام ...
گفت ... از ... تر ...

گونه از بیان آنکه موثر در وجود آفتاب [illegible] است پس امام هم [illegible] انوار شمس [illegible]
فرمود تا دیر اعطا [illegible] و داده [illegible] و اعجاز و روز [illegible] چون آنحضرت [illegible] رسید [illegible]
گذاشته [illegible] از آن زینت در آن نظر کرده [illegible] در آن مرده و دیگر [illegible]
اشهد انکم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة [illegible] و احدکم [illegible] بود [illegible]
[illegible] برداشته بنزد [illegible] آمد و از جمله موالیان آنحضرت شد **معجزه**
دیگر در تحفه از کشف الغمه مرویست که شخصی عبد [illegible] بود زرینه آلات که اهل
آنحضرت [illegible] بمبلغی از طلا [illegible] که [illegible] عبد [illegible]
رسید و زرگر را طلبید که بجهت زنان [illegible] چیزی [illegible] زد و از آنها [illegible] را بآتش
برد چون طلا [illegible] سرب شد [illegible] عبد الله را خبر کرده گفت در حضور [illegible]
در آتش گذارد [illegible] اعلام [illegible] در حضور [illegible] پاره از آن
طلا [illegible] سرب بیرون آمد [illegible] خسر الدنیا و الآخرة
ذلک هو الخسران المبین را خوانده و [illegible] خواهد
شد **معجزه** دیگر از جامع [illegible] که [illegible] مقدار [illegible] زر
در [illegible] حضرت امام [illegible] بعض [illegible]
و [illegible] زر [illegible] ساز [illegible] زر [illegible] را
بآتش برد و در آتش [illegible] چون [illegible] زرگر را طلبیده [illegible] زر را
[illegible] حضور [illegible] در آتش [illegible] شد
فصل هفتم بر مدعیان [illegible] و [illegible] بالتصریح و التلویح و الاستعارة و الکنایة [illegible]
بالفصاحة و البلاغة [illegible] بالاسرار و الحکمة [illegible] بالمجاز و الحقیقة
مخفی نیست که هر معجزه [illegible] در اثبات امامت و خلافت آن

[illegible]

سینه است [illegible] تشبیه [illegible] طلب [illegible] آنی
فی النجم و الورک [illegible] الغیب [illegible]
[illegible] و قریب [illegible] مذکور [illegible] اللهم [illegible]
قلوبنا بمحبتهم و مودتهم و [illegible] جلالهم
الدنیا و الآخرة [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
از [illegible] شده که عمرو بن العاص [illegible] آنحضرت سوال کرد [illegible]
اولاد [illegible] **بغاث الطیر اکثرها فرخا** [illegible]
[illegible] مرغان [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible]
[illegible] چیست [illegible]
سفید [illegible]
دقیقه [illegible]
[illegible]
سبب چیست [illegible] آنحضرت فرمود
و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج
الا نکدا [illegible] قسم [illegible]
[illegible]
فرمود [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
آنحضرت و در [illegible] الانوار [illegible] که عمر بن الخطاب

[illegible]

بغاث الطیر [illegible] المقلات [illegible] المرأة قلیلة الولد

[illegible]

در منبر جناب رسالت مآب بود و خطبه میخواند در میان خطبه گفت من هوس منان کسی را دارم
از نفسهای ایشان جناب امام حسین از گوشه مسجد آواز داد که ای عمر فرود
آی از منبر پدرم که این نه منبر پدر تست عمر گفت راست میگوئی که منبر پدر تست
نه منبر پدر من اما این را بتو که آموخته عبدالله بن ابی قحافه پدر عالیقدر تو شاهزاده
حضرت فرمود که اگر من فرمان پدرم برم آنچه مرا فرماید بر هدایت پیشه باشم
چه او ها در است و نفس رسول خداست چنانچه طاعت رسول خدا واجب است طاعت او
نیز واجب و تو ادعائی میکنی که بر وجوب آن دلیلی نداری و انکار امامت او میکنی
همانکس منکر کتاب خدا و سنت رسول اوست بهمه حال از امید بنی و بر زبان آل
ان میگوئی و از رسالت تو از عمر و بر انکار حق ما کنند چه خواهید دید شما فردا قیامت
از غضب الهی و خشم حضرت رسالت پناه هر از جهت آنکه خلاف امر او کردید و از
جاده شریعت او بیرون افتادید و حرمت کعبه طیبات افکندید و آنرا
آنکس کند که بخدا و رسول خدا ایمان نداشته باشد و آن تو را ای عمر و تابعان تو شک
نیست که دین را بدنیا فروختید و اگر شک نیست از آن اختیار گفت یا حسین
هر که انکار حق شما کند از آنچه بر شمردی لعنت و سخط بر او باشد
مردمان مرا امیر ساخته اند و من امیر ایشانم بر خلاف آن ایشان اگر امیر شما پدر
تو را بود و هم ما مطیع او میبودیم لا جرم امیر فرمود که امارت و خلافت رسول
خدا و رسول خدا به پدرم داده اند و شما هم بر او سلام کردید بگو بوده او امیر ایشان
و او را بلقب امیر المؤمنین خوانده بود از امر خدا و رسول خدا بتو دلم بود و نیز
هم مطیع تو شدیم و هیچکس از شما تقاعد نکرد از امامت تو و نه دیگران
از افضل صحابه آیا چیزی از خدا و رسول خدا بیاد داری و از آنچه بر ما

بتو دلم

بتو دلم بشنید حق پس چنان بر من اطاعت مردمان واجب نیست نه اطاعت خدا و رسول
او و دیگر مر تو را اسیر خطاب کنند مردمان ترا بر خلافت گفته الا آنکه تو ابوبکر را
بر خلافت برگزیده و بعد از تو ابو بکر مردمان امیر کرده اند به حجت از خدا و رسول
و نه از آل او و نه رضای ایشان و رضای مردمان را بر رضای ایشان اختیار کردید بجهت آنکه
که اکثر خلق فرمان خدا و رسول را بر دو صد و از آن کار به بند و نزد ما رسید بر ما
پیشتر وارد حق ما از حق اشتیاق ظاهر و خلاف حق چه آنها باطل و خلق بعد از
رسول خدا پیش از پدر و رسول باطل کردند و از آن بعد ما مرتبه گشتند و اگر ایشان طریق
جاهلیت پیش گرفتند تو ابوبکر را بر گردن آل محمد علیهم السلام سوار کردید و بر منبر ایشان بالا
رفتی و حکم برانکی که در کتاب خدا بر ایشان فرود آمده که تو خاص و عام
از احکام آن بیان عاجز باشی و حفظ تو از قرآن بجز شنیدن چیزی
دیگر نیست و معنی و لفظ آن پیش تو یکسان است و عمل بر او بوده خدا و رسول نزد
تو آن حالت و این کینه است که در بدر و احد و احزاب با ما کردید و امروز
با ما اظهار کردید و آنها در قیامت بخوانند و قفوهم انهم مسئولون مالکم لا تناصرون
شما را در آن مکان ما را اجابت بخواهند که از رسالت و ولایت ما خواهند پرسید که چگونه
با ما سلوک کردید و چه جواب گفتید آماده باشید و الا جواب آن از خدا بگیرید که شما را بهر خلق
که شما را بار در مرتبه نخواهند بود که بر ما تقدم جستید و در دین خلل آوردید
و جهان دین فروختید و شما از اهل آن باشید و از این مقوله بسیار گفت عمر از این
سخنان خشمگین گشته از منبر پایین آمد و کجبه مسجد سراپا کرد و گفت ای امیر المؤمنین
روش و ک گفت ای ابا الحسن این چه حکایت است که تو با ما میکنی و امروز
پسر تو حسین در مسجد رسول خدا وقتی که من بر منبر بودم با آواز بلند این و این گفت

اوردانا و حب بایه کو تا دیگر چنین نکنند آنحضرت فرمود که از عمر آهسته بپرس و تعجیل مکن اگر در خبر
زلفظ رسول خداست در حق سکینه ام آنچه طهارت و عصمت ایشان را گواهی دهد و رسول صلعم فرموده
حسین از منست و من از حسینم و فرموده که او کیست از سید جوانان اهل بهشت پس
بو مودت حق که و آل النبی آنچه منطوق آیه او لئک است که بر ما خانه خلایق ختم
فرو باید خورد پس اگر تو خشم خود فرو خوری از آن راضی شده باشم سخنان حق
شنیدن بهتر و از حق نباید رنجید و چگونه بعض او در او از حق گفتن منع کنم که از جهت
کم رضای [illegible] که [illegible] باشم و تو مرا بدو [illegible] او در [illegible] کم نزاد [illegible] باب
فرمان و تو از [illegible] عیوب [illegible] منع او در ادب کم از [illegible] طاعت و فرمان گ
و اگر چنین کم حق نکرده باشم و نبو موده [illegible] حق با امامت و تو [illegible] امر [illegible] خود
بستر که خود [illegible] شرف [illegible] با [illegible] فی و شرف [illegible] زیرا که آل با [illegible]
و عصمت و طهارت [illegible] و هر که این صفت [illegible] دارد [illegible] دارد و الا [illegible]
و من خلاف [illegible] گذاشته ام و [illegible] که [illegible] زیرا که پیش [illegible] رود و از [illegible]
انده [illegible] ام که [illegible] حق [illegible] شمار [illegible] کنی و [illegible] ابهم و فرزندان [illegible]
ارضا و رسول صلعم [illegible] بسی [illegible] بیت [illegible] شوال [illegible] پس فرق
باید [illegible] که [illegible] گفت [illegible] با تو [illegible] بر خواسته [illegible]
آمد و [illegible] غرور خلافت و حکومت این سخنان در و اثر نکرد و اما حجت
کردن آنحضرت با معاویه علیه ما یستحقه الهاویه در کتاب لوامع الانوار نقل کرده است
که [illegible] بن قیس [illegible] گوید که چون معاویه [illegible] در حالت امارت [illegible] تسلیم
آمد که حج [illegible] در آن مدینه استقبال [illegible] کرد معاویه نظر کرد [illegible] قریش بوده
و از انصار [illegible] چون فرود آمد [illegible] چگونه بود که انصار استقبال نکردند

گفته ایشان ضعیف حال شده اند و قدرت بر مرکب سواری ندارند معاویه بسبب
استهزا گفت شتران که آب میکشیدند چه شدند [illegible] قیس بن سعد بن عباده
خزرجی که شیوا انصار بود حاضر شده بود گفت و گفت آن شتران در روز بدر و احد
و احزاب تلف شدند که شمشیر از نیام کشیده بر فرق شما و پدران شما میزدیم برای
اسلام تا دین اسلام ظاهر شد [illegible] که [illegible] بود معاویه خاموش شد و چیزی نگفت
قیس گفت که آنحضرت رسول صلعم فرموده که بعد از من بر جمعی [illegible] جا بجا و بیعت معاویه
گفت چه فرمود در آن باب قیس گفت صبر را فرمود که بر آن صبر کنید گفت پس بر آن
صبر کنید و بر آن [illegible] جماعتی از قریش حلقه زده بودند و [illegible] معاویه لعین
بر سر [illegible] بلند گشت قریش در او دیدن [illegible] بر جمعی [illegible] عبد الله بن عباس که برابر
در قیام [illegible] معاویه گفت ای پسر عباس چرا چون [illegible] از قیام [illegible]
با آنچه [illegible] وارد نیست [illegible] که در روز صفین با شما جنگ کرد از
برای آن [illegible] سبب [illegible] عثمان [illegible] بظلم کشته بود ابن عباس گفت
که عمر را که [illegible] کشته بود [illegible] گفت عبد الله گفت بس آنرا که کشت گفت
مسلمانان گفت این سخن باطل کنید [illegible] که [illegible] کسانی که [illegible] شما با مسلمانان
جنگ [illegible] معاویه گفت از این سخنان بگذر [illegible] نامه نوشته ام [illegible]
و [illegible] ام که احدی ذکر مناقب علی بن ابیطالب و اهل بیت او نکند گفت ای معاویه
ما را [illegible] از قرائت قرآن گفت خوانید و سوال از آن نکنید که
خدا [illegible] از آن چه [illegible] عبد الله گفت کدام [illegible] واجب تر است قرائت
یا عمل [illegible] گفت عمل [illegible] گفت چگونه [illegible] عمل کنیم و ندانیم
که خدا [illegible] چه اراده فرموده معاویه گفت بپرسید از کسی که تفسیر آن از اهل

شهر و جهر کوشش تفسیر میکنید که با اهل بیت خود فرود مدار رسید ابن عباس گفت که قرآن
در خود نازل شده است فرود آمد آنرا تفسیر شما اینک بتفسیر بیشتر از دیگران که آل ابو سفیان آنرا
از معاویه تو مارا منع میکنی از معنی قرآنی و از حلال و حرام آن تا در هلاکت افتد امت
و هر از آن نه ابن معاویه بطول گفت قرآن بخوانید و تأویل نکنید و آنچه بیکار نکنید
که در حق اهل بیت خود آمده است تفسیر از آن مکنید و اظهار نسازید و قرب آن نهایت کنید که
در حق دیگران از آن اشتعال نکردانید و در حق خود بگوئید و احادیث روایت
در حق اهل بیت از ابن عباس گفت سبحان الله تعالی در قرآن مجید میفرماید
که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون
شنیدی جواب که نور الله فرو نشانید و حق بجا نیاید تا آنکه منع میکنید و دیگر پیش تو گواهی
معاویه خشم گرفت ای ابن عباس از نفس خود چنین سخن بزبان نکن و الا هر چه پیش از تو
چنین سخن بعد باید که این نوع روایتها را پنهان دارید و بر ملا نکنید و کسی از تو نشنود
و بجانب رفت و چهار هزار درهم از برای او فرستاد قبول نکرد فرمود [illegible]
والله اعلم بالصواب [illegible] که بالثواب الا خیرا و آن طول گفت تا معاویه
نزدیک که خون [illegible] صاحب است [illegible] بعد از [illegible] خاص علی و اهل بیت او در روایت شده
و در این معنی نیز ابن کوفه بسیار تعصب بعد از آنکه در آن زمان شیعه در کوفه
بسیار بود معاویه زیاد ابن ابیه را حکومت کوفه و بصره هر دو داد و اهل اینها
واله وان طول شیعیان را میشناخت چنین در اخکار [illegible] قتل بعضی از محبان اهل بیت
را قتل کرده زدند و بعضی را بر دار کشید و بعضی را چشم را کند
تا چنانکه شد که در کوفه و بصره از شیعه کسی نماند آنگاه معاویه لعین نامها نوشت بعمال
و قضاة ممالک که گواهی شیعیان را قبول مکنید و گروه عثمان و بنی امیه و محبان ایشان را که

که مناقب و فضایل ایشان معروف باشد عمال به ایشان بدهید و تعظیم نمائید و هر که روایت
کند در فضایل عثمان و گروه او نام او و پدر و نسل او بنویسید و بمن بفرستید پس
جماعتی وضع احادیث میکردند در بارهٔ ایشان و نزد قضاة و عمال میبردند و ایشان
نامهای ایشان را مینوشتند و پیش معاویه میفرستادند و معاویه خلعتهای فاخر
و زر بسیار بهر ایشان میفرستاد تا آن وقت که احادیث موضوعه بسیار شد
در دیار اسلام پس معاویه لعین نامها بعمال نوشت که اکنون فضایل عثمان بسیار
و از حد در گذشت اکنون بگوئید تا فضایل معاویه و مناقب او روایت کنند
که آن امروز نزد ما محبوبتر است و حجتهای اهل بیت را باطل کند تا نام و اثر ایشان
زیاده ترکنند و عمال و قضاة نامه درست در هر دیار خلق را جمع کنند و نامهای
آن لعین بر ایشان میخوانند و ایشان از برای جاه و مال احادیث موضوعه
بسیار کردند و از برای جاه و مال و از برای حفظ ذخیره کردند
چنانچه مشهور است پس زیاد ابن ابیه بمعاویه نامه نوشت
برای آنکه [illegible] از شیعه علی [illegible] معاویه [illegible] نوشت که ایشان را
بقتل آرند و ایشان هزار تن بعضی جمله کشته شده و دیگر باره نامه نوشت
معاویه بعمال خود که چنین که کسی شهادت دهد که فضل از محبان
علی است او را بقتل رسانند و بعد از چند روز نامه نوشت بعمال [illegible] آل خود
که احتیاج بگواه نیست هر که را گمان کنند و متهم دارند که او از شیعه علی است او را
از محبان او است او را بکشند بعد از آن کسی سوای آن عقیده او را که شخص را بگفت
عداوت بود پیش والی رفت که فلان کس از دوستان علی است او را [illegible]
و بکشند و [illegible] که از دوستان بود تا حال بکار رسید که [illegible]

مشهور بود که سبب بودن قرض زر سنید و اگر کمان کرد که عقب ابی سفیان
هلاک کرده بود و چون معاویه [illegible] القصه چون خلیفه معاویه بجعده [illegible]
زهر داده و آنحضرت بجوار رحمت حق پیوست کار بر محبان اهل البیت دشوار
تر شد و پیش از هلاک معاویه بدو سال امام حسین بحج فرمود و جماعه بنی هاشم و موالی
از آنچه [illegible] بودند از [illegible] و انصار [illegible] با خود ببرد و آنحضرت [illegible] فرمود
و زیاده از هزار تن در خدمت آنحضرت بودند و در حضور جمله صحابه و تابعین
برخواست حمد و ثنای الهی بجا آورد و درود بر حضرت رسالت پناه [illegible] فرستاد و گفت بعد
رسانید پس فرمود که میبینید که این طاغی لعین معاویه لعین با محبان و موالیان ما
با چه میکند من میخواهم که از شما چیزی چند بپرسم که اگر راست گویم مرا راست گوی
دارید و اگر دروغ بود مرا دروغ گو دارید و سخن مرا بشنوید و پنهان دارید
و چون بشهر خود برسید و قبایل و عشایر خود برسید با کسانی دیگر که ایشان را
امین دانید و شما را بر ایشان اعتماد باشد بگوئید که من خوف آن دارم که حق
باطل شود [illegible] اما حق سبحانه و تعالی نگذارد که والله متم نوره و لو کره الکافرون
پس آغاز کرد [illegible] احادیث که در حق ایشان وارد [illegible] جمله [illegible]
و [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] و فرمود که من شما را سوگند میدهم که چون
بوطن باز روید [illegible]
و از آنجا [illegible] فرمود روایت کنند [illegible] که چون معاویه لعین حجر بن
عدی و اصحاب وی را بکشت در آن سال بحج رفت امام حسین علیه السلام را دید
دید گفت یا اباعبدالله شنیدی که حجر بن عدی و اصحاب وی [illegible] کفن کردیم
بر [illegible] امام حسین فرمود که [illegible] گفت ایشان را کشتم و غسل و کفن کردیم [illegible]

ازکردیم

نماز کردیم امام حسین تبسم فرمود و گفت ای معاویه قوم بر تو حجت ثابت کردند اگر ما کردیم ترا
بکشتیم با ایشان نه غسل و کفن و دفن کنیم و بر ایشان نماز نگذاریم ای معاویه بمن رسیده
که تو سب امیر المومنین میکنی و [illegible] ای [illegible] بانصاف [illegible]
[illegible] از آن [illegible] ما که اگر [illegible] و از آن تو
[illegible] که [illegible] ای معاویه [illegible] غیر خود شنیدار
و ما را [illegible] و خود [illegible] تو مطیع [illegible] کار او در همه [illegible] از دیگران
مقدم است [illegible] از صفات حسنه و هر چه
[illegible] از نفاق و [illegible] و دشمن اهل حق [illegible] عمرو عاص
با خلاص [illegible] از هم [illegible] و متفرق شدند و معاویه لعین
بازگیا [illegible] الحسین [illegible] و [illegible] با قوال ملعون با
مضمون نامه [illegible] نوشت و آنحضرت در جواب نامه در نوشت که
سخن چند [illegible] از من [illegible] و از آن [illegible] و آنچه [illegible]
و امارت [illegible] از تو [illegible] و آنچه [illegible] سخن چینان
است [illegible] فتنه [illegible] و [illegible] در میان [illegible]
که گفته اند دروغ گفته اند من با تو [illegible] ندارم و با تو خلاف نمیکنم و در سخن
من [illegible] پس از [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] که خدای تعالی
[illegible] از من [illegible] و [illegible] در حق تو [illegible]
[illegible] ظالمان و یاران شیطان باقی [illegible] حجر بن عدی [illegible]
و [illegible] از مطیعان حجر بن عدی و اصحابش از مطیعان و صالحان بوده
که [illegible] دوستان خدا و رسول بوده و دشمنان تو و دشمنان خدا و رسول [illegible] قوانه

لعله دوستر اگرچه بر نفعت دنیا نماند مثل آن مومنان هم بودند که نزد تو اند ایشان را خلاص و امانی
مر بوده تو نه آنی که اهل ایمان بر اولاد رسالت در آری و تو لایق آن نیستی که با تو اند از مرتبه و کافر
و فاسق و منافق و جور دیر اول گشته که مومن بود و انکار ظلم و جور تو میکرد و غضب میکرد
تو بود و انا نکه بیرون آن حکم الله بوده بظلم و عدوان کشتی بعد از انکه با ایشان عهد و سوگند
های غلاظ خورده بودی و با ایشان عهود و مواثیق موکد ساخته بشکستی نه عمرو بن الحمق
که جامه او عبا بود صاحب رسول بود دیر ا کشتی بعد از انکه با وی عهد و پیمان
بسته بودی و دیگر فلان و فلان را و زیاد بن سمیه را که بر فراش بندگان بنی ثقیف
بوجه آمده بود دعوی کردی که از ابی سفیان است او را برادر خود و بر اهل عراق مسلط کردی
تا خلق را بکشت و جمعی را بردار کرد و جمعی را دستها و پاها ببرید و جمعی
چشمها بر آورد و آن جمله مومنان و موحدان بوده اند هر که از دوستان امیر
المومنین علی بوده که حق تعالی بر تو و بر ... فرموده ... حبیب ... پسر آن
کسر که با بیر و قبیله تو شمشیر ... بر دین را قایم ساخت ...
... بود ... متکلف ... بوده ... و اگر چه ... از اکرام ... طریق دیگر
از ... که با دوستان حق دشمن باشد و ... از ... و هیچ ...
در آخرت نگیند ... از معاویه ... حضرت رسول ... در فتنه میکنی
و هیچ فتنه بزرگتر از حکومت تو نیست بر امت ... و هیچ نظر ... نفس مرا
و فرزندان و امت ... را ... از جهاد با تو نیست اگر با تو جهاد کنم
آن نزدیکی ... ولکن ... استغفار باید کرد و از خدا
توفیق ... و آنچه گفته بودی ... انکار ... که با تو کینه ... آن خود
خود ... چنانچه با برادرم ... اسباب ... آن حضرت مصطفی بوده

دوزخ

و نور چشم ... فاطمه زهرا ... و از ... جوان ... اهل بیت بود
و دانا و متقی و پاک و معصوم بود چند دفعه با و ... و ... البشر ... نموده
که با و ... و قدر او ... حضرت رسول ... بود ... کعبه کردی
و ... و جور ... جام ... و ... این ... کار ... است
نه ... که ... ملک ... در کار ... که ... چه میکنی با خود
میکنی و کینه تو ... نیاز ... و آخرت را از روزگار تو ...
بالا ... معاویه ... بخت ... انکه خوانی و ... معاویه ... دان که ...
است ... خواهم ... فراموش نکنند ...
... امیر ...
... علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین که ... و قمار ... و ...
... خیانت ...
... عزت ... اخلاص ... کار
... خواهد کرد ...
... که ... عبد الله ابن عمر ...
... جواب ... خود ... نفس ... و افعال
... گفته ... اگر من خواهم که عیب کنم ... که ...
... عیب ... ظاهر ...
... حق ... حسین ...
الا انکه من خواستم که ... و ... کنم ...
السلام ... سخنان ... از آن حضرت ... گفته که ... خاطر

امام حسن را که در مسجد و در [illegible] بر منبر فرستاد و منبر از [illegible] و قبول امام حسن [illegible] و دیگر بار
دعوای [illegible] عتبه که [illegible] خلق [illegible] امام حسین را خطبه [illegible]
وا دارا [illegible] تمام [illegible] الا [illegible] بر منبر رود و خطبه بخواند [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
دیگر بار [illegible]
[illegible] یا اباعبدالله اگر بر منبر روی و خطبه [illegible] لطف [illegible] آن حضرت
بر منبر فرمود [illegible] خالق [illegible]
[illegible]
[illegible] خطبه بخواند آن حضرت فرمود که [illegible] حزب الله الغالب [illegible]
که الا ان حزب الله هم الغالبون [illegible]
[illegible] الثقلین یکی کتاب [illegible]
[illegible]
عترت الرسول [illegible] اطاعت [illegible] واجب [illegible] اطاعت [illegible]
و واجب [illegible] اطاعت [illegible] رسول [illegible]
که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول [illegible] و لو ردوه
الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم
و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا [illegible]
شیطان [illegible]

اولیاء او که [illegible] لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم [illegible]
فلما ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم [illegible]
شمشیر و طعن نیزه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا اباعبدالله [illegible]
از منبر فرود آمد [illegible] عبدالمطلب [illegible]
و وقتی معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آل فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible] العجزة الضالة [illegible]

واز این مقاله خود در انگلره با اینکه عقل بر سر تو نماند و از اینکه زنان با قطع المقال بر تو شنیده
شده است انشاء الله فی الفهام مردان محو غمیت واکثر زنان در بعض مرد مردانه کفته یعنی ابا بکسته
تو ظلم بسیار و جور انگشتار تو مشهور تر بر زنان کار نیکو بود در مکه و اجر تو کمتر از هم
و هیچ کس از قریش در فرزند تو عوض که دو و مال دعوی حجی بکار نمود و بواز د
پسیده کفته ام انشاء الله فی شما قد بینی نظر کنید به چنین که باکرم
شما هست او زیاده تر است بود مخوف باز هر چیز شما لعنت بر این الواء بهای قرار
قریش بود و از هم مکارتر بود و بر بغض ما از هم معلوم تر بود غالب ابن رجب
الحاق نعمت مرو الابن الحکم کفته اینها بالعجوز ای عمرو کمی کنی و بر ابر ربطلب که آمده بار زنها
در حق کفتی یا بنی الزرقاء تو ظلم مکن بجز اکه هر آینه شب هست تو بر شیر موهی
این کلام بود بسیار تر است از حکم بن ابی العاص و تحقیق که حکم راد ربه ایکه ساقط الشعر
مهیار القامه بود و در باب شما قرابتی بنرد الاشرف قرابت فرس خضا مرتبت
با آنان معروف و ابن الحکم کفته از یارت سوال نماییم و کسی که ترا از زبان سخن شنیده
دلالت کرده از آن اشقات بجویده کفت و کفته الله انبیا را تو جاهب جرات کم
و بر من دو تو آنکه کرده در قتل عزیز که سیه شده کفتم آن است بکفن جز بیا کم
بیوم بکی ؟؟ ما لحوب بعد الحرب فذات التور ؟؟ فی الدینا بس حرز بیم در جواب
کفته است جزیدیت با رعیت یا بنت مقلع عظیم الکفر ابس جابر و ابن
بمرا اعرض بر عقاب شکر و کفته بجز اکه ایم عجوزه بسوی نسبت عزیز جاهب جرات نکرد
احد الاشقاء و این کلام ابن نشوان ایشه عزیز شما کسی کفت برخواه در طلب خود
کوش و این کفتگو اواه او الکرم فرمود که هزار دینار روزی هزار دینار روزی هزار دینار
بجز عطا کم کفت هر هزار دینار را چه میکنی کفت صرف ترویج فقراء بنی الحارث بن عبد المطلب کنم

کفت دادیم به هزار دینار دیکر را چه میکنی کفت در شیره زنان و جه معیشت سازم
و صرف زیارت بیت الله الحرام نمایم کفت آن را نیز فرمودیم که بتو بدهند هزار دینار
دیکر را چه میکنی کفت یعنی حرکاره در زیال خواره از جهت فقراء بنی الحارث
بن عبد المطلب خوام خرید کفت آن را نیز روا کردیم یا خالة به هزار جلا اکر که رعیت
غالب شده چند هزار دینار را امر کرد که آن عجوزه کفت بذکر علی فضل الله فاک
اجهل بلاکت بکار را امیر خدا دهن ترا بشکند و بکار ترا شریر کرداند پس بکریست
و بکا او را بلند کشته بنیر چنین در رجوع آنحضرت بر معویه خواند و اینها است ؟؟ عربیه
الا یا عین ویحک فاسعدینا ؟؟ الا فابکی امیر المؤمنینا ؟؟ رزینا خیر من ركب
المطایا ؟؟ و جال بها و من ركب السفینا ؟؟ و من لبس النعال و من حذاها ؟؟
و من قرأ المثانی و المبینا ؟؟ اذا استقبلت وجه ابی حسین ؟؟ رأیت
البدر راق الناظرینا ؟؟ الا فابلغ معویة ابن حرب ؟؟ فلا قرت عیون
الشامتینا ؟؟ افی الشهر الحرام فجعتمونا ؟؟ بخیر الخلق طرا اجمعینا ؟؟ و من
بعد النبی فخیر نفس ؟؟ ابو حسن و خیر الصالحینا ؟؟ کان الناس اذ فقدوا
علیا ؟؟ نعام جال فی بلد سنینا ؟؟ فلا و الله لا انسی علیا ؟؟ و حسن صلوته
فی الراکعینا ؟؟ لقد علمت قریش حیث کانت ؟؟ بانک خیرها حسبا و دینا ؟؟
فلا یفرح معویة ابن حرب ؟؟ فان بقیة الخلفاء فینا ؟؟ پس کریسته
و کفت یا خاله چنان بود که کفتی و افضل از آن بود که ذکر کردی لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ای اهل خراسان کسی که در دست عجوزه فقیره مخذول
و مغلوب بشود و حسب و نسب آنها را عجوزه بیان کند و رد و بر او تقبیح نماید
نمی تواند جواب نشنود چگونه خلیفه بر حق جناب رسول خدا باشد

۳ محبتین و از نفاق منافقین
در ترجیح دادن و اختیار کردن اهل دنیا
دنیای فانی را بعقبای باقیه در آن

و نشر جناب ولی مطلق و وصی بر حق بیان شده نیست این بکار از خصایص ذات ولایت
فطرت آن منبع جلالت و از تلک امور نهادن و تلک سلسلة حجرات...
کان فی زمانه هذه الشی هوا فتنهم او خیز مرویست که ابو امامه باهلی در مجلس معویه شد
تعظیم و تکریم بسیار نمود و در صدر مجلس او را جا داد و طعام طلبید بدست خود او را
طعام میداد و طیب طلبید بسر و ریش او را بدست خود مطیب ساخت و فرمود بدره
زر سرخ حاضر ساختند بوی داد بعد از آن گفت یا ابا امامه بالله انا خیر ام علی بن
ابیطالب ای شیخ خالصه خالص شیخ گفت بلی دروغ نگویم و اگرچه تو مرا بکشی
عمداً در سوال از خوف تو آنچه راست میگویم علی علیه السلام بهتر از تو و اکرم
و اقدم است از تو در اسلام و نزد مکرم بجناب رسول صلعم از تو و قرابت
و نسبت تست از هم و در قتل مشرکان و اعظم است در نزد و مدنیت از تو
عنا و شفقت اینها و دانسته ای معویه که علی کیست علی ابن عم رسول الله است
و علی زوج بتول است که سیده زنان عالمیانست و علی پدر حسن و حسین است
که سیدی جوانان اهل جنت اند و علی ابن اخ حمزه است که سید شهداست و برادر
جعفر طیار است که با جناح های سعید ... از حرف ... تو کی و در قوم چه در
علی علیه السلام ... معویه ... الطبقة ... فاطمه تراب علی ...
اختیار خواهم که ... صورت ... تو سر ... کافر ... خواهم
و نشر ... و معویه بعد از آن ...
بس معویه آن مال را ... فرستاد و آن صحب دین و مروت ...
و نعمت گفت ... الله ... الجمله قبول نخواهم کرد فرد دل زحب علی ...
مالامال ... در و جز علی ... الهم ... شیعه علی ... و اولاد و محبیتهم و جب

محبیتهم

محبیتهم و اوجهت حبلنا بجبلهم و افوزنا ولو الدنیا بمحمد و آله الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین
و در کتاب بحار و مجمع البحرین از کتاب مناقب ابن عبد الملک بن عمیر و حاکم
و عباس حکایت نموده که جناب امام حسن علیه السلام عایشه و حضرت عثمان را خواستگاری فرمود
مروان ملعون گفت امیر را عبد الله بن زبیر تزویج خواهم کرد بعد از آن معویه نامه
نوشت بمروان که حاکم او بود بر اهل حجاز در باب خواستگاری ام کلثوم دختر
عبد الله بن جعفر از برای یزید پلید پس مروان در باب با عبد الله بن جعفر سخن
آغاز نمود عبد الله گفت امر این دختر با من نیست بلکه امر او با سید و مولای
ما جناب امام حسین است که خال او است چون امام حسین بعد از ... رسید
فرمود استخیر الله تعالی اللهم وفق لهذه الجاریة رضاک من آل محمد علیهم السلام
بعد از آن گفت اللهم وفق لهذه الجاریة رضاک من آل محمد پس ...
زمانیکه جماعتی از مردمان در مسجد رسول الله صلعم در خدمت آنحضرت
حاضر بودند مروان با جمعی از اعیان بخدمت آنسرور رسیدند و مروان
در خدمت آنجناب اظهار مطلب نمود گفت معویه مرا بجهة خواستگاری این
دختر امر نموده است چنانچه اختیار مهر با پدر او باشد آن مقدار که او
راضی شود با ادای دین پدر و هر چه در ذمه او است با مصالحه و رفع فساد
در میان این دو طایفه بنی هاشم و بنی امیه و عبد الله اشنی ...
رشک مینمایند از نسبت شما بیزید بیشتر از آنکه رشک مینمایند
از نسبت یزید بشما و عجب آنکه چگونه کسی از یزید طلب میکنند مهر را
و حال آنکه او در الکفو و همسر نیست و بسبب وجه او ابر باران ...
بعد از آن مروان گفت یا ابا عبد الله جواب نیکی بگو پس امام حسین علیه السلام فرمود حمد ...

خدا را که اختیار نمود ما را از برای اطاعت خود و برگزید ما را از برای محافظت دین
خود و سرور دلهای ما را بر همه خلق خود تا آخر خطبه بعد از آن فرمود ای مروان سخنهای
چند گفتی و ما شنیدیم اما اینکه گفتی اختیار مهر این دختر با پدر او باشد پس
قسم یاد میکنم که اگر ما چنین اراده نمائیم هرآینه [illegible] نخواهیم کرد از سنت
رسول خدا صلعم در حق دختران و زنان و اهل بیت خود و آن [illegible] او
که چهار صد و هشتاد درهم است و اما اینکه گفتی ادای دین پدر دختر پس هرگاه هرگز
زنان ما دیون ما را ادا ننموده اند و اما اینکه گفتی باصلاح میان این دو طایفه پس ما که
نیست دشمنی مگر از برای رضای خدا و نیستیم که از برای دنیا با شما مصالحه کنیم و قسم
یاد میکنم که از نسب ما ملاحظه نکنیم پس چگونه است سبب و اما اینکه گفتی تعجب است
که از یزید کسی [illegible] پس تحقیق که [illegible] کسیکه بهتر است از یزید [illegible]
یزید و اما اینکه گفتی یزید را کفو و همسر نیست پس هر کسیکه پیشتر از این کفو او بود
امروز هم کفو او خواهد بود [illegible] موجب شرافت او نمیشود و اما اینکه
گفتی [illegible] نیست مگر از برای رسول خدا صلعم و اما اینکه
گفتی [illegible] رشک [illegible] رشک [illegible]
خواهند برد [illegible] یزید [illegible] از حساب
او با این عقد [illegible] گواه باشید که من این دختر را تزویج
نمودیم به پسر عم او قاسم بن محمد بن جعفر بمهر چهار صد و هشتاد درهم و زمین را عطا
که در مدینه دارم [illegible] که در عقیق دارم [illegible]
[illegible] هشت هزار دینار است و کفایت [illegible]
[illegible] برادر [illegible] پس رنگ مروان [illegible] شد و گفت [illegible]

بنی هاشم

۱۶۰

[illegible]

بنی هاشم غیرت منظور شما [illegible] است پس از آن امام حسین ع نظر او کرد و مروان از خطبه گفت امام حسین
عایشه دختر عثمان را [illegible] بعبدالله بن زبیر تزویج میکنم بعد از آن
گفت [illegible] است [illegible] مروان گفت [illegible] اراده [illegible] میکنم [illegible]
[illegible] را که [illegible] و اظهار عداوت
[illegible] که [illegible] بعد جواب [illegible] را با [illegible]
[illegible] المثانی [illegible] فانهم سواهم من نظیر [illegible] و لا کفو
هناک و لا مدانی [illegible] الا الاخیار [illegible]
را در [illegible] بعد از آن امام حسین ع عایشه دختر عثمان را [illegible] تزویج [illegible]
و در کتاب [illegible] شیخ [illegible] روایت [illegible] است که مروان [illegible] معاویه [illegible] در مدینه
[illegible] نوشت [illegible] معاویه که [illegible] عثمان ذکر کرد که جمعی از اهل عراق و اهل حجاز تردد
میکنند نزد حسین ع [illegible] و خلافت [illegible] فتنه [illegible]
باب [illegible] بنویس تا [illegible] معاویه در جواب نوشت که نامه
تو بمن رسید و فهمیدم آنچه در باب [illegible] نوشته بودی پس [illegible] او
نشوی تا او با تو کار ندارد [illegible] که تا او وفا [illegible] بیعت ما میکند
نمیخواهم متعرض او بشوی [illegible] نوشت که امر چند از تو بمن رسیده
[illegible] حق [illegible] که [illegible] هر که با خدا عهد [illegible]
[illegible] خود [illegible] بمن رسیده است [illegible]
[illegible] چنین امر [illegible] خود [illegible]
خدا [illegible] عهد [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible] مردم [illegible] سبب

حدوث فتنه مشو بدرستیکه مردم بسوی فتنه‌ای امتحان کنی پس رحم کن بر خود
و بر دین خود و بر امت جد خود و از سخن سفیهان و بیخردان بازی مخور چون نامه بآنحضرت
رسید در جواب نوشت که در آن نامه نوشته بودی که امرچند از تو بمن رسیده است که تو
مرا از انها برتر میدانی و انها را نیکو نمیدانی نسبت بمن نیکیها و برامور را خدا
بهتر میداند و آن گروهی انها را بتو میرسانند تملق کنندگان و سخن چینانند و من
اراده جنگ تو ندارم و در مقام مخالفت تو نیستم بخدا سوگند که میترسم که نزد
خدا معاقب باشم در ترک مخالفت تو گمان ندارم که خدا از من راضی باشد که ترا و اعوان
ترا که جور دشمن را شعار خود کرده‌اید و از دین خدا بدر رفته‌اید بر این امور
بگذارم و در این بدعتها با شما همراهی نمایم آیا تو نیستی که حجر بن عدی کندی و یاران
او را که نماز گزاران و عبادت کنندگان که انکار ظلم میکردند و بدعتها
عظیم میشمردند و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان نمیترسیدند از ظلم
و عدوان کشتی بعد از آنکه ایمان مغلظه در امان ایشان خورده بودی و پیمانهای
محکم با ایشان داده بودی و بر ایشان جرمی اثبات نکرده بودی و کینه قدیمی میان تو
و ایشان نبود آیا تو نیستی که کشتی عمرو بن الحمق که از صحابه آنحضرت بود که
بعد بندگی شایسته خدا بود و عبادت بدن او را کهنه کرده بود و چشمش را
نحیف کرده بود و رنگش را زرد کرده بود و عهد و پیمانها چند با او داده بودی که اگر
ان عهدها و پیمانها را بمرغ میدادی در هوا هر آینه از قله کوه فرود می آمد
پس او را کشتی از روی جرات بر پروردگار خود و سبک شمردن
عهد و پیمان خدا آیا تو نیستی که زیاد پسر سمیه را ببرادری خود خواندی و حال
آنکه بر فراش عبید ثقیف متولد شده بود و دعوی کردی که او پسر پدر تست و حال آنکه

حضرت رسول

حضرت رسول فرموده است که فرزند از فراش است و از برای زناکار سنگ است
پس عمدا ترک کردی سنت رسول خدا را و متابعت خواهش نفس خود کردی بی هدایت
و برهانی از خدا و او را بر عراقین مسلط کردی که دستها و پاهای مسلمانان را ببرد و دیده‌های
ایشان را کور کند و ایشان را بر درختان خرما بردار کشد گویا تو از این امت نیستی و ایشان
با تو از یک ملت نیستند آیا تو نیستی که فرزند سمیه بتو نوشت که گروه حضرمیان بر دین علی‌اند
بعد از آن تو نوشتی که هرکه بر دین علی باشد ایشان را بکش پس بقتل رسانید ایشان را
و سیاست کرد بحکم تو بخدا سوگند که دین علی آن دینی است که علی شمشیر زد بر روی تو و بر پدر تو
و دشمنی را اظهار نمود بدین دین و برکت آن دین بر جای نشسته‌ای باین امارت و
حکومت که غصب کرده‌ای و اگر شمشیر او نمی‌بود شرف تو و پدر تو آن بود که متاع
قلیل از مکه بر دو رحله بود یعنی رحله زمستان و تابستان و منفعت قلیلی میبردند
بعد از آن گفته بودی در امت جد خود حکم کن و فتنه در میان امت
بر پا مکن و من فتنه بر این امت عظیم‌تر نمیدانم از خلافت تو و برای خود
و دین خود و امت جد خود چیزی از این بهتر نمیدانم که با تو جهاد کنم اگر بکنم
تقرب بخدا خواهم جست در آن و اگر ترک کنم طلب آمرزش خواهم کرد از خدا
و از او سؤال خواهم نمود که مرا توفیق دهد که هر امری که نیکو است اختیار کنم
و باز نوشته بودی که اگر من عهد ترا انکار کنم تو عهد مرا انکار خواهی کرد و اگر من
با تو کید کنم تو با من مکر خواهی کرد پس هر کید و مکری که میتوانی با من بکن امیدوارم
که از مکر تو هیچ ضرری بمن نرسد و مکر تو بیشتر از همه کس بخود تو خواهد رسید
زیرا که پیوسته بر جاهلیت خود مانده و بر نقض پیمانها حریص گردیده و بجان خود قسم
میخورم که هرگز وفا بشرطی نکرده تخفیف که شکستی عهد این جماعت را که بقتل آوردی

بعد از آنکه بر ایشان صلح کرده بود و سوگندها یاد کرده بود و عهدها و پیمانها بایشان داده بود وفا نکرد
کشته شدند و جنسی از آنکه با تو قتال کنند یا پیمان بشکنند و نگردانید از ایشان البته شما را
مگر بسبب آنکه فضیلت ما را یاد میکردند و حق ما را تعظیم مینمودند پس کشتن ایشان از ترس
ترسیدن از امری که شاید ایشان اگر کشته نشوند بر آیند با تو یا بمیرند پیش از آنکه اینکار بکنند
یا آنها بمیرند پیش از آنکه طلب خون ایشان کنند پس بشارت باد ترا ای معاویه که ایشان
قصاص خون خود را از تو خواهند کرد و یقین بدان که در قیامت ترا حسابی هست و خدا را
در دست و نبشته ای خدا را نامه هست که هیچ گناه کوچک و بزرگ را از آن نگذارد مگر [illegible]
نیست و خدا فراموش نمیکند آنچه تو کرده ای از مؤاخذه کردن مردم بگمانها و کشتن دوستان
خدا به تهمتها و آواره کردن ایشان از دیار خود بسوی غربت و جبر کردن مردم
که بیعت کنند با پسر تو که کودکیست که شراب میخورد و با سگان بازی
میکند بتحقیق که زیانکاری رسانیدی بنفس خود و ضایع کردی دین خود را و بار رعیت [illegible]
[illegible] و امارت خود را [illegible] و [illegible] را [illegible] و [illegible]
کاری که [illegible] ایشان [illegible] چون معاویه نامه را خواند گفت در دل [illegible]
که [illegible] یزید بلیه گفت بنویس جواب نامه او را و [illegible] ما و دو بیت از
[illegible] در آن وقت عبد الله پسر عمرو بن عاص نیز در مجلس معاویه
معاویه نامه را باو داد گفت به بین که حسین بن علی چه نوشته است آنگاه [illegible]
یزید بجانب معاویه [illegible] و گفت [illegible] بعد [illegible] که [illegible] جواب [illegible]
نوشت در عیبهای و [illegible] و هیچ عیب ایشان نمیدانم و [illegible] چند بنویسم
مردم [illegible] از [illegible] چه فایده دارد و نمیخواهم که [illegible] چند باو بنویسم [illegible]
[illegible] و [illegible] کنم سخن خلاف [illegible] اگر چه [illegible] این حدیث

شریف آنحضرت ذکر [illegible] که جهت خشکسالی که در شهرهای روم [illegible] بود [illegible]
لا تجتمع على الامة المتقدمة [illegible] از روایت [illegible] قصه گفته [illegible]
بعد از معاویه علیه الهاویه در وقتیکه شهر [illegible] معول عرب بود که از زبان حاجت خود
از آل محمد سؤال میکرد [illegible] شاغل بالحسین پس آنمرد معول بود [illegible]
مشغول شد بطرف حضرت [illegible] عرب [illegible] حاضر [illegible] مجلس پرسید که این بزرگوار
کیست که باین جلال و حشمت تشریف آورده گفتند حسین بن علی بن ابیطالب پس آنمرد
عرب متوجه بطرف حضرت شد عرض کرد یا ابن رسول الله از تو سؤال میکنم از آنچه
از معاویه سؤال میکردم در باره عطا [illegible] آنحضرت [illegible] المجد والرتب [illegible] عرب
پرسید حاجت او را در [illegible] گفت ایتیت العبشمی فلم یجد لی
ان منه ابن الرسول هو ابن المصطفی کرما وجودا ولکن نطلب المطهر البتول
وان لهاشم فضلا علیکم کما فضل الربیع علی المحول پس معاویه [illegible] گفت
یا اعرابی اعطیک [illegible] الامر الی [illegible] اعطیتنی من حقه [illegible] قضیت
حاجتی [illegible] معاویه گفت من عطا میکنم [illegible] مدح کنی [illegible] اعرابی
گفت [illegible] حق او با عطا میکنی [illegible] قریش و حاجت مرا [illegible]
[illegible] نقل شده که معاویه الهاویه مروان ابن الحکم را خواند [illegible]
گفت بر او که مشورت میکنم [illegible] حسین ابن علی [illegible]
او گفت [illegible] آنست که حسین [illegible] [illegible] قطع
بکنی [illegible] اهل عراق که دیگر [illegible] ایشان [illegible] قطع [illegible] اهل عراق
[illegible] اعانت [illegible] بکنند معاویه گفت [illegible] که خود [illegible]
[illegible] را [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] مرد [illegible] با [illegible] او [illegible]
مفاخره کنند و قرار دادند که هر یکی رقعه از قبیله خود
سؤال کنند آنکه [illegible] امور [illegible] و [illegible]
اما [illegible] که صد هزار درهم داده [illegible]
عبد الله ابن عباس [illegible] که صد هزار درهم [illegible]
[illegible] صد هزار درهم [illegible] الا [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible] وقال لا [illegible]
[illegible] الفضل فی الامور [illegible] اعطا [illegible] الهاشمی
[illegible] الامور [illegible] اصحابها فقبلوا [illegible]
علی اصحابها فلم یقبلوا [illegible] علی [illegible]
من [illegible]

کم بغراء معویة

ببرید و بکشم قطع رحم او که بشیم پس برادر او را بپسند نکرد و فرستاد سعید بن عاص علیه کف
یا با شان در حضور حسین ع بتو فرستم مر غایم کفی رسد بر قسم بخدا اگر غیر از حسین ع
نکرد و لا دخول بعد از خفه بر رشیکه تو میکذارد از برادر او قرنی که ان عهد ابا عبد الله لیقتله
وان ساقیه لیسقینه فقتله الحسین بعنبت النخلة بشرب الماء ویصعد الی الهوی
ولا یبلغ الی السماء پس بگذار ای حسین او را در بستن که آب بخورد و بالا برود
یکمال بنبر سر شکرانکه جناب امام حسین هر قدر آرزو و طلب شراب و خلاف
بزرک بکند باد کو او ه رسید و فی البحار معنعنا عن عبد الرحمن بن محمد العوفی قال
استعمل معویه مروان بن الحکم علی المدینه وامره ان یفرض لشباب قریش ففرض لهم فقال
علی بن الحسین فاتیته فقال ما اسمک فقلت علی بن الحسین فقال ما اسم اخیک فقلت علی
فقال علی وعلی ما یرید ابوک ان لا یدع احدا من ولده الا سماه علیا ثم فرض لی فرجعت
الی ابی ع فاخبرته فقال ویلی علی ابن الزرقاء دباغة الادم لو ولد لی مائة لاحببت
ان لا اسمی احدا منهم الا علیا و در کتاب راز نهم بن سعید روایت شده که او گفت
روزی مروان بن الحکم بحسین ع عرض کرد لولا فخرکم بفاطمه بما کنتم تفخرون
علینا فوثب الحسین پس حضرت بخورت و آن حضرت سخت شدید القبضه بود پس از
کلوی ان ملعون کرفت و فشرد و بعد عمامه او را بگردن او انداخت فشرد تا آنکه
بیهوش شد بعد از آن ترک کرد بعد آن حضرت بجماعت قریش رو کرد فرمود شما را
بخدا سوگند میدهم راست بگوئید آیا در روی زمین کسی نورات تر باشد بنزد سرکه
که بجناب رسول خدا از من وبرادرم در روی زمین غیر از ما
دختر زاده جناب خاتم الانبیا هست عرض کردند نه فرمود وانی لا اعلم ان
فی الارض ملعون ابن ملعون غیر هذا وابیه طریدی رسول الله ص ما بین جابرس وجابلق

نقل بحر ویلی کلمه شدید وقع الا انها کلمة ...
... ویلی و ویلک و ویح فی المنزلة ...
... ویح علیک و ویلی منک ...

۱۶۲

احد ما بباب المشرق ولا اخر بباب المغرب رجلا ممن ینتحل الاسلام اعدی لله و
لرسوله ولا اهل بیته منک ومن ابیک اذ کان ... علامت گفتگو در توارث
و قبیله غضبناک شد عبا تو از دوش مرافتنه بدور میکوید بخدا اگر مروان ع
اللوزه والنیزان غضبناک از ان مجلس برخواست پس سکندر خورده عباسش
از او اش میکشاند و در کتاب معنی از اصبغ بن نباته حنظلی روایت شده
که او گفت روزی مروان بن ابی الحکم در منبر جناب رسول خطبه میخواند پس بعض چیزها
درباره علی بن ابیطالب گفت پس از منبر پایین آمد جناب سید الشهدا تشریف
آورده بمسجد با آن حضرت عرض کردند که مروان امروز در منبر خطبه بعض چیزها در
باره علی ع گفت حضرت فرمود پس امام حسن ع در مسجد نبود عرض کردند چرا
فرمود پس چه گفت عرض کردند چنین فرمودند او را در کوچه پس آن نور دیده چه
کرد از حضرت غضبناک بمنزل مروان در خانه شد فقال له یا ابن الزرقاء و
یا ابن آکلة القمل انت الواقع فی علی ع قال له مروان انک صبی لا
عقل لک قال فقال له الحسین ع الا اخبرک بما فیک وفی اصحابک وفی
علی ع فان الله تعالی یقول ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمن ودا فذلک لعلی وشیعته فانما یسرناه بلسانک لتبشر به
المتقین فبشر به لسان النبی العربی لعلی بن ابیطالب مؤلف گوید
بعض روایات مذکوره در ضمن فصل گذشت اگرچه ظاهرا غیر مناسب
لکن اسرار ربوبیت و دقایق ... بعارف حق غیر مخفی خواهد
بود و احتیاج القلب ... و کلمات تا تمام آن حضرت در این نوع مقامات لائق
ولا بحر ... حد ... اطاله ... بر نمی مختصر ... الکلام وقف ... ان العلیم

اکتفینا بهذه المقاله

فصل ... در بیان فضائل ریحانتین آل طه که حسن و حسین سروران اولیا و منتخب اوصیا
حجة الله علی اهل الله و منبع اسما و لوامع گلستان مصطفی و سرو بوستان مرتضی و خامس
آل عبا و جناب سیدة النسا علیها و علیهم و اجدادها و امهما و ابیها و اولاده و الانبیاء و الف الف
الف الف تحیة و الثنا من الازل ابداً الی الابد و الی الاشتها در کتاب ابن بابویه به سند معتبر از حذیفه
روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که دست جناب امام حسین علیه السلام
را گرفته بود و می فرمود که ای گروه مردم اینست حسین بن علی علیه السلام پس بشناسید او را
سوگند یاد میکنم بان خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که او در بهشت است
و دوستان او در بهشت اند و دوستان دوستان او در بهشت خواهند بود و شیخ طوسی به سند
معتبر از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
که حضرت امام حسین علیه السلام را بر دوش خود برداشته بود و میفرمود که خداوندا این را دوست میدارم
پس تو او را دوست دار و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که روزی
حضرت امام حسین علیه السلام را ابن زبیر و جناب رسالت آب آگردند و نزد امام حسن بن علیه السلام بول
کرد خواستند که او را منع کنند و او را برداشتند حضرت فرمود که قطع مکنید بول فرزند
مرا پس آب طلبید و آب را بر موضع ریخت و ابن شهرآشوب روایت کرده است از ابوذر
که گفت دیدم روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جناب امام حسین علیه السلام را میبوسید
و میفرمود هر که دوست دارد حسن و حسین علیهما السلام و ذریت ایشان را از روی
اخلاص زبانه آتش بر رو او نرسد هرچند گناهانش بعدد ریگ بیابانها بوده باشد
مگر آنکه گناهی کرده باشد که او را از ایمان بیرون برد و جناب صادق آل محمد علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین گل بوستان منند و ابن
قولویه به سند معتبر از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود

از حیای از فرزندان

وفی الامالی للصدوق رحمه الله عن سعید بن جبیر عن ابن عباس فی خبر طویل قال قال النبی صلی الله علیه و آله و اما الحسین فانه منی و هو ابنی و ولدی و خیر الخلق بعد اخیه و هو امام المسلمین
و مولی المؤمنین و خلیفة رب العالمین و غیاث المستغیثین و کهف المستجیرین و حجة الله علی خلقه اجمعین و هو سید شباب اهل الجنة و باب نجاة الامة
امره امری و طاعته طاعتی من تبعه فانه منی و من عصاه فلیس منی و در هو ام مرویست از ابن عباس الخ

164 که حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد
حسین سبطی است از اسباط پیغمبران و ابن جعفر در مناقب الطرفی به سند معتبر
روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج
در بهشت قصری دیدم از یک دانه مروارید سفید که در آن طاقی و پیوندی نبود گفتم
از جبرئیل که این قصر از کیست گفت این قصر فرزند تو حسین است چون پیش
رفتم سیب یافتم چون او را برداشتم دو نیمه شد از میان او حوریه بیرون آمد که گویا
دستهای مژگانش شپر کرکس بنیاید پس از آن پرسیدم که تو کیستی و از آن
کیستی گفت که از فرزند تو حسینم و ابن قولویه به سند معتبر
از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای قضای
حاجت بیرون رفتند تا آنکه به تلی رسیدند و هر یک پشت را به جانب
دیگری کرده بنشستند که مشغول قضای حاجت شوند پس حق تعالی برای استتار ایشان دیوارها
ایشان را بعد از آن که یکدیگر را نمیدیدند چون فارغ شدند دیوار از میان برخاست
پس بقدرت الهی در آن موضع چشمه آبی پیدا شد ابریق از آن آب
برداشتند و خود را پاک کردند و وضو ساختند و برگشتند پس در اثنای راه
عمرو بن الحکم بن ابی العاص ایشان را دید گفت ای شما بر کی بیشه آیا نمی ترسید که
شما را بیرون آورند این کفت او از قضای حاجت بر میگردیم آن ملعون گفت چون
ایشان را بشناخت که ایشان را هلاک کنند ناگاه مهار از شیر که از شیطان
بخواهند آن فرزند ... دشمن گفت دیروز بامادر ایشان که اگر چه کفر بر عهد دارد
خدا ... در خلافت بر او غضب کرد حضرت امام حسین علیه السلام سخن ان
درشت به گفت ... دست حضرت ... ساطبی بر دو الحضرت ...

٢ جابر ... المعجزات مسند ... ابن ابراهیم

حق تو دست برنیش اخرکی که خواست که بجهت چپ طالچه زند بازو دست چپ او
خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق جد و جد شما که دعا کنید حقتعالی مرا راکند
و دست مرا باز کرداند پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت خداوندا او را از این بلیه رها
کن و ما نیز را عبرت کردان برادر و عجب کردان برادر پس حقتعالی دست او را رها
کرده بود ایشان روانه شده منبر و حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده با آنحضرت شروع نمود
این واقعه چند روز بعد از بیعت سقیفه بود پس گفت ابنها را بکجا فرستاده بود
کربلا تو سپاه بر سر آنحضرت فرمود که نرفته بود نه مگر تقضی رحالیش پس یکی از ایشان
که حاضر بود بردار حضرت را کشید تا آنکه برداشت سینه حضرت امام حسین علیه السلام آن مرد منافق
خداوندا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قوت کند آن مرد فرزند آن خود و آخر ایشان
ملعون حیاتی شد که در عراق دختر خود و برادر مردم پسر و جد امام حسن امام حسین علیه السلام
بگانه در کنار امام حسین علیه السلام گفت شنیدم از جد بزرگوار خود رسول خدا که میفرمود
مثل تو و برادر تو مثل یونس است و ما در زیر گنبد او هر بیرون آورد و در بیابانی
گذاشت در درخت کدو بر او رویانید و چشمه آبی برای او جاری کرد که از درخت
کدو شیر میخورد و از آن آب میاشامید پس فرمود که چشم برای شما از خواهد شد
درخت کدو را جستجو بازو بسته ظاهر نخواهد شد حقتعالی در باب یونس گفته
که او را انبوه ارض نستیم بسوی صد هزار کس و زیاد پس ایمان آوردند پس بنی اسرائیل
برخوردار گردانیدیم تا وقت معین و ما احتیاج به درخت کدو نداشتیم خدا
دانست که چشمه آب گفتا چشم پس از بنیاد بیرون آورد و بعد از آن خدا ما را
خواهد فرستاد و ما خواهد کرد و ایشان بر کرده هر کی زیاد از قوم یونس باشند و ایشان خواهند
شد و ملائکه خواهند دعا کرد از دنیا برخوردار شوند تا وقت رسیدن خداوند

٢ فقال الحسين للرجل لا افرحك الله من الدنيا حتى تبتلى بالدنيا

نوشته پس حضرت امام حسن فرمود که شنیدم از جد خود حضرت رسول که در زمینه نجف
یثرب و نوحه الاخوان روایت شده از کتاب روضه کی حضرت رسالت پناه از مدینه
بغزوه از غزوات تشریف برده و جناب شاه ولایت و امام در راه مدینه
خدا داشتید اولاد و جناب حضرت سرور را همراه که بودند و حسنین علیهما السلام را با والده
ماجده ایشان بتول عذرا فاطمه زهرا در مدینه گذاشته بودند زیرا که در آن
وقت آن دو گل گلستان رسالت و دو ریحان بوستان ولایت و دو غنچه نو
شکفته فاطمیه صغیر السن بودند پس روزی شاهزادها حسنین علیهما السلام از
منزل عاطفت منزل مادر خود فاطمه زهرا بیرون آمده در شوارع مدینه
طیبه سیر کنان گذر رفته بنیاش به کوچه ها و باغهای حوالی مدینه
افتاد و در آن وقت آنحضرت پنج ساله بودند پس در آن جا بی لیو در بود مرد
که او را از شهر بیگانه خود بیرون و از بالا رشس نشسته هر خفت تا آنکه آفتاب
بوقت عصر رسید از جناب سیده که مادر ایشان بود از محنت فراق
آنحضرت حالی خاتون قیامت مهموم و مغموم گشته و مشغل البال و مضطرب الاحوال
از پای منزل ایشان بیرون آمده و بمسجد جناب رسول رفته اشک از دیده تر گردیده
و جستجو در کوچه نمود تا آنکه او را در طلب امام حسین علیه السلام بودند در خوف آنچه الله فرموده
امام متحیر و مشوش بود تا جناب امام حسن شدیدی گفت ای نور دیده رسول
داری که در سینه محنت گسیده بر خیز و برادرت حسین علیه السلام را پیدا کرده از
مفارقت آن نور دیده سوزان و سینه بریان گشته پس امام حسن علیه السلام بر خواسته
از مدینه مشرفه بیرون رفته در صحرا اتفاق شهر خانه ها و نخلستان نیز نیافت
در آن ها تنها بجموعه که حسین بن علی دیا فرت عین البتول را فی زنده حید کرار

165

دارای نور چشم احمد مختار ... برادر عالیمقدار ... که در فرقت ... دل ماتم ...
احباب کباب و چشم برادر ... ببینی ... کلام ... ازان امام تکرار ... نمود ناگاه
آهوی ... سیمای ... سید الشهدا ... از جانب ... الامام ... که از آن
غزاله سوال نماید ... برادر ... بپرسید ... گفت یا ظبیة ... این ...
اخی حسینا آیا برادر ... آهو ... الا الا آهو ... برکت و یمنت
مخاطب ... مخاطب ... بکرامت ... خدا ... لو کشف ...
بسخن درآمد و گفت ایها السید المرتضی و الامام المقتضی ... نور چشم مصطفی ...
سیر ... خدا ... نور ... بتول ... رسول ... برادر ...
رفعته الیه ... در ... آن نور ... آه آه
از یار ... برادر ... از روی ... احق الناس ان تبکی علیه فتی ابکی
الحسین بکربلاء ... از ... مردمان ... که ... در ...
الجوانی است که ... جناب ... در صحرای کربلا ... اخوه
وابن ابیه علی ابو الفضل المضرّج بالدماء آن جوان برادر آنحضرت
و فرزند ... علی ... آن جوان ابو الفضل است که دران صحرا ...
خفته ... فدی و واساه لا ... بشی و جاد له علی ظمآء
بماء ... آن جوان ... امام مظلوم کرد و نظیر ...
... در راه آن امام ... در ...
... آن ...
درخانه ... جناب ... در ...
... و ... کرده ... آن ...

و چنین گوید جناب ... و ... کاشفی
و ... از آهو رسیدن آن بزرگوار
... شهادت ... ماندن
جناب عباس در میان گروه دغا ... کرد ...
جناب سید الشهداء در صحرای کربلا ... کاشفی
و ... آن ... برادر ...

در میان آن گروه ... رحم ... شعر در میان ... کلی ...
او در ... داشت ... برادرش ... در ... آب
در ... دارد ... اللّه اکبر ... جگر عباس ...
شعر ... جسم ... که ... حال
... که ... زمین ... تشنه کام
... راه ... حسین ... که ... تیر ...
... عباس ... که ... چشم ...
... جناب عباس ...
... چشم ... حق ...
... خدا ... در ...
... علی ...
... حکم ... عباس
... عباس ... برادر ...
... حمید ...
... حکم ...
... جنت ...
... آب ...
... برادر ...
... از ...
چنان ... از ... برادر ... برادر عباس

این ورق زاید است

۱۶۷

نه گشته توام اسیر و بلی من نه بیا ازستم تراند بیا بیم شتاب کنم عباس سر زچرخ فلک
دست شد نگار نگر جگونه وفت با دو روز نگار ردست از پا فتادم ایم نود سر
بپا اگر دست روز نگار بیا شده نگار ردست شد وقت آنکه جعفر بسر بود
لذ زنهار بس برایم زحسرت شمار ردست کاران ز زمین فلکند شمر ابرو فلک
از زمین جدا فکنده برادر روز نگار ردست دارم امید آنکه در اکبر ابصر بیاز بار
دیگر بگردنت ار شهر یار ردست شمیم و الله نخواهد دار بکنم بکر شیه و فغان
مصیبت سرکنیه جناب الاحسن ابن علی جسر برادرش سید کمر اسد در میان نخل الیه بوستان
مز نمیز جست دعب را اندرود بود از رخسار حیدر شاه بچنین بکشیدن کاه در شب دکنار الله
دل بوی او فغان زمین و از ان کال ابجو لیس فرودش بر آورد آخر او بی فرون اسد دل او زنک
مصیبت و حسرت بود از رحیم بشیر ای نزد او آه واو بیدار خسی الیاه ای شی برادرش
جعفر عباس در میان صد هزار گروه شامی دو از هر کرد یک سید جواب بی نیاز
شمشیر و تیر و خنجر شنید و پدر جانب شکر یست بخبر شیره جانستان احدی بود
غیر نیزه کامه هزار آه و فغان از تیر و سنان احوال سقای تشنه لبان اوفتند
یک تیر و نا گاه گفتا که ار شاه ز بحر جان از نیزه ها یی که از جنب بی نیاز
سپه پوس و کلام یکف تیزه کاری ها بار الله در دو ترقع کرمی جدا دار شد دست
شمیر گفت گار شده ام بلند سالار کشتی بیشتی گفتا که چشم
کار ز شه جهان و از در د عباس گشته جو طفلان کای شیخ ابرار آنجا بار شده
خوار از بر در ورایت جدا رحید اله تیر و سنان در د جاریقی تشنگان سفر
برای آن این دو جناب ظلمان بیابان ریخت و تیره جان تشنه سرافرازی سر دار
در پیش رو شاه بیا باز قدر بیا لکه ابهر ان برادر عباس در رکشید الفا افتی رعبد ام

چون آنحضرت به بیره حضرت ابوالفضل که سر کرد او را آن بیجه در زنجیره خوش داد دنیا
زیاد و فغان و ادا را در ادار دار بر کان عرش و صور بنا جناب زینب فرمود آلان انکسر
ظهری وانقطع رجائی وقلت حیلتی و درسکن شهادت شد و اشقیه غرق بحر
یاک یکدیگر یاد آب سید ز کار زینب برادر آنی آبست یای آنحال برادر رفتی
بعد آنکه جعفر جناب عباس سرخ بود در دراز شد امام ما بی دو بیره الغر حید
نامه بخش بر برادر شد دو بیره فرموده الله جاسی عاد برده احید رسول الله علیه
نخشم جمیع اینست کونی جناب امام حسین فرمان برد برهن زنجا با بود در آنجا
بود سلیخوانند و چون بیرون آمد آنجناب فرمود ای خواهر برادرم حسن جعفر
کی دوار حسین همز بار ام بود از مهر واقع خبر حبیبم تا آنکه در ساوقات سربر
نقو بر غضه از بر رود کار خود شد لت تابه کرد در روزنه احد ارز
یهودان باقی عزانه و گذشت بر سر برادر کواره عرض میکنم شمشیر جو ریز
جماعت یهودان را بر ادر البوا مدبح ساز در از حیدر عالمقدار در جوا
نیام کرد تا تیر دعا از عجب خلاص کشید در رکمان یقین بو نبرد و کیف
قاب قوسین از در جشن تا ختم یهودان عرب با تمام بیجان ساز دو جهان
از ان گفتگو متحیر و از ان جستجو متغیر فرو ماند که گفت آنحسین
گیست فرمود ای ام زهره زهرا بتول عذرا شفیعه روز جزا مادر
کا جعفر بر تم کم علی و دختر خاتم الانبیا محمد مصطفی و زوجه آسیه
الاوصیاء علی مرتضی است که قلاده صفوه و درّه صدف عصمت
در عرّه جمال علم و حکمت که ولادت از بیت سر و جود
جود او از نسب بعثت سرشته و در صحیفه او را ز کار ان شده

والده مادر سلالة النجباء و النقباء و سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام صالح
گفت مادر ترا شناختم پدرت کیست امام حسن فرمود پدرم ان ابی اسد الله
الغالب و مطلوب کل طالب امام المشارق و المغارب شجیع الملکین و انزع البطین
الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و المجاهد فی سبیل الله مع الناکثین
و القاسطین و المارقین المصلی مع النبی الی القبلتین و المفدی نفسه
لسید الثقلین ابو الحسن و الحسین امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر
المحجلین ولی الله و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد امیر المؤمنین
یا حسن بتحقیق پدر ترا نیز شناختم بیان کن جد تو کیست جناب امام حسن فرمود
ان جدی درة من صدف الجلیل و ثمرة من شجرة ابراهیم خلیل الکوکب
الدری و النور المضیء من مصباح التجلیل المعلقة فی عرش الجلیل سید
الکونین و رسول الثقلین و علة ایجاد العالمین و نظام الدارین و فخر العالمین
و مقتدی الحرمین و امام المشرقین و المغربین الذی اسری من المسجد الحرام الی
مسجد الاقصی و صلی خلفه کل الانبیاء و خلف الجبرئیل فی سدرة المنتهی
فدنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی محمد المصطفی جد السبطین
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین [illegible] برادرم حسین [illegible]
که چون امام حسن از تعداد مناقب و مفاخر خود فارغ گشت زن [illegible]
و عصمت و از قلب صاف [illegible] زدوده شده و دیدها را او سرا [illegible] شده
دار حسن کلام [illegible] و فصاحت نظام و جودت الفاظ [illegible] مقام با وجه
خوش آمد و سران اتباع حیران و متعجب ماندند و گفت ای [illegible]
[illegible] دور تو صد صد هزار سلسله مشکل [illegible] تو کرد در [illegible] صدف وار

گوش هوش

۱۶۸

گوش هوش [illegible] پرورد در شاهوار شد از گفتگوی تو و ای ثمره فؤاد مصطفی و ای قرة عین علی المرتضی
و ای سرور سینه فاطمه زهرا و ای امام الهدی حسن المجتبی [illegible] برادر ترا
تسلیم تو نمایم مگر [illegible] جد بزرگوارت [illegible] و ظلم [illegible]
[illegible] حلال و حرام دین مبین و شریعت رسول رب العالمین بیان نما تا آنکه
از دهان تو [illegible] و مطیع شوم [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] را با او اظهار
او امر و نواهی و حلال و حرام با او عرض نمود و او نیز [illegible] رسالت امام انام
نمود قبول اسلام کرد [illegible] امام حسین علیه السلام را تسلیم [illegible] طبقی از طلا
و نقره [illegible] گوشوار [illegible] و [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] خواهر [illegible] فاطمه
زهرا را نظر [illegible] عدیم المثال آن دو بزرگوار افتاد قلبش مطمئن
و سرور گردید چون روز دیگر شد [illegible] با [illegible] قبیله و عشیره خود
که [illegible] از دست [illegible] قبول اسلام [illegible] متوجه [illegible]
فاطمه زهرا گردید [illegible] رفته بر در خانه [illegible]
[illegible] و عذر خواهی [illegible] روی خود [illegible]
[illegible] حضرت محمد مصطفی [illegible] فرزند ترا اذیت [illegible]
[illegible] از افعال [illegible] فاطمه
[illegible] از حق [illegible] فرزندان
[illegible] و فرزندان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] احوال و افعال [illegible]

خداوندا

بحرمت آنجناب مرا دارم صالح ام از تو درخشیدم و دیگر ایشان بزرگوار فرزندان و درگاه بدرگاه رسول

بروی بحرمت خواجه عالم محمد گناه بخواه پس صالح محرف و ار پای نزد سرور کاینات آمد

عرض کرد که یا سید المرسلین و خاتم النبیین تو رحمة للعالمین خدا تراز رحم [illegible]

وحظ عفو دارد که خود در گذشته اکنون سلام خواجه کاینات و سرور موجودات فرمود

اسماعیل از تو راضی شدم و از جرم تو در گذشتم و دیگر و جبرئیل که از خدا بتو عذر بگوئی

از تقصیر تو در گذرد و ترا عفو نماید از آنجه نسبت بذریه آلعبا رسید و لیهم الفواد بتول

بجا آورده پس صالح بجانه او رفت خبر داد و خداوند پا بدرگاه آورده در کرم [illegible]

و او قات خود را استغفار و تضرع گذرانید و گفت بار خدایا تو عذر خواه [illegible]

بگر [illegible] به پناه آمدم [illegible] شب و روز در صحرا می گشت و زاری میکرد روز [illegible]

جبرئیل از نزد رب العالمین بامر [illegible] العالمین در رسید و مژده آورد [illegible]

[illegible] آورد بازخوان که تو بر او راقبول کردم و از جرم او در گذشتم زیرا که قبول [illegible] است

بر دست او [illegible] برادران صلیبهم [illegible] آثار ایشان [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

حال انکروه بد فعال که این همه ظلم و جور بر آل حبیب خداوند متعال کردند و آن همه اعوان و انصار

آن بزرگوار را [illegible] شهید نمودند و از [illegible] بنجاه [illegible] زخم شمشیر و تیر و نیزه [illegible]

بر بدن نازنین [illegible] رسانیدند و [illegible] کربلا [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

در رسول بحبتا [illegible] وخداوند کریم را از خود راضی و خوشنود گردانید حال آنکه اقتضای [illegible] از اقوام جاهل [illegible] مشرف شده بود [illegible] بس نمیدانم [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible] القضا و سلموا [illegible]~~

~~[illegible] البرار [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و در کتاب [illegible] الذاکرین نقل شده که روزی

فاطمه زهرا علیها السلام حسین را در گهواره خوابانید و بجهت کار خانه مشغول

شده بود و قرار نمیگرفت حسین در گهواره [illegible] گریه کنان با ناله و فغان

بخدمت جناب رسول علیه السلام آمد حضرت فرمود یا فاطمه یکساعت چنین

ترا بگریه در آورده [illegible] گفت یا ابتاه ابتلیت بقضیة عجیبة از پدر بزرگوار

و اگر [illegible] و حال آنکه قضیه عجیبه [illegible] حضرت فرمود که چه قضیه روداد

دلم [illegible] که قرار [illegible] کفت عرض [illegible] یا ابتاه حسین در گهواره

خوابانیدم و [illegible] رفتم چون باز آمدم او را در گهواره نیافتم غمناک

[illegible] که او را برده [illegible] زبان حال [illegible] مقال [illegible] از [illegible]

الهی [illegible] دلی واقعه رو داد بیعقوب [illegible]

[illegible] فرزند عزیز او یوسف [illegible] شد یوسف من جناب [illegible]

~~[illegible]~~

١٧

~~بار [illegible] وقت [illegible] کہ [illegible] رسول [illegible] وکاہ [illegible]~~

~~[illegible] زمین [illegible] سر [illegible]~~

~~[illegible] در [illegible] و [illegible] ماہ [illegible]~~

[illegible] سایہ و در [illegible] روایت [illegible] کہ ام سلمہ [illegible]

[illegible] کہ روزی جناب [illegible] فرزند [illegible] حسین [illegible] جبرئیل [illegible]

کہ از [illegible] دنیا [illegible] یا رسول اللہ این چہ جامہ است کہ بہ

جامہ [illegible] دنیا [illegible] حضرت فرمود این [illegible] بردہ [illegible]

بچہ نور دیدہ ام حسین فرستادہ [illegible] از سر [illegible]

کہ در [illegible] خانہ [illegible] و قدرت جلیلہ تمام شد [illegible] امروز روز عید

این جامہ سرخ بہ او بپوشانم [illegible] دوستان و گروہ شیعیان [illegible] خداوند

[illegible] از راہ لطف و رحمت [illegible] از سر جبرئیل [illegible] در [illegible]

[illegible] تمام [illegible] تعظیم و تکریم او [illegible]

[illegible] و جگر سوزان [illegible] بر روز [illegible]

شعر

شمال و جنوب [illegible] پارہ پارہ [illegible]

آن [illegible] کہ بود [illegible] تکیہ گاہ او [illegible] در خاک [illegible] ہزار

حیف [illegible] ان سر کہ [illegible] زیر [illegible] بود [illegible] آخر [illegible] نیزہ [illegible]

افسر ہزار حیف [illegible] فیہا [illegible] الا [illegible] الا دماء علی

الرمضاء [illegible] امام [illegible]

[illegible] کہ بعد [illegible] او را غسل [illegible]

[illegible] او را غسل دادند و از کنز [illegible] کہ روز [illegible]

[illegible]

٢٠

آہ ازین [illegible] خداوند [illegible] بپوشد بر بدن [illegible]

[illegible] ہزار [illegible] کردند [illegible] حکمت [illegible]

کہ [illegible] روی خاک [illegible] خاک

و خون [illegible] و گاہ بطرف [illegible] و عیال [illegible]

نگاہ [illegible] کہ [illegible] روسیاہ گروہ [illegible] سمت [illegible]

گاہ [illegible] فریاد کنند [illegible]

[illegible] واللحظ کالقلب [illegible]

[illegible] لقوم لا [illegible]

[illegible] علیہ [illegible] الطغاۃ الی

نحو الخیام وخاض النقع خاضعۃ

قال اقبل [illegible] بنفسی [illegible]

[illegible] حسین وقل [illegible]

طفلان [illegible]

[illegible] از شنیدن این [illegible] حسین [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] رسول اللہ [illegible] فاطمہ [illegible] روز تولد حسین جمیع ملائکہ

باتفاق [illegible] تہنیت [illegible] بودند [illegible] مرحمت [illegible]

ملک [illegible] بہ عرض [illegible] ہر کس [illegible]

گروہ ملائکہ [illegible] زیارت جناب [illegible] حسین [illegible]

نیز دستوری دہ کہ بزیارت جناب [illegible] حسین بروم خداوند [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] زیارت [illegible] باذن خداوند [illegible]

[illegible] زینت عرش [illegible] زیارت [illegible]

آوردم در گہوارہ [illegible]

تسبیح [illegible] جناب فاطمہ زہرا [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

در خدمت جد بزرگوار خود آمد برخواست که ترسیم سر کرامات مآثر برد و پس از خدمت
رسول خدا مرخص شد و بیرون آمد اقدس راه تشریف شریف از زبان فرزند برگزیده
جناب رسول صلی الله علیه و آله جگرگوشه بتول را که ملاحظه نمود غبار حزن و ملال بر رو در خاطر فیض
مناظر آن برگزیده خداوند متعال نشست ملال فرموده جناب سید مبارک سید الشهدا و ارباب
شکسته فرمودند که ای رسول و گل گلستان ای سیف الله المسلول و ریحان بوستان بتول چرا
محزونی عرض کرد که با جد امجد ما بین دیدار مادر فاطمه زهرا و برادر حسن مجتبی است
میخواهم که در خدمت ایشان مشرف شوم باران عمر آبرو مرا عمر گرداند که فیض خدمت
ایشان دریابم جناب رسول خدا و خاتم الانبیا رو بر نیاز بدرگاه خداوند
بی نیاز کرد دستها بسوی درگاه خداوند بیچون با جد عا برداشته ملائک
باران استجابت تا آنکه جناب سید خیر باران و سرور شهیدان دو روزی خیمه
دست شقاوت به کمال اطمینان به پیش یار مهربان و برادر [illegible] آنحضرت
خواهان فرمان آن شریف برد [illegible] زار زار باران کرم آمد کوئی
با جبین سود احسان خونین باران افکار عجب شور بسر آن شهسوار بحکم بی در
یکم ای ماه حسن حسینی یا ای آمد رود گلعذار حسینی آه از آن سنگان سنگ سعید
بالب تشنه بخاک و خون طپید با تن مجروح و با سوز جگر برادر و برادر
بسر پا و بس و جگر گوشه جهان یک شه تنها میان دشمنان ای یار الله جب
شرک رسول عالمیان و به بستجاد دین و درکان از قطرات باران محافظت نماید
و جان مبارک شه روانه گردد که قطره باران بر بدن نازکش رسد بکردو دست و بکار از
گرگ روه لعینان و بد بینان کوفیان و شامیان بر بدن نازنین شه تیرها آن نامنیز نجوب
که تیرها را تا به غایت که به منزلگه برآن فرزند طاها و بتارک سیارد که خون از

171

از زخمهای آن حبیب خداوند چون چشمه بارها جاری بر رو خاک گربلا جاری شده شعر
سعی کرد داشت که مصطفی زباران شش که روایت که ساز نشت تیرباران شش
~~بر آن سر آن بی شاهنشاه جهان بود جان اعضان عرق آن ~~
~~ خاطر فاطمه آن شه جگر گوشه بدین را آن ... پدر ... گردید ~~
لا حول ولا قوة الا بالله پس چند چنان تمام آب که بر سید آن قطره باران بر جسم
مبارک آن شاه شهید رخ مبارکی بود در رگ جگر بدن پاره پاره سید الشهدا
در زیر سم اسبان کرده اعدا آمد علقیه و تبه با بکس اهل بیت بکل بیت و غم
آن باران شد مبارک نزدیک بود که از کثرت تیر و پیکان بجانب روضه زهرا
برولند نا چار بجز خود در او آشفته چو شهپر کرد در آن سپیکان از زود میدان
جهد نیکان که از جون باجد جبرئیل خوان گفتش کجا چنین یا ای حکی
خوان گفتش که چون چنانکه در مقتل نوکران که استهام دعب
کالشوک فی جلد القنفذ الله اکبر اکبر انا خاتم الانبیا و سید الشهدا
دانشوان عذر او پس چه نوع از زمین شه جان سلطان کربلا بعد حضرت ختم
شرم سر بر نقد کرد که یک حالت جناب آن حسینی مراد از خود جهی منع کردیم
آنحضرت از غیرت و حمیت بر نخورست همراه قبال و آنگاه که بزده مرشیه
خون مانند فواره از حلقهای زره و مشی موج شیره و با آن حالت زار
تمر زخمها از خود برادر اهل بیت غم از اطراف خیمه گاه و فرزند تیر خورد
و مادر ناموس آنشه چون میگریست با هم سکینه از زره بر زخمهای
کار سلطان کربلا یا ابن طرف بیل رایت سعی لطیف عالی جول
ای حسین الحسین بوالکیا آن سینه بعزیز نظران هو آکی وه بر آن

2 دو فرزند یار میکرد
و کی بغوار دش نمیر سید شعر

نشود الا حسین گریه کنند [illegible] یا اخی طرف قبله طویت بحجتن [illegible] و یا لیتنی مات
کنت ملاوی با [illegible] زبانی که ابه جسم حسین سوی تو بر کردم و از برای نظمت خود و جراحتها
و زخمهای او را همراه آورد و تو همیشه دوا دردها استی الهم اجعلنا من الزائرین
و احشرنا فی زمرة الساکنین فیها بمحمد و آله الطیبین الطاهرین و نیز در کتاب مزبور
مسطور است که چون آیه شریفه و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس
بحضرت رسالت پناه نازل گردید [illegible] بیچاره کان شبی و روزی گریسته و قرار
و آرام بر آنحضرت رسول الله حرام گردید و در جستجو گذا آنحضرت قطع الفرح کرده بود
جناب فاطمه زهرا شرفیاب حضور پرنور جناب خاتم الانبیا گشته عرض کرد
ای پدر بزرگوار این چه گریه است [illegible] چرا آرام نمیگیرید و قرار ندارید جناب
رسول الله آیه شریفه را بخدمت جناب فاطمه زهرا تلاوت فرموده جناب زهرا عرض کرد
یا ابتا مراد از کثیر چه قدر است فرمود از هزار یکنفر به بهشت میرود
و نهصد و نود و نه را بجهنم می برند منقول است که در روز قیامت هزار صف
از امت رسول الله بسته میشود و نهصد و نود و نه صف به جناب امام حسین شفاعت کنند
و یک صف به جناب پیغمبر شفاعت نماید [illegible]
مجالس روضه خوانان و تعزیه داران روز شهیدان که از مال و جان خدمت گذاران
و تعزیه داران گریه کنند [illegible] روزی جبرئیل امین بر رسول رب العالمین
نازل شد این آیه را آورد و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم [illegible] وعده گاه ایشانست و از برای
جهنم هفت طبقه است که از هر طبقه [illegible] حضرت فرمود طبقات
جهنم را شمار [illegible] عرض کرد حطمه و لظی و سعیر و جحیم و جهنم و هاویه

و سقر حضرت فرمود اهل این طبقات کیانند عرض کرد در طبقه اول [illegible]
[illegible] سیم مجوس چهارم ترسایان پنجم [illegible] ششم یهود [illegible] و ترسایان
و اهل یک طبقه را نگفت حضرت فرمود چرا عذاب و اهل عقاب این طبقه را نگفتی
جبرئیل گفت عذاب این طبقه از همه طبقات سخت تر است آنحضرت [illegible] جبرئیل
از خجالت سر بزیر افکند جواب نگفت حضرت تاکید کرد جبرئیل [illegible] گریان گفت
یا رسول الله گناهکاران امت تو [illegible] حضرت شنیده گریان شده بیهوش افتاد
جبرئیل او را بهوش آورد و برخواست گریه کنان داخل حجره شده مدت سه روز و شب
از حجره بیرون نیامد [illegible] صحابه [illegible] مضطرب شده [illegible] بدر خانه
فاطمه زهرا آمده جناب [illegible] را از این مقدمه خبر دار کرده [illegible] حضرت مطلع
شد [illegible] امام حسین [illegible] داخل حجره پدر بزرگوار شده در آن وقت
از سن شریف امام حسین [illegible] سال گذشته بود [illegible] در را [illegible] داخل حجره
جد بزرگوار گردید [illegible] حرکت [illegible] حضرت رسول [illegible] نزدیک
شد که [illegible] جبرئیل [illegible] بر آنحضرت نازل شد
عرض کرد یا رسول الله [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جناب امام حسین [illegible]
[illegible] جناب امام حسین عرض کرد یا جد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امام حسین عرض کرد یا جد [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] جناب امام حسین [illegible]

ملائکه بیت المعمور جمع شده گریه می‌نمودند بر جناب حسین در حق عزاداران است سوف رب العالمین

چگونه دعا می‌کنند یکی گفت ... عمامه از سر برداشت عرض کرد خداوندا بحرمت اول قطره

خونی که از گلوی حسین [illegible] بعد سر ... از سر تو تقصیر ... در گذر ...

جبار [illegible] خداوند خالق الله [illegible] بلند [illegible]

برهنه [illegible] خداوند عالم [illegible] حسین [illegible] جمیع گناهکاران

امت [illegible] حسین بخشیدم [illegible] خداوند [illegible]

خاتم الانبیاء و نور [illegible] الله و حبیب الله [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] و قطرات [illegible]

جاری [illegible]

[illegible] بال [illegible] مبارک [illegible] پاره پاره

[illegible] شمشیر [illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible] دختران [illegible]

[illegible] مجلسی [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] ظلم [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] والقیم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] سید الشهداء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاتم الانبیاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] فیا علی ابکی فی الصباح

و فی المساء علی السبط المدفون فی ارض کربلاء فابکی علی الحبل الترتیب

[illegible] فاتکی [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم اجعلنا من الباکین و المبکین [illegible]

[illegible] الحسین و ارزقنا شفاعته و احشرنا فی تحت لواء الحسین

و اغفرلنا و لوالدینا [illegible] الحسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

والی الکتاب نیز تشنه لب [illegible] شهید قوم خود با آن جوان خطاب فرمودند
علمت ان وانا عطشان والله لا اذوقت الماء حتی تشرب چون آن جوان کلمات
امام مطالب شنیده سئوال [illegible] فقال الحسین اشرب فانا اشرب
[illegible]
[illegible]
تشنه لبان [illegible] ترحم بر آن جوان [illegible] دست عباد خود برآورد
وکفی از آب [illegible] که بنابر روایت [illegible] مردم در غم [illegible]
[illegible] قدوه عالم و عالمیان اند حضرت پس [illegible]
آن تشنه لبان [illegible] و دهان مبارک آن فرزندان [illegible] سرا [illegible]
فرمود لا اروانی الله فی الفوران [illegible] از شدت تشنگی [illegible]
[illegible] از آب [illegible] حکمت [illegible] خداوند
[illegible] جناب [illegible] حسین [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] حسین و آل حسین [illegible]
حیات جمله [illegible] حیات جمله شهیدان [illegible] آب
یاران [illegible] حسین [illegible] جوان [illegible]
الا کنت لا تبعد من قبل فاستقر شربت من الماء [illegible] فرزند
حوض کوثر [illegible] شمر [illegible] آب [illegible] والله [illegible]
[illegible] آب [illegible]
شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

شیخ محمد [illegible] که روزی [illegible] در حجره نشسته بود حسنین در خدمت آنحضرت بودند
آنحضرت به دیدن آن نور دیدگان مسرور بود در آن وقت امام حسن علیه السلام از جد بزرگوار خود
آب طلبید حضرت [illegible] حجره نظر [illegible] آنحضرت [illegible]
را از آب پر کرده خواست که به امام حسن دهد امام حسین عرض کرد یا جداه [illegible]
حضرت [illegible] شد در میان دو نور دیده چکنم اگر آب [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] عرض کرد خداوند [illegible]
فکر بود ناگاه [illegible] بیرون آمد [illegible]
از عقب آنحضرت [illegible] امام حسین [illegible]
پس آنحضرت آب [illegible] امام حسن داد در آن وقت جبرئیل [illegible]
حضرت [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حیث قال یا جداه انا عطشان [illegible]
[illegible] عالم و عالمیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
روایت [illegible] که [illegible] رسول [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible]

شنیده بود در این حکایت ... عرض کرد که یا ابتاه این مصیبت ... وقت ...
حضرت فرمود با فاطمه در وقتی شربت شهادت می نوشند که هیچ یک ... تو
و پدر و برادرش حاضر نخواهند بود فاطمه زهرا از شنیدن این خبر ... گریست
که صدای گریه از حجره رسول خدا بلند شد پس با دیده گریان به پیغمبر ... عرض نمود
خطاب ... یا رسول الله مرا رخصت کرامت فرما که در حیوة خود تعزیه
حسینم را بر پا کنم حضرت فرمود آنچه خواهی بکن پس با دیده گریان ...
شد خواست که تعزیه امام حسین را در حیوة خود بگیرد اول امر کرد که در حجره
پرده های سیاه آویختند ... در خانه ... سیاه ...
فرش کشیدند اما ... زنان ... از زنان ... فرستاد و ...
از ... مسلم ... فاطمه دختر خاتم المرسلین میگوید ... بیائید
نوحه حسینم ... و در ناله و زاری با من موافقت نمائید زنان ...
را از این مقدمه خبر دار کردند همه با سر برهنه رو بجانب فاطمه زهرا
رسیدند دیدند فاطمه گیسوان عنبر بیز خود را بر ... دست ... و
نموده لباس تعزیه در بر کرده خود را ... بر روی ... و میگفت
ای شهید ... ای ... که در صحرای کربلا ... شهید ... گشته ...
غسلک یا حسیناه ومن دفنک یا قرة عیناه من جاء کفنک یا ...
یا ولدی من الذی ... یا ... که ... و ... کفن از ...
برای تو آورد یا حسین ... قال الصلوة مات العطشان ...
یا ... که ... تو ... که ... ای ... جان ...
... در دنیا ... که ... زنان ...

ع ودر کتاب منتخب ... از بعض ثقات مرویست که حسنین روز عیدی بخدمت جد بزرگوار خود عرض کردند که یا رسول الله امروز روز عید است و اطفال عرب زینت
و جامهای الوان پوشیده اند و ما را جامه تازه نیست ... نزد تو آمده ایم ... رسول خدا ... تامل نمود ... و در خانه هیچ جامه تازه
... لایق ایشان ... پس رو بدرگاه خدا کرد و عرض نمود ... قلب ... ناگاه جبرئیل
با دو حله از حلهای بهشت ... حضرت رسول مسرور گردیده فرمود که ای سید جوانان اهل بهشت بگیرید جامها ... که خیاط قدرت الهی از بهر
شما دوخته ... اطفال عرب جامهای الوان

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
و ... در وقت ... بجای آب ... نکنند و ...
الحضرت لعنت ... لعنة الله علی القوم الظالمین ...
... از کنز الفوائد ... که روزی جناب فاطمه زهرا ...
نور دیدگان خود جامه نو ... در بر ایشان پوشانید ...
بخدمت جد بزرگوار ... جناب رسول خدا ... نور دیدگان
خود ...
... جامه ...
...
رسول خدا ...
... رسول الله ...
...
حضرت ... حسین ...
... جبرئیل ... حسین ...
فاطمه زهرا ...
یا ابتاه ...
...
... جبرئیل ... حسین ...
... شهادت ...
شمشیر و تیر و نیزه پاره پاره خواهد شد جناب فاطمه زهرا ...

پوشیده ... جامه ...
... جبرئیل عرض کرد ...
...
... از ...
... جبرئیل عرض کرد ...
... آب ...
... رنگ ... حسن ...
...
... جبرئیل ...
و حضرت دست مبارک ... سبز ...
و ... جامه حسین ...
... سرخ میخواهم پس جبرئیل
آب ریخته ... دست مبارک ... مانند یاقوت
احمر ...
...
... جبرئیل ... حضرت
...
یا رسول الله ... حسین
...
شهید خواهد گردید ... سبز خواهد شد
و حسین ... سرخ خواهد ...
که ... از خون ... سرخ خواهد
گردید پس حضرت گریست ...
... شد)

جناب فاطمهٔ زهرا را با نظر برده دیدند همه مقتولان کشته فریاد و واغوثاه و واحسیناه
برآوردند و سالار جناب امام حسین عمامهٔ مبارک از سر برداشت کف بر سینه
بر سینه میزد غریب در ... و ... دار ... دو ... و ... برادر غریب
تشنه با جگر گرسنه اور ... کشته ... پاره پاره اور ... غریب
بر ... کربلا با امام ... خواهند ... حضرت زنان بنی هاشم از ...
این نوع کلمات ... ناله و فغان راب ... آسمان و زمین ... سینه زنند
آه از شقیقان ... داران ... جناب ... سنتی ...
جناب فاطمهٔ زهرا و بتول ... سید الشهدا ... و آمد
خوان ... نوحه ... و آمدن زنان
بنی هاشم ... سرور شهیدان ... [illegible]
جمع کرده جناب زینب و کلثوم ... شام ... و آمدن سر ... و آل
ام کلثوم ... داد ... خواهران ... و دختران ... و آمدن
زنان اهل ... سید ... عالم
ان ... تفاوت این ... توزیه دار ... که ... داد ... سیاه و خال
... اهلبیت ...
داران اهلبیت ... اهلبیت ... دختران ...
روز شب ... اهلبیت ... سیاهی
... اهلبیت ... خلاف ... روایت جناب زینب فاطمه
از زینب ... خواهش ... روایت دیگر ... زهرا ...
خواهش که وال ... قبول ... منزل ... اهلبیت ... توزیه

انتقال شیشتان کبیر

بر سر نوحه ... جناب ... زینب شام

١٧٦

گرفتن شهیدان کربلا ... و خلق شام ... اعلام نمودند اما
جناب زینب ... سید الشهدا را ... حسین ابن
الخ ... سنند ... جناب ... حسین ... شعر ...
غریبان را ... ماتم ... سیاه پوشیده
سوختگان دیار کربلا ... شاه شهید ... خیال
قامت ... پس جناب ... رسول
آه ... اهلبیت ... شهدا را جمع که
بر ... مجلس عزا ...
و ... مشغول ... زنان و ... سوگوار ...
که زمین و آسمان ... شعر ... یار غریب
... زینب ... ستاره ... همراه خواهرش کلثوم
به آه و ناله و افغان ... سکینه ... نظر میکرد ... سینه
میزد و ... میکرد ...
بروی ... مبارک ... و افغان ... مثال
شمع ... سوزان ... اهلبیت اطهار و دختران رسول مختار
هر یکی ... زار ... و ... امام حسین
از ... شعر ... سر ... زنان
عرب ... زینب ... تمام ... روز ...
خراشیده ... سیاه ... پوشیده ...
... فلکنه ...

از همه بهتر که بی پیمبر ؟ فخر

زینب زار که یا رب است بقلم بحال نظر که یا سکینه غم دیده را گرفت ببر که یا نقطه
کشف به خاطر ناشاد عزیز تو بکر رب بلا مبارک باد که یا رشته جگر تشنه [illegible]
سوال که یا ز حضرت عباس مرغ بی پر و بال که یا که دست بسر ز غم اکبر که یا
لب به خون رنگ نام اصغر که در جواب زنها جات زینب کبرا زبان حال گویا فرمود شعر
نیست ممکن شرح دادن خویش ادیوم اسیر که موجود دارد از شرح پریشانی جز
الحمد [illegible] ندارد طاقت تحریر او که شعر او [illegible] زبان کالنعتم کفت شیخ
وجیب کلثوم با اهل تعمیم فرمود که ماتت رجالی وافنی الدهر ساداتی
وزادنی حسراتی بعد لذاتی که حل الاسام علینا بعد علوی که انا بنات
رسول الله بالهدی اتت که یحملون علی الاقطاب عاریة که کانا بینهم
بعض الغنیمات که یعز علیک یا رسول الله ما صنعوا باهل بیتک
یا خیر البریات که کفاکم رسول الله ویحکم که هل لکم للهلک بعد الصلات
پس در آن اوان که فریاد و فغان ماتمیان بنه رواق آسمان بچهار تبق شعر
ناگاه صدا از عقب خانه بلند شد که از گروه اسیران سر حسینی آمد که یا
نور به سردار علماین آمد جز کینه و دشمنی کنه استقبال که هر یک سر بر سند
نشانی عنده جلال که چندین اسیران با غم از آمدن سرها و شهیدان کوبند
جز دار شدند بی اختیار بر زمین که هر بلبل بکاه هم آواز گشتند و هر قمری بسوز
قصه آغاز و هر عاشق بمعشوقه راز و نیاز در نمود که خواهر به برادر دمساز
و هر مادر به پسر گله پرداز و هر دختر به پدر شکوه آغاز شد نشد
در آن میانه زینب بیچاره خان ان سر جدا برکشیده آن سرو جوان با خاطر پریشان و سینه سوزان
خطاب نمود شعر ای برادر برادر با جان برابرم که از [illegible] که کوا جعفر

بشنوم که کسی آب زبان نزلو بیعلم ترا رسم که الا له که شهادت جور ود دیده ترم که
از بهر شکایت سیرت شکوه کنید که زنبر جوم در گذر که همیشه میسرم که خون
و اشک من بره رشک محمد و خدا بیگاه که من جعفر ابن من رحم و خاک بسترم که
قسم ز نیزه غم چه هلال از الم لرزان که از تیر آه بجوش بیات علم که در سایه
وجه تو بعلم چه آفتاب که الکون در اقلیم و از ذره کمترم که با جناب سکینه
سر بریده آن پادشاه مدینه عرض کرد شعر ای بجاس مهر رسیده دل که طاقت هلال
ندارد که زبسکه بار مصیبت کشیده جان ندارد که شکایتی از غم عالم که
کوکب بخت تم که بسیر چرخ بجز منزل و بال ندارد که اگر وصال تو گشتن
میسرم چه زار زارم که از ظلم کوته و شام غم و ملال ندارد که ز فرط عزای
تو صبر و تحمل ستارها مفقود که بگو دل چه کند چاره سوال ندارد که بس جناب
کلثوم دختر امام [illegible] به برادر [illegible] عباس عرض کرد شعر ای برادر
جان که خواهرت از فراقت بسوخته که زاری تو آتش غم زد و سینه ام افروخته
از علمدار حسینی [illegible] بر جان [illegible] تو روشن از [illegible] برگشته [illegible] اقبال من
بس سیه روز و دلم با جان ناشاد با هزاران ناله و فریاد [illegible] شعر [illegible]
بر فرزند [illegible] رفت که گرفته از سر طلعت [illegible] که خطاب [illegible]
یا نوجوان بجنسم بیا [illegible] که نظاره کن که [illegible] ز دست زخم [illegible]
ای [illegible] عروس [illegible] که [illegible] خسته
بر [illegible] که [illegible] بکش سیف برادر فراق [illegible]
تربت [illegible] که [illegible] منت [illegible] که در آن میانه [illegible]
سکینه مضطر [illegible] خواهرم

هزار داغ فراق تو بر جگر دارم ❊ چو قسمت است که یا رب تو نبینم ❊ گفت یک دو بیت و
سرت لشکر شهیدان ❊ پس سر آن سعادت را که اراده کرده بود [illegible] کرده الله
خوان کرد و روایت دیگر در کتاب مجمع المصائب از نظم و نثر که از
ابن عباس مرویست که امیر المؤمنین امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در معرکه صفین
فرزند ارجمند خود محمد حنفیه را طلبید فرمود ای فرزند دلبند بر میمنه لشکر معاویه
حمله کن پس محمد بر میمنه لشکر شقاوت اثر حمله ور گردید و چون مراجعت نمود
با جراحت بسیار از اعضا در مقابل پدر بزرگوار رسید الله و حیا ایستاد و حول آن
سرور از فرزند دلاور خود آن آثار مشاهده فرمود ملاحظه شد که از آن تیغ و
چند نیزه و بعد از آن آب را در میدان زنده و بدل او در بخت ابن عباس که
دیدم که پشتهای خون از میان حلقه‌های زره او میریخت هزار لعن بر قاتلان بعد از آن
ساعتی او را مهلت داد پس فرمود ای فرزند بر میسره لشکر شیاطین حمله
نما آن شهزاده با احدی در مقابل بر میسره لشکر بد اختر حمله نمود آن کافران را تا
ساخت و بالب تشنه و جگر خسته و جراحت بسیار که دست بر داشت عالم مقدار آمد
میکشید الماء الماء آن بزرگوار باز بحال اعمال او دانسته فرمود ای فرزند ارجمند
بر قلب لشکر مخالف حمله کن آن نامدار زاده و لا اعتبار بر قلب لشکر کفار حمله نمود
قلب لشکر منافق را منقبض و متفرق ساخت و چون از سواد انبوه آن لشکر فرار کردند
کرده بسیاری از آنها را هلاک نمود پس مجروح و گریان نزد پدر بزرگوار رسید در حالتی که
خواهد جناب امیر کبیر و شاه خیبر گیر و مولد در دست گرفته بود اول چشم
فرزند دلبند خود را بوسید فرمود ای پدر من فدای تو شوم ای فرزند قسم بخدا
که بتحقیق مرا مسرور و فرحناک کردی پس گریه تو را از روی جمیع اهل دنیا از راه شکر

شاهزاده عرض کرد ای پدر بزرگوار چگونه گریه نکنم و حال آنکه سه دفعه مرا بجنگ فرستادی
برادر و دیگری را فرستادی فرستادی و حال آنکه برادرانم حسن و حسین را نگاه داشتی و در هر دفعه
رجوع کردی بخدمت تو نمودم که برادرانم را مهلت دهی حالت نیاز در وجه ایشان اثری
بزرگوار حسن و حسین برادران من هستند که خدمت اهل بیت را انجام دادند و ایشان را امر
نمیفرمائی پس جناب امیر المؤمنین سر شهزاده را بوسید فرمود ای پسر تو فرزند
من و ایشان نور دیده فرزندان رسول خدا و نور چشم ما هستند و آیا مراعات
جانب ایشان و محافظت ایشان لازم نیست شاهزاده عرض کرد آری ای پدر بزرگوار
خدا مرا فدای تو و فدای ایشان گرداند و در کتاب کنز المصائب از عروه
بارقی مرویست که در بعضی از سالها حج بیت الله بجا آوردم و بعد از آن
وارد مسجد رسول خدا شدم دیدم که آنجناب نشسته است و کودکی بر اطراف او
بودند که خواجه عالم از روی مهربانی هر یک از آنها را میبوسید و چون آن
جناب مشغول ایشان شده مردم انتظار میکشیدند تا آنکه آن سرور کائنات از
آنها فارغ میشد در کسب آن النفات و محبت نسبت بانها تعجب کردم
النفات و این حالت را مشاهده نمودم عرض کردم یا رسول الله این کودک
فرزندان تو اند فرمود که ایشان فرزندان دختر من و فرزندان برادرم
و ابن عم منند که محبوب ترین مردانند در نزد من و آنکه که بمنزله
گوشت و چشم من است و بمنزله دو نفس منست و اما آنکه محزون از شنیدن
منست بارها خدا او را محزون میگرداند و برادر نزد من مثل حسن عرض کردم یا رسول الله
من تعجب میکنم از کثرت محبت و فرط النفات تو نسبت بایشان
بسیار آورده خواجه عالم فرمود ای مرد این بمنزله چیزی است

الحمد لله ... وقال الحسن بن علي رضي الله عنه الحقيقة
قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سرّه ان ينظر الى [illegible]
ثم ... [illegible] وان يحبنا ...
فالذي ... عليه ... عقيد ...
فهو ... والتقوية والاعانة ...
الراي الصائب ... والنصر ...
التي يستجيب ... الحسنات ...
الكرب والهم ...

بمعراج رفتم و داخل بهشت شدم و در میان بهشت درختی دیدم بار آن همه الوان پس تعجب کردم
از پاکیزگی بار آن جبرئیل گفت یا محمد تعجب منما از بار این درخت و حال آنکه ثمره
او پاکیزه تر است از بار او پس جبرئیل از میوه آن درخت بمن تحفه میداد و من
میخوردم و حلاوت از خوردن آن بمن نمیرسید بعد از آن مرور نمودیم بر درخت
دیگر جبرئیل گفت یا محمد از میوه این درخت تناول فرما که این عجب است
دار و بار درخت میوه این خوشبوتر و خوشی طعم تر است از میوه آن درخت
پس جبرئیل از میوه او بمن تحفه میداد و من میخوردم و من ندیدم و نشنیدم (
پس گفتم یا اخی جبرئیل هیچ ندیدم در دنیا درختی هیچ درختی را خوشبوتر و پاکیزه تر
از این دو درخت جبرئیل گفت محمد ما یا سید آیا میدانی اسم این دو درخت گفتم
نمیدانم جبرئیل گفت اسم یکی از آنها حسن است و اسم دیگری حسین پس چون
بزمین نزول فرمائی در ساعت با زوجه خود خدیجه نزدیکی نما بعد و پیشتر از طیب
را که میوه این دو درخت فاطمه زهرا متولد خواهد شد پس او را با برادرت
علی بن ابی طالب تزویج کن که بوجود می آید از برادر او دو پسر یکی از آنها
حسن است و دیگری را حسین خواجه عالم فرمود پس چنین بعمل آوردم آنچه را
که با او در جبرئیل از جانب پروردگار جل شانه گفته بود پس از چند ماه دیگر
که جبرئیل وعده کرده بود و بعد از تولد حسن و حسین جبرئیل بمن نازل شد و من
گفتم ای جبرئیل چه بسیار مشتاقم من بسوی آن دو درخت جبرئیل گفت یا محمد هرگاه که
مشتاق شدی بسوی اکل میوه آن دو درخت پس استشمام نما حسن و حسین
را لاوندکه پس خواجه عالم هر زمان که مشتاق آن دو درخت میشد
میبوسید امام حسن و امام حسین را و میبوسید بسیار زاو [illegible] بعد از آن

جبرئیل پس باز میوه سیبان آن [illegible] او میوه بود از اصحاب جنت بهر [illegible]
گفت میداری که ایشان در عمر و حیوة من شریک باشند زیرا که بسیار [illegible] شرف
با ایشان [illegible] زندگانی منتقد در دنیا پس آنحضرت تعجب نمود از وصف کردن خواجه عالم
امام حسن و امام حسین را پس چگونه بود حال آن جناب هر که خواهش ها
نمود [illegible] زندگانی چون ایشان را و کشتن مردان و ذبح اطفال و غارت نمودن
اموال و اسیر نمودن حریم ایشان را و بر نیزه زدن سرهای ایشان را و دور او گردانیدند
گرد شهرها و گاه در شهر مطبخ جادلعان و گاه در دیرها منزل دادند
و گاه در بیابانها که در [illegible] خاطر ایکه ولد الزنا و بای دنیا و عقبا علیه
فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و ابن صاحب بهیج از نظم و انکه [illegible] المنتخب الاخبار نقل کرده است
که رسول خدا روزی نشسته بود و خلیفه بلا فصل امیر مولای متقیان و امیر مومنان
علی ابن ابیطالب علیه و الصلوة افضل الصلوة و السلام نیز در خدمت سرور حضرت
ایشان بود ناگاه امام حسین علیه السلام داخل شد و آن جناب در سن شش سالگی بود پس
خواجه عالم آنجناب را در بر کشیده میان دو چشم و لبهای مبارک را بوسید امیر
امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری فرزند من حسین را خواجه
عالم فرمود چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه او پاره جگر من است پس شاه
ولایت عرض کرد یا رسول الله آیا [illegible] مرا [illegible] دارد حسین علیه السلام امام حسین
عرض کرد [illegible] هر یک از ما که شرف و علا تر است در خدمت حضرت
بزرگوار محبوبتر و قریب بمنزلت او بیشتر است مولای متقیان فرمود ای
فرزند او [illegible] دنیا [illegible] حسین آیا [illegible] حضرت میکنی با من امام حسین علیه السلام عرض کرد آری [illegible]

وگاه از درخت او کشیده وگاه از [illegible] دار الاماره
وگاه در سر نیزه در شهرها و بیابانها جلوه داده

اگر راضی شما باشد پس مولد [illegible] فرزند عم امیر المؤمنین [illegible] السلام [illegible] مصطفی
تا آنکه [illegible] از مناقب خوارزمی [illegible] بعد از آن گفت [illegible] خواجه عالم فرمود
ای شنیدی یا ابا عبد الله ابن عمر عشر عشر از فضایل او را از هزار هزار فضیلت او است
که بر شمرده و مرتبه او فوق [illegible] از زمین است پس آنحضرت فرمود [illegible] مرتضی را که
تفضیل داد ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود در جمیع مخلوقات بعد از آن آنحضرت
پدر بزرگوار عرض کرد که یا امیر المؤمنین [illegible] فرمود در آن قول [illegible] و امینی
پس خواجه عالم [illegible] تو نیز [illegible] خود [illegible] ای امام حسین فرزند من حسین
علی بن ابی طالب [illegible] فاطمه زهرا که سیده زنان عالمیان [illegible] محمد مصطفی است
که سید [illegible] نزد خدا او و در نزد
همه مردمان و حسن و حسین [illegible] نزد خدا و در نزد همه مردمان
و در کتاب [illegible] گفت [illegible] ابراهیم [illegible] نزد خدا افضل از من
و [illegible] از تو [illegible] و اجداد [illegible] بزرگوار
خود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] نیز [illegible] خدا
زیاده [illegible] شرف و تعظیم و فخر و [illegible] العنت [illegible] ظالمین [illegible]
و از جمله در کتاب مجمع البحرین از کتاب منتخب [illegible] الکمال مرویست
که جبرئیل [illegible] از بهشت بیرون آمد [illegible]
[illegible] در کف [illegible] مدت طویلی در [illegible]
و [illegible] در آن وقت
پروردگار جلیل جبرئیل [illegible] و فرشتگان [illegible]
و او نظر بر ساق عرش [illegible] انوار [illegible]

۲ فی البحار ان عبد الرحمن السلمی علّم ولد الحسین الحمد فلما
قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار والف حلّة
وحشی فاه درّاً فقیل له فی ذلک فقال
واین یقع هذا من عطائه یعنی تعلیمه وانشد ع
اذا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرّاً
قبل ان تتفلّت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت
ولا البخل یبقیها اذا هی ولّت

ولاجم

۱۸

ولاجم بود [illegible] خطه [illegible] نوشته شده است که محمد و علی [illegible] و حسن و حسین
[illegible] از نور [illegible] حسن [illegible] در آن [illegible]
پس آنحضرت [illegible] گفت [illegible] آیا خدا [illegible] خلق
[illegible] گفت [illegible] جماعت [illegible] خلق [illegible]
[illegible] از خلق آسمانها و زمینها و [illegible] از خلق [illegible] خلقت
[illegible] خدا [illegible] خلق [illegible] از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ابو البشر [illegible]
خدا [illegible] آدم را [illegible] و در کتاب مجمع البحرین
از [illegible] فاطمه زهرا [illegible] در مرض موت [illegible]
[illegible] فاطمه
عرض [illegible] خواجه عالم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] دنیا [illegible]
اختیار [illegible] رسالت [illegible]
دیگر [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
خدا [illegible] با [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] پیغمبران و محبوب [illegible]
خلق [illegible] در نزد خدا [illegible] و محبوب [illegible]
[illegible] در نزد خدا [illegible] شهدا [illegible]
و محبوب [illegible] خدا [illegible] و حمزه بن عبد المطلب [illegible]

عن ابي وراق الاشعث بن قيس في جوهرة الحلية قال يوماً لعلي عليه السلام يا امير المؤمنين حدثنا عن بعض خلواتك وفاطمة فقال نعم بينما انا وفاطمة في كساء
نائمان اذ اقبل رسول الله صلى الله عليه وآله الينا نصف الليل وكان عليه السلام ياتيها بالتمر واللبن ليعينها على تربية الحسن والحسين والحسن نائم فوق
رجله بحيالي ورجله بحيالها فلما رات فاطمة اباها واقفا قامت الى المجلس فلم تستطع فبكت فقال لها النبي صلى الله عليه وآله وما يبكيك يا بنت
محمد المصطفى فقالت اما ترى حالنا ونحن في كساء واحد نصفه تحتنا ونصفه فوقنا فقال يا بنية اما تعلمين ان الله
اطلع اطلاعة من سمائه الى ارضه فاختار منها بعلك
علي بن ابي طالب ثم اطلع ثانية فاختار منها اباك
فجعله لي وصيا وخليفة من بعدي يا فاطمة اما تعلمين ان
العرش سأل ربه ان يزينه بزينة لم يزين بها
شيئا من خلقه فزينه بالحسن والحسين وجعلهما
في ركنين من اركان العرش فالعرش يفتخر
بزينته على كل شيء

که شوهر تو است از زنان [illegible] در رها بال بسترش [illegible] پرواز می کند [illegible]
با ملائکه هرجا که میخواهد و او پسر عم تو و برادر شوهر تست و از زنان [illegible] سبطان [illegible]
و این دو پسران تو اند که یکی حسن است و دیگر حسین و این دو آقایان جوانان اهل بهشت
و قسم بآن خدائیکه برانگیخت مرا بحق که هر دو [illegible] ایشان [illegible] اند قسم بآن
خدائیکه برانگیخت مرا بحق که از اینها است مهدی این امت در روز قیامت [illegible]
[illegible] و ظاهر شود فتنه ها و [illegible] را [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] بزرگ را رحم کند و کوچک را و نه کوچک احترام نماید بزرگ را در آنوقت [illegible]
خدا تعالی [illegible] ضلالت [illegible] در آخر الزمان
همچنانکه [illegible] در اول زمان [illegible] بنمانکه [illegible]
باشد از جور [illegible] محزون و گریان مباش بدرستیکه خدا تعالی رحیم تر و مهربان تر
بتو و نیز اگر تو [illegible] بمنزلت بهتر بود خدا تعالی تزویج نمود ترا
بآنکه [illegible] اشرف [illegible] از جهت حسب و اعلا [illegible] از جهت نسب
و ارحم [illegible] و اعدل [illegible] و اعلم [illegible] قضیه و تحقیق که
سوال نمودم [illegible] از پروردگار [illegible] اول کسیکه ملحق شود [illegible] فاطمه بعد از
وفات من [illegible] در دنیا مگر هفتاد و پنج روز تا آنکه ملحق شد بآن حضرت
خدا تعالی [illegible] القول [illegible] داشته که [illegible] حدیث شریف
در فضیلت جناب [illegible] و [illegible] در فضیلت [illegible]
چنانچه فضیلت جناب [illegible] سیف الله المسلول [illegible] فضیلت [illegible] فرزند در [illegible]
و [illegible] انداز [illegible] گاه [illegible] احادیث در فضیلت جناب [illegible]
و [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]

و از [illegible]

[illegible]

۱۸۱

[illegible] که دیدم پس [illegible] هذه [illegible] که [illegible] و [illegible]
شدیم و در [illegible] از [illegible] زار [illegible] روان
کردیم هرچه اصرار نمودیم که [illegible] رفتن [illegible] قبول
نکرده [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از جان [illegible] پس بعد از ساعتی [illegible]
نمودم [illegible] رسیدیم [illegible] قافله و [illegible]
[illegible] از [illegible] با [illegible]
[illegible] از [illegible] روشن [illegible]
[illegible] در [illegible] و سلام [illegible] الحمد لله [illegible] بجا
آورده [illegible] احوال پرسیدیم [illegible] راه [illegible]
[illegible] که از قافله [illegible] یاران
[illegible] و نالان [illegible] وارد [illegible]
[illegible] رسیدیم خسته [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] عاشقان
[illegible] هرجا که [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] یاران [illegible]
[illegible]
[illegible]

باز مراجعت کرده در راه کو سپردم تا جواب اوقات داشتیم در مرتبه سیم بشرف در را
زده گفتم یا حسین زوارم غریب از وطن و از اصحاب مانده [illegible] کرده از دل گویم
و نه مکانی که در وی بیاسایم نظم اینجا اگر نه محض کرم است [illegible] مردی اینجا اگر نه سبب
عنایت و مرحمت است نو سید البقا بکدام آستان برد کس هیچ جز آستان
تو جو نیست ملتجی یا در هم بکشا تا داخل شوم یا راهم بنما تا بیرون
روم و در آن اثنا در گشاده شد و [illegible] خامس آل عبا سید [illegible]
فرمود چرا اول مرا صدا از در نزدی تا در را [illegible] از عظمت راه [illegible] پیش افتاده
تا به پیش روضه مبارکه رسیدیم آنجناب به لفظ مبارک زیارت خواندند
من نیز متابعت نمودم و بعد [illegible] حاجت که میخواهی از خدا بطلب عرض
کردم بعد از [illegible] دنیا و آخرت مطلبی دیگر ندارم پس فرمود بیرون رو و بعد از
صبح در خلوت از نظرم غائب شد [illegible] بیرون آمدم در مسجد گشت بعد از طلوع
صبح داخل شد از زیارت مشرف شدم تا این وقت که ترا ملاقات کردم پس
ای برادر [illegible] از جهت محروم [illegible] فیض عظمی است که چرا باز و جدا م
نشدم [illegible] فیض کبری شدم خوشا حالت زائران و خوشا [illegible] داران
سرور شهیدان خامس آل عبا علیه السلام و نیز در بعض کتب معتبره مذکور است
که در مدینه منوره زنی فاحشه و به افعال قبیحه مشهوره بود همسایه
که همیشه مشغول تعزیت جناب سید الشهدا [illegible] روزی با جمعی مشغول عزاداری [illegible]
کم بود که [illegible] کنید از قصه آن زن فاحشه [illegible] آتش ضرور
شد [illegible] آتش [illegible] دید که آتش خاموش و طعام غیر مطبوخ [illegible]
[illegible] آتش [illegible] چند قطره آب [illegible] دیدم آتش بیرون

[illegible] برادرانه

آتش بر [illegible] برکرد [illegible] تا [illegible] بعد آن زن فاحشه [illegible] خواب
[illegible] خواب دید که [illegible] محشر [illegible] عالم [illegible] دید که ملائکه [illegible]
[illegible] آتش [illegible] و تهدید [illegible] کنند و میگویند ترا
[illegible] رسید [illegible]
رسید [illegible] خواسته که او را [illegible] تا گاه شخصی نورانی [illegible]
[illegible] دست از [illegible] ملائکه [illegible] عرض [illegible] یا رسول
الله این زن فاحشه و مرتکب افعال قبیحه است [illegible] که امروز [illegible]
در مجلس عزای [illegible] روشن [illegible]
[illegible] چند قطره آب [illegible] آتش بیرون [illegible] الله [illegible] او را
[illegible] ملائکه عرض کردند [illegible] الشافع والشافی [illegible]
[illegible] عرض [illegible] فقل [illegible] قالت انا
الحسین بن علی بن ابی طالب پس آن زن از خواب بیدار شد [illegible]
تمام [illegible] مجلس [illegible] گریه [illegible]
[illegible] بعد از آن توبه [illegible] صدق نیت و خلوص عقیدت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] ماتم [illegible] سید الشهدا [illegible]
فرحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی الحسین علیه السلام [illegible] زجوی
دیده ما اشک میرود [illegible] نهال [illegible] صحرای کربلا [illegible]
[illegible] کشته است [illegible] شهزاده [illegible] صحرای کربلا [illegible]
دست از ناله و زاری در ماتم سید الشهدا [illegible] فاطمه زهرا
[illegible] خاتون قیامت [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا را در خواب [illegible] خاتون قیامت [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت فاطمه را در خواب دیدم که در کربلا در تردد و فریاد [illegible] میکرد
چون مرا دید گفت ای فرزند این اشعار را بخوان در جگر گوشه من [illegible] گریه کردم و خون
ان اشعار این بود که ای دنیا [illegible] اشک حسرت ببار بر سر کشته که در صحرای کربلا
شهید شد [illegible]
نکرده بودم و در ماتم او [illegible] حسرت از دنیا [illegible] پس [illegible] معلوم شد
که فاطمه زهرا [illegible] سید الشهدا [illegible] حاضر شد [illegible] نوحه سکینه
[illegible] از آثار [illegible] و بعضی از صلحای امت [illegible]
[illegible] در خواب [illegible] که حضرت خیر النساء با جمعی از زنان [illegible] در
کربلا حاضر شده و در سر ضریح سرور شهیدان [illegible] زار زار [illegible]
نوحه گفتند ناگاه حضرت رسول [illegible] در آنجا حاضر شد فاطمه گفت ای پدر
بزرگوار ای رسول پروردگار [illegible] امت تو با فرزند من چه کردند
آب فرات از او منع کردند [illegible] و او را کشتند و سر او را از قفا
بریدند و بدن او را [illegible] پاره
پاره کردند [illegible] اولاد انبیا رسید [illegible]
بر حسین [illegible] جناب [illegible] این سخن [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] یا فاطمه
واحسیناه فانه قتیل بالغاضریات [illegible] کاشف الکربات
فرزند من حسین کشته [illegible] فکم [illegible] فی [illegible] النعیم
مسفوک و ستر عن حرمة الاسلام مهتوک [illegible]
ریخته شد [illegible] بالدماء مخضوبه

[illegible]

[illegible]

و بر زمین [illegible] در آن روز [illegible] خود [illegible] زنان
در آن روز [illegible] حضرت رسول [illegible] فاطمه
[illegible] فرزند [illegible] پس [illegible] بعد از [illegible]
نماند که ارواح انبیا و اولیا و ملائکه [illegible] زمین و آسمان [illegible] در ماتم جناب
سید الشهدا [illegible] زیارت
آن مظلوم کربلا [illegible] نوحه [illegible] عجب [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
فیا عین ابکی للغریب [illegible] [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] بلا [illegible]
شهدا [illegible] ان او [illegible]
[illegible] فوق الصعید [illegible]
خاتون [illegible] خون آلود [illegible]
[illegible] الجبین [illegible] واحسرتاه [illegible]
[illegible] پاره پاره
[illegible] نوحه [illegible]
[illegible] اعضائه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قتل الحسین [illegible]
[illegible]

[illegible]

با زین و طعام و سیراب ایشان سیده و بیدرها و از طلبند میکشند کشته تشنه حسین و اسیر شده زنان او
و مخدرات سراپرده او را هتک حرمت نموده در مرکز شتر بی‌پناه او بوده ریختن خون او
و بردن مال او مباح کردید ولابكينك يا ابن بنت محمد حتى يبلى
القلب عن اقصائه و هر آینه میگریم از برای تو ای سید و فرزند محمد مصطفی صلی
تا دل از غم گداخته شود پس باید دوستان در راه محبت و مصیبت سرور شهدا
القدر سعی و کوشش نمایند تا آنکه در جمله الطائفه شوند که جناب حق جل و علا در حق
ایشان دعا کند و طلب مغفرت نموده اند خوشا بحال کسی که آن جناب در باره او بها
طلب آمرزش نماید چنانچه معاویة ابن وهب که از عظمای اصحاب حضرت صادق ع
است میگوید که روز عاشورا بخانه امام جعفر صادق علیه السلام رفتم در وقتی رسیدم که آن
حضرت در سجاده بود در کنار نشستم آن جناب سجده را طول داد و ملاحظه
کردم که در سجده میگوید اللهم یا من خصنا بالكرامة و وعدنا الشفاعة
وحملنا الرسالة وجعلنا ورثة الانبياء اللهم اغفر لي ولاخواني
المؤمنين ولزوار قبر ابي عبد الله الحسين ع یعنی بیامرز زوار و دوستان را مراد برادران
ایمانی مرا و زیارت کنندگان جدم حسین ع را که در راه محبت او مالهای خود را
بذل میکنند و بدنهای خود را برنج و تعب می افکنند از برای نیکوئی کردن بما
و خوشحال کردن پیغمبر تو و از جهت ثوابی که امید دارند از برای ایشان مهیا
نما الحاد احسانات ده ایشان را و ببخش و رضوان خود را عوض بایشان
برسان و شب و روز ایشان را محافظت کن و کفایت کن اهل ایشان را از شر
هر ظالم و جبار و حمایت نما ایشان را از شر قوی و ضعیف و از شر شیاطین
انس و جن و عطا کن ایشان را از آنچه طمع دارند در زیارت سید الشهداء

ومفارقت

و مفارقت ایشان از اهل و اوطان و غربت ایشان از عیال و فرزند و آمدن ایشان
بسوی ما که نشستن اولاد و خویشان و یاران و تو خلیفه ایشان باش در پرستاری اهل
و اولاد ایشان اللهم فارحم تلك الوجوه التي غيرتها الشمس یعنی رحم کن بر
رویهائی که در راه زیارت حسین ع متغیر شده است و ارحم تلك الخدود
التي تقلبت على قبر ابي عبد الله الحسين ع رحم کن بر رخسارها که بر قبر جدم حسین ع
مالیده شده است و ارحم تلك الاعين التي جرت دموعها رحمة لنا
و رحم کن بر آن چشمهائی که اشکهای خود در مصیبت جدم حسین ع جاری شد و ارحم
تلك القلوب التي جزعت واحترقت لنا و رحم کن آن دلها را که از برای مصیبت ما
سوخته است و ارحم تلك الصرخة التي كانت لنا و رحم کن آن ناله را
که از برای مصیبت ما از دلها بر آمد اللهم اني استودعك تلك الانفس وتلك
الابدان حتى ترويهم من الحوض يوم العطش الاكبر وتدخلهم الجنة
فيهنئهم عليهم الحساب بار خدایا امانت میسپارم بتو این نفوس و بدنهای ایشان را
تا روز قیامت و روزی که همه کس تشنه باشند ایشان را از حوض کوثر
سیراب کنی و بی حساب داخل بهشت نمائی و مکرر همین دعا را می خواند و
آن حضرت در سجده بود و دعا بزیارت کنندگان و گریه کنندگان حسین ع
میکرد و چون از سجده بر خواست و من پیش رفته سلام کردم دیدم آن حضرت
افروخته بود و متغیر الحال و شکسته بال بود قطرات اشک مانند مروارید
غلطان بر رخسار مبارکش جاری بود عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه شما
چیست حضرت فرمود یا ابن وهب هذا اليوم قتل الحسين فالباكين
عليه والوحش اكثر ممن في الارض ويبكي الملائكة كلهم لزائر الحسين

و مشیع

وضرمات قلب من ترکت بارقه محبتی لعارضه فشاف فلق اللّه ولم یبکی علیک وعیب
ونساء فداك الانبياء فمن بالحسين وابكت عليه شهد اليوم که ای پسر شبیب اگر
خواهی که امروز جهد ورنیست آیا نمیدانی که جدم حسین در این ایام در زمین کربلا
بدرجهٔ شهادت رسید ای پسر شبیب ... در خبر دیگر است که در این ایام ... کارها
چه چیز است حضرت فرمود گریه بر ... روز محزون ... و بسیار
گریستن بر مظلوم ... ازو روز ... ای پسر شبیب ... که
یابن رسول الله من میدانستم که اجر و ثواب گریه بر آنجناب در این مرتبه است
دعا نشمارد ابرار زائران و باکیان جناب امام حسین کافی است اگر چه دیگر
چیزی از برای ایشان نباشد حضرت فرمود ای پسر شبیب دعا کنندگان بر زائر
حسین در آسمان بیشتر اند از دعا کنندگان ایشان در زمین ای پسر شبیب
ترک مکن زیارت حسین را بسبب خوف از کسی که هر که ترک زیارت او
کند بعد از مرگ البته حسرت و ندامت خواهد کشید که آرزو خواهد کرد که قبر او
نزد قبر او باشد ای پسر شبیب آیا نمیخواهی که فردای قیامت ملاقات کنی پروردگار
را بی گناهی ... آیا نمیخواهی که فردای قیامت پیغمبر با تو مصافحه کند پس
بسیار زیارت کن آنحضرت را ... در بهشت ... ای پسر حضرت ...
که ... بسیار کن ... اللهم اجعلنا من الباكين الزائرين المحبين
واجعلنا ممن دعا له مولانا جعفر بن محمد باقر علم الاولين والآخرين
بمحمد وآله الطاهرين واز سفيان بن مصعب مرويست كه روزى بخدمت
امام جعفر صادق رفتم حضرت فرمود ای سفیان مرثیه در مصیبت جدم حسین
بخوان پس گفت ام فروه که دختر آنحضرت بود بگوئید به پشت پرده آید و بشنود.

که باجده در

١٨٥

که باجده درجه گفت ام فروه بر پشت پرده در آمد و سفیان شروع بمرثیه
خواندن نمود و گفت یا ام فروه جودی بدمعک المسکوب ای ام فروه
بگو گریه بجاری شو ... اشک خود را ... خدا ام فروه صیحه زد و سایر زنان
نیز صیحه زدند و فغان برآوردند بحدی که غلغله و شور ... از اهل بیت حضرت
صادق بلند شد که اهل مدینه بیکبار در خانه آنحضرت جمع شدند پس حضرت سفیان
را امر نمود که ساکت شد و زنان را نیز تسلیه نمود و در کتاب منتخب از دعبل
خزاعی مرویست که گفت در مثل این روزها بخدمت سید و مولای خود
علی بن موسی الرضا علیه و آبائه و ابنائه التحیة والثناء رسیدم پس دیدم آنجناب را
که نشسته بود ... حزین و غمگین و اصحاب نیز اینچنین در اطراف
آنحضرت نشسته بودند و چون آنحضرت را نظر شریف بر من افتاد فرمود
مرحبا بتو ای دعبل مرحبا بناصر ما بدست و زبان خود بعد از آن آنحضرت جا
از برای من در مجلس خود وسعت داد و مرا در پهلوی خود نشانید پس
فرمود ای دعبل دوست میدارم که از برای من شعری بخوانی بدرستیکه این
ایام ایام حزن ما اهل بیت و ایام خوشحالی دشمنان ما بود خصوصا بنی امیه
ای دعبل کسیکه بگرید یا بگریاند دیگری را بر مصیبت ما اگر چه یکنفر باشد
اجر او بر خدا است ای دعبل کسیکه در مصیبت ما اشک از چشمهای
او جاری شود و بگرید برای آنچه که بما رسیده است از دشمنان ما
محشور میکند او را خدا با ما در زمره ما ای دعبل کسیکه بگرید در
مصیبت جدم حسین البته میامرزد خدا گناهان او را ابدا از آن
آنجناب برخواست و پرده کشید و حرم محترم و اهل بیت خود را در پس پرده

ت نیز دانسته که شیر بر صحبت جبه بزرگوار خون حسین بجوار زبان آنگاه بسوی
نموده فرمود ای دعبل مرثیه بخوان بر حسین پس نمود بار ریسته و مرح کننده
مادر امیکه حبیب داری و نقضی بکن در باب ما مادر امیکه قدرت داری گریستن داری
چشم من جاری شده و اشعار مرثیه نمودم و عن ابی الصلت الهروی قال دخل دعبل بن
علی الخزاعی علی الرضا ع بمرو فقال له یا ابن رسول الله انی قد قلت فیکم قصیدة و آلیت
ان لا انشدها احدا قبلک فقال الرضا ع هاتها فانشدها فلما انتهی الی قوله
وقبر ببغداد لنفس زکیة الح فقال الرضا ع یا دعبل الحق هنا البیتین علی قصیدتک
وقبر بطوس یا لها من مصیبة الح قال دعبل یا ابن رسول الله لمن هذا القبر بطوس فقال ع
قبری ولا ینقضی الایام واللیالی حتی یصیر طوس مختلف شیعتی فمن زارنی
فی غربتی کان معی فی درجتی یوم القیمة ونهض الرضا ع قال دعبل فعمد
الی صرة فیها مائة دینار ... دعبل جزعت قصیدته فبعث
الیه بدراهم رضویة فرد ... فخذها فانک ستحتاج الیها قال فانصرفت
الی البیت وقد سرق جمیع مالی فکان الناس یاخذون دراهم بها ویعطونی
دنانیر فغنیت بها وقال صاحب الامالی قصد دعبل ... قصیدته هذه علی بن
موسی الرضا ع بخراسان فاعطاه عشرة الاف درهم من الدراهم المضروبة باسمه
وخلع علیه خلعة من ثیابه فاعطاه بها اهل قم ثلثین الف درهم فلم یبعها
فقطعوا علیه الطریق فاخذوها فقال لهم انها تراد لله علیکم فحلفوا ان لا یبیعها
او یعطوه بعضها فیکون فی کفنه فاعطوه فرد کم بعضها فکان فی کفنه
وکتب قصیدته مدارس ایات فیما یقال علی ثوب واحرم فیه وامر بان یکون
فی کفنه ولم یزل دعبل مرهوب اللسان من هجائه الخلفاء وسمع من جناب الشیخ احمد

حین الاعطاه

حین اعطاه الجبة قال یا دعبل هذه جبة قد صلیت فیها الف لیلة کل لیلة الف رکعة وختمت فیها القرآن الف ختمة

القصیدة هذه

تجاوبن بالارنان والزفرات ٭ نوائح عجم اللفظ والنطقات
یخبرن بالانفاس عن سر انفس ٭ اساری هوی ماض واخر آت
فاسعدن او اسعفن حتی تقوضت ٭ صفوف الدجی بالفجر منهزمات
علی العرصات الخالیات من المها ٭ سلام شج صب علی العرصات
فعهدی بها خضر المعاهد مالفا ٭ من العطرات البیض والخفرات
لیالی یعدین الوصال علی القلی ٭ ویعدی تدانینا علی الغربات
واذ هن یلحظن العیون سوافرا ٭ ویسترن بالایدی علی الوجنات
واذ کل یوم لی بلحظی نشوة ٭ یبیت بها قلبی علی نشوات
فکم حسرات هاجها بمحسر ٭ وقوفی یوم الجمع من عرفات
الم تر للایام ما جر جورها ٭ علی الناس من نقص وطول شتات
ومن دول المستهزئین ومن غدا ٭ بهم طالبا للنور فی الظلمات
فکیف ومن انی یطالب زلفة ٭ الی الله بعد الصوم والصلوات
سوی حب ابناء النبی ورهطه ٭ وبغض بنی الزرقاء والعبلات
وهند وما ادت سمیة وابنها ٭ اولوا الکفر فی الاسلام والفجرات
هم نقضوا عهد الکتاب وفرضه ٭ ومحکمه بالزور والشبهات
وهم بدلوا اظلاما جحدا علی الوحی ٭ وقد اظهروا الطغیان والنقضات
ولم تک الا محنة کشفتهم ٭ بدعوی ضلال من هن وهنات
تراث بلا قربی وملک بلا هدی ٭ وحکم بلا شوری بغیر هداة

[illegible]

سقا ابا ارتينا غرة الافق جمرة ، وما بذت اجاجا طعم كل فرات ، وما
سهلت تلك المذاهب فيهم ، على الناس الا بيعة الفلتات ، وما قيل
اصحاب السقيفة جهرة ، بدعوى تراث في الضلال نبات ، ولو قلدوا الموصى
اليه امورها ، لزمت بمأمون على العثرات ، اخي خاتم الرسل المصفى من القذى
ومفترس الابطال في الغمرات ، فان جحدوا كان الغدير شهيده ، وبدر واحد
شامخ الهضبات ، وآي من القرآن تتلى بفضله ، وايثاره بالقوت في اللزبات
وعز خلال ادركته بسبقها ، مناقب كانت فيه مؤتنفات ، مناقب لم
تدرك بكيد ولم تنل ، بشيء سوى حد القنا الذربات ، نجي لجبريل
الامين وانتم ، عكوف على العزى معا ومنات ، بكيت لرسم الدار من
عرفات ، واذريت دمع العين بالعبرات ، وبان عرى صبري وهاجت
صبابتي ، رسوم ديار قد عفت وعرات ، مدارس آيات خلت
من تلاوة ، ومنزل وحي مقفر العرصات ، لآل رسول الله بالخيف
من منى ، وبالبيت والتعريف والجمرات ، ديار لعبد الله بالخيف من منى
وللسيد الداعي الى الصلوات ، ديار علي والحسين وجعفر ، وحمزة والسجاد
ذي الثفنات ، ديار لعبد الله والفضل صنوه ، نجي رسول الله في
الخلوات ، وسبطي رسول الله وابني وصيه ، ووارث علم الله والحسنات
منازل وحي الله ينزل بينها ، على احمد المذكور في الصلوات ، منازل
قوم يهتدى بهداهم ، فتؤمن منهم زلة العثرات ، منازل كانت
للصلاة وللتقى ، وللصوم والتطهير والحسنات ، منازل لا تيم يحل بربعها
ولا ابن صهاك هاتك الحرمات ، ديار عفاها جور كل منابذ

ولم تعف

١٨٧

ولم تعف للايام والسنوات ، قفا نسأل الدار التي خف اهلها ، متى عهدها
بالصوم والصلوات ، واين الاولى شطت بهم غربة النوى ، افانين
في الاقطار مفترقات ، هم اهل ميراث النبي اذا اعتزوا ، وهم
خير سادات وخير حماة ، اذا لم نناج الله في صلواتنا ، باسمائهم
لم يقبل الصلوات ، مطاعيم للاعسار في كل مشهد ، لقد شرفوا
بالفضل والبركات ، وما الناس الا غاصب ومكذب ، ومضطغن
ذو حنة وترات ، اذا ذكروا قتلى ببدر وخيبر ، ويوم
حنين اسبلوا العبرات ، فكيف يحبون النبي ورهطه ، وهم تركوا
احشاءهم وغرات ، لقد لاينوه في المقال واضمروا ، قلوبا
على الاحقاد منطويات ، فان لم يكن الا بقربى محمد ، فهاشم
اولى من هن وهنات ، سقى الله قبرا بالمدينة غيثه ، فقد حل
فيه الامن بالبركات ، نبي الهدى صلى عليه مليكه ، وبلغ عنا
روحه التحفات ، وصلى عليه الله ما ذر شارق ، ولاحت
نجوم الليل مبتدرات ، افاطم لو خلت الحسين مجدلا ، وقد مات
عطشانا بشط فرات ، اذا للطمت الخد فاطم عنده ، واجريت
دمع العين في الوجنات ، افاطم قومي يا ابنة الخير فاندبي ، نجوم سموات
بارض فلاة ، قبور بكوفان واخرى بطيبة ، واخرى
بفخ نالها صلوات ، واخرى بارض الجوزجان محلها ، وقبر بباخمرى
لدى الغربات ، وقبر ببغداد لنفس زكية ، تضمنها
الرحمن في الغرفات ، وقبر بطوس يا لها من مصيبة ، الحت على
الاحشاء بالزفرات ،

الى الحشر حتى يبعث الله قائما — يفرج عنا الغم والكربات — علي بن موسى ارشد الله امره
وصلى عليه افضل الصلوات — فاما الممضات التي لست بالغا — مبالغها مني بكنه صفات
قبور ببطن النهر من جنب كربلا — معرسهم منها بشط فرات — توفوا عطاشا بالفرات فليتني
توفيت فيهم قبل حين وفاتي — الى الله اشكو لوعة عند ذكرهم — سقتني بكاس الثكل والفظعات
اخاف بان ازدارهم فتشوقني — مصارعهم بالجزع فالنخلات — تقسمهم ريب المنون فما ترى
لهم عقرة مغشية الحجرات — خلا ان منهم بالمدينة عصبة — مدينين انضاء من اللزبات
قليلة زوار سوى ان زورا — من الضبع والعقبان والرخمات — لهم كل يوم تربة بمضاجع
ثوت في نواحي الارض مفترقات — تنكب لاواء السنين جوارهم — فلا تصطليهم جمرة الجمرات
وقد كان منهم بالحجاز وارضها — مغاوير نحارون في الازمات — حمى لم تزره المذنبات واوجه
تضيء لدى الاستار والظلمات — اذا وردوا خيلا بسمر من القنا — مساعير حرب اقحموا الغمرات
فان فخروا يوما اتوا بمحمد — وجبريل والفرقان ذي السورات — وعدوا عليا ذا المناقب والعلا
وفاطمة الزهراء خير بنات — وحمزة والعباس ذا الهدي والتقى — وجعفرها الطيار في الحجبات
اولئك لا منتوج هند وحزبها — سمية من نوكى ومن قذرات — ستسال تيم عنهم وعديها
وبيعتهم من افجر الفجرات — هم منعوا الاباء عن اخذ حقهم — وهم تركوا الابناء رهن شتات
وهم عدلوها عن وصي محمد — فبيعتهم جاءت على الغدرات — وليهم صنو النبي محمد
ابو الحسن الفراج للغمرات — ملامك في ال النبي فانهم — احباي ما عاشوا واهل ثقاتي
تخيرتهم رشدا لنفسي انهم — على كل حال خيرة الخيرات — نبذت اليهم بالمودة صادقا
وسلمت نفسي طائعا لولاتي — فيا رب زدني في هواي بصيرة — وزد حبهم يا رب في حسناتي
سابكيهم ما حج لله راكب — وما ناح قمري على الشجرات — واني لموليهم وقال عدوهم
واني لمحزون بطول حياتي — بنفسي انتم من كهول وفتية — لفك عناة او لحمل ديات

وللخيل لما قيد الموت خطوها — فاطلقتم منهن بالذربات — احب قصي الرحم من اجل حبكم
واهجر فيكم زوجتي وبناتي — واكتم حبيكم مخافة كاشح — عنيد لاهل الحق غير مواتي
فيا عين بكيهم وجودي بعبرة — فقد آن للتسكاب والهملات — لقد خفت في الدنيا وايام سعيها
واني لارجو الامن بعد وفاتي — الم ترا اني مذ ثلثين حجة — اروح واغدو دائم الحسرات
ارى فيئهم في غيرهم متقسما — وايديهم من فيئهم صفرات — وكيف اداوي من جوى بي والجوى — والجوى
امية اهل الكفر واللعنات — وآل زياد في الحرير مصونة — وآل رسول الله منهتكات
سابكيهم ما ذر في الارض شارق — ونادى منادي الخير بالصلوات — وما طلعت شمس وحان غروبها
وبالليل ابكيهم وبالغدوات — ديار رسول الله اصبحن بلقعا — وآل زياد تسكن الحجرات
وآل رسول الله تدمى نحورهم — وآل زياد ربة الحجلات — وآل رسول الله تسبى حريمهم
وآل زياد آمنوا السربات — اذا وتروا مدوا الى واتريهم — اكفا عن الاوتار منقبضات
فلولا الذي ارجوه في اليوم او غد — تقطع نفسي اثرهم حسرات — خروج امام لا محالة خارج
يقوم على اسم الله والبركات — يميز فينا كل حق وباطل — ويجزي على النعماء والنقمات
فيا نفس صبرا ثم يا نفس ابشري — فغير بعيد كل ما هو آت — ولا تجزعي من مدة الجور انني
ارى قوتي قد آذنت بثبات — فان قرب الرحمن من تلك مدتي — واخر من عمري ووقت وفاتي
شفيت ولم اترك لنفسي غصة — ورويت منهم منصلي وقناتي — واني من الرحمن ارجو بحبهم
حياة لدى الفردوس غير بتات — عسى الله ان يرتاح للخلق انه — الى كل قوم دائم اللحظات
فان قلت عرفا انكروه بمنكر — وغطوا على التحقيق بالشبهات — تقاصر نفسي دائما عن جدالهم
كفاني ما القى من العبرات — احاول نقل الصم عن مستقرها — واسماع احجار من الصلدات
فحسبي منهم ان ابوء بغصة — تردد في صدري وفي لهواتي — فمن عارف لم ينتفع ومعاند
تميل به الاهواء للشهوات — كانك بالاضلاع قد ضاق رحبها — لما ضمنت من شدة الزفرات

فیا وارث علم النبی و آله   علیکم سلام دائم النفحات   لقد آمنت نفسی بکم فی حیاتها
و انی لارجو الامن عند مماتی   و در کتاب عیون از علی بن دعبل روایت کرده که گفت چون
پدرم را زمان وفات رسید رنگش متغیر شد و زبان او بسته شد و روی او سیاه گردید پس
نزدیک شدم باینکه از مذهب او رجوع نمایم تا آنکه بعد از سه روز او را در خواب دیدم
که ملتبس بود در جامهای سفید و قلنسوه سفید پس گفتم ای پدر در وقت مرگ علامات عجیبه در تو
ظاهر شد پس خدا چه کرد با تو گفت ای فرزند بدرستیکه آنچه دیدی از سیاهی روی و بستگی زبان که در
وقت وفات من مشاهده نمودی سبب آن آن بود که شراب در دنیا خورده بودم و پیوسته
طور روی من سیاه بود تا آنکه ملاقات کردم جناب رسول خدا را و آنحضرت [illegible] سفید
پس فرمود که انت دعبل [illegible] شهدا [illegible] که در حق شهیدان
اهلبیت من گفته عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود [illegible] که در مرثیه
اولاد من گفته پس [illegible]   لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت
و آل احمد مظلومون قد قهروا   [illegible] دنیا و [illegible] خندان مباد در حالیکه اهلبیت
رسول الله را ظلم و ستم رسید [illegible] مشردون نفوا
عن عقر دارهم   کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر   [illegible] از خانه و دیار
خود آواره کردند [illegible] او [illegible] که گویا از ایشان جنایتی [illegible]
که بخشیده نیست دعبل گفت که [illegible] و آنحضرت رسول [illegible] فرمود
و میگریست چون [illegible] تمام شد آنحضرت این جامه سفید که در بر دارم از بر خود کنده
و نزد من افکند و مرا شفاعت کرد [illegible] آنحضرت مرا با مر [illegible]
مرا عفو فرمود و مرا بمراتب عالیه [illegible] پس [illegible]
و محبت لازم است [illegible] زیارت [illegible]

[illegible]

بر [illegible] و بفیض [illegible] صحبت [illegible] در [illegible] طریق [illegible]
از عبد الملک [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در روزیکه زیارت
میکنند ابو عبدالله را پس [illegible] بر [illegible] اگر [illegible] بدرستیکه ملائکه
[illegible] از حفظه حاضر میشوند ملائکه [illegible] حاضر شده و مصافحه میکنند
با [illegible] پس ملائکه حایر جواب [illegible] حفظه را از شدت [illegible] تا وقت
زوال آفتاب تا آنکه روشن شود [illegible] ملائکه حاضر [illegible] سوال [illegible]
چند از آسمان [illegible] در [illegible] پس [illegible] ساکت [illegible]
دعا مشغول [illegible] وقت [illegible] مشغول میشوند در وقتی
که [illegible] از چه چیز سوال میکنند و کدام یک سوال
میکنند حفظه یا اهل حایر فرمود اهل حایر سوال میکنند از حفظه زیرا که ملائکه حایر
از حایر بیرون نمیروند و حفظه نزول و صعود میکنند عرض کردم از چه چیز سوال میکنند
فرمود بدرستیکه حفظه در وقت عروج مرور [illegible] با سمعیل [illegible]
[illegible] که در نزد [illegible] جناب [illegible] و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] سوال [illegible] از چیزها [illegible] حاضر شدند از شما
حایر را [illegible] بشارت دهید ایشان را بدعای شما پس حفظه میگویند چگونه
بشارت دهیم [illegible] ایشان [illegible] کلام ما را پس میگویند برکت
بر ایشان [illegible] دعا کنید از برای ایشان [illegible] از [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و بر [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمود [illegible]
[illegible] که در زیارت جناب [illegible] حاضر [illegible] فقال

بنمایند هزار زیارت آنجناب با پیغمبر باد و هر آینه مغفور شوند ملائکه [illegible] در [illegible] و زیارت او [illegible]
فاطمه و فیکه نظر میکنند بسوی ایشان و با او است هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید و از
سنخ کروبین هزار هزار [illegible] که بار [illegible] و ادراکیه [illegible] و اینکه او هر آینه صیحه [illegible]
صیحه زند [illegible] پس باقی نماند در آسمانها ملکی مگر اینکه میگرید [illegible] برای [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] پس [illegible] تحقیق که [illegible]
[illegible] از تسبیح و تقدیس پس ساکت شو [illegible] مشغول [illegible]
شوند [illegible] حکم میکنند در [illegible] بدرستیکه فاطمه هر آینه نظر میکند
بسوی کسانیکه حاضر میشوند در حایر پس سؤال میکنند از خدا [illegible] از زوار [illegible] از خیر و فرموده
مضایقه نکنید در اتیان زیارت آنجناب پس بدرستیکه خیر با خیر در زیارت آنجناب
بیشتر است از آنکه بشماره درآید [illegible] از کتاب روضة الواعظین نقل کرده است
~~که شخص معتکفی [illegible]~~
جناب [illegible] میگوید [illegible] جناب امام حسین را در خواب دیدم [illegible] رسیدم از
آنجناب سؤال کردم [illegible] دفن [illegible] حضرت [illegible]
دارد که [illegible] سؤال [illegible] دفن [illegible]
[illegible]
قیامت مبعوث [illegible]
[illegible]
[illegible]
میکند [illegible] حضرت [illegible] که الجنة طیبة لا یدخلها الا الطیب
اللهم ارزقنا زیارته [illegible] و شفاعته فی الدارین [illegible]

۱۹۰

[illegible] شهید [illegible] یوم القیمة [illegible] الا فی النار [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] در روز قیامت [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] زیارت امام حسین [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] سلام [illegible] السلام علیک
یا ابا عبد الله السلام علیک [illegible] یا رسول الله [illegible] ملائکه [illegible] باذن خدا [illegible]
هر آینه [illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
محمد مصطفی [illegible] فاطمه زهرا [illegible] فاطمه [illegible]
امروز [illegible] حسین [illegible] خوش آمدید [illegible]
[illegible] خوش آمدید [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] سلام [illegible]
السلام علیک یا حجة الله فی ارضه [illegible] صلوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه میگویند خداوند [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]

واذکرونی وصلوا علیّ واکتبوا ذلک فی حسناتهم الی یوم وفاته ایا ملائکه ما در بیستید زر و زیر شنیده من
تا وقت مردن تسبیح و تهلیل کنید و ثواب آن را در نامه اعمال او ثبت کنید و هرگاه وفات کند بر او نماز
دهید و کفن کنید و وقتی که بنده وفات کند ملائکه او در القبر که از نه عرض میکنند خداوندا بنده تو وفات کرد
ما کجا برویم ندا میرسد ایا ملائکه من هم فقفوا بقبر عبدی فسبحونی واکتبوا ذلک فی حسناته الی
یوم القیمه ایا ملائکه من در سر قبر بنده من تسبیح و تهلیل کنید و ثواب حسنات او را در نامه اعمال او
ثبت نمایید تا روز قیامت و چون که از قبر بیرون می آید با او در خواستی و حسن خلقی در بهشت او نوشته
میشود هذا من زار الحسین الخ در تحفه بحدیث معتبر مرویست که روز قیامت منادی ندا
کند کجایند زیارت کنندگان امام حسین علیه السلام جمع کثیر برخیزند و بایشان گویند از دست هر که میخواهید بگیرید
و داخل بهشت شوید چنانچه ایشان از حسن خلق بهشت میروند و مرویست از خاتم الانبیاء
که آنحضرت فرمودند الا انما الحسین باب من ابواب الجنة ومن عاداه حرم علیه ریح الجنة الاء یاکه
که حسین در بیست از درهای بهشت که هر کس او را دشمن دارد بوی بهشت بر او حرام شود و حرام است و
بوی بهشت ابن قولویه بسند حسن روایت کرده از محمد بن مسلم داود از حضرت امام باقر که آنحضرت فرمود
لو یعلم الناس ما فی زیارة الحسین من الفضل لماتوا شوقا وتقطعت انفسهم علیهم حسرات اگر
مردم بدانند فضیلت زیارت امام حسین را هر آینه بمیرند از اشتیاق عرض کردم فدایت شوم
چه فضیلت دارد حضرت فرمودند که هر کس بشوق بزیارت امام حسین برود نوشته شود از برای
او هزار حج و عمره و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و هزار
بنده آزاد کردن و موکل میشود بر او هفتصد ملک که از هر جانب او را حفظ میکنند و اگر در
آن سال بمیرد ملائکه بر او غسل میدهند و فرش در قبر او و سوال نکیر و منکر بر او آسان میشود
و در راه زیارت بر او گشته و در قیامت نور روی او محشر با انور میشود و در ندا میکند هذا
من زار الحسین بن علی ابن ابی طالب شوقا الیه ابن قولویه بسند معتبر از امام محمد باقر روایت میکنند

در روایت که
کسی که من به او بخل کرده
از نزد امام حسین که تا
از زیارت حسن
در حیب تو و در حق
کنندگان

هر وقت که رسول الله مسجد میآمد بر پیغمبر مید و میگفت یا حسین علیه السلام گفته از اسب پسر امیر امیر المؤمنین بر پیش پیغمبر
او را بوسیده و شکستن اراده ای پیامبر امام حسین عرض کرد یا جداه اسب از تو پدر اکرم میکنی
آنحضرت فرمودند یا بنی اقبل موضع سیوف الاعداء منک ای پسر جای شمشیرها دشمنان
را میبوسم پس گفت عرض کرد یا جداه انی اقتل گفته بزرگوار برای کشته فرمود بلی والله اوک
واخوک وانت یا بنی اقسم پیوسته بر او در تو بزرگ تو کشته شوی عرض کرد یا جداه فصارعنا
شتی قبر ما از یکدیگر دور خواهد شد فرمود بلی عرض کرد که کدام کس زیارت ما بعد قتلنا احد
آیا کسی هست که قبر ما را زیارت کند حضرت فرمودند یا بنی لا یزورنی ولا یزور اباک
واخاک وانت الا الصدیقون من امتی مرا و پدر و برادر و ترا زیارت نکنند مگر
صدیقان امت من و از ایشان مجبوب بودست که در زمان ولایت آل مروان قصد زیارت
امام حسین کردم و از کوفه بیرون رفتم و چون مروانیان بر راه نشسته زیارت
کنندگان امام حسین را بسته بودند و هر که را از اهل شیعه میگرفتند بقتل میرسانیدند از
راه های غیر متعارف خود را بکربلا رسانیدم و در شب خود را در کنار سر و در شهیدان افکندم
و چون اراده کردم که داخل روضه مقدسه شوم دیدم شخصی بیرون آمد و گفت زیارت تو مقبول است
بمنزل خود باز گرد که حال وقت زیارت تو نیست من گفتم که از کوفه با خوف و مشقت بسیار
بقصد زیارت امام حسین آمدم چرا باز میگردانی گفت ای محبوب
در این شب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله با گروهی از انبیاء
مرسلین و ملائکه مقربین که عدد ایشان غیر از خدا دیگری نمیداند از برای زیارت
آمده اند و زیارت امام حسین مشغول اند و تا صبح در روضه مبارکه خواهند بود پس شیخ الطوسی
الالهی مشغول خواهد شد و بایستی جهت دیگری باز دار گشته از این شب داخل شوید که ایشان رفته
که صبح برای زیارت داخل شوم گفتم تو کیستی گفت من از جمله فرشتگانی هستم که بقبر امام حسین موکل اند

[illegible]

منم چون این را شنیدم خوشحال شدم و در کوفه خود عودت نمودم گفتم ای اعمش چه شد پس داخل بودی ... شما
تا شام الکالبهم بعد از آن بکوفه برگشتم و نیز از حضرت صادق ع مرویست در وقتیکه الجناب بکوفه ...
از اقبر ... بقصد زیارت امام حسین ع روانه کربلا شد و چون بحوالی قادسیه رسید آنحضرت و برا ...
و باو گفت ای ... از زیارت امام حسین که چه فایده است ... گفت ... ... عارفی ...
و سلامتی ... و عیال او و فرزندان و قضاء حوایج آنحضرت فرمود ای برادر بعضی ... ... فضیلت
زیارت ... مقبول است ... آنحضرت ... زیارت او مساوی ... حج
معقول است ... آنحضرت فرمود ای برادر بعضی ... زیارت
آنحضرت مساوی ... حج مقبول ... آنحضرت ... فرمود که
ثواب ... زیارت ... حج مقبول است ... آن شخص گفت
اذا کان هذا افضل زیارة الحسین فی القدر الا اما ... هر که ... فضیلت زیارت
... ... که ... ... امام ... ... در روضه آنحضرت
مجاور ... ... پس ... لازم است که در راه زیارت ...
... ...
در مجاورت ... ... الخیر ... ... لحسین ابن فاطمة الزهراء
... زیارت ... ... حسین ابن فاطمه ...
بکربلا و ... ... کربلا ... و بلاء ... زیارت ... ... شهید ... کربلا را که
بطول ... ... فاذا ... فقل یا قتیلا ... قاتلی
بسیف ... پس چون ... از زیارت ... ... و اندوه تو مراکشت
یا غریبا ... ... کسی ... غریب ...
غریبا ... ... یا خضیب الشیب ... بلا ... ... بلا ساء

ازانکه کاکسی تو

192 ازانکه کاکسی تو ... ... شهیدا
... ... زیارت
و ... ... لیتنی فی الطفوف کنت فداء لک یا سیدی و قل ... ...
... ...
انتی لست فابلا لفدائک کنت افدی لسایر الشهداء ... ...
... ... فتقبل بفضلک یا سیدی ...
... ...
در ... ... زیارت جناب امام حسین
... ...
آنحضرت ... ...
... ...
پس ... ... زیارت ...
... ... زیارت ... ... زیارت کنند ...
... ... زیارت ... ... زیارت ...
... ...
... ...
جمعه ... ... در باب زیارت جناب امام حسین ع فقال زیارت
الحسین بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار ... ...
... ...
... ...

بدرخانه او رفتم و در دق الباب کردم از درون خانه کسی به پشت باب در آمد گفت کیستی گفتم شیخ را میخواهم گفت شیخ
از خواب بیدار نشده از این و نالان بگتیه زیارت سرور شهیدان بجانب ابدا مظلوم ان روان گردیدیم
نیز از عقب شیخ بکربلا روانه شدیم و چون بکربلا رسیدیم دیدیم که شیخ بر در حرم محترم بسجده افتاده
گریه میکند و میگوید خداوندا مرا بپا مبرز و چون سر از سجده بر داشت مرا نشناخت از زیب و لباس
تر شده بود پس من نیز در رفتم و گفتم ای شیخ این چه حالت است گفت ای سلیمان مرا تا بار بیت
رحمت عظمت و جلالت بنهمی چون دوشب بخواب رفتم خوابی دیدم دانستم که اعتقاد من ضعیف بوده
من گفتم ای شیخ چه خواب دیدی گفت در خواب دیدم که شخصی عظیم الشان در نهایت عظمت و جلال
و نهایت شوکت و اجلال در بار و جلال سوار است بر تختی که نور از افق ظهور او عالم را روشن
کرده بود و برو را جماعتی ایستاده بودند که حسب نه اشتند و در پیش روی او سواری بود
در غایت شوکت و هیبت و بر سر او تاجی بود که چهار رکن داشت و بر هر رکن جوهری بود
که نور او ستاره روشنه را روشن میکرد و از یکی از ایشان پرسیدیم که این شخص کیست که ارض را احاطه
کرده گفت محمد مصطفی گفتم آن سوار تاجدار کیست گفت جناب علی ابن ابی طالب وصی پروردگار
و دو هودج دیدم بعد از آن ناقه از نور دیدم که بر آن هودجی بود از نور در میان زمین
و آسمان پرواز میکرد و در میان آن هودج دو زن نشسته بودند و در پیش روی ایشان جوانی سوار
بود در غایت کمال و نهایت جمال و جلال پرسیدم که این دو زن کیستند و آن جوان کیست
گفتند یکی فاطمه زهرا و دیگری خدیجه کبری و آن جوان حسن مجتبی است گفتم ایشان بکجا میروند
و اجتماع بکجا میروند قالوا انه لیلة الجمعة فیذهبون الی زیارة المقتول المظلوم الشهید الملهوف
بکربلا امام حسین بن علی ابن ابی طالب پس من نیز در میان ایشان دیدم که فاطمه زهرا ... رفتم دیدم
که رقعهای بسیار نوشته شده از آسمان باطراف میریزد و مرا آمد گفتم این رقعها چیست گفت
... نامه از برای زوار امام حسین است پس من نیز یکی رقعه طلب کردم خطاب

السید از مرد

رسید از مرد و زن کو برای تو زیارت حسین بن علی ... بار زیارت ... میخواهی ...
و هر سال از خواب بیدار شدم و توبه کردم و در نهایت سرعت بزیارت آنحضرت اسم و مفارقت
از قبر مبارک آنحضرت نمیکنم تا روح از بدنم مفارقت نماید **نظم** از زایر صحاری غفلت مرا نوار حسینی
بنشو سخن زفقر رسقدار حسینی از بوزن سرکان ملک آرد و بیرون خار رکی ز دود
بیایی زوار حسینی و دیگر جابر جعفی میگوید روزی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام آنحضرت
فرمود ای برجعفر فرسنگ است از منزل شما تا بکربلا عرض کردم یکروز مسافت در میان ما
و کربلاست آنحضرت فرمود هیچ بزیارت آنحضرت میروی گفتم بلی یابن رسول الله فرمود میخواهی
ترا بثواب زیارت آنحضرت بشارت دهم گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که هرگاه کسی متهیای
زیارت جدم حسین شود او را اهل آسمانها بیکدیگر او را بشارت میدهند که فلان پسر فلان عازم زیارت
سرور شهیدان شد اهمینکه از منزل خود بیرون میرود حق تعالی هفتاد هزار ملائکه موکل
میفرماید که از او صلوات میفرستند تا بقبر حسین برسد و بعد کام که در راه زیارت
او برداشته ثواب شهیدی که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد باو کرامت میفرماید
وچون که داخل روضه مقدسه شود دست بر ضریح او میگذارد و سلام بر آنحضرت میکند
و میگوید السلام علیک یا حجة الله نداء از جانب پروردگار عالم و جمیع فرشتگان
او را صلوات میفرستند تا از زیارت فارغ شود بعد هر رکعت نماز که
در حایر امام حسین بجا آورد حق تعالی ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده
آزاد کردن و هزار جهاد در راه خدا باو کرامت میفرماید و وقتیکه از نزد قبر
بر میخیزد و به منزل خود رود منادی از جانب پروردگار ندا میدهد که طوبی لک
ایها العبد لقد غنمت و سلمت قد غفر الله لک سلف ... از بنده
خدا ... غنیمت یابش و رستگار شدی حق تعالی جمیع گناهان ... آنکه ...

در راه بمیرد حقتعم بسبب قدرت خود قبض روح او را میکند و او را بهر که روانه میکند در دو هرگاه زایر
آنحضرت اراده کند که بوطن خود معاودت کند ایجماعت ملائکه با او رفیق میشوند و با او حرکت
میکنند تا بوطن خود برسد و چون داخل خانه خود میشود ملائکه میگویند پروردگارا بنده تو
زیارت ولی تو را کرد و بمنزل خود رسید بکجا رویم خطاب میرسد که یا ملائکتی قفوا
بباب عبدی و سبحونی و قدسونی و کبرونی و هللونی واکتبوا ذلک فی حسناته
الی یوم وفاته پس ملائکه بر در خانه بنده من می ایستند تا وقت وفات او و تسبیح و تقدیس
و تحمید و تهلیل کنند و ثواب آن در نامه حسنات این بنده ثبت کنند و هرگاه او را وفات رسد
بغسل و کفن و نماز او حاضر شوند پس فرشتگان در در خانه او مکث میکنند تا چون وفات
کند میگویند پروردگارا بنده تو را وفات رسید با که کنیم خطاب رسد که یا ملائکتی قفوا
بقبر عبدی فسبحونی و قدسونی و هللونی واکتبوا ذلک فی حسناته الی یوم القیمة پس ملائکه در سر قبر
او مجاور میشوند تا روز قیامت و ثواب آن در دیوان حسنات او بنویسند و اینهم حضرت
در روایت دیگر فرموده که من زار الحسین عارفا بحقه کان کمن زار الله فی عرشه
کسیکه حسین ع را زیارت کند و عارف بحق او باشد چنانست که خدا را در عرش عظمت
او زیارت کرده باشد و کسیکه شب عاشورا در کربلا حسین ع را بخواند و آنجا مرده بروز
آورد مثل کسی است که دو هزار هزار حج و ده هزار هزار عمره مقبوله با آنحضرت رسول الله
و ائمه هدی علیهم السلم کرده و هزار هزار جهاد کند در راه خدا در خدمت سید الانبیا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم اجمعین و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست من زار الحسین ع و هو
مهموم اذهب الله همه و هر مهمومی که حسین ع را زیارت کند البته حقتعم هم او را ازو زایل
کند و من زاره و هو مغموم اذهب الله غمه و هر مغمومی او را زیارت کند حقتعم غم او را
زایل کند و من زاره و هو فقیر اذهب الله عنه الفقر و هر فقیری که او را زیارت کند حقتعم

فقر را ازو سلب کند و هر دردمندی که او را زیارت کند و در تحت قبه او دعا کند
حقتعم او را شفا عنایت کند و هر مرضی را خود شفا از او زایل میکند و حضرت فرموده‌اند که
از قبر حسین تا آسمان مملو از ملائکه است که بعضی فرود می‌آیند و بعضی بالا میروند و فرمود حقتعم
کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه کعبه را آفریند آفریده و او را
مقدس و مبارک گردانیده و همیشه این زمین مطهر و منور خواهد بود و روز قیامت
و چون روز قیامت شود کربلا افضل بقعهای بهشت است و بلندترین منازل
جنت و بلندترین مساکن ائمه و انبیا و اولیا در آن ساکن خواهند بود و حضرت
حقتعم بتمام شرف و بنا در بنیان قیامت تعلق گیرد و زمین را زلزله گیرد و ملائکه
چند با هر سر در وی کار زمین کربلا را با آنچه در آن نهاده است برخواهند داشت و بلند
خواهند کرد و آن در آن وقت نورانی و روشن خواهد بود بنحویکه عالم از او روشن خواهد
شد و آن را در بهشت خواهند گذاشت و حضرت ایشان او را افضل از ریاض بهشت خواهد
گردانید و آن ارفع و افضل منازل اهل بهشت خواهد بود و در آنجا ساکن نخواهد بود
مگر اولوا العزم از پیغمبران و این زمین در میان روضهای بهشت خواهد درخشید چنانکه آفتاب
و ماه در میان ستارگان میدرخشند و نور آن دیدهای اهل بهشت را فرو خواهد
گرفت و این زمین ندا خواهد کرد که انا الارض المقدسة والطیبة المبارکة
التی تضمنت جسد سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة ابی عبد الله الحسین ع
مؤلف گوید که بر فضلا مخفی نیست که در قسم دوم جمیع روایات و اخبار که در خصوص
زیارت است و در اخبار روایات بسیار دیگر نیز وارد است که ترغیب و تحریص
زایران کرده و ثواب ایشان را [illegible]
دانسته [illegible] از زیارت [illegible]
[illegible]

اللهم اجعلنا من الزائرین والباکین والعارفین بحق ائمة المعصومین بحق محمد وآله الطاهرین

چنانچه وارد شده که روزی [illegible] خدمت امام حسن عسکری وارد شدند که از خراسان [illegible] دیگر

از زیارت سرور شهیدان آنجناب [illegible] را استقبال کنند و در وقت مراجعت آنحضرت پیاده

تشریف آورده و سوار [illegible] عرض کردند یابن رسول الله چرا سوار [illegible]

و چرا [illegible] آنجناب [illegible] فرمودند که بجهت زوار را

[illegible] که [illegible] سوار [illegible] طور [illegible]

زوار [illegible] تشریف آورده و [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود

[illegible] عرض کردند یابن رسول الله [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] که از زیارت [illegible] چون [illegible] باین مرد که زوار

[illegible] جناب امام رضا [illegible] در ولایت غربت [illegible] و شهید

[illegible] پاره پاره نمود [illegible]

[illegible] شخص دیگر [illegible] جناب سید الشهدا [illegible]

[illegible] شهید [illegible] پاره پاره [illegible]

[illegible] هر کس اعانت زوار کند و [illegible]

ما را اعانت کرده است و هر که [illegible] آتش جهنم [illegible]

احوال جناب شیخ جمال الدین [illegible] مذکور است که [illegible]

و دشمن خاندان نبوت [illegible]

[illegible] خدا [illegible] لعنت [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] الفلق [illegible] بعد از آن [illegible]

جمال الدین

١٩٥

جمال الدین متولد شد چون که بحد کمال و مرتبه رشد و کمال رسید مادر او او را از شیر

[illegible] آن پسر گفت مادر [illegible] زوار که بعد [illegible] رفته و فرزند رسید

[illegible] عبور که بودند چون [illegible] رسید [illegible] غبار

[illegible] زوار گذشته [illegible] توقف نمود

تا آنکه زوار مراجعت نمایند و [illegible] امکان ایشان [illegible] آن زوار [illegible] برکت

[illegible] خواب رفت [illegible] جوان [illegible] غلبه کرده [illegible] فزع اکبر

در خواب دید خلق [illegible] نیز گرفته بدوزخ

میبرند [illegible] آتش [illegible] توقف شد

[illegible] خطاب [illegible] چرا [illegible] مواخذه [illegible] چگونه او را

و [illegible] غبار زوار [illegible] بدن [illegible]

سوخت [illegible] غیر ممکن است چون [illegible] جمال الدین [illegible]

[illegible] لطف الکبری [illegible] عقیده [illegible]

[illegible] اهل بیت رسول [illegible] خلع [illegible]

[illegible] طبع موزون داشت لهذا

[illegible] جناب سید الشهدا [illegible] القصاید [illegible]

مشغول شد [illegible] یا کربلا [illegible] ارض سواک [illegible] النبی [illegible] کربلا

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] الارض [illegible] معظما [illegible] غضنفر [illegible]

[illegible] افتخار [illegible] نسل

النبی المصطفی [illegible] بنات الاصفر [illegible]

بهم نکند رو سیاه و زشت شده و اسیر گشته و نشیند تا عطا یا کالاماء چون الملاء بکل واد
مقفر ایشانرا بر شتران برهنه سوار کنند و مانند کنیزان در بازارها و کوچه و بازارها گردانیده
و تصغیر نمایند و دشنام دهند علاوه با عام منزه کافر متجبر و دشنام میدهند بسبب ظلم کافر
بی ایمان و لعین پلید و بسندهای معتبر بسیار از حضرت صادق مرویست که زیارت
امام حسین ع افضل از جمیع اعمال و محبوب ترین عبادات است نزد خدا و چنین نیست که تا زیارت
زیارت بر روی شهید شد تا آخر اسلام تمام هم دوست کنار ببیند شیعه زائرانش از جهت کعبه ملائکه
در تحفه ذکر کرده است که بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که
هر که زیارت حضرت امام حسین کند نزد دار شیعیان ما باشد و در بهشت با قصرها خواهد بود اگر دو خلف
بودند شیعیان است از خودمان دیگر خواهد بود و نیز در روایت دیگر از حضرت صادق
منقولست که هر که زیارت امام حسین نرود و گمان کند که شیعه ماست تا بمیرد
پس از شیعه ما نیست و اگر اورا اهل بهشت باشد مهمان اهل بهشت خواهد بود و در روایت
معتبر دیگر از حضرت صادق منقولست که عجب دارم از کسی که گمان کند که شیعه ماست و عمر خود
میکند و به زیارت قبر امام حسین نمیرود از روی تهاون و سستی و عجز و تنبلی والله که
اگر میدانند که چه فضیلت دارد زیارت آنحضرت هرآینه سستی و تنبلی نمیکنند راوی
پرسید که چه فضیلت در آن است فرمود که خیر و فضیلت بسیار اول چیزی که با و
میرسد آنست که گناهان گذشته اش را می آمرزند و میگویند عمل از سر گیر
و در روایت معتبر دیگر فرمود که هر که امام حسین ع را زیارت کند و اورا امام واجب
الاطاعه بداند نه از روی شکافی نه از روی تکبر نوشته شود برای او
ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله و اگر شقی باشد سعادتمند گردد و پیوسته
در رحمت خدا باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت کند آنحضرت را از برای رضای

خدا بنویسد

خدایتعالی ثواب هزار حج و هزار عمره و بعلاوه بر ما را از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده و
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون شخص بزیارت امام حسین ع بیرون رود در گامی که
که برمیدارد و گناهانش میریزد مانند برگ درختان پس بوسته اور امقدس ومطهر میکنند تا بر سر
بقعه مقدسه آنحضرت پس حق تعالی او را مناجات میکند که ای بنده من سوال کن از من تا عطا کنم
و دعا کن تا مستجاب کنم و طلب نما تا بدهم و حاجت طلب کن تا برآورم و بر خدا لازم است
که آنچه عطا نماید عطا کند و بسند معتبر منقولست از صفوان که گفت حضرت صادق ع
بمن گفت ای صفوان میخواهی که در حسین و اجر تو بنویسیم که میخواهی بدانی که ثواب زیارت قبر امام حسین ع چقدر است گفتم فدای
تو شوم تو اورا زیارت میکنی فرمود که چگونه او را زیارت نکنم و حال آنکه در هر شب جمعه
حق تعالی زیارت او میکند و جمیع پیغمبران و اوصیاء پیغمبران زیارت او میفرستند
و محمد افضل جمیع پیغمبرانست و ما افضل جمیع اوصیاییم و در حدیث دیگر فرمود که قبر حسین
بیست ذرع در بیست ذرع باغیست از باغهای بهشت و در آن معراجی هست بسوی
آسمان و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نیست مگر آنکه از خدا سوال میکند که بزیارت
آنحضرت بیاید پس فوجی بزیر می آیند و فوجی بالا میروند اللهم اجعلنا من جملة
الزائرین العارفین المخلصین بحمد وآله الطاهرین پس خوشا بحال کسیکه
باین فیض عظمی فایز شد و او از زبان حجة خداوند عالم الله سلام بر ارباب عصمت
آل عبا که در آن زیارتیکه از ناحیه مقدسه بیرون آمد آنحضرت زیارت کند
و طلب مغفرت از برای شیعیان در ترجمه آنچه بیرون آمد رد الدین روحی فداه بکند
و علامه مجلسی رحمه الله نوشته است در تحفه که شیخ مفید رحمه الله فرموده است که زیارت
دیگر است در روز عاشورا که بروایت دیگر از شیخ محمد بن المشهدی ذکر کرده است که
زیارت دیگر است در روز عاشورا که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه

—— الزیارة التی فوق ذلک الحدود وفیها کون حرمی
اللهامة فاسخرة فالاحسن ان الکتب هو التخصص
باحدی الطرق الثلاثة فهذا هو الحجة البالغة
التامة الکاملة بالنسبة الی الکل المکلفین
وبالجملة فان هذه الامور کلها قد ثبتت فی حق امیر
المومنین والاولاد الاحد عشر من آل محمد العلی الطاهرین
المعصومین المنتجبین المنتجبین صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین وتفصیل این مطلب در رفعه ایست

بسوی بعضی از نواب آنحضرت بیرون آمده است که مراد بستی نزد قبر آنحضرت زیارت کنی چون که زیارت
طولانی بعضی از آن که کفایت است که تمام زیارت را بخواند در تحفة الزائر علامه مجلسی علیه الرحمه
که زیارت ستایش روز عاشورا است السلام علی الحسین الذی سمحت نفسه بمهجته السلام علی من
اطاع الله فی سره وعلانیته السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته السلام
علی من الاجابة تحت قبته السلام علی من الائمة من ذریته السلام علی ابن خاتم
الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن فاطمة الزهراء السلام
علی ابن خدیجة الکبری السلام علی ابن سدرة المنتهی السلام علی ابن جنة المأوی
السلام علی ابن زمزم والصفا السلام علی المرمل بالدماء السلام علی المهتوک
الخباء السلام علی خامس اصحاب الکساء السلام علی غریب الغرباء السلام علی
شهید الشهداء السلام علی قتیل الادعیاء السلام علی ساکن کربلاء
السلام علی من بکته ملائکة السلام علی من ذریته الازکیاء السلام السماء
علی یعسوب الدین السلام علی منازل البراهین السلام علی الائمة السادات
السلام علی الجیوب المضرجات السلام علی الشفاه الذابلات السلام
علی النفوس المصطلمات السلام علی الارواح المختلسات السلام علی
الاجساد العاریات السلام علی الجسوم الشاحبات السلام علی الدماء السائلات
السلام علی الاعضاء المقطعات السلام علی الرؤوس المشالات السلام
علی النسوة البارزات السلام علی حجة رب العالمین السلام علیک و
علی آبائک الطاهرین السلام علیک وعلی ابنائک المستشهدین السلام
علیک وعلی ذریتک الناصرین السلام علیک وعلی الملائکة المضاجعین السلام
علی القتیل المظلوم السلام علی اخیه المسموم السلام علی علی الکبیر السلام علی الرضیع الصغیر

السلم

السلام علی الابدان السلیبة السلام علی العترة القریبة السلام علی المجدلین فی الفلوات
السلام علی النازحین عن الاوطان السلام علی المدفونین بلا اکفان السلام
علی الرؤوس المفرقة عن الابدان السلام علی المحتسب الصابر السلام علی المظلوم
بلا ناصر السلام علی ساکن التربة الزاکیة السلام علی صاحب القبة
السامیة السلام علی من طهره الجلیل السلام علی من افتخر به جبرئیل
السلام علی من ناغاه فی المهد میکائیل السلام علی من نکثت ذمته
السلام علی من هتکت حرمته السلام علی من اریق بالظلم دمه السلام
علی المغسل بدم الجراح السلام علی المجرع بکاسات الرماح السلام
علی المضام المستباح السلام علی المنحور فی الوری السلام علی من دفنه اهل
القری السلام علی المقطوع الوتین السلام علی المحامی بلا معین السلام
علی الشیب الخضیب السلام علی الخد التریب السلام علی البدن السلیب
السلام علی الثغر المقروع بالقضیب السلام علی الرأس المرفوع السلام
علی الاجسام العاریة فی الفلوات تنهشها الذئاب العادیات
وتختلف الیها السباع الضاریات السلام علیک یا مولای وعلی الملائکة
المرفوفین حول قبتک الحافین بتربتک الطائفین بعرصتک الواردین
لزیارتک و در این فقرات لطیفه وکلمات منیفه نیز از فقرات این زیارت است که
مناسبت مقام ذکر شد فلما رأوک ثابت الجاش غیر خائف ولا خاش نصبوا
لک غوائل مکرهم وقاتلوک بکیدهم وشرهم وامر اللعین جنوده
فمنعوک الماء ووروده وناجزوک القتال وعاجلوک النزال ور
شقوک بالسهام والنبال وبسطوا الیک اکف الاصطلام ولم یرعوا

لك ذماما ولا راقبوا فيك اثاما في قتلهم اولياءك ونهبهم رحالك وانت
مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات قد عجبت من صبرك ملائكة السموات
فاحدقوا بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين
الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك و
اولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول
بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبينك و
اختلفت بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا
الى رحلك وبيتك وقد شغلت بنفسك عن ولدك واهاليك واسرع
فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك
مخزيا ونظرن سرجك عليه ملويا برزن من الخدور ناشرات الشعور على
الخدود لاطمات الوجوه سافرات بالعويل داعيات وبعد العز مذللات
والى مصرعك مبادرات والشمر جالس على صدرك ومولغ
سيفه على نحرك قابض على شيبتك بيده ذابح لك بمهنده قد
سكنت حواسك وخفيت انفاسك ورفع على القناة رأسك
وسبي اهلك كالعبيد وصفدوا في الحديد فوق اقتاب المطيات
تلفح وجوههم حر الهاجرات يساقون في البراري والفلوات
ايديهم مغلولة الى الاعناق يطاف بهم في الاسواق فالويل للعصاة
الفساق لقد قتلوا بقتلك الاسلام وعطلوا الصلوة والصيام ونقضوا
السنن والاحكام وهدموا قواعد الايمان وحرفوا ايات القرآن
وهملجوا في البغي والعدوان لقد اصبح رسول الله صلى الله عليه وآله موتورا
وعاد كتاب الله عز وجل مهجورا وغودر الحق اذ قهرت مقهورا وفقد

بفقدك

بفقدك التكبير والتهليل والتحريم والتحليل والتنزيل والتأويل وظهر بعدك التغيير
والتبديل والالحاد والتعطيل والاهواء والاضاليل والفتن والاباطيل فقام
ناعيك عند قبر جدك الرسول صلى الله عليه وآله فنعاك اليه بالدمع الهطول قائلا يا رسول الله
قتل سبطك وفتاك واستبيح اهلك وحماك وسبيت بعدك ذراريك ووقع
المحذور بعترتك وذويك فانزعج الرسول وبكى قلبه المهول وعزاه
بك الملائكة والانبياء وفجعت بك امك الزهراء واختلفت جنود
الملائكة المقربين تعزي اباك امير المؤمنين واقيمت لك المآتم في اعلى
عليين ولطمت عليك الحور العين وبكت السماء وسكانها والجنان
وخزانها والهضاب واقطارها والبحار وحيتانها ومكة وبنيانها
والجنان وولدانها والبيت والمقام والمشعر الحرام والحل والاحرام
اللهم اجعلنا من الباكين والزائرين على الحسين بحق محمد واله خير الانام

فصل هفدهم

دربیان سر شهادت ... قبله حاجات ... [illegible]

198

وفي الحديث جف القلم بالاختلاف برئيه الكتب في اللوح من الكائنات وفي الفواتح منها اي جف القلم وغيره من باب
ضرب وفي لغة من باب تعب جفافا وجفوفا بالفتح فيهما اذا ابتل ثم جف فجعل اجفاف القلم كناية عن
جريانه بالمقادير وامضائها والفواتح منها تمثيلا وفي ذلك ابلغ في المراد لان الكاتب انما
يجف قلمه بعد الفواغ مما يكتب [illegible]

[illegible]

وجواب نعم نفيست كه اسم مكنون ومخزونست كه استاثره الله في علم الغيب عنده لم يطلع عليه احد

وبالجملة شبيه هنوز لفظ القرآن بها وهو نفسه قال سمعت بها جبرئيل پس كرد انيد خالق تعالى اهل آن عالم ذرا ومكان را بحيثيتي كه سوال ميكرد وجواب مي‌شنيدند
يقول في قول الله تعالى وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ودر خطاب ذر ومعرفت مي‌شد نزد پس بمقام سوال مبرا ايشان فرمود الست بربكم اي كثير محبوب منست
ماء غدقا قال يعني لو استقاموا على الولاية في الاصل عند الاظلة حين اخذ الله الميثاق على ذرية آدم لاسقيناهم ماء غدقا يعني لكنا اسقيناهم من الماء الفرات العذب [illegible]
واختيار كنند و سابقين را اختيار نمايد پس هر كسيكه سبقت گرفت در اجابت مستحق
شد بامامت وتصرف گشت بسابقيت فاول من سبق الى الاجابة التكوينية قصبة
الياقوت الثابتة في اجمة اللاهوت المشتملة على اربعة عشر عقلا على حسب
يعني الى حين تفسير هذا الابهام مستفاض عن فرشتگان يا
قال ابو عبد الله اول من سبق الى بلى رسول الله وذلك انه كان اقرب الخلق الى الله تبارك وتعالى وكان بالمكان الذي
قال له جبرئيل لما اسري به الى السماء تقدم يا محمد فقد وطئت موطئا لم يطاه ملك مقرب ولا نبي
مرسل ولولا ان روحه ونفسه كانت من ذلك المكان لما قدر ان يبلغه فكان من الله تعالى كما قال الله تعالى
فكان قاب قوسين او ادنى اي بل ادنى وكما وصف الله
اقربا منه الى موضع اي جنس من [illegible]
قاب قوسين قال ابو عمر [illegible] قاب قوسين
ان قدر قوسين والقاب ما بين المقبض و
السية ولكل قوس قابان وسية القوس
ما عطف من طرفها قال [illegible]
[illegible] قوله تعالى وكان هذ
مراتبهم پس سابقين ايشان جناب سيد الاصفيا وسيد انبيا وخاتم الانبيا محمد مصطفى
بود وبالجملة كه در آن عالم از ديگران بخير در آن عقايد بسند صحيح مرويست كه مرد سوم سيد از
خاتم الانبيا كه بجهة سبقت جستن بر ساير پيغمبران وحال آنكه از همه آخر مبعوث
شد وخاتم ايشان گرديد فرمود كه چون اول مرتبه ايمان آوردم به پروردگار من و اول
مرتبه جواب بلى در روز عهد و پيمان از بندگان در روز كه خدا وند عالم فرموده الست
بربكم پس شرف قدم بر همه در اقرار گرفتن بيگانگي خدا وند شده وبعد از آنجناب وآل رب
الارباب. وهوهايت ممدورات آن سيد اوصيا و سرور اوليا علي مرتضى اقرار نموده
برابر بلى گشت آن عالم شد [illegible] و صاحب سعادت درجات ورتبه عبادت
وعلم [illegible] گرديده شيخ صدوق رحمه الله سيد المومنين و امام المتقين جناب امام حسن
اجابت نمود كان من ذلك سبقتي في ذلك العالم وبعد از سيد الشهدا و سرو طيب
ودوشيزه الثاني ونادرة الفاطمي المقبلي وابن الاب في ذليه ومنجي الملا كلي وملجاء الماء رسي
حضرت علي بن الحسين تلو گويي او كان بذلك فتي في ذلك العالم وبعد از امام القائم بامر الله
المويد بنصر الله والحامي لدين الله والحافظ لشريعة جده رسول الله والآخذ
لثار الله والقائل لعدو الله والمطهر ارض الله من الكفرة والفجرة والفسقة وتكميل
ولهذا

بالقطعة

[illegible] يعني ركعتيه يا حقائق تحقق نماند كه [illegible]
يسجد [illegible] جاب نماز اوقات [illegible] خطاب
كرد [illegible] بعد الاف [illegible]
افضي نهار [illegible]
يا ولد الا ما تستقيم غالم [illegible] غروبا
الخالي [illegible] وغيره از انجاه بلفظ قريبه ل
وحاق [illegible] خطاب [illegible]
اقول
ناله وزنه به وكس سبز كرد [illegible]
وبعد از آن [illegible]

۱۹۹

بالقطع على الماء الذي كما في دعاء العلويه المصرية على الله الارض قسطا وعدلا بعد
ما ملئت ظلما وجورا جناب حجة الله عجل الله فرجه وسهل الله مخرجه اجابت نموده
وكان بذلك مايح ذلك العالم وبعد از او ساير الائمة الثمانية عشر عليهم السلام قبول كردند فكانوا
بذلك ساير افلاكم وعالم اعلاكم وبعد از انها صديقة الطاهرة مرتضى فاطمه
الطاهرة جناب فاطمه زهرا قبول نمودند فكانت بذلك لي في ذلك العالم چونكه
ايشانرا سبقت نموده در وجود پس اجابة نمودن ايشان نور الهية در غيب
وشهود نوراني گشت در ذوات ايشان وقبلا لي شد نور ايشان و نشعشع [illegible]
[illegible] در نزد ديگر نمود خدا وند در آن نور سجود [illegible]
بعد ودو ماهيت ايشان موجود شد از آن صورت و چهارده نور پنجه تن پس خلق
كرد خلاق عالم از نور طينت انبيا وحقيقت ايشان آبي را كه از عسل شيرين
تر واز عاج سفيد تر واز مشك اذفر خوشبو تر واز زبد نرم تر بود ومحل اين
آن آب را در زير عرش وهو ماء المزن وبحر الصاد والنون على اهل
المعاني پس خلق كرد از در و زبرجد آن آب زمين طيب بطاهر از
اوساخ واغراض مثل سفيد نقره كه نباتاتش زعفران وميوه اش
مشك و سنبل رنگش لولو بود و مرجان بود و آن آب را بر وجه زمين ريخت
بر يمين كلمة و نور حقيقة محمد فخر كماء وصلصلها حتى صار شيئا
واحد او جاء معينا فرات سائغا مثل بر بود از آن حلق محمد ايشم
در حرم كه شجرة المزن ميگويند وجعل ذلك الماء يقطر على تلك الشجرة
قطرات وهو قوله تعالى افرأيتم الماء الذي تشربون ءانتم
انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون و در كتاب عقايد المتقين
بسند صحيح از خاتم الانبيا روايت شده كه دربات در حرمت

کز آن آب در بیرون آمد بیرون و از مزن کوهها و قطره‌ها خداوند عالم اراده نماید که پیغمبر
یا وصی پیغمبری یا مؤمنی را خلق کند قطره‌ای از آن آب را فرو ریزد بر زمین نازل میکند آن
قطره را بر میوه و یا گیاه که رسیده هر که آن گیاه یا میوه را تناول کند از صلب او
آن پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی ظاهر و بوجود آید پس خلق نمود خداوند کبریا از ظلمت
ظلمت … و بیرون آورد و از آن چشمه که لونش از قیر سیاه‌تر و طعمش از
حنظل تلخ‌تر و بویش از جیفه گندیده‌تر … آتش‌تر
و لمسش از نار الملمس قطع‌تر بود و گردانید آن را در سفل السافلین پس خلق
نمود از ثقل و دُرد آن آب تلخ زمین خبیث و بدبو و سیاه پس بیرون
آمد از آن چشمه بخاری بالا زمین … پرورده آن زمین آن دخان گرم پس
و بخار غلیظ کند یا آب گردید پس جاری گردانید خداوند عالم الشمال علیه …
خداوند ابرا بر آن زمین فهو یحملها و من جهنما … اشیاء واحدا انه خلق سبحانه شجرة
تسمی شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم و طلعها کانه رؤس
الشیاطین بود از آن جاری شود آن آب بر آن شجره پس بیرون آمد از آن شجره
ثمرات و نازل شد از شجرة المزن قطرات تا اینکه ملاقات یکدیگر نمودند
در ارض محشر عالم ذر فهو ملتقی البحرین و مجمع العالمین و محل اجتماع الضدین
فمزج الله سبحانه بینهما هناک حتی شیئا واحدا بالکلمة … ثم اخرج منهما
النسمات فخلق بها الارضین والسموات و هو قوله تع کان الناس امة واحدة
بعد از آن خداوند عالمیان … نزد حجر الاسود … خلق حجر
بجهة تمیز و ترتیب بین الحق والباطل والخبیث والطیب که نفوذ حکم خداوند بر ایشان
فقال الست بربکم و محمد نبیکم و علی ع و الائمة الاحد عشر من ولده و الصدیقة
الطاهرة فاطمة الزهرا علیهم السلام ائمتکم و اولیائکم … در هر مقام و صعود

خبر دهنده و منبع ظهور وجود منبع اند در هر مکان و در هر زمان لهذا بیک کلمه طبقاتهم
الاعلی و معقل رتبتهم العلیا الاثم اصل کل خیر و نور کما فی الزیارة الجامعة ان ذکر الخیر
کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه و منتهاه … در القابل ع فانتم سبیل الاولی
لهذه ع و انتم منشها … ع و احصی الله بکم کل شیء ع …
فانتم معدن العلم اللدنی ع و انتم خاطبون بالصواب ع فاعلی الله ربکم عبادنا ع
و ارجع الله و بکم الحجاب ع و ادی فی حدیکم فی کل امر ع و سلکم برشد
فی صواب و ایدکم بروح منه حتی یکون عندکم فصل الخطاب و اعطاکم
من الالطاف بما حقا ع یفوح ریحه تحت التراب ع و انتم شافعون
للبرایا ع اذا انتم تحت العتاب ع چنانچه جناب سید الشهداء ع اشاره
باین مضامین و مطالب … در دعاء عرفه … تفکر شرح
نمایم و فهمید که … فقرات لطیفه و کلمات شریفه که مطالب
و مضامین … اشاره فرموده حیث قال ع و اشهد یا الهی بحقیقة
ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون
ضمیری و علائق مجاری نور بصری و اساریر صفحة جبینی و خرق
مسارب نفسی و خذاریف مارن عرنینی و مسارب صماخ سمعی
و ما ضمت و اطبقت علیه شفتای و حرکات لفظ لسانی و
۲ باسیع مغرز حنک فمی و فکی و منابت اضراسی و بلوغ حبائل بارع عنقی
و مساغ ماکلی و مشربی و حمالة ام راسی و جمل حمائل حبل وتینی
و ما اشتمل علیه تامور صدری و نیاط حجاب قلبی و افلاذ حواشی
کبدی و ما حوته شراسیف اضلاعی و حقاق مفاصلی و اطراف انا ملی

پس در تنگنای مقام تکلیف و تحقیق خطاب بتکلیف حقیقی شدند و لو امستکبرین واعرضوا انکارهم
وانکروا الله الحق المبین لئلا یکونوا من شیعته ورعایا اولئک المقربین ع
پس عداوت وشقاوت ایشان اجزاء ایشان را سرایت نمود فتراکمت علیهم الظلمة بکل
الجهات لان خطیئتهم قد احاطت بهم فی کل المقامات وهو قوله تعالی بلی من کسبت
سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون والیه جاء
فی حدیثهم ان الارواح خلقت قبل الابدان بالفی عام وامرها سبحانه بالاقرار له
بالربوبیة ولمحمد بالنبوة ولعلی والائمة من ذریته بالولایة فمنهم من اقر بقلبه ولسانه ومنهم
من اقر بلسانه دون قلبه وهو قوله تعالی وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه ترجعون ثم امر الفریقین بدخول النار فدخلها من اقر بلسانه وقلبه ...
اقرب لسانه یا رب خلقتنا لتحرقنا فبقیت الطائعة والموصیة للارواح من ثم فی الکرسی
خداوند عالم حکم کرد که از آن ظلمات که جمیع اطراف ایشان را فرا گرفته بیک آیه ان فی
ذلک لآیات لاولی الابصار کانت اقسام العالم باسرها القاهرة او کظلمات فی بحر لجی
یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض در کتاب
جلیل بحیوة القلوب مذکور است که در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده است که ظلمات اشاره است بخیبه ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و یغشاه موج مراد
فتنه عثمان است من فوقه موج اشاره بفتنه طلحه و زبیر است ظلمات بعضها فوق بعض
اشاره بفتنهای معاویه و سایر بنی امیه است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که کظلمات فی بحر لجی اشاره بابوبکر و عمر است من فوقه موج
اشاره باصحاب جمل و صفین و نهروان است من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض بر بعض است و در کتاب اسرار از ائمه اطهار روایت کرده است که ان الظلمات

وبعض عوالمی ودلمی نه می دشتری وتبتری مغضبی وقصبی وعظامی ومخی وعروقی
وجمیع جوارحی وما انتسج علی ذلک ایام رضاعی وما اقلت الارض منی
ونومی ویقظتی وسکونی وحرکات رکوعی وسجودی یا محمد بن اسماعیل
آن دو را همه ایشان در عینیه بحجب مراتب شقاوت بسته شد چنانکه ایشان تصدیق قول خداوند عالمیان در مکان
نمودند الله نور السموات احاطه نمود ایشان را از جمیع کنه نیلا نور انوار و اسرار ایشان را در جمیع اطوار
و اطراف توحید و تمجید حتی الحجب الغیب والشهود سریان کرد چنانکه فرموده است فی دعاء رجب المرجب
فبهم ملأت سماءک وارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت و کلمة التوحید الصغیر اثنی عشر حرفا
للاشارة الی تلک العالیة النورانیة و خلق کرد خداوند اکبر از عظمت نور انوار روز را در وقت
زوال در هنگام نصف طاهر افتاده در دایره نصف النهار که ابتدا شمس است در آن وقت الطرفین
مجموعه عبارت است از ان وقت ظهر که از آن شده نماز پیش مخصوص خاتم الانبیاء کشت
که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی اشاره باین مضمون است چنانکه بالتفصیل در شرح بعض
حدیث نور خدا و ان حدیث سجدة سمت تحریر یافته چونکه موضوعات مشهور مرتب
نماز ظاهر در باطن خالق ... موجود است همه باز ده شب ... و اکثرش ... لعله اکمل
کمان عداوت و شقاوت کمتر راه خلافت و کثرت حسد و حقد توشیح کرد و شر
کما قال الله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الآیة و قال مولینا
الباقر ع نحن والله المحسودون چنانکه علامه مجلسی بسند صحیح روایت کرده
از حضرت صادق ع فرموده ما ایم آنکه خدا اطاعت ما را واجب کرد و انها
و قرار داده است انفال را که خاص ما است و صفایا و غیر آنها که در آیات
مذکور است بر گزیده مال غنیمت ما ایم راسخان در علم که ثابتند در علم
و علوم ما یقین است ما ایم حسد برده که خداوند در حق ما فرموده است ام یحسدون الناس

بس قلیله

فی العوالم هو الاول لانه النفاق کما یشهد علیه عدد اسمه ومبدا الشقاق وهو قوله
ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین الی عذاب
ملعون زندیق اول منکر بنی و اول حاسدین و معاندین و مخالفین است و کنیه او ابو الدواهی
است چنانچه اسم او ظاهر است ولهم الله علیهم در حق او فرموده اند و هو نقطة دایرة الجهل
و قطب فلک الضلال و نور ترقم نقشاه موج و آن ملعون منکر ثانی و ثانی منکر است و عدد
اسم او شقی ملعون شاه مطلب است و هو و نور الاول و تفصیله منا شر اعلام ضلالة
و باسط بساط غوایته و کرسی تفاصیل الجهل والضلال و هو هامان الباب الصرح
المنکر الصاعد علیه الاول بغایة البغضة و حسد همه عناده الذی هو یزیل
الملعون الاول الی جانب الحق الاکبر فامر الله سبحانه حوتا هو الحسین بن علی
فقابل ذلک السهم فطلع دمه من ایه السهم مخلوطا بالدم لیحق الحق و یبطل الباطل
کما اخبر الله سبحانه عنه بقوله وقال فرعون یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ
الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی وانی لاظنه کاذبا فالصرح هو
سر بر الکائنة المنطبقة فافهم قوله او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج الی الثالث عثمان
قوله تعالی من فوقه سحاب یعنی معویة قوله تعالی ظلمات بعضها فوق بعض یعنی بنو عباس
بالاشراف است بالکلیة ... است ... الاشاره لیس ... متولی
شد انظلمات ... احاطه نمود و مخلوط انوار بابرکت و ظلمات ... اراده کرفت
مشیت الهی به اظهار آن نور لذا بر ظلمات ... اخراج مخلوقات از شکوک
و شبهات و مکنون ... به این ... بود طلب کفات اصحاب آن حضرت ... که
چون در تقدیرات الهی کذشته بود که از زبان باطل غیره ... و سلطه
به هم نمی ... از برای حق عزت و سلطه قرار داده است به جهت اتمام حجت و قطع معذرت

فی الرجل ... الی ... وصلی ... نهی ... والله ... [illegible]

ان صحیح الاقوال لو جعلت لنا دولة و مملکة لکنا الظاهر ... باطن
ویروز کنند تا مستحق عذاب ... رضا ... بر ... شوند و از ارسال رسل و انزال کتب
غرض ... هلاک شوند ... هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و الا خداوند سبحانه
هو المطلع علی ضمایر خلقه و اسرار ایشان و منشاء خلقتهم و عواقب حالتهم و حقیقة طینتهم
و خلاصة نیتهم الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر پس ... حکم ... لابد
و ... کرده شده و ... مغلوبیت و مقهوریت و عدم سلطنت و حکومت ... در میان
... به ... رشدان ... الحقیقة ... ائمه ... معاند ... منکر ...
مجاز ... اظهار ... خبث باطن ایشان ... نفاق ... ظلمات
احاطه نور ... ظلم ... مفادی حق سبحانه و تعالی ... کلام
ان یا ال محمد ... ان یجعل لاولیا ... جمیع الظلمات ... و اظهار ... الانوار و اعلان
کلمة الله ... فی الارضین والسموات و اعلاء کلمة التوحید ... ولکن لا یکون ذلک
جهة القهر والغلبة والاستیلاء بل یکون علی جهة المظلومیة والمقهوریة و تحمل الاذی
والمشقات بحیث یکون امر الامام ... الله ... الشرید فلیس الحق
المطلق ... منطق ... مولانا ... محمد ... الحاقین ...
رسول الثقلین ... سید المرسلین وقال ... انا الذی ... الخضوع والخشوع ...
و اعلاء کلمة ... افدیک نفسی ... اصحابی ... الملک ... سبیل ... حب
... عن ... مالی ... روحی ... باذل نفسه ... حب ... لیس ...
چنانچه از ... اخبار ... حضرت ... و منتقل ارواح انبیا
و اولیا و جمیع ... از صدف ... عالم شهود و وجود ...
ابراز و اظهار ... در ... مقامات ... ذرات ... نوع انسان که علة غائی

ایجاد است جلوه داده و در برابر بریت بشر و فنر از بلیت و مصیبت مشهود آمد که وجه به ان
مقام بجز از قبول ان بلیت و محنت صورت تمنیا نیفت یکی از تمه درجات و مقامی از
جهات مقامات اعلی که بجز خاتمیت مر آنرا ابرتر و برابر عز انشت نمود از تمه تا در برابر
ان مقام بلیات بسیار فزون از حد و بیحد و شمار که انبیا و مرسلین و اولیا و کملین و اوصیا و
مرضیین و خلفای صدیقین [illegible] تاب تحمل ان نه بود تفصیل ان بجز بمجالی از الشهید کی
بحوت وطن و غلبه دشمن محنت کربت و مصیبت غربت و شفقت بکنبه
کم اخوان و انصار و بسیار دشمنان خونخوار و قتل برادران و کشته شدن فرزندان
و پاره پاره گشتن اصحاب و یاران و تشنگی اطفال و گرسنگی نسوان مغلوب اسیر
و شماتت دشمن ستمکار عیش و عشرت مخالفان و مجتنبی که پستر مجیان تن سو
هدف تیر بلا ساختی و سر در راه رضا کاست ساختن با تنها در برابر
حیدبیه هزار لشکریان و [illegible]
در کنار فرو رفت جان دل اعدا صاحب بصر [illegible] نهادن [illegible] در ارزه درگاه
حضرت وی نیاز بیان گریه را روز و اطیر مغ زنه آوازه در داد که طالب این مقام
کرام و محرمان جلالت رتبت عرصه [illegible] جواب بمعه کسی [illegible] طاقت تحمل تاب به
سر از سر مد هوش و جمله خواموش [illegible] در گنه آن تمنا محرم حریم کبریا و کوشوار عرش
خدا و فرزند رسول الثقلین [illegible] وفا و ذبیح گوه منا جناب سید الشهدا امام [illegible] قامت
چون سرو سربرافراخت و سمند بلاغت و [illegible] فصاحت بمیدان بر راست [illegible]
گیا عرض فرمود که ای حضرت معبود مرست در راه تو بیدل موجود [illegible]
شهود [illegible] وفا بعهد این امر سعد و دمیم افروخته صهبای این نواله و سوخته سودای
این پیاله منم [illegible] این بازار [illegible] سودا [illegible] این کار [illegible] زر و فرزند

قربان

قربانی عشق و وفا و مردانه سالک این راه صدق و صفا غیر من خوش بدین کار نیست
لایق این کار فرزند علیست غیر من خود کسی [illegible] طلب هم حبیب بدکه باشد هم نسب
در نسب جز من که سبط مصطفی است در حسب لایق ز ارض اقلیم وفاست عقبه زن در جهان کار نیست
جز قبول عشق هم کار نیست هر چه [illegible] از سر سوزان [illegible] بریختی بر بیانه اهل درد
سر سبیر پیمانه را بر سر کشید جان فدا ایش کان بخون ساغر کشید این سخن حیف است
مجال کو بیش به که بر تقصیر اکمال کو بیش خالق کو نور ظلمت آفرید بیشتر زانها
محبت آفرید از محبت هر چه جان آمد گفت کنز احمد ق بجان آمده گفت ز دار
زمین و آسمان از دل محبت خلقت ایجاد زمان سر زد اول او ز حسن لایزال
گنج بسیار در شئونات جمال کشور توحید چون آباد شد نبی و اولیا ایجاد شد
از وجود انبیا و اولیا گشت روشن شمع مخلوق خدا چون ازل گنج محبت
خلق کرد خلق را بد محبت خلق کرد نکل قدرت جلوه آورد بار نقش
جمله ذرات آشکار مظهر حق جلوه از نور کرد عالم ذرات معمور کرد
چون مربی گشت ذرات جهان آشکارا گشت پس راز نهان هر تو را از نور
ذات [illegible] جلال جلوه گر آمد ز مرآت جلال نور او در ذرات آشکار کرد عشق را
از حسن خود ایجاد کرد [illegible] از ناز حسنش [illegible] ریخت جلوه کاه خویش چشم
عشق ساخت در دل آمد چو تیر [illegible] عشق را زد حسن او آتش بجان
عشق چون بیتاب شد از حسن او گشت پنهان در وجود عشق او در وجه چون
عشق را بست خویش شیوه عاشق کشی بگرفت پیش در وجود عاشقان
پاکباز امتحان حسن شد عاشق گداز [illegible] حسن الست [illegible] بکرد و ریا
نکبه زد بر تخت عرش کبریا جلوه [illegible] بلا انگیز کرد [illegible] از بلا لبریز کرد

چون بجا آورد حق قرب کبیر ‖ جام شوقش گشت لبریز بلا ‖ با جگر زد وصلهای عاشقان [illegible] ‖ بر مراد عاشقان [illegible]
گفت هر کس طالب [illegible] است ‖ جام لبریز از درد بلاست ‖ قطره زین جام هر کس نوش کرد ‖ حلقهٔ عشق مرا در گوش کرد
هر که زین باده نوشد عاشق است ‖ اندرین راه محبت صادق است ‖ هر که را القصه محبت بیشتر ‖ ابتلای [illegible]
هر که نوشد این شراب [illegible] ‖ چشمهٔ چشمش شود [illegible] ‖ [illegible] در میدان عشق ‖ خون [illegible] عشق
[illegible] ‖ [illegible] آب خنجر [illegible] ‖ سینهٔ او [illegible] امتحان ‖ صد هزاران [illegible]
هر که نوشد [illegible] ‖ زین بلا [illegible] ‖ این بلا [illegible] ‖ [illegible]
این بلا [illegible] ‖ این بلا [illegible] ‖ این بلا [illegible] سلسبیل ‖ زین بلا [illegible]
عاشقی [illegible] ‖ [illegible] ‖ حسن جانان [illegible] عشق [illegible] ‖ لرزه [illegible]
زان [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ رفت [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] شد
هر که [illegible] ‖ [illegible] ‖ انبیا و اولیا [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] عشق او ‖ [illegible] جام بلا [illegible] ‖ انبیا و اولیا [illegible] ‖ قسمت [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ باز از آن جام [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ عاقبت [illegible] ‖ گشت خورشید [illegible]
[illegible] ‖ جلوه [illegible] ‖ مرکز توحید [illegible] ‖ شمع [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
آمد [illegible] جام بلا ‖ جام [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] جام بلا ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]

دست [illegible] جبرائیل

تشنه لب

تشنه لب [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ کشته [illegible]
دست [illegible] شمشیر جفا ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] اکبر بود
[illegible] ‖ [illegible] ‖ زین بلا [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] الجلال ‖ [illegible] جام بلا [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] جلوه [illegible] ‖ [illegible] عشق [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ حلقه [illegible] ‖ جام [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ سر [illegible] عشق
[illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
[illegible] عاشقان [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]
آنکه [illegible] با صدق و صفا ‖ [illegible] ‖ شعله [illegible] جان و مال سر را
شعله [illegible] عقل و حال را ‖ [illegible] ‖ [illegible] ‖ [illegible]

[illegible]

۲۰ در ره

روشن ساز ره جمیع ما سوی ۔ رفعت کبریا نه بند او شد جهان آتش شعله ای ما در وفا ۔ شعله ای غیر از عشق شاه دلیله ۔
حلال ار عشق گویم [illegible] اندکی ۔ اندکی بالا تر از دوم ورشکی ۔ عشق مرآت جمال سرمدیست ۔ عشق معراج کمال احمدیست ۔
عشق اوّل نقطهٔ دیوان وجود ۔ عشق اول موج دریای وجود ۔ عشق جز بهر ذات لی مع الله ۔ کنت کنزاً مخفیاً ۔ الله ۔ و ۔
عشق شد [illegible] جلوه گر ۔ سجده کرد [illegible] ملائک سر بسر ۔ عشق آنجا بود [illegible] سجود ۔ ابلیس مسجود او مقصود بود ۔
هرچه گویم عشق از آن بالاتر است ۔ عشق نور مصطفی و حیدر است ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔
دارد هر آینه تمثالی از او ۔ [illegible] جمالی از او ۔ عشق [illegible] ۔ عاشقون ان حزب الله هم الغالبون ۔
عشق آتش [illegible] ۔ عشق [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔
مصطفی عشق بر معراج برد ۔ [illegible] ۔ هرچه گویم عشق [illegible] ۔ [illegible] ۔
عشق [illegible] ۔ [illegible] ۔ آن [illegible] ۔ [illegible] زده ۔

~~[illegible]~~

آه از این [illegible] جهان [illegible] پیام آوردن حضرت جبرئیل [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] پیام او آوردن آن

این وجه الله [illegible] درست [illegible] مقصید [illegible] آن امام انام و قبله

خاص و عام [illegible] معبود [illegible] علما [illegible] الحقیقة از قیود

علایق رسته و دست [illegible] الست گشته و محو [illegible] ۔ [illegible] عاشق و معشوق در جهان جانست ۔

ز جان گذشت [illegible] جانانست ۔ [illegible] ۔ ز خود [illegible]

متصف [illegible] و [illegible] نیاز در راز و نیاز [illegible]

یا رب [illegible] لا معبود سواک ۔ عشق آن [illegible] ۔

بحمد الله [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔

~~شهید [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔~~

~~[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔~~

در آن عالم [illegible]

[illegible]

خواهم بلا [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
در حال [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔
این [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
این همه [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ان
چشم و حیا [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] رسول ۔ [illegible] رسول ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
عزت [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ تاج
[illegible] ۔ [illegible] ۔ حقیقت [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] العاشقین [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
انا الله [illegible] ~~[illegible]~~
بر طبق اخلاص و ارادت [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] ۔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

حملوه فصاله ثلثون شهرا لان حمله كان ستة اشهر وفصاله في عامين علم يكن هكذا الا
عيسى بن مريم ويحيى فانهما كانا من المشبهين الحسين ثم اتى الكتاب الى مولينا الحسن فلما
نظر الى مضمونه طال احزنه فبكا منه وشدّ وجده وعناه لكنه لا يمكنه الا ان يرضى بما
يرضى الله ورسوله وبلية فختم الكتاب بحزن طويل وقلب عليل ثم اتى الكتاب الى
سيدنا الحسين لما نظر اليه فرح فرحا كثيرا وسارع الى طاعة الله ورسوله وانقاد
خليفة من الجلال فما علان كلمته فختمه بخاتمه الشريف فقبضه الملك روح القدس
بامر الله تعالى وخزنه في خزائن الغيبة بما قدر الله تعالى وما من شيء الا عندنا خزائنه
وما ننزله الا بقدر معلوم فلقب الله تعالى حسينا بالسيد الشهيد او كنّي بابي عبد الله والقربان
رو بكش شمع كو نشينى بخوا حبابش ! تا كنم سر شهادت بر تو فاش ! حقتعالى چون ...
كون ! كرد ملايك آفرينش اول اين ! كه ز بيرا نور احمد را اخت ! نور پاك رشمر ازآن ...
رست از آن نور نور فاطمه ! نور فرزندان ز نور او فهمه ! شد ز نور پاك او فرزند او !
رسته نور انبيا شو منتخب ! همچنين از نور پاك انبيا ! رست نور اوليا و اصفيا !
بعد از آن از نور پاك آن لطيف ! كرد پيدا حق همه ذرات كون ! خوانده زان پس جمله ذرات ...
كز ايشان شمارا من الله ! سوى حق آنكاه رده نور جلى ! جمله پيغمبر شد در ربلى !
بار ديگر كرد پيغمبر نيك ! كه محمد هست سالار رسل ! باز پيغمبر شد در جواب !
چارده نور مبين حق يقين ! از همه ذرات حق لم يزل ! بر گزيد آن چارده نور ازل !
خالق اين سقف نجم و ز نقاب ! كرد بر آن چارده نور خطاب ! كه سرا فرازان سر ستان من !
اى محبين سوى بستان من ! كرد جسته شير سيره ! در بلا من كس شمشير و سيره !
اين كرا ميانه پذيرا ! كرد شو بيران تا جداران بلا ! از بيران اى كسونى داد فرد !
مر بلا ها را بر ايشان عرضه كرد ! بر همه نمود در روز بلا ! صورت احوال دشت كربلا !

و بعد آن رحمت ... لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون والا ان حزب الله هم الغالبون والله در القائل حبر درآمد در آن ماتم كده ! ديد انه
بكبوده اندر رده ! ... كودكان و طفلان ! زينب و كلثوم و ديگر كودكان ! گرد ... در
سخن ... كه زيان ... حسين ... رسيدن ... سوال ... كشتگان ... گفت
جبرئيل اى ... ! ... عدل او در ... ! ... داورى !
نيست ... ! ... جبرئيل ... ! ... پيكر عرش ... !
اى رسول ... روح الامين ... ! ... عرش ... گفت از عرش سلام
آورده ام ! ... ! گفت ... ! ... !
تا ... ! ... ! ... !
از تو مقصود ... عشق ... ! ... !
تو ... طفلان ... رسيد ! ... !
... ! ... گفت ... !
... ! گفت ... ! ... !
در ... ! ... ! ... كه ... دارم
از ... گفت ... ! گفت ... چشم ديگرست ! جبرئيل ...
... ! ... عشق ... !
... ! ... !
تو ... ! ... !
... ! ... !
با ... خوش ... ! ... ! ... !

گفت ای اشقیا چنین با ما بسر ار | هست شاهی فی بعد خورد و بزرگ | هر که آید و جستن آن یار را
گفت شاه خلق جهان گاه ندا | هر که مرد فرزند این شاه این علم | در شفاعت سازمش جسم
بهچنیک شاه شفاعتی از اجلال | بر نهادی روز جزا این بار احتشام | از خواص بارگاه داور
کس نیامد آن بلا را مشتری | بر ربط قرب نداد تو حسین | از خود بارش بستم بار آرزو
گفت ای صادق بروز الست | لبیک ای شاه بی بر دعوی گواه | که بپا اضطراب آرام کسی
که گواهی بی نوبی و لیک گنی | هم مجتهد هم علی هم فاطمه | هر کرا بیند که کنند امتراء همه
اعتراف شاه وشنو نامه | هر کند آن گواهی نامه | نامه بسته شاه دین اله
دشت از محزون غم بخشی ظلم | تا که بنا بر برادر که به | ور مصیبت امتحان و ابتلا
ذات عشق صد مشکل به زین نشیب | لایق این گوهر سیمرغ جنب | انگیسیمرغ در سر کوه قاف

الحسین و درک ما جعله [illegible] الیه فی اسرار شهادته فلقب الله تعالی الحسین بسید الشهداء وکنی بابی عبد الله
اما اللقب فلم یعط مثله احد مع ان الائمة کلهم قد استشهدوا وما لقب احد بذلک سواه مع ان
جده واباه واخاه خیر منه لانه هو الذی جاهد فی ذلک ما تمنی هذه الرتبة اولا وبالذات سواه
وما قبل الخضوع التام غیره فکان شهید الشهداء لهذه الشهادة وهو ابو الشهداء وکل شهید
کانه ما استشهد الا فی کل بلدة فی یوم عاشورا من اول الوجب الی الیوم الموعود وما نال احد
الی درجته فی کل الموجود کیوم عاشورا فالحسین ابو الشهداء کلهم من دخل تحت دائرة الاعتقاد
فهذا الکشف سر الکنیة ایضا فان العبودیة من حقیقة الخضوع والذلة والانکسار للمعبود الحق
والرب المطلق وحقیقة هذه الحقیقة هو الحسین فکل خاضع تابع له فی الخضوع والخشوع
وکل الی یرید کانه عبد واحد فهو عبد الله اب لهذا العبد واحدث قبول العبودیة فالحسین
ابو عبد الله ونفسیر العبودیة بذل الانیة وسبب ذلک منع النفس عما تهوی وحملها علی ما تکره
ومفتاح ذلک ترک الراحة وحب العزلة وطریقه الافتقار الی الله قال رسول الله
اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک وحروف العبد ثلثة فالعین علم بالله

والباء بونه عمن سواه والدال دنوه من الله بلا کیف ولا حجاب پس فی کلمة سید الشهداء نور فتول
شهادت تو مشهور خاص وعام شد جمیع ملک شاید شده و همه موجودات متحیر و اسیر او شده
حتی قلم و لوح بوقوعه ابد رسید و نقش و مظهر رسید و چهار رکن در عرش و کرسی بهم رسید
و بجنبش عرش و کرسی و زلزله در عالم بیشتر شده و ولادت رجعت حضرت قائم عجل الله فرجه
ادرک قبل ولاده وکانه الکرب تجو مها وکواکبها وافلاکها وبکت علیه السموات السبع والارضین
السبع وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن وهو قول جبرئیل علیه السلام لرسول الله وهو یبکی
مولود الحسین الی اسل یتحقق الموعود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وقد
بکت السماء ومن فیها والارض ومن علیها ولما بطل الا بیتها قتیل العبرة وسیل الدمعة
الی آخر الدعا و جمیع الانبیاء والاولیاء حتی خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء وفاطمة الزهراء والائمة
الهداة بر کل ما سوی ممن یری ولا یری آنست که در عالم وجود و شهود جمیع مخلوقات
کرده بعد بشیر بر امت آنست و مشام الکتب از جمیع انبیاء و اولیاء و جمیع اهل ارض و سماء حتی حضرت رسول الله
روح البتول و محبت سیدة النساء الزهراء واخلقت الملائکة تتوی جلله واباه فاقبت له
المأتم فی علیین ولطمت علیه الحور العین وبکت السماء وسکانها والجبال وخزانها و
الهضاب واقطارها والبحار وحیتانها ومکة وبنیانها والجنان وولدانها و
البیت والمقام والمشعر الحرام وکل شیء دخل فی الوجود واقر بالمعبود وقد قال
مولینا الصادق فی زیارته اشهد ان دمک سکن فی الخلد واقشعرت له
اظلة العرش وبکی له جمیع الخلائق وبکت له السموات السبع والارضون السبع وما
فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا ما یری وما لا یری
ولله در القائل ما فی الوجود مجسم لم یبکی | الا اعتراه حیرة فی استواء | کل انکسار
وخضوع بره | وکل صوت فهو نوح الصوائح | اما تری الحلقة فی قبره | ذات انطباق وانفراج فنا

قال شیخ الشرف علیہ ... الیہ ... معروف الکتاب ... و ... الکتاب

رفع الی السماء و ... و ددت ... فی مسعدہ ... [illegible]

... قبر ... الحبواہ ... ان ... ازد کان ... فیض ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... اثبات شد و ... [illegible]

جاگرانہ ... بجود ! ... سلطان ... احسان ... ! ... [illegible]

... روح الاعظم ! ... ! ... [illegible]

... ازل ! ... ! ... [illegible]

... در کربلا ! ... ! ... سلطان ... [illegible]

... ! حافظ ... ! ... [illegible]

... ! ... قدم ! ... [illegible]

... مصطفی ! ... ! ... [illegible]

فاطمہ ... ! ... ! ... [illegible]

... ! ... ! ... بلا ... [illegible]

... ! شاہزادہ قاسم ... ! ... [illegible]

... ! کہ ... ! ... [illegible]

... ! شاہ ... ! ... [illegible]

... ! کہ ... ! ... [illegible]

... کربلا ! ... ! ... [illegible]

... ! ... ! ... [illegible]

... ! ... ! ... [illegible]

ماسعفتہ فیہا انتہت اخبرت ! الہا جزیت امامی شعوی ! الاتری کالاسل واھا شیر ! علی الریاح ذاھبین علا

اماسعت المحل فاہ نشر ! فی طراہ مشدید البکا ! والسیف ھو یحرہ باکیا ! والرمح ینعی قاعا وانشی

تبکیہ ... بجانبا علی ! جثمانہ ... الفرس ! لو اللہ ما رایت شیئا بل ! فی الکون الا اذا بکاہ علا

... جمیع موجودات و ممکنات ... [illegible]

... [illegible]

... الافاق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... مسطور است

... عاشورا ... جناب سید الشہدا ... [illegible]

... [illegible]

... رسول اللہ ... علیہ ... امثال ھذہ الکلمات

... العرش ... السموات ... الارض ... قالوا

... [illegible]

... [illegible] ... جواب

... صلوات اللہ علیہ ... [illegible]

صحیفہ ... السماء ... [illegible]

... الدنیا ... الصحیفۃ ... بالخط جلی

... علیک ... [illegible]

[illegible marginal glosses]

پس اگر نفس بقوة ایمان وقرب منزلت شرح در نزد خدا ونه علیا به لعن امام از نفس خود جان را بیرون نماید

جان ومال خود را در راه مودت محبتش بزل خواهد نمود بلکه باید این ایمان و مرتبه ایقان خود را

با این میزان باید سنجید و نزر انیت قلم بنیت حقیقتش باید فهمید چنانکه وارد است که اگر خواهی

تعلق آل محمد را عرض نفس بکن با این رسول الله در حلال زاده و حرام زاده گرجه در شیعیان یافت

اسم سایر شمران شیعه دلیت که تحقیق فرق بدبه سخن ذکر فرق بعد از ذکر زن است

اسحاد خود وجوب سرعت است ... القصه اگر دوست ... شیعه و عرض ... حلال

فان محبت حضرت حسین ... مظلوم که ... حق گشته ... حلال زاده که

بعد ... و آب فرات را ... و اولاد و اشیعه که ... ایمان

ابر نمونه آنحضرت ... زیارت که ... حلال زاده ... حرام زاده

رجیم ... الائم است که هر کس ... در دین ... و ... کس

... شهادت ... ابرار ... دار القرار ...

مصیبت آنحضرت ... مظلومیت آنجناب ... اطراف ... عالم ...

... الف ... رسید ... عجائب ... روز ... نوحه ...

وحش ... بر آنحضرت که ... فاقام الخلق عزاء

لحسین فی کل البلدان واطراف الارض فی کل الاوقات والدوان فانتشر الخبر

شیئا فشیئا حتی ملاء ما بین السموات والارض ... الی الامر ... والنفی ...

والابرار والاخیار فی اطراف الانسد ... بالنعم ... الفراد والعام ...

الی بنت رسول الله صلعم وما قتلوه الا لانه ادعی حقهم وانا احق بالامر والخلافة

والولایة ... تبلغ الحجة ... ولا الاکلم ... اشتهار ...

الا فانا واسترحاعتة الی یوم القیمة ویتم الحجة علی کل احد ویصل التکلیف الی الخلق

[illegible marginal glosses]

[illegible marginal glosses]

... باید ... دراحادیث ... فهم شما ... تعالی ... امر بتقدیر ... شیعه ... بروز

بجهات شتی بعضی از آنها در مقام دوستی فرموده ... بسیار رد وجوه شمار است

که بعضی از آنها باختلاف احوال در مقام المجال مذکور شده ... حسن ... نیست که ... بیکه

امام علیه السلام ... ولذا ... فرع ... نیز ... بر ... جوارح

واعضا بقلب ... که ... بقلب ... جوارح واعضا ... بر ربط ... اطلاق

با و ... خواهد شد الله تعالی ... کنیز ... بوجه کثیر ... امر

پس هر کدام یکی از افراد مخلوقات که علم ومعرفت ... ارادت

و ... محبتش ... ۲ زیارت ... تمام ... در ... آن امام ... شر

خواهد شد اذ عرف ... فالاعلم الاعلم ... فالاشد فالاشد فلذا ما تاثرت هذه المصیبة فی احد

من المخلوقات کما تاثرت فی محمد وعلی وفاطمة ... ادم ... الطاهرین وکان النبی صلعم اشد حزنا

واکثر ... الحسین ... ثم الانبیاء ثم الاوصیاء ثم العارفون المخلصون لله ثم الملائکة

المقربون ثم الجن ثم سایر المخلوقات من الموجودات الافضل فالافضل فمن لم یرق قلبه ...

فلیعلم انه ... رحمة الله ... ذلک ما قال مولینا الصادق ع فی الزیارة

السلام علیک یا ابا عبد الله انا لله وانا الیه راجعون ما اعظم مصیبتک عند جدک رسول الله

وما اعظم مصیبتک عند من عرف الله ... واجل مصیبتک عند الملاء الاعلی وعند انبیاء الله

وعند رسل الله وقال الصادق ع یا حجة الله وابن حجته ... علیک

کان ... ولقد بکتک السموات والارض

والجبال والبحار ... بکاء ... والائمة ... دون

... المشهد ... علیک ... البکاء ... دلیل

من الله والوصول الی ... اعظم العبادات ... القربات ... الدرجات

ولیل الدنیا کما قال ... الا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن ... الا وقد بکی ...

[illegible marginal glosses]

فلم يبق في الدنيا مكان لم يطلعوا على حاله للمصيبة الهائلة فقطر الاسلام وعلت كلمة

التوحيد ووصل التكليف الى كل احد وعلم بلغهم الجاء احد الى الايمان وبقي المنافق الظالم على

دينه ونفاقه ووصل صيت الاسلام الى كل احد وبلغ المؤمن المصدق فتبين منه اعلام

العترة الطاهرة من قتلهم الى اعلى مقامات الايمان ودرجات الايقان فوجب لذلك رفع

الصوت بالبكاء والنحيب وجهر القول في مرثيته والشهيق عند ذكر مصيبة الحسين

وعليه فعلى مثل الحسين واعوانه وانصاره واصحابه واولاده روحي وقفى وما لي وعيالي

فلاهم فليبك الباكون واياهم فليندب النادبون وعليهم تذرف الدموع وليضج

الضاجون وليعج العاجون انا لله وانا اليه راجعون ولعنة الله على اعاديهم وظالميهم

وقاتليهم ومنكري ... يزيد بن معاوية وعلى تابعيهما وناصريهما ومن اليهما ومحبيهما اجمعين

الى يوم الدين والصلاة والسلام عليك يا ابا عبد الله وعلى جدك وابيك وامك واخيك

وبنيك وانصارك ... بين يديك ... من شيعتك ومحبيك

والباكين والمبكين والمتباكين على ... المقيمين ماتمك وزائريك ... اجمعين

الى الابد ... اللهم اغفر لنا ولوالدينا ولابائنا واجدادنا وعشائرنا

واخواننا واخواتنا ولمن وجب حقه علينا وعلمنا ولمن له حق علينا ...

جميعا من سلف منهم ومن غبر ... بحق الحسين ومحمد خير البشر واجعل خواتيم امورنا بالخير والسعادة

واحشرنا ... في زمرة الحسين بالفضل والكرم ... بالايمان والمعرفة ...

... اللهم بحق محمد وآله الكرام ... وجعلنا تحت لواء

... في رضوانه ... يا ارحم الراحمين

... الفرق الف الف ثلاثة والحمد لله ...

علي ... والحمد

٢١٠

اللهم ... يا من ... يا ... يا عظيم ...

يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى ويا

منتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا ربنا ويا سيدنا ويا مولانا ويا غاية رغبتنا ...

... يا اهل ... ان تفعل بي ما انا اهله وان تفعل بي ما انت اهله ...

... اللهم انك حليم ذو اناة ولا طاقة لنا

بحلمك يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان من الطاعون والوباء وموت الفجاءة وسوء القضاء ...

الاعداء ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون برحمتك يا ارحم الراحمين ...

... بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ان كنت كتبت

اسمي في ديوان السعداء فاثبته وان كنت كتبت اسمي في ديوان الاشقياء فامحه واثبته في ديوان

السعداء فانك قلت يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب برحمتك يا ارحم الراحمين ...

... سبحان الله ملأ الميزان ومنتهى العلم ومبلغ الرضا وزنة

العرش وسعة الكرسي لا ملجأ ولا منجى منك الا اليك سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد كلماته

التامات برحمتك ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم حسبي الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

وصلى الله على خير خلقه محمد واله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين ...

... يا قابل توبة آدم يوم عاشورا

يا رافع ادريس الى السماء يوم عاشورا يا غياث ابراهيم من النار يوم عاشورا يا مسكن سفينة

نوح على الجودي يوم عاشورا يا كاشف ضر ايوب يوم عاشورا يا غافر ذنب داود يوم عاشورا

يا سامع دعوة موسى وهارون يوم عاشورا ... يا خالق الخلق والناس

يوم عاشورا يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما صل وسلم عليه وعلى جميع الانبياء والمرسلين يا قاضي الحاجات

اقض حوائجي في الدنيا والآخرة وطول عمري ... يوم عاشورا يا ... يا دائم ...

يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ... ايامك ... وما اهمني من امور

الدنيا والاخرة برحمتك يا ارحم الراحمين ...

... ٢٠٧ ...

من العظيم المقام ما ذكره بعض مشايخنا في التمكين بحيث قال اعلم يا ولدي وبه ان الله الحكيم الصنع علم ان الصنعة
لكون الازلية بحقيقة مؤثرة كما هو شان كل مؤثر واثره وهو الفعل الذي تحكيره انما يظهر لمن تحقق حقه
ويفيض مع كل نفس بقدر ما يحتمله فقد خلق الله عز وجل الله سلطان وجعل في ذلك اسرار وعلمها عليهم علم الحول الاعلام الاعلى
ما عكس الاتعلق به ونفخ الوجه الكريم من خشية الله لمن النفس الجميع وهو قوله ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم
من نوره الوجه فتكونت الاشياء فحسب استعدادها فبرزت في الغيب التي هي القلم عند لصور الاشياء في لوح
الامكان بما لها وما عليها الانوار الرباني وهو الكون المذكور في قلم محو الاكوان هو الاسم المكنون عن وجه الغير وعينه
الذي استاثر الله به لنفسه ولم يطلع عليه احد غيره وهو كنز الانتقام المشار اليه في قوله تعالى وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله
الا بقدر معلوم وهو كتاب علم به الذي اشار اليه في قوله تعالى قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى والقلة المراد بها ورد
في تفسير قوله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا اذ كان مذكورا في العلم وحقيقته ما علم الاول الكلي
بحيث بحقيقة او اعلمه وبعينه اذ انهم فقال لهم الست بربكم حين اقر الحقائق وحسبيات المتجلي فمن سبقه في الازل الا
لخروج الا علم الحق وهذه المخاطبة ولانها جواب في ذلك العلم ان كانت بلسان الحرف والغة التكوينية والمخاطبة اقره
والمخاطب هو الصور العلمية الالهية المخاطبة ولذلك الخطاب قال تعالى انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ان المرجع الحوقلة
فالتصرف الازلية وتصرف الحقيقية الاولوية وهذا الاخير في الازلية هو الذي كان هاهنا حرف الاضافات بمحصوصة
استعداده الجمع الاستعدادات فاول من نشئ بالاجابة الكونية الكوتينية نقصانها فوق الاخرية في اجابة الله الذي اشتمل على
الدعوة عشر عقدة حسب التميز في الاحقية فاول من نشئ منهم هو النبي فكان بذلك قرب الخلق الى الاجابة وكان ما الجاب
الذي لما اسري به الى السماء قال جبريل تقدم يا محمد فقد وطات موطئا لم تطاه ملك مقرب ولا نبي مرسل وقال في نفسه
كان في ذلك الملك ما صدر الا عنه فقال رضي الله عنه لما قال تقدم فاسبق في الحق اولي ارى ما ذا وقال في الذكر
في علم الدعوة حيثيته اي بما في الانظار الالهية انها كان اول في جهله وكونه كان اول منهم ومن تقدم لهم الثمرة
بالنسبة الى الشجرة ورجيهم فواتير وجوها ولسان اوقاته او منعقل ففرق اول الفكر اخر العمل ولذا قال نحن
الاخرون السابقون فظاهره تقدمه على عرش العالم الذي تم ثم عقل ربه العلم وقد تقدم في عرش الكلم
مستقيما على الروح الاشرف الاعظم الذي لكل منهم مقام معلوم في المقامات الاشرف الحقيقة المحمدية الاجمالية والتفصيلية

من التجارة والشجرة والزيادة وغيرها الى الاخرى ما تسمع فهم الحق فكان من اهل العلم فمن شاء فطوبى وثمرة العالم ولذا كانت
الحقيقة المحمدية المخاطبة من الله تعالى اول ما خلق الله نوري وقوله كنت نبيا وادم بين الماء والطين
القمر فلما في الحكمة ان الله تعالى خلق الله كما ترى في الحقائق الطبيعة في الطبائع الموزانية فهم القائم على
وكذا العالم قالوا الالهية الثانية ثم الحقيقة الطاهرة ان صار العالم الى الالوهية لمن الحرات التي عشرة
المورثة وهذا الترتيب في الاوقات فحط بهم الانوار الالهية الوجهية الغيبية والشهودية قرب الانوار
الانهائية الالهية فطلع الله في الكون الذي هو الافق الاعلى الانفاق النوريه وجهه الانشاء فخلق الله منه في نور
حلم ما في العرش في الافق والكرسي الزبد وهو في الملك في حقيقة تحت العرش وهو ما اخذ من الحق اليه
الذي يخلق الله منها الموشي في قرابة فخلق في قلبه وبينها ارضا طيبة بيضاء لا حقيقة الاضافة فاخرج من ذلك الماء الحقيقة الماطلة
والطلبة بحر جليل وجرى في الما ومن بعضه وادا ارشد فيها تجري فخلق شجرة سماها شجرة المزن وذلك الماء هو منبت في اصولها
فاذا ارادوا خلق جسد من طين في تلك الشجرة وجرت في ذلك الماء فيقتت ثمرها في كل حين مطلعة فخرج من ظلمة الموز الذي خلق من ذلك
الشجرة القطرة وهو الذي كان في قراره كان الاشياء وانه تعالى بحبذا وما ظهرت طريق الكعبة في مقابلتها في الموزية
سكن اهل الطبائع السنة في النسبة الموزنة فخرج ذلك العالم وهذا تحت العرش ثم جعل شجرة الزقوم المعلوية في قلبه التي
هي طعام الاثيم كما هو في البطون كغلي الحميم فظهر فيها من روح ان الله تعالى فجعلها فيها عند خلق الخلق في ذاته ما فيه
في الحقيقة خلق في قلبه الزور وان كان هو موسى وهذه الحقيقة انما كانت في العوالم الروحانية الاولية فلما اراد الحكمة ان ينزل
الانسان لعالم الحسية لكمال النفوس البشرية كما قرر في الاخبار المروية هبط منه الى فلك العالم ومن شجرة المزن وصلوات الله عليه
من شجرة الزقوم ففرق في ارض ذلك العالم ونزل الى تلك الشجرة ما فيهما خبيث وصالح ثم من نور الطهارة ومنها تختلف الاباء والعلوية الساوية
وارحام الامهات النفسية الاخرية فصار اول من تجلى في تلك الخطرات هو طينة ادم وادوخ في ظهره في جميع من تحرك في صلبه الى يوم
القيمة وهذه وراثة طينة المنفصة ما تحته في ارحام الامهات النفسية بعد الغاء الاباء العلوية لها في رحمها وفي هذا العالم ايضا نزلت القطعة
ما هو شجرة المزن الى قطرة تورث الى الكون تلك الذرة مؤمنا كما وامتدت قطرة من شجرة الزقوم الى الكون تلك الذرة كافرا فالقوة الطينية
المناسبة في طينة هذا الفرع مع تلك الذرات في عالم الحق بعد الجماعة فيها لو لذاته الاصلية لقوله الست بربكم ومحمد نبيكم وعلي

درجته واولاده المعصومون [illegible] الحكم [illegible] ظهره [illegible]

[illegible] في ظهوره [illegible] الاولى [illegible]

جميع [illegible] الانوار [illegible] النور [illegible]

وجميع [illegible] والمراتب المثالية [illegible]

[illegible] سيد الانام [illegible]

[illegible] في علم الغيب والشهود [illegible] بالنسبة الى

تلك الانوار [illegible] تلك الطينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العقلاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العوالم [illegible]

الكون

متوافقة لا ان [illegible] الامر الاعلم [illegible] الامر الى النور الاول [illegible] اول مراتب الوجود

[illegible] رتبة الكونية تلك المرتبة [illegible] تلك المصائب [illegible]

[illegible]

[illegible] تلك المصائب في العوالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحقيقية [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في غاية اللطافة بحيث [illegible] من الزوايا الحقيقية [illegible] وهو [illegible] في غاية [illegible]
[illegible] غاية الرقة واللطافة [illegible] مع انهم [illegible]
[illegible] في غاية الكمال والقوة في [illegible] الاجسام البشرية [illegible] البشرية مع
كونهم [illegible] في الخاتمة [illegible] والرحمة واللطافة [illegible] والتأثير في [illegible]
والزوايا [illegible] الزوايا [illegible] الذين لم [illegible]
[illegible] في تلك [illegible] في ارض [illegible]
[illegible] الزوج [illegible] في [illegible]
[illegible] فان عالم [illegible] الانبياء [illegible]
[illegible] الموجودات [illegible] من تلك [illegible] من جهة [illegible]
[illegible] من جهة [illegible] في ظهور [illegible] جميع [illegible]
[illegible] في [illegible] تلك [illegible] العالم [illegible]
بالمحبوب وغير ذلك [illegible] في هذا [illegible] والبعد والاعمال فانما [illegible] في عالم [illegible]
[illegible] في مراتبها [illegible] مختلفة [illegible] الان [illegible]
[illegible] والافعال [illegible] وحقيقة [illegible]
[illegible] العوالم [illegible] في النشأة الدنيوية [illegible]
[illegible] العوالم [illegible] الطيبة [illegible] العوالم [illegible]
[illegible] عالم الجبارية [illegible] الذي هو [illegible]
[illegible] عالم [illegible] فهذا [illegible]
[illegible] من اهل الجنة [illegible] في تلك [illegible] الذي [illegible] سرور [illegible]
والالم [illegible] من الالم [illegible]
[illegible] الاقلام [illegible] الا [illegible]
[illegible] في ذلك [illegible] في [illegible]

انتهى [illegible] في البال [illegible] الكلام [illegible]
[illegible] في [illegible] والله [illegible] اهل [illegible]